

ره رستگاری

جلد اوّل

علی غضنفری

فهرست

مقدمه ... ۱۷

علم ... ۲۱

شرافت انسان ... ۲۱

شرافت انسان به چیست؟ ... ۲۳

جایگاه علم ... ۲۴

علم خدادادی ... ۲۶

چه نوع علمی ... ۲۷

انواع علوم ... ۲۸

پایداری در کسب علم ... ۲۹

عالم ... ۳۱

مقام عالم در دنیا ... ۳۲

سه نقل تاریخی ... ۳۲

مقام عالم در آخرت ... ۳۴

- عالم و شهید ... ۳۵
- لزوم وجود عالم ... ۳۶
- هدف عالم ... ۳۷
- فرق عالم و عابد ... ۳۷
- کدام عالم ... ۳۸
- هفت قسم در هفت طبقه ... ۴۰
- ارتباط مردم با علما ... ۴۲
- مقایسه علم با مال ... ۴۳
- وظایف عالم و متعلم ... ۴۳
- حق معلم بر شاگرد ... ۴۴
- حق شاگرد بر معلم ... ۴۵

عقل ... ۴۷

- انواع عقل ... ۴۸
- عقل در قرآن ... ۴۹
- عقل در حدیث ... ۵۱
- عقل در ادبیات ... ۵۲
- علامت عقل ... ۵۳
- علامت نقصان عقل ... ۵۴
- آثار عقل ... ۵۵

اسلام و ایمان ... ۵۹

- اسلام و ایمان در اوایل بعثت ... ۶۰
- شبهه ... ۶۲
- اسلام و ایمان بعد از فتوحات ... ۶۲
- ایمان بعد از ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله ... ۶۴
- مسلمانان صدر اول ... ۶۴
- نفاق ... ۶۶

قرائت قرآن ... ۷۱

- اوصاف قرآن ... ۷۴
- تعلّم و تعلیم قرآن ... ۷۶
- فضیلت قرائت ... ۷۷
- آداب قرائت ... ۷۸
- شیوه قرائت ... ۷۹
- استماع قرائت ... ۸۱
- نظر به قرآن ... ۸۲
- حفظ قرآن ... ۸۲
- فراموش نمودن آیات قرآن ... ۸۲
- قرائت قرآن و جوان ... ۸۳

قرآن و عمل ... ۸۵

- تفسیر حضرت امیر علیه السلام از مہجوریت قرآن ... ۸۶
- انواع مہجوریت ... ۸۷
- مہجوریت در زمانہ ما ... ۹۴

ذکر ... ۹۵

- وقت ذکر ... ۹۶
- موارد اہم ذکر ... ۹۸
- انواع ذکر ... ۱۰۲
- ۱ - ذکر قلبی ... ۱۰۲
- ۲ - ذکر جوارحی ... ۱۰۴
- ۳ - ذکر زبانی ... ۱۰۵
- شیوہ ادای ذکر زبانی ... ۱۰۸
- فواید اجمالی ذکر ... ۱۰۹
- موانع ذکر ... ۱۱۰

دعا ... ۱۱۱

تشریح دعا ... ۱۱۲

اجابت دعا ... ۱۱۳

قدرت دعا ... ۱۱۵

آداب دعا ... ۱۱۶

عدم استجابت دعا ... ۱۱۹

تأخیر اجابت ... ۱۲۱

وسائط در دعا ... ۱۲۳

آثار و آداب نماز ... ۱۲۵

فواید نماز ... ۱۲۶

آداب نماز ... ۱۲۹

نماز شب ... ۱۳۴

اهمیت اقامه نماز ... ۱۳۵

اهمیت نماز ... ۱۳۵

عوامل ردّ نماز ... ۱۳۸

ترک نماز ... ۱۴۱

اصناف نمازگزاران ... ۱۴۳

مسجد ... ۱۴۵

مقایسه معابد ... ۱۴۶

مسجد در قرآن ... ۱۴۷

مسجد مقید به حرام ... ۱۴۷

مساجد الله ... ۱۵۰

مسجد الاقصی ... ۱۵۰

مسجد ضرار ... ۱۵۱

مهمترین مساجد جهان ... ۱۵۱

مسجد قبا ... ۱۵۱

مسجدالنبی ... ۱۵۱
مسجد جامع دمشق ... ۱۵۲
تقوا و ضرار ... ۱۵۲

ما و مساجد ... ۱۵۷
بنا و عمران مسجد ... ۱۵۸
اهمیت بنا ... ۱۵۹
مراوده با مسجد ... ۱۶۱
احترام مسجد ... ۱۶۳
تعلیم علم ... ۱۶۶

روزه ... ۱۶۷
وجوب روزه ... ۱۶۸
ویژگیهای ماه رمضان ... ۱۶۹
فواید و آثار روزه ... ۱۷۱
آثار دنیوی ... ۱۷۲
آثار معنوی ... ۱۷۳
آثار اخروی ... ۱۷۷
انواع روزه ... ۱۷۹
روزه و گناه ... ۱۸۰

انفاق واجب ... ۱۸۷
اقسام انفاقهای واجب ... ۱۸۸
دلایل وجوب ... ۱۸۹
فواید پرداخت ... ۱۹۰
آثار ترک انفاق واجب ... ۱۹۲
در دنیا ... ۱۹۲
در آخرت ... ۱۹۴

انفاق مستحب ... ۱۹۷

ثواب انفاق ... ۱۹۸

میزان پرداخت ... ۱۹۹

پرهیز از منت گذاری ... ۲۰۲

جواز انفاق به کافر ... ۲۰۲

برکت انفاق ... ۲۰۳

صدقه ... ۲۰۴

الف) اهمیت صدقه ... ۲۰۴

ب) آثار صدقه ... ۲۰۴

ج) شیوه اعطاء صدقه ... ۲۰۵

د) انواع صدقه ... ۲۰۶

قرض الحسنه ... ۲۰۷

مهلت به بدهکار ... ۲۰۸

حج ... ۲۱۱

حکمت حج ... ۲۱۲

آثار حج ... ۲۱۴

شروط حج ... ۲۱۵

تأخیر حج ... ۲۲۰

امر به معروف و نهی از منکر ... ۲۲۳

اهمیت امر به معروف و نهی از منکر ... ۲۲۴

امر به معروف و نهی از منکر در قرآن و روایات ... ۲۲۵

آثار ترک ... ۲۲۷

شرایط امر به معروف و نهی از منکر ... ۲۲۹

شرایط امر و ناهی ... ۲۲۹

موانع پذیرش ... ۲۳۱

۱ - جهل و نادانی ... ۲۳۱

۲ - عجب و خودبینی ... ۲۳۱

مراتب امر به معروف و نهی از منکر ... ۲۳۲
دو نکته مهم ... ۲۳۴
علل ترک ... ۲۳۷

شیعه ... ۲۴۱

اوصاف شیعیان ... ۲۴۲
اینان شیعه نیستند ... ۲۴۴
شیعه زینت ائمه علیهم‌السلام ... ۲۴۵
شیعه یا محب ... ۲۴۷
اصناف شیعه ... ۲۴۸
کوچک شمردن شیعه ... ۲۴۹
شیعه در قیامت ... ۲۵۰
نکته مهم ... ۲۵۲

حبّ و بغض ... ۲۵۵

افراد از حیث روابط اجتماعی ... ۲۵۶
حبّ و بغض پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ... ۲۵۸
حبّ و بغض علی علیه‌السلام ... ۲۶۱

بهداشت ... ۲۶۵

بهداشت روانی ... ۲۶۵
بهداشت فردی ... ۲۶۷
الف) بهداشت دهان و دندان ... ۲۷۱
ب) بهداشت دست و پا ... ۲۷۲
ج) بهداشت سر و صورت ... ۲۷۲
د) استفاده از عطریات ... ۲۷۳
ه) توجه به رنگ سفید ... ۲۷۳
و) بهداشت منزل و محل کار ... ۲۷۳
بهداشت اجتماعی ... ۲۷۴

- الف (شیوه راه رفتن ... ۲۷۴
- ب (شیوه سخن گفتن ... ۲۷۴
- ج (شیوه ورود به منزل ... ۲۷۵
- د (شیوه برخورد با همسایگان ... ۲۷۵

عوامل تربیت ... ۲۷۷

- وراثت ... ۲۷۷
- گزینش همسر ... ۲۷۹
- بارداری ... ۲۸۰
- شیر ... ۲۸۱
- غذا ... ۲۸۲
- محیط خانواده ... ۲۸۲
- مدرسه ... ۲۸۳
- اجتماع ... ۲۸۴
- رسانه‌ها ... ۲۸۴
- شغل ... ۲۸۴
- عبادت ... ۲۸۵
- توجه ... ۲۸۶
- تربیت در قرآن ... ۲۸۶

بداء ... ۲۸۹

- دو بیان برای بداء ... ۲۹۰
- اراده ... ۲۹۲

۱ - به معنای مصدر (خواستن) ... ۲۹۲

۲ - اراده به معنای اسم مصدر یعنی حاصل مصدر (توانستن) ... ۲۹۲

علم خداوند ... ۲۹۳

بداء در آیات و روایات ... ۲۹۴

سه نمونه از موارد بداء در قصص قرآنی ... ۲۹۶

بداء در بیان امام حسین علیه‌السلام در واقعه کربلا ... ۲۹۷

اشرف مخلوقات ... ۲۹۹

ویژگی‌های انسان ... ۳۰۰

۱ - عقل ... ۳۰۰

۲ - اراده و اختیار ... ۳۰۱

۳ - کمال طلبی ... ۳۰۱

۴ - حس کنجکاو ... ۳۰۱

۵ - علاقه به زیبایی ... ۳۰۲

روح انسانی ... ۳۰۲

قیاس روح با آهن ... ۳۰۳

وظیفه اشرف کائنات ... ۳۰۴

شرایط ایمان ... ۳۰۹

اعتقاد قلبی ... ۳۱۱

اقرار زبانی ... ۳۱۲

عمل به ارکان ... ۳۱۴

عزت نفس ... ۳۱۹

وقار و سکینه ... ۳۲۰

سرچشمه عزت ... ۳۲۱

عوامل عزت ... ۳۲۲

تفسیر آیه شریفه ... ۳۲۶

طهارت ظاهر و باطن ... ۳۲۹

طهارت ظاهری ... ۳۲۹

طهارت باطنی ... ۳۳۰

مطهرات ... ۳۳۱

۱ - مکافات دنیوی ... ۳۳۱

۲ - اعمال نیک ... ۳۳۲

۳ - اخلاق نیک ... ۳۳۳

- ۴ - فریادرسی مظلوم ... ۳۳۳
- ۵ - سجده زیاد ... ۳۳۳
- ۶ - صلوات بر پیامبر و آل ... ۳۳۴
- ۷ - استغفار ... ۳۳۴
- ۸ - مرگ ... ۳۳۴
- ذنوب لایغفر ... ۳۳۴

زهد ... ۳۳۷

- زهد و رهبانیت در اسلام ... ۳۳۸
- بایسته‌های زاهد ... ۳۳۹
- ۱ - عشق ... ۳۳۹
- ۲ - ایثار ... ۳۴۰
- ۳ - همدردی ... ۳۴۱
- ۴ - پرهیز از تجمل ... ۳۴۳
- دنیا در نظر زاهد ... ۳۴۴
- چهره دنیا از دیدگاه حضرت امیر علیه‌السلام ... ۳۴۶
- دنیا از نظر امام حسین علیه‌السلام ... ۳۴۸
- ثمرات زهد ... ۳۴۹
- ۱ - علم و حکمت ... ۳۵۰
- ۲ - حلم و صبر ... ۳۵۰
- ۳ - واقع‌بینی ... ۳۵۰

محبت آل‌البیت علیه‌السلام ... ۳۵۱

- اهمیت محبت ... ۳۵۲
- شیوه ابراز ... ۳۵۳
- ۱ - اسم‌گذاری فرزندان ... ۳۵۳
- ۲ - تربیت اولاد ... ۳۵۴
- ۳ - ایجاد محبت در جامعه ... ۳۵۴
- ۴ - محبت عملی ... ۳۵۴

- ۵ - تشکیل مجالس سرور و حزن ... ۳۵۵
- ۶ - احترام و تقدیس اسمای ائمه اطهار علیهم‌السلام ... ۳۵۶
- ۷ - دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان ... ۳۵۶
- محبت در قیامت ... ۳۵۷
- اهل بیت ... ۳۵۸

هجرت ... ۳۶۱

- هجرت مادی محض ... ۳۶۲
- هجرت روحانی ... ۳۶۲
- هجرت مادی برای وصول به عقبی ... ۳۶۳
- اقسام هجرت نوع سوم ... ۳۶۴
- آثار هجرت ... ۳۶۸
- تعرب ... ۳۷۰

گریه ... ۳۷۱

- اقسام اشکها ... ۳۷۲
- ۱ - اشک تزویر ... ۳۷۲
- ۲ - اشک ذلت ... ۳۷۲
- ۳ - اشک ندامت ... ۳۷۳
- ۴ - اشک شوق ... ۳۷۳
- ۵ - اشک رأفت ... ۳۷۴
- ۶ - اشک کودک ... ۳۷۴
- ۷ - اشک امید ... ۳۷۵
- ۸ - اشک خوف ... ۳۷۵
- ۹ - اشک اندوه ... ۳۷۷
- ۱۰ - اشک مصائب اباعبدلله علیه‌السلام ... ۳۷۸

همدردی ... ۳۸۳

- یک نکته مهم ... ۳۸۴

حق مؤمن ... ۳۸۵
نمونه‌ای از همدردی اجتماعی ... ۳۸۷
همدردی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ... ۳۸۸
درد علی علیه‌السلام ... ۳۸۹

خمول ... ۳۹۱
عزالت در آیات ... ۳۹۳
در اخبار و احادیث ... ۳۹۴
نکته مهم ... ۳۹۶
آخر الزمان ... ۳۹۸

نعمت ... ۳۹۹
نعمت ظاهر و باطن ... ۴۰۰
اولین نعمت ... ۴۰۱
برترین نعمت ... ۴۰۱
بقای نعمت ... ۴۰۳

فرضیه نسبیت اخلاق ... ۴۰۷
شبهه نسبیت اخلاق ... ۴۱۰
تبعات نسبیت ... ۴۱۱
بطلان شبهه ... ۴۱۱

مقدمه

بی‌تردید برای همه عالمان و اندیشمندان در جمیع اعصار، مسئله‌ای پیچیده‌تر و اسرارآمیزتر از مسئله «زندگی و حیات» وجود نداشته است.

پیشرفتهای کلان بشر در عرصه‌های مختلف صنعت و تکنولوژی هر چند توانسته است گره‌های کور عارض بر حیات را بشکافد ولی او را در مسیری که بتواند در شناخت اساس حیات قدم بردارد رهنمون نساخته است.

قابل انکار نیست که ناتوانی آدمی در شناخت این مهم که مادر مهمات دیگر است، بالاترین مدرک و متقن‌ترین برهان بر وجود خالق هستی بخش و غنای او و نیز ضعف بشر و احتیاج وی می‌باشد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ^۱

در این میان انسان شریف‌ترین مخلوقات خدا است که از خاک و آبی بی مقدار خلق شده و از مبدء فیض یعنی خدای متعال جان گرفته است.

وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ * ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ^۲

و موقعیتش نزد خداوند چنان بالا گرفته که نماینده او در میان تمام موجودات و مخلوقات وی بر زمین گشته است.

إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۳

او باید غافل نشود از اینکه راه او به سوی خالقش منتهی می‌گردد.

أَنَالِلَهُ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ^۴

و البته در این مسیر پر پیچ و خم همواره در محضر او بوده و هرگز رها نخواهد شد.

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى^۵

^۱ - سوره فاطر، آیه ۱۵.

^۲ - سوره سجده، آیات ۷ تا ۹.

^۳ - سوره بقره، آیه ۳۰.

^۴ - سوره بقره، آیه ۱۵۶.

^۵ - سوره قیامت، آیه ۳۶.

وی باید سیر خود را با تحقیق و تفکر در آیات و نشانه‌های الهی ببیند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ^۱.

و از هرگونه اطاعت کورکورانه در این راستا بپرهیزد.

أَوْ لَوْ كَانَ آبَائُهُمْ لَيَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ^۲.

خدای منان برای تحقق این سیر، شریفترین مخلوقش را از نعمت دو حجت ظاهر و نهان محروم ننموده است.

لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ، حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ وَ حُجَّةٌ بَاطِنَةٌ.

و نیز نشانه‌های بسیاری برای توجه عقل و خرد انسان خلق نموده است.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ^۳.

رسولان الهی و رسول خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اوصیاء او علیهم‌السلام «مسیر زندگی» را برای رسیدن به حیات طیبه بیان کرده‌اند.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوَةً طَيِّبَةً^۴.

و موجبات آرامش زندگی دنیوی و رستگاری زندگی اخروی را در قرآن و حدیث تبیین نموده‌اند.

لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيٰوَةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ^۵.

پس لاجرم حرکت در چنین مسیری جز با بهره‌گیری از وسائل و وسائلی چون ایمان و عمل صالح و در کنار آن دو امید به شفاعت شافیان و توسل به آنان محقق نمی‌گردد.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ وَابْتَغُوا الْوَسِيْلَةَ وَ جَاهِدُوْا فِيْ سَبِيْلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ^۶.

مجموعه‌ای که در پیش روی دارید، حاوی یکصد نکته بر گرفته از آیات قرآن کریم و احادیث معصومین علیهم‌السلام در تبیین وسائل و اسباب سعادت بشر و راه رستگاری او می‌باشد.

^۱ - سوره رعد، آیه ۳.

^۲ - سوره بقره، آیه ۱۷۰.

^۳ - سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

^۴ - سوره نحل، آیه ۹۷.

^۵ - سوره یونس، آیه ۶۴.

^۶ - سوره مائده، آیه ۳۵.

امید که این جهد ناچیز مورد رضای حق جلّ و علی قرار گرفته و روح مطهر نبیّ مکرّم صلی الله علیه و آله را شاد و خاطر مبارک فرزندان و جانشینانش علیهم السلام و نیز امام عصر (عج) را مسرور سازد. انشاء الله.

قم المقدسه
علی غضنفری

جلد اول حاوی ۳۴ بحث، تحت عناوین ذیل:

- ۱- علم ۲- عالم
- ۳- عقل ۴- اسلام و ایمان
- ۵- قرائت قرآن ۶- قرآن و عمل
- ۷- ذکر ۸- دعا
- ۹- آثار و آداب نماز ۱۰- اهمیت اقامه نماز
- ۱۱- مسجد ۱۲- ما و مساجد
- ۱۳- روزه ۱۴- انفاق واجب
- ۱۵- انفاق مستحب ۱۶- حج
- ۱۷- امر به معروف و نهی از منکر ۱۸- شیعه
- ۱۹- حبّ و بغض ۲۰- بهداشت
- ۲۱- عوامل تربیت ۲۲- بداء
- ۲۳- اشرف مخلوقات ۲۴- شرایط ایمان
- ۲۵- عزّت نفس ۲۶- طهارت ظاهر و باطن
- ۲۷- زهد ۲۸- محبت آل البيت علیهم السلام
- ۲۹- هجرت ۳۰- گریه
- ۳۱- همدردی ۳۲- خمول
- ۳۳- نعمت ۳۴- فرضیه نسبیت اخلاق

علم

... قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...^۱

... قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تُسْتَوَى الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ...^۲

انسان نسبت به همه مخلوقات خداوندی، اشرف و برتر است. این شرافت خاص یک و یا دو وجهه از ویژگیهای انسان نیست بلکه ابعاد مختلفی دارد که بعد از بیان دلائلی بر شرافت انسان، به چند نمونه آن اشاره می‌شود.

شرافت انسان

خدای تبارک و تعالی خلقت انسان را چنین بیان می‌فرماید:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.^۳

^۱ - سوره زمر، آیه ۹ بگو کسانی که می‌دانند و آنانکه نمی‌دانند یکسانند؟

^۲ - سوره رعد، آیه ۱۶ بگو آیا بینا و نابینا مساوی است؟

^۳ - (سوره مؤمنون، آیات ۱۲ - ۱۴) ما انسان را از عصاره‌ای از گِل آفریدیم، سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه امن قرار دادیم، سپس نطفه را به صورت خون بسته، و آن را بصورت مضغه (همانند گوشت له شده) و همان را به صورت استخوانها درآوردیم و بر استخوان گوشت پوشاندیم، سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم، پس بزرگ است خداوندی که بهترین آفرینندگان است.

در این آیه شریفه در پی بیان مراحل خلقت انسان از سلاله طین، نطفه، علقه، مضغه، عظام، استخوان پوشیده از گوشت، می‌فرماید: خلقت و نشأت دیگری در وی پدید آوردیم و پس از طی آن نشأت خدای متعال خود را مدح می‌فرماید، بدیهی است تا قبل از این نشئه، مراحل خلقت انسان و سایر جانوران یکی است و تنها در پی ایجاد این مرحله می‌باشد که خلقت انسانی از سایر خلایق ممتاز می‌گردد چون ما برآنیم که تنها ویژگیهای بارز را برشمردیم پیرامون این نشئه سخنی به میان نمی‌آوریم، و بحث آن را تحت عنوان هدف از خلقت انسان به تفصیل بیان می‌داریم.

دلیل دیگر بر شرافت انسان، خلیفه الهی انسان است:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...^۱

سمت خلیفه خدا بودن، سمتی است که به ملائک اعطا نشده است و اعطای آن به انسان، موهبتی بس بزرگ شمرده می‌شود.

سومین برهان بر این موضوع، دستور خداوند به تمام ملائک و سگان آسمانها به سجده بر انسان است. انسانی که مراحل اولیه پس از خلقت را می‌گذراند و هنوز چیزی از عمر وی سپری نشده باید مورد ستایش همه فرشتگان و سایر آسمان نشینان قرار گیرد، آنانی که سوابق طولانی در تسبیح و تقدیس و تنزیه خداوند دارند.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ...^۲

این دستور بدان حد اکید است که ابلیس با سابقه شش هزار سال عبادت به واسطه عدم سجده بر انسان، تمامی گذشته وی نادیده گرفته می‌شود و سابقه وی تباه می‌گردد و از درگاه الهی رانده و ملعون خداوند واقع می‌شود.

قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.^۳

^۱ - (سوره بقره، آیه ۳۰) به خاطر آور زمانی که پروردگارت به ملائک گفت من بر زمین جانشینی قرار خواهم داد...

^۲ - (سوره بقره، آیه ۳۴) و به یاد آور هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید...

^۳ - (سوره ص، آیات ۷۸ و ۷۷) خداوند خطاب به شیطان فرمود: از آسمانها خارج شو که تو رانده درگاه هستی و لعنت من بر تو تا روز جزا خواهد بود.

شرافت انسان به چیست؟

اکنون که نکاتی اجمالی و گذرا از دلایل اشراف انسان را بیان نمودیم، لازم است این نکته بررسی شود که علت شرافت چیست؟ چه ویژگی و خصلتی موجب شده است انسان بر تمام خلائق برتری داشته باشد؟

بازهم لازم به یادآوری است که پاسخ به این سؤال در اینجا به درازا می‌کشد، ما این سؤال را در بحث «هدف از خلقت انسان» پی می‌گیریم و اینجا تنها به یک بعد از شرافت انسان که مرتبط با موضوع این بحث هست، می‌پردازیم:

خداوند متعال در پاسخ احتیاج ملائک که می‌گویند:

... قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ...^۱

می‌فرماید:

... أَنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ...^۲

آن چیزی که خداوند بدان آگاه و فرشتگان نمی‌دانند چیست؟ بدیهی است آن چیز مجهول عبادت صرف نیست، زیرا فرشتگان عرضه داشتند که ما عبادت می‌کنیم، ما اهل تسبیح و تقدیس هستیم؛ پس باید آن چیز نکته‌ای فراتر از عبادت محض باشد. آن نکته را می‌توانیم در آیات بعد ملاحظه کنیم.

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.^۳

آن چیز طبق تفسیری قدرت تفکر و تجزیه و تحلیل است. فرشتگان تنها قدرت پاسخگویی چیزی را داشتند که به آنان القاء شده بود اما قدرت تفکر و تجزیه و تحلیل و انتخاب‌گری نداشتند، این قوه فقط در وجود انسان بود؛ لذا آنان به خداوند

^۱ - (سوره بقره، آیه ۳۰) فرشتگان گفتند آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند در حالی که ما تسبیح و حمد تو را به جا می‌آوریم.

^۲ - من چیزی را می‌دانم که شما به آن آگاه نیستید ادامه آیه قبل

^۳ - (سوره بقره، آیه ۳۱) سپس علم اسماء را به آدم آموخت، بعد آنان را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود اگر راست می‌گویید اسماء آنان را به من خبر دهید.

عرضه می‌دارند:

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.^۱

ولی وقتی آدم پاسخ سؤال خداوند را بیان می‌کند، فرشتگان مات و متحیر این موجود می‌شوند و به امر الهی سر به سجود می‌گذارند و خداوند را به خاطر خلقت چنین عظمتی می‌ستایند.

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ.^۲

آری ما به الامتیاز انسان و سایر مخلوقات علم و دانش اوست و خدای سبحان انسان را خلق نموده تا او خدای خویش را بشناسد، پی به عظمت او ببرد، حجت باطنی خویش را بکار گیرد، از حجت‌های ظاهری استفاده نماید و به ضعف و ناتوانی خود در مقابل آن قدرت و توان محض پی برد و راه قرب و وصول به او را بیپیماید.

جایگاه علم

پایه و اساس اصول و فروع دین بر علم و دانش است، اگر علم نباشد نه اصل دین ثابت می‌گردد و نه فرع دین، و نیز هیچ کدام ترویج نمی‌یابند.

متأسفانه عهد رنسانس باعث شد بین دین و علم جدایی ایجاد شود، افکار نابخردانه عده‌ای که خود را پیرو حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیہ‌السلام می‌دانستند باعث شد هرگونه علم و دانشی تحریم شود و به کتابی که خود به نوشته شدن آن به وسیله حواریین معتقدند بسنده نمایند و به هرآنچه در آن کتاب که حداکثر جز سیره‌ای و زندگی نامه‌ای بیش نیست اکتفا کنند و این روحیه نامطلوب تا بدان حد پیش رفت که هرگونه نظریه علمی در گلو خفه می‌شد، انسانها را بجرم علم خواهی اعدام می‌کردند و یا مجبور به استغفار و دست برداشتن از عقاید علمی خود می‌نمودند.

^۱ - (سوره بقره، آیه ۳۲) فرشتگان عرضه داشتند، تو منزهی، ما چیزی جز آنچه را که به ما تعلیم دادی نمی‌دانیم، تو دانا و حکیمی.

^۲ - (سوره بقره، آیه ۳۳) فرمود ای آدم آنان را از آن اسامی آگاه کن. هنگامی که آنان را آگاه کرد، خداوند فرمود: آیا به شما نگفتم که من غیب آسمانها و زمین را می‌دانم و نیز می‌دانم آنچه را شما آشکار می‌داشتید و آنچه را پنهان می‌نمودید.

مع الاسف این روحیه در بعد از ارتحال پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نیز بروز کرد، از همان لحظات آغازین احتضار و ارتحال، شعار «کفانا کتاب الله» که از بی مایه ترین مقولات است رواج داده شد، و یکصد سال امت اسلامی از هرگونه نوشتار ممنوع شد و سنت و سیره پیامبر اسلام و ائمه هدی علیهم السلام و اصحاب و ارسته مکتوب نگشت، اما چون اراده الهی بر این تعلق گرفته بود که دین اسلام خاتم ادیان باشد؛ پس از گذشت مدتی این طرز تفکر غیرمنطقی خاموش گشت و نور حق به عنوان تفسیر کلام حق صادر شده از زبان صاحبان علوم و معارف الهی نوشته شد تا برای آیندگان باقی بماند و اعصار آینده بی بهره نمانند.

اشاره کردیم که اصول و پایه های دین و نیز فروع آن بستگی تام به علم و دانش دارد و اگر علم نباشد اثری از دین باقی نمانده و یا حداقل راه ترویج آن مسدود می گردد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اهمیت و جایگاه علم می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يُطَاعُ بِالْعِلْمِ وَ يُعْبَدُ بِالْعِلْمِ وَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَعَ الْعِلْمِ وَ شَرُّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَعَ الْجَهْلِ.^۱

حضرت امیر علیه السلام انسانها را بر سه دسته عالمان و دانشمندان، متعلمان و دانش پژوهان و بی خردان تقسیم می نماید.

النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاةِ وَ هَمَجٌ رَعَا، أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ.^۲

امام صادق علیه السلام، دسته سوم را به عنوان یک دسته و قسیم دو دسته دیگر نامرده بلکه آنان را «همج رعا» نامیده و اهل آتش می شمارد.

الْإِنْسَانُ إِثْنَانٌ عَالِمٌ وَمُتَعَلِّمٌ وَسَائِرُ النَّاسِ هِمَجٌ وَ الْهِمَجُ فِي النَّارِ.^۳

^۱ - همانا خداوند به علم اطاعت می شود و به علم عبادت می گردد و خیر دنیا و آخرت با علم، و شر دنیا و آخرت با جهل همراه است بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۰۴.

^۲ - مردم سه گروهند، اول: علمای الهی، دوم: دانش طلبانی که در راه نجات دنبال تحصیل علم هستند و سوم: بی خردان بی سر و پا که دنبال هر صدایی می دوند و با هر بادی حرکت می کنند، همانها که به نور علم منور نشده اند و به ستون محکمی پناه نبرده اند نهج البلاغه، حکمت ۱۳۹ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۴۷ به ترتیب صبحی صالح.

^۳ - انسانها دو دسته اند: دانشمندان و محصلان، باقی انسانها بی خردانند و جایگاه آنان آتش است (بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۸۷).

به چند روایت دیگر نیز در همین زمینه اشاره می‌کنیم:

قال علیؑ علیه السلام: لا ذُخْرَ كَالْعِلْمِ لا حُلَّ كَالْأَدَبِ.^۱

قال علی بن الحسینؑ علیه السلام: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الطَّلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَّبُوهُ وَلَوْ بِسَفْكِ الْمُهْجِ وَخَوْضِ اللَّحْجِ.^۲

قال رسول الله ﷺ: أَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةٌ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَأَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا.^۳

علم خدادادی

علم و دانش اندوزی هر چند بستگی به تلاش و فعالیت انسان دارد، اما قبل از فعالیت انسان، مشیت و خواست خداوند متعال مؤثر خواهد بود. در میان علوم رایج، آثار برخی علوم در رفاه و تکامل جسمانیت خلاصه می‌شود، چنین علمی دنیوی و محصور در منافع دنیا هستند، ثواب و بهره این علوم همان است که از مطامع دنیوی بهره دهند و خلاق مدح و سپاس گویند. اما علم نافع برای آینده، علمی است که خدای سبحان عطا فرماید و قبل از آن، انسان ظرف و استعداد اخذ آن عطیه را فراهم آورده باشد.

امام صادق علیه آلاف التحية والثناء، در این رابطه می‌فرماید:

إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَفْقَهُهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يَهْدِيَهُ.^۴

و همچنین آن امام همام می‌فرماید:

لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعَلُّمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ.^۵

^۱ - هیچ گنجینه‌ای چون علم - هیچ زیوری چون ادب وجود ندارد غررالحکم.

^۲ - اگر مردم بدانند در علم چه نهفته است در پی آن روان می‌شوند ولو با ریختن خون دل و فرو رفتن در گردابها باشد اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب ثواب العالم، ح ۵.

^۳ - با ارزش‌ترین انسانها، عالم‌ترین آنان و کم ارزش‌ترین انسانها، کسانی هستند که از علم کمتری برخوردارند بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۶۴.

^۴ - علم نوری است که خداوند در قلب کسی که بخواهد هدایتش کند قرار می‌دهد بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۴۰.

^۵ - علم به فراگیری و تحصیل نیست بلکه علم نوری است که در قلب کسی که خداوند اراده هدایت وی را داشته باشد قرار می‌دهد همان، ج ۱، ص ۲۲۵.

چه نوع علمی

همان طوری که در فصل قبل اشاره شد اگر کسب علم تنها برای دنیا و رفاه دنیوی بشر، و یا برای امور معنوی ولی به نیت غیر خالص لوجه الله، باشد در دنیا به نحوی از انحاء ثواب آن را به وی عطا خواهند کرد.

... وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا...^۱

بدیهی است اهمیت و ارجی که اسلام برای علم و دانش برمی شمرد منحصر به مواردی است که علم در مسیر هدایت بشر قرار گرفته باشد، صاحبان علمی که صرفاً اختراع و اکتشاف آنان ثمره دنیوی داشته و به همان نیت انجام گرفته باشد، ثواب خود را به شکل تشویقها، ترفیعهها... خواهند گرفت ولی اگر رنگ اخروی نیز داشته باشد و یا صرفاً در مسیر تکامل و ترقی انسان و خالص لوجه الله صورت پذیرفته باشد، آن گاه است که مشمول آیات و احادیث ذکر شده خواهد گردید و بهره اخروی آن محفوظ خواهد ماند.

... وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ.^۲

علمی که موجبات سعادت انسان را فراهم می گردانند به طور کلی و بدون ورود در ریز موضوعات آنها عبارت اند از:

۱- علم عقاید و اصول اساسی اسلام همانند مبدأ و معاد، خصوصیات مبدأ، نبوت و امامت.

۲- علم فروع دین که اصطلاحاً احکام عملیه گفته می شود و آن دستورات عملی و شبانه روزی هر مسلمان از طهارت و نماز تا احکام مرافعه و قضاوت است.

۳- علم اخلاق که محرّمات و واجبات و نیز رذائل و محسّنات مربوط به رفتار انسانها را بیان می دارد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در این رابطه می فرماید، علوم بر سه دسته اند:

^۱ - (سوره آل عمران، آیه ۱۴۵) و هر که برای متاع دنیا کوشش کند بهره مندش کنیم.

^۲ - (سوره آل عمران، آیه ۱۴۵) و هر کس برای ثواب آخرت سعی نماید از نعمت آخرت برخوردارش گردانیم و البته خداوند سپاسگزاران را جزای نیک خواهد داد.

أَمَّا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ وَفَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ وَسُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَمَا خَلَاهُنَّ فَضْلٌ.^۱

مراد از آیه محکم همان علم اصول عقاید است که براهین آن در قرآن از محکمت قرآن محسوب می‌شوند، فریضه عادلّه همان علم اخلاق و تقویت قوای عقلانی بر شهوت و غضب و در حدّ تعادل نگه داشتن قوای روان است، سنّت قائمه همان علم شریعت و احکام خمسه تکلیفیه می‌باشد، ماورای این سه برتری‌هایی است که نبود آنها موجب مؤاخذه آدمی نمی‌گردد.

انواع علوم

طبیعی است اهمّیتی که اسلام به علم و دانش داده است منحصر در علمی است که در مسیر ترقی و سعادت انسان حرکت کند، علمی که موجب رکود انسان یا سقوط وی شود نه تنها ارزش نیست بلکه ضد ارزش محسوب می‌گردد.

حضرت امیر علیه‌السلام علوم را بر چهار دسته تقسیم فرموده است:

الْعُلُومُ أَرْبَعَةٌ، الْفِيقَةُ لِلْأَدْيَانِ وَالطَّبُّ لِلْأَبْدَانِ، وَالنَّحْوُ لِلْسَانَ، وَالنُّجُومُ

لِمَعْرِفَةِ الزَّمَانِ.^۲

روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد مسجد شدند، عده‌ای دور مردی جمع شده بودند. فرمود این کیست، عرض کردند «علامه» است فرمود علامه چیست؟ اصحاب عرض کردند عالم‌ترین انسانها به انساب عرب و وقایع و حوادث ایام جاهلیت و نیز اشعار عربی است. حضرت فرمودند:

ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عِلِمَهُ.^۳

این روایت را مجلسی در بحارالأنوار به نقل از امام کاظم علیه‌السلام از پدرانش علیهم‌السلام آورده است.

^۱ - علم همانا سه چیز است: آیه‌ای محکم، فریضه‌ای عادل، سنّتی پابرجا، و غیر اینها همه فضل است اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب صفة العلم، ح ۱.

^۲ - علوم بر چهار دسته‌اند، فقه که علم دین است، طب که علم بدن می‌باشد، نحو که دانش زبان و گفتگو است، و نجوم که موجب آشنایی به زمان است بحارالأنوار، ج ۱، ص ۲۱۸.

^۳ - چنین علمی به گونه‌ای است که جاهل آن ضرر نمی‌بیند و عالم آن نفعی نمی‌یابد همان، ص ۲۱۱.

البته ناگفته نماند علوم دیگری که برای رفاه مادی مردم به کار می‌روند در حدّ خودشان شایسته هستند. طالبین این علوم اگر مقاصد دنیوی داشته باشند بهره خود را با تشریفات و ترغیبات و منافع مادی می‌برند و اگر نیت الهی در عملشان وجود داشته باشد قطعاً عندالله تعالی بی بهره نخواهند ماند زیرا که:

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَلِكُلِّ امْرِءٍ مَا نَوَى.^۱

پایداری در کسب علم

از ابوالحجاج پرسیدند شما شاگرد کدام استاد بوده‌اید. گفت: استاد من «جُعَلُ»^۲ بوده است، خیال کردند شوخی می‌کند، گفت: شبی از شبهای زمستان بیدار بودم متوجه شدم جعلی می‌خواهد از پایه چراغ بالا رود پایه صیقلی بود و جعل به خود می‌لغزید و می‌افتاد. تا هفتصد بار شمردم و هر بار مقداری بالا رفت و می‌افتاد، و هیچ گاه خسته و منصرف نشد، صبح برای نماز بیرون شدم وقتی به اتاق برگشتم دیدم بالاخره موفق شده و در کنار فتیله نشسته است.

در حالات یکی از ادبای عرب نقل می‌کنند وی در مدرسه کم حافظه بود، استاد از او مأیوس گشت و او نیز مدرسه را ترک گفت، روزی در بیابان یکباره به قطرات آبی که از بلندی فرود می‌آمد و تخته سنگ زیر آن گود شده بود، خیره شد. چندی نگریست و سپس با خود گفت نه علم از این آب لطیف‌تر است و نه من از این سنگ خشن‌تر. به مدرسه بازگشت و با سعی و جدیت از علمای برجسته ادب گشت که تخصص وی در معانی و بیان و بدیع نزد اهل علم و دانش زبانزد است.

به هر حال علم به پایداری محتاج است و بی‌پایداری علمی محقق نمی‌شود. در پایان این مبحث به سفارش پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد اهمیت و ثواب علم اندوزی اشاره می‌کنیم.

يا اباذر من خرج من بيته يلتمس بابا من العلم كتب الله عزوجل له بكل قدم

^۱ - هر علمی بستگی به نیت آن دارد و هر انسانی، مالک آن چیزی است که نیت نموده است همان، ج ۷۰، ص ۲۱۱.

^۲ - حشره‌ای سیاه شبیه به سوسک.

ثواب نبی من الانبیاء و اعطاه الله بكل حرف یسمع او یکتب مدینه فی الجنة و طالب العلم احبه الله و احبه الملائکه و احبه النبیون و لا یحب العلم الا السعید فطوبی لطالب العلم یوم القیامه و من خرج من بیته یلتمس بابا من العلم کتب الله له بكل قدم ثواب شهید من شهداء بدر و طالب العلم حبیب الله و من احب العلم و جبت له الجنة و یصبح و یمسی فی رضا الله و لا یشخرج من الدنیا حتی یشرب من الكوثر یا کل من ثمره.^۱

^۱ - ای ابودر، کسی که از منزل خود به قصد یادگیری علم خارج شود، خدای عزّ و جلّ برای هر قدمی که برمی‌دارد ثواب یکی از انبیا می‌نویسد و برای هر حرفی که می‌شنود یا می‌نویسد شهری در بهشت عطا می‌فرماید. طالب علم را خدا و ملائک و انبیا دوست دارند و هیچ کس او را دوست ندارد مگر اینکه اهل سعادت است پس خوشا بحال طالب علم در قیامت؛ و کسی که از خانه برای فراگیری علمی خارج شود، خداوند ثواب شهیدی از شهدای بدر برای هر قدمش می‌نویسد خداوند طالب علم را دوست دارد. و کسی که علم را دوست داشته باشد بهشت بر او واجب شده است، و در راه رضایت خداوند صبح را به شام و شام را به صبح می‌رساند و از دنیا خارج نمی‌گردد مگر اینکه از آب کوثر می‌نوشد و از میوه‌اش می‌خورد بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۷۸.

عالم

قال امير المؤمنين علي عليه السلام: قوام الدين بأربعه، بعالم ناطقٍ مُستعملٍ له، وبغنيٍّ لا يبخلُ بفضله عن أهل دين الله، وبفقيرٍ لا يبيعُ آخرته بدنياه، وبجاهلٍ لا يتكبر عن طلب العلم.^۱

در این روایت حضرت امیر علیه السلام عالم عامل و نادان محصل را دو رکن از چهار رکن قوام دنیا می‌شمارد، اهمیتی که اسلام برای علم و دانش قائل است در هیچ کدام از مذاهب دیگر و مکاتب مختلف دیده نمی‌شود، همان اهمیت موجب شده است که دین مبین اسلام به مقام عالم و دانشمندی که به صفت علم مزین شده است منزلتی دو چندان اعطاء کند.

در این نوشتار گوشه‌ای از خیل تعظیم و اکرامی را که دین برای شخص عالم بیان نموده است مورد بررسی قرار می‌دهیم و در ابتدای مقوله، بیان این مطلب را لازم می‌بینیم که عالم اول و طبعاً معلم اول خدای تبارک و تعالی است **الرَّحْمَنُ، عَلَّمَ الْقُرْآنَ** او برای دریافت قرآنش کسی جز انسان را قابل ندید **خَلَقَ الْإِنْسَانَ** و معلم اول او گشت **عَلَّمَهُ الْبَيَانَ** و به او بیان داد و غیر او را بهیمه شمرد. و این سرلوحه عظمتی است که اسلام به

^۱ - برپائی دین به چهار دسته است: ۱ - عالمی سخنگو که به علم خود عمل کند، ۲ - ثروتمندی که از انفاق به برادران دینی خود بخل نوزد، ۳ - فقیری که آخرتش را به دنیا نفروشد، ۴ - نادانی که از کسب علم به واسطه کبر خودداری نکند **خصال** صدوق، ج ۱، ص ۱۹۷.

معلم عطا می کند.

مقام عالم در دنیا

عالم در دیدگاه اسلام یک شخص عادی مانند سایر اشخاص نیست بلکه رتبه‌ای غیر قابل قیاس با آنان دارد.

پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله علما را همانند انبیای بنی اسرائیل معرفی می فرماید:
عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.^۱

و نیز در روایات دیگری دیدار با وی را عبادت و یا بالاتر از طواف خانه خدا می داند:

الَنْظَرُ فِي وَجْهِ الْعَالِمِ عِبَادَةٌ.^۲

زِيَارَةُ الْعُلَمَاءِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ سَبْعِينَ طَوَافًا حَوْلَ الْبَيْتِ وَأَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ حِجَّةً وَعُمْرَةً مَقْبُولَةً وَرَفَعَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ سَبْعِينَ دَرَجَةً وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ الرَّحْمَةَ وَشَهِدَتْ لَهُ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ الْجَنَّةَ وَجَبَتْ لَهُ.^۳

چون حیات عالم به علم اوست، لذا تا وقتی که علم وی باقی باشد، زنده است و مردم از علم وی بهره می برند؛ هر چند به ظاهر سالیان متمادی از مرگ وی سپری شده باشد. حضرت امیر علیه السلام در این باره می فرماید:

الْعَالِمُ حَيٌّ وَإِنْ كَانَ مَيِّتًا وَالْجَاهِلُ مَيِّتٌ وَإِنْ كَانَ حَيًّا.^۴

سه نقل تاریخی

گویند: اسکندر مقدونی در یکی از فتوحات خود به شهری رسید که بر سنگ قبور در قبرستانشان چیزی تعجب آور مشاهده کرد، وی دید همه قبور مربوط به کسانی است که

^۱ - علمای امت من مانند انبیای بنی اسرائیل هستند بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲.

^۲ - نگاه کردن به صورت عالم عبادت است همان، ج ۱، ص ۱۹۵.

^۳ - زیارت و دیدار علما نزد خداوند از هفتاد طواف دور خانه کعبه برتر است و نیز از هفتاد حج و عمره مقبول بالاتر می باشد، خدای متعال هفتاد درجه به درجات زائر افزوده و بر او رحمت نازل کرده و ملائک را به گواهی گرفته که بهشت بر او واجب است **عده الداعی**، ص ۷۵.

^۴ - عالم زنده است هر چند که به ظاهر مرده باشد، و جاهل مرده است هر چند که به ظاهر زنده باشد **غرر الحکم**.

در سن طفولیت مرده‌اند و عبارات سه ساله، چهار ساله... بر سنگ قبرها حک شده است تا آنجا که گویی قبرستان اطفال است. اسکندر راز قضیه را از اهالی آن شهر جوینا شد، به وی گفتند ما مدت عمری را که انسان در مسیر علم و دانش طی می‌کند می‌نویسیم و باقی عمر ارزش نوشتن ندارد.

گویند: سلطان محمود غزنوی در سه چیز شک داشت. ۱ - آیا وی واقعاً فرزند سبکتکین است ۲ - ارتباط دنیا و آخرت چگونه است و آیا اصولاً قیامتی واقع می‌شود ۳ - آیا حدیث **العلماء ورثة الانبياء**^۱ از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌ص صادر شده است؟ شبی با لباس مبدل از در بقالی گذشت، دید طالب علمی، چند ورق در دست گرفته و با استفاده از نور چراغ بقال مطالعه می‌کند، و بقال مرتب تند تند کرده و می‌گوید «مگر روز کم بود - تا حالا به کجا رسیدی...» شاه به وی پول می‌دهد تا چراغی تهیه کند و منت بقال نبرد، شب وی پیامبر مکرّم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌ص را در خواب می‌بیند که به او می‌فرماید: **يا بن سبکتکین عزّزک الله فی الدارين کما عزّزت وارثتی ای فرزند سبکتکین، خداوند شما را در دو جهان عزیز بدارد، همانطوریکه ورثه من را عزیز شمردی. و به این وسیله هر سه شبه وی مرتفع می‌گردد.** نقل است در مجلس امیر اسماعیل سامانی عالمی حاضر بود، هنگام رفتن، امیر وی را هفت قدم مشایعت کرد شب در خواب دید به محضر حضرت رسالت رسیده است و به وی می‌فرماید یکی از علمای امت مرا محترم داشتی، من نیز از خدای خواسته‌ام تو را عزیز دارد و هفت تن از نسل تو سلطنت یابند؛ تاریخ، اسامی اولاد وی که به این مرتبه رسیده‌اند نگاشته است.

حضرت امیر علیه‌السلام درباره احترام به مقام عالم می‌فرماید:

مَنْ وَقَّرَ عَالِمًا فَقَدْ وَقَّرَ رَبَّهُ.^۲

^۱ - علما وارثان پیامبرانند (اصول کافی، ج ۱، کتاب نقل العلم، باب ثواب العالم، ح ۱).

^۲ - کسی که عالمی را احترام کند خدایش را تکریم نموده است **غرر الحکم**.

مقام عالم در آخرت

سخن در این مقوله زیاد است و این نوشتار گنجایش ذکر آن را ندارد بلکه در این خصوص باید کتابهایی مستقل نوشته شود ولی به خاطر اینکه مبحث ناتمام نباشد به چند مورد اشاره می‌شود.

خداوند متعال در بیان درجات اهل ایمان و دانشمندان آنان می‌فرماید:

... يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...^۱

هر چند این آیه تفاسیر مختلفی دارد و ممکن است مراد آن ترفیع درجات و ثبوت مؤمنین و علما باشد ولی بنا بر تفسیر دیگری مراد آیه، رفعت مقام مؤمنین و ثواب افزونتر دانشمندان و علمای آنان است.

پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله مقام شفاعت بندگان گنهکار در قیامت را از آن علما در کنار انبیا و شهدا می‌داند.

ثَلَاثَةٌ يَشْفَعُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَيَشْفَعُونَ الْأَنْبِيَاءَ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ.^۲

بنابر اعتقاد شیعه جسد عالم در قبر نمی‌پوسد و بدن انسان هر چند از خاک است، ولی بدنی که در ترویج و تقویت روح خدا تلاش نموده است، جسم ابزار روح است، خاک در وی اثر نمی‌کند.

در زمان فتحعلی شاه قاجار و به سال ۱۲۳۸ ق قبر مرحوم شیخ صدوق که مدتی از زمان غیبت صغری را درک کرده و اساساً با دعای امام عصر عجل الله تعالی فی فرجه بدنیا آمده است شکافته می‌شود، همه ناظرین بدن او را سالم می‌بینند و این در حالی است که او متوفای ۳۸۱ ق، است.

به این خبر که از حضرت صدیقه طاهره علیها‌السلام به نقل از پدر مکرمشان آمده است توجه کنید:

إِنَّ عُلَمَاءَ شِيعَتِنَا يُحْشَرُونَ فَيُخْلَعُ عَلَيْهِمْ مِنْ خُلْعِ الْكِرَامَاتِ عَلَى قَدْرِ كَثْرَةِ

^۱ - (سوره مجادله، آیه ۱۱) خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و نیز کسانی که به آنان علم اعطا شده است درجات عظیمی می‌بخشد.

^۲ - سه دسته نزد خداوند شفاعت می‌نمایند که عبارتند از: انبیا، سپس علما و سپس شهدا بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۴.

عُلُومِهِمْ وَجِدَّتْهُمْ فِي إِرْشَادِ عِبَادِ اللَّهِ، حَتَّى يُخْلَعَ عَلَى الْوَاحِدِ مِنْهُمْ أَلْفَ أَلْفِ خَلَّةٍ
مِنْ نُورٍ.^۱

عالم و شهید

اجر و پاداش عالم نسبت به شهیدی که سرمایه جان خود را در راه خداوند اهدا کرده باشد بالاتر است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يُوزَنُ مِدادُ الْعُلَمَاءِ وَدَمُ الشُّهَدَاءِ، يُرَجَّحُ مِدادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دَمِ الشُّهَدَاءِ.^۲

هر کس این سطور را بخواند و نیز هر کسی به روایات وارد شده در این زمینه توجه کند، حتماً خواهد پرسید چگونه ممکن است ثواب عالمی که می‌خواند و می‌گوید و می‌نویسد با کسی که مستقیم با خداوند معامله می‌کند و جان می‌فروشد، بالاتر باشد؟ پاسخ به این پرسش را از پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله اخذ می‌کنیم.

طبق روایتی پیامبر عظیم الشان از جبرائیل امین سؤال نمود که علما نزد خداوند گرامی‌ترند یا شهدا؟ عرضه داشت: اجر یک عالم نزد خداوند از هزار شهید بالاتر است زیرا علما به انبیا اقتدا می‌کنند و شهدا به علما.

از این پاسخ حکمت قضیه نیز روشن می‌شود، زیرا آنچه که موجب شده است شهید به معرکه رود و جان خود را اهدا کند، تشویق و ترغیبی است که از عالم شنیده است، وی به آنچه عالم گفته و نوشته، عمل نموده و همان باعث شده که به فوز عظمای شهادت نائل گردد.

^۱ - علما از پیروان ما در قیامت محشور می‌شوند سپس بقدر علومشان و به اندازه تلاششان در ارشاد بندگان خدا، لباس کرامت بر آنان می‌پوشند تا اینکه به یکی از آنان هزار هزار لباس از نور پوشانده می‌شود همان، ج ۲، ص ۳.

^۲ - مداد علما و خون شهدا وزن می‌شود، و مداد علما بر خون شهدا برتری می‌یابد کنز العمال، ۲۸۹۰۲.

لزوم وجود عالم

عالم در جامعه هدایتگر امت است، راه صحیح از باطل را آشکار می‌نماید، سرنوشت هر دو طریق را بیان می‌کند و خلائق را با پند و اندرز بسوی حق می‌خواند. طبق روایتی از امام کاظم علیه‌السلام خداوند برای انسان دو حجت قرار داده است، حجت باطنی که همان عقل خدادادی می‌باشد هر انسانی به‌واسطه نیروی عقلانی خود می‌تواند راه شکر از راه کفر را تمیز دهد و آن را ترجیح داده و گمراه نشود؛ اما گاهی به‌واسطه پیروی از هواها، زنگار گناهان و معاصی، فعالیت عقل را سلب می‌کند، اینجا خداوند برای جلوگیری از گمراه شدن انسانها، حجت ظاهری را نیز قرار داده است حجت‌های ظاهری که همان انبیا و اوصیای آنان و علما و دانشمندان پیرو آنان هستند انسان غوطه‌ور در جهل مرکب را فراخوانده و آنها را متوجه غبار دل خود می‌کنند تا بلکه به‌وسیله‌ای آن را بزایند.

إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ، حُجَّةً ظَاهِرَةً وَحُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ
وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ.^۱

به همین جهت است که ابلیس و شیاطین همیشه عالم و دانشمند را در مقابل خود می‌بینند، گاه خود درصدد فریب او بر می‌آیند، و گاه برخی انسانهای نابخرد را به جان آنان می‌اندازند و با تهمت و افترا یا جنگ و کشتار، قدرت پیشروی را از او می‌گیرند تا عرصه را برای فریبکاری خود همیشه خالی نمایند، طبق تعبیری که از امام صادق علیه‌السلام رسیده است مرگ هیچ مؤمنی به اندازه مرگ فقیه، نزد شیطان محبوبتر نیست.

مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبُّ إِلَى إِبْلِيسَ مِنْ مَوْتِ فَفِيهِ.^۲
و همچنین آن امام همام می‌فرماید:

إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيهَ نُئِمَ فِي الْإِسْلَامِ نُئِمَةً لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ.^۳

این ضرورت که دانشمندان وارسته دینی حجت ظاهری خداوند و در واقع نایب

^۱ - خداوند بر مردم دو حجت دارد: ظاهری و باطنی، حجت ظاهری رسولان و پیامبران و ائمه علیهم‌السلام هستند و حجت باطنی عقل است اصول کافی، ج ۱، کتاب عقل و جهل، باب ۱، ح ۱۰.

^۲ - مرگ هیچ کس نزد شیطان محبوبتر از مرگ عالم نیست همان، کتاب فضل‌العلم، باب فقد العلماء، ح ۱.

^۳ - چون مؤمنی فقیه بمیرد، رخنه‌ای در اسلام افتد که چیزی جایگزین آن نشود همان، ح ۲.

حجّت ظاهری خداوند می‌باشند اقتضا می‌کند که همیشه و در همه حال حجّت الهی در میان خلایق باقی باشد و هیچ‌گاه زمین بدون حجّت نماند.

قال الرضا علیه السلام: **لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ مِنْ حُجَّةٍ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا**.^۱

هدف عالم

هدف عالم هدایت جامعه انسانی است، وی از هیچ مانعی در مسیر هدایت انسان نمی‌هراسد؛ و هیچ‌گاه از وظیفه خود سر باز نمی‌زند. در این مسیر وی سختی‌ها را بر خود هموار می‌کند و کلام حق را به گوش خلایق می‌رساند، هرگونه سختی و ناراحتی بر وی وارد شود آنها را در مقابل مصائب حضرت نوح و هود و ایوب و... مخصوصاً پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌غیر قابل قیاس می‌داند.

البته نباید از نظر دور داشت که وظیفه وی گفتن است و بس، باید حق را اعلام کند، مبرهن سازد و باطل را نمایان کند، بیم و امید دهد، خلایق خود هر راهی را خواستند انتخاب می‌کنند، زیرا هدایت فقط در دست خداوند است و رسولان باطنی و ظاهری تنها وظیفه نوید دادن و ترسانیدن دارند.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً.^۲

فرق عالم و عابد

عنایت اسلام بیشتر روی علم است نه عبادت، عبادت اگر بر پایه علم و معرفت و شناخت نباشد جز یک سری حرکات بی روح چیزی نیست. علت برتری کاملاً مشخص است زیرا عبادت یک عمل فردی است، فرد اصلاح می‌شود هرچند اصلاح فرد، اصلاح جامعه را به دنبال دارد؛ اما اگر فرد فقط به خود بنگرد چنین اثری مترتب نمی‌شود. بر خلاف عبادت توأم با معرفت که آثار اجتماعی را به دنبال دارد به طوری که گاهی با یک

^۱ - اگر زمین در چشم به هم زدنی از حجّت خالی شود، ساکنانش را در خود فرو می‌برد **عیون اخبار الرضا** علیه السلام، ص ۲۷۲.

^۲ - (سوره مائده، آیه ۴۸) اگر خدا می‌خواست همه را یک امت می‌گردانید.

موعظه جمع کثیری دگرگون می‌شوند به همین خاطر است که امام کاظم علیه‌السلام در بیان وجه برتری عالم بر عابد می‌فرماید:

إِنَّ فَضْلَ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكَوَاكِبِ.^۱

و امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید:

عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ.^۲

سعدی می‌گوید:

^۱ - همانا برتری عالم بر عابد همانند برتری خورشید بر سایر ستارگان است بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۹.

^۲ - عالمی که از علمش بهره‌برند از هفتاد عابد بالاتر است اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب صفة العلم، ح ۸.

صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه
بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود
تا اختیار کردی از آن این فریق را
گفت آن گلیم خویش بدر می‌برد ز موج
وین جهد می‌کند که بگیرد غریق را^{۵۷}

^{۵۷} - گلستان سعدی، ص ۹۳.

برای حُسن ختام این بحث به دو حدیث گرانسنگ دیگر اشاره می‌کنیم:

قال الباقر عليه السلام: فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ.^{۵۸}

قال الصادق عليه السلام: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ... قِيلَ لِلْعَابِدِ انْطَلِقْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَقِيلَ لِلْعَالِمِ قِفْ تَشْفَعُ لِلنَّاسِ بِحُسْنِ تَأْدِيبِكَ لَهُمْ.^{۵۹}

کدام عالم

منزلت و اهمیتی که اسلام برای عالم قائل است خاص عالمی است که از صفت تقوا برخوردار باشد، علمی که توأم با تقوا نباشد چون اسبی لجام گسیخته بوده و راکب خود

^{۵۸} - برتری عالم بر عابد مانند برتری ماه در شب چهارده بر سایر ستارگان است بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۶۴.

^{۵۹} - هنگام قیامت، به عابد گفته می‌شود به بهشت برو، و به عالم گفته می‌شود، بایست و به واسطه تربیت مردم، آنان را شفاعت کن همان، ج ۸، ص ۵۶.

را به هر سو می‌برد؛ تا وی را در دره‌ای هلاک نماید.
 خداوند متعال در مورد چنین عالمی دو تعبیر مهم و پندآموز دارد، در تعبیری وی را تشبیه به سگ می‌نماید و در تعبیر دیگر او را به الاغ باربر قیاس می‌فرماید.
 در سوره اعراف بلعم باعورا را که با دانستن اسم اعظم یا بخشی از آن مستجاب الدعوه شده بود ولی به واسطه فریب اطرافیان قصد نفرین پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نمود، به سگ تشبیه می‌کند:

... فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ...^{۶۰}

و در سوره جمعه علمای یهود که با علم و معرفت به پیامبر آخرالزمان درصدد انکار وی بر آمدند به الاغ باربر تشبیه می‌کند:

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا...^{۶۱}

امام حسن عسکری علیه‌السلام می‌فرماید: به حضرت امیر علیه‌السلام عرض کردند:

مَنْ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ أُمَّةِ الْهُدَى وَمَصَابِيحِ الدُّجَى؟

حضرت امیرالمؤمنین در پاسخ فرمودند:

الْعُلَمَاءُ إِذَا أَصْلَحُوا.

عرض کردند:

وَمَنْ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ ابْلِيسَ وَ فِرْعَوْنَ وَ نَمْرُودَ ...؟

امام علیه‌السلام فرمودند:

الْعُلَمَاءُ إِذَا أَفْسَدُوا وَ هُمُ الْمُظْهَرُونَ لِلْأَبْطِيلِ الْكَاتِمُونَ لِلْحَقَائِقِ.^{۶۲}

علم و دانش برای عمل است، علمی که عمل را به همراه نداشته باشد زینت نیست، بلکه حجاب است، کوری است، خودفراموشی است.

^{۶۰} - (سوره اعراف، آیه ۱۷۶) مَثَلُ او چون سگ هار است اگر به او حمله کنی دهانش باز و زبانش دراز است و اگر چنین نکنی باز همان است.

^{۶۱} - (سوره جمعه، آیه ۵) کسانی که عمل به تورات را عهده‌دار شدند ولی حق آن را ادا نکردند و بدان عمل نمودند، مانند الاغی هستند که کتابهایی را حمل می‌کند.

^{۶۲} - بهترین خلاق بعد از ائمه‌ی هدایتگر و چراغهای نورانی در تاریکیها کیانند؟ علما، اگر صالح باشند. بدترین خلاق بعد از ابلیس و فرعون و نمرود و... کیانند؟ علما، اگر فاسد باشند. آنان آشکار کنندگان اباطیل و پنهان‌کنندگان حقیقت هستند بحار الأنوار، ج ۲، ص ۸۹.

آتَمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ...^{۶۳}

و در نهایت مغضوب خداوند است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ.^{۶۴}

چنین عالمی در قیامت نیز در جهنم جای دارد.

قال امیرالمؤمنین علی علیه السلام: إِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَأَذُّونَ بِنَتْنِ رِيحِ الْعَالَمِ التَّارِكِ لِعِلْمِهِ.^{۶۵}

هفت قسم در هفت طبقه

امام صادق علیه السلام در حدیث گرانسنگی، علماء و دانشمندان فاسد را به هفت قسم تقسیم فرموده‌اند و جایگاه هر صنف را در یکی از طبقات هفتگانه جهنم بیان نموده‌اند. بنابراین روایت:

۱ - برخی از علماء می‌اندوزند و استفاده نمی‌رسانند، اینان در طبقه اول آتش اقامت دارند.

۲ - دسته‌ای دیگر چون موعظه شوند، نمی‌پذیرند و تکبر می‌ورزند و چون موعظه کنند، تعدی می‌کنند و سخت‌گیری می‌نمایند. این دسته در طبقه دوم قرار دارند.
۳ - عده‌ای تنها به صاحبان پول و قدرت و اهل دنیا و جاه نظر دارند و تنها آنها را از علوم خود بهره‌مند می‌سازند و فقط در مجالس آنان حاضر می‌شوند و به مساکین و فقراء توجهی ندارند. اینها در طبقه سوم آتشند.

۴ - برخی از علماء راه و روش سلاطین و پادشاهان را می‌پیمایند، اگر کسی سخن و عمل اینها را رد کند و نپذیرد، و یا اگر کسی آنها را اکرام و احترام ننماید و با القاب و عناوین نام نبرد و نستاید، بر او خشم می‌گیرند، اینان اهل طبقه چهارم آتش هستند.

۵ - بعضی از علماء سخنان یهود و نصاری را گرفته تا به این سبب بر سخنانشان

^{۶۳} - (سوره بقره، آیه ۴۴) آیا مردم را به نیکی می‌خوانید و خود را فراموش می‌کنید.

^{۶۴} - (سوره صف، آیه ۲ و ۳) ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا سخنی را بیان می‌کنید که بدان عمل نمی‌کنید، نزد خداوند مورد غضب است که بگویند و عمل نکنید.

^{۶۵} - اهل جهنم از بوی بد عالم بی عمل متأذی میشوند مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۰۵.

بیفزایند و آن را مایه غرور و عجب خود قرار دهند. این گروه در طبقه پنجم آتش ساکن هستند.

۶ - گروهی نیز بدون علم و آگاهی خود را در موضع فتوا قرار می‌دهند و به مردم می‌گویند هر چه خواهید از ما جویا شوید در حالی که به چیزی آگاه نبوده و حقایق را نمی‌شناسند و حتی یک حرف را هم نمی‌فهمند. اینان در طبقه ششم آتش قرار دارند.

۷ - آخرین دسته از علماء فاسد آنانند که علم اندوخته‌اند تا خلائق آنان را عالم خوانند و اهل عقل و تدبّر پندارند، اینان نیز در طبقه هفتم آتش جای دارند. اینک به متن حدیث توجه کنید:

قال الصادق علیه السلام: **إِنَّ مِنْ الْعُلَمَاءِ مَنْ يُحِبُّ أَنْ يَخْزَنَ عِلْمَهُ وَ لَا يُؤَخِّدُ عَنْهُ، فَذَاكَ فِي الدَّرَكِ الْأَوَّلِ مِنَ النَّارِ.**

وَ مِنْ الْعُلَمَاءِ مَنْ إِذَا وَعِظَ أَنْفَ وَ إِذَا وَعِظَ عَنَفَ، فَذَاكَ فِي الدَّرَكِ الثَّانِي مِنَ النَّارِ.

وَ مِنْ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَرَى أَنْ يَضَعَ الْعِلْمَ عِنْدَ ذَوِي الثَّرْوَةِ وَ الشَّرَفِ، وَ لَا يَرَى لَهُ فِي الْمَسَاكِينِ وَضْعًا، فَذَاكَ فِي الدَّرَكِ الثَّلَاثِ مِنَ النَّارِ.

وَ مِنْ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَذْهَبَ فِي عِلْمِهِ مَذْهَبَ الْجَبَابِرَةِ وَ السَّلَاطِينِ، فَإِنْ رُدَّ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ قَوْلِهِ أَوْ قَصَّرَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ غَضِبَ، فَذَاكَ فِي الدَّرَكِ الرَّابِعِ مِنَ النَّارِ.

وَ مِنْ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَطْلُبُ أَحَادِيثَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى لِيَغْزُرَ وَ يَكْثُرَ بِهِ حَدِيثُهُ، فَذَاكَ فِي الدَّرَكِ الْخَامِسِ مِنَ النَّارِ.

وَ مِنْ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَضَعُ نَفْسَهُ لِلْفِتْيَا وَ يَقُولُ: سَأَلُونِي، وَ لَعَلَّهُ لَا يَصِيبُ حَرْفًا وَاحِدًا وَ اللَّهِ لَا يُحِبُّ الْمُتَكَلِّفِينَ فَذَاكَ فِي الدَّرَكِ السَّادِسِ مِنَ النَّارِ.

وَ مِنْ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَتَّخِذُ عِلْمَهُ مَرُوءَةً وَ عَقْلًا، فَذَاكَ فِي الدَّرَكِ السَّابِعِ مِنَ النَّارِ.^{۶۶}

^{۶۶} - (خصال شیخ صدوق، ج ۲، ص ۳۵۳).

ارتباط مردم با علما

آنچه از مطالعه اجمالی مباحث گذشته و نیز توجه به سایر آیات و روایات مربوطه بدست می‌آید، حکایت از تأکید اسلام در برقراری ارتباط گسترده انسانها با علمای عصر خود دارد.

دستور به نگاه کردن به صورت عالم و حتی خانه‌ی وی، دستور به کثرت مراوده با علما، شیوه نشست و برخاست با علما، شیوه راه رفتن با عالم و بردن علما برای زیارت قبور به قبرستان و به خاطر رفع عذاب اموات و... همه بدین جهت است که شاید این ارتباطها موجب تغییر رویه انسانهای خطاکار و یا تقویت روحیه پیراستگان و تکامل و ترقی بیشتر آنان گردد.

پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در روایتی می‌فرماید شش دسته از انسانها قبل از قبض روح، از کوثر می‌نوشند و آنان عبارت‌اند از: ۱ - کسی که صبح و شام نزد علما باشد و علمی را اخذ کند، ۲ - کسی که فرزند خود را جهت تعلیم روانه نماید، ۳ - کسی که به مسلمانی قرض‌الحسنه دهد، ۴ - کسی که پدر و مادر از وی خشنود باشند، ۵ - کسی که به همسرش بگوید اگر سائلی آمد وی را بدون اعطای مقداری از مال رد نما، ۶ - زنی که عزت همسر خود را نیکو نگه‌دارد.

ارتباط مردم با دانشمندان دینی ارتباطی قوی و محکم و برخاسته از ایمان باطنی انسانها بوده است، اما هر قدر زمانه پیش می‌رود، توجه به مظاهر فریبنده طبیعی و علایق مادی از این ارتباط می‌کاهد و...

حضرت رسول مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آن زمان را چنین پیشگویی فرموده است:

سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي يَفِرُّونَ مِنَ الْعُلَمَاءِ كَمَا يَفِرُّ الْغَنَمُ عَنِ الذُّبِّ، فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ ابْتَلَاهُمُ اللَّهُ بِثَلَاثَةٍ، الْأُولَى: يَرْفَعُ الْبَرَكَهَ مِنْ أَمْوَالِهِمْ، وَالثَّانِي: سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا جَائِرًا، وَالثَّلَاثُ: يَخْرِجُونَ مِنَ الدُّنْيَا بِلَا إِيْمَانٍ.^{۶۷}

^{۶۷} - زمانه‌ای بر امت من خواهد آمد که از علما - چون فرار گوسفند از گرگ - می‌گریزند. در آن زمان امت من به سه بلا مبتلا می‌شوند: اول اینکه برکت از اموالشان برداشته می‌شود، دوم اینکه سلاطین جائر بر آنان حکم خواهند راند، سوم آنکه از دنیا می‌روند در حالی که ایمان ندارند جامع‌الآخبار، ص ۱۳۰.

مقایسه علم با مال

بسیار دیده می‌شود علم اندوزی با ثروت‌اندوزی مقایسه می‌شود، گو اینکه طالب علم فرصتی را برای مال اندوزی نمی‌یابد و طالب مال وقت کسب معارف ندارد. علی‌علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

مَنْهُومان لايشبعان طالب العلم وطالب الدنيا.^{۶۸}

در مقایسه‌ای اجمالی درمی‌یابیم علم از هر نظر از مال برتر است و فواید حتی دنیوی آن از فواید مال بیشتر می‌باشد.

به عنوان نمونه، مال احتیاج به حفاظت دارد در حالی که علم عالم را حفظ می‌کند؛ مال به بذل و عطا پایان می‌پذیرد در حالی که علم به بذل افزون می‌گردد؛ مال تا قبر رفیق و همنشین است ولی علم در دنیا و قبر و قیامت همکار خوبی است؛ مال میراث شداد، فرعون و امثال آنهاست ولی علم میراث انبیاست؛ یک ذره از مال حساب دارد ولی یک ذره از علم درجه‌ای به انسان می‌افزاید؛ و مال مانع گذر از صراط است ولی علم صاحبش را برای عبور تقویت می‌کند.^{۶۹}

وظایف عالم و متعلم

برای برقراری رابطه‌ای نیکو بین معلم و شاگرد و تداوم این ارتباط و نیز ارج گذاشتن به مقام والای علم و دانش، دین اسلام وظایفی را برای عالم و متعلم معین نموده است. این وظایف در ضمن دستوراتی اخلاقی وارد شده است و تأثیری بزرگ در ایجاد ظرفیت و استعداد و جلب انوار هدایت الهی در قلب ایجاد می‌کند. هرچند بحث در این زمینه مقوله‌ای دیگر می‌طلبد، ولی به عنوان نمونه به چند وظیفه معلم بر شاگرد و برعکس اشاره می‌کنیم.

^{۶۸} - دو حریصند که سیر نمی‌شوند طالب علم و طالب دنیا بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۸۳.

^{۶۹} - تفصیل حدیث که منقول از حضرت امیر علیه‌السلام است در بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۸۵ آمده است.

حق معلم بر شاگرد

متعلم بایستی استاد خویش را به منزله پدر خویش بداند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پدر علمی را در زمره آباء بیان فرموده است:

الآباء ثلاثة، أبٌ وُلدَكَ وَأَبٌ زَوَّجَكَ، وَأَبٌ عَلَّمَكَ.^{۷۰}

و نیز می فرماید:

مَنْ عَلَّمَ شَخْصًا (مُسْلِمًا) مَسْئَلَةٌ فَقَدْ مَلَكَ رَقَبَتَهُ، فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيَبِيعَهُ؟ فَقَالَ: لَا وَلَكِنْ يَأْمُرُهُ وَيَنْهَاهُ.^{۷۱}

معلم تأثیر زیادی بر خُلق و خوی، عادات و عقاید شاگرد می گذارد و می تواند او را دگرگون سازد.

بنی امیه در مورد معاویه بن یزید که خلافت را وداع گفت و پدر و جدش را ظالم خواند و موجب زوال حکومت شاخه سفیانی بنی امیه گشت، بررسی کردند و در نهایت نتیجه گرفتند، معلم او «عمر بن مقصوف» حُب علی و بغض بنی امیه را در دل او کاشته است.

«کثیر» دانشمندی که به شغل معلمی اشتغال داشت، بعد از واقعه عاشورا روزی در کلاس درس آب نوشید و چون به یاد تشنگی امام حسین علیه السلام افتاد گفت: خدا لعنت کند آن کس که بین تو و فرات جدایی افکند، پسر سنان بن انس از سرکردگان سپاه عمر سعد در کلاس بود، واقعه را به پدر خبر داد، کثیر را به زندان انداختند، وی هم زندانی «مختار بن ابوعبیده» شد او محبت آل بیت را در دل مختار کاشت، به طوری که مختار تصمیم به انتقام از قتله امام حسین علیه السلام گرفت.

«عمر بن عبدالعزیز» هشتمین خلیفه اموی که فدک را به اولاد حضرت زهرا علیه السلام بسپرد و سب حضرت امیر علیه السلام را ممنوع کرد می گوید: در دوران کودکی طبق معمول با بچه ها بازی می کردیم و علی را لعن می نمودیم، روزی معلم من که از فرزندان «عتبه بن

^{۷۰} - اطلاق پدر به این سه شخص صحیح است: پدری که تو را ایجاد کرده، پدری که تو را تزویج کرده، پدری که تو را تعلیم داده است.

^{۷۱} - کسی که شخصی را مسلمانی را مسئله ای بیاموزد وی را مالک شده است. اصحاب عرض کردند می تواند بفروشد؟ فرمود: نه، ولی می تواند وی را امر و نهی کند بحار الأنوار، ج ۲، ص ۴۴.

مسعود» بود، سخن مرا شنید وی خشمگین شد و گفت از کجا می‌دانی خدا از اصحاب بدر بعد از اینکه راضی بود، ناخشنود شده است؟ گفتم مگر علی از اصحاب بدر بود؟ گفت آیا گرداننده بدر جز علی کسی بود؟ کلام معلم در ذهنم بود با خدا عهد کردم زمانی که به مقامی رسیدم این سب را بردارم، لذا وقتی به حکومت رسید دستور داد به جای سب علی، **ان الله يأمر بالعدل و الاحسان** بخوانند.

حق شاگرد بر معلم

متعلم نیز بر معلم خود حقوقی دارد، او که در محضر درس استاد نشسته و گرانمایه‌ترین سرمایه یعنی عمر خویش را تقدیم استاد می‌کند، بایستی چیزی نافع بشنود و اخلاق و علم او تعالی یابد، لذا معلم باید بداند واسطه در وصول فیض حق و آن همه نعمتهایی که برای معلم بیان شده است شاگرد است، که اگر او نبود وی به مقام معلمی نائل نمی‌گشت و در مسندی که جایگاه انبیاست قرار نمی‌گرفت، علی‌هذا او می‌بایست از تعلیم علم و تزئین اخلاق دریق نوزد، شور و هیجان تعلیم و تربیت را در شاگرد بپروراند، و با کردار خویش در مقابل ربّ جلیل خشوع و فروتنی به او اهدا نماید. صفت خضوع و فروتنی چه در مقابل خداوند و چه در مقابل بندگان و مخصوصاً شاگردان از بایسته‌ها و لازمه‌های علم و عالم است.

...**أِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ**.^{۷۲}

پیامبر مکرم وظیفه داشت در مقابل مؤمنین خشوع و خضوع داشته باشد.

وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.^{۷۳}

و خود نیز به ملامت و ملاطفت عالم و متعلم نسبت به هم دستور می‌داد.

لِيُنْوَا لِمَنْ تَعَلَّمُونَ وَلِمَنْ تَتَعَلَّمُونَ مِنْهُ.^{۷۴}

^{۷۲} - (سوره فاطر، آیه ۲۸) از میان بندگان خداوند تنها علما از او می‌ترسند.

^{۷۳} - (سوره شعراء، آیه ۲۱۵) و پروبال خود را برای مؤمنانی که از تو اطاعت می‌کنند بگستران.

^{۷۴} - در مقابل کسی که به وی علم می‌آموزید یا علم فرا می‌گیرید ملایم باشید **بحار الأنوار**، ج ۲، ص ۶۲.

عقل

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما قسم الله للعباد شيئاً أفضل من العقل.^{٧٥}

عقل در لغت به معنای عقال و آن به معنای ریسمانی است که بر پای شتر می‌بندند، این لغت اساساً به معنای حبس و منع می‌آید. زمان بلوغ و ادراک انسان چون با نوعی محبوس شدن از انجام افعال قبیحه و یا ترک اعمال حسنه می‌تواند همراه باشد، زمان عقل نیز می‌گویند.

به هر حال در اصطلاح، عقل نیرویی است که مانع افراط و تفریط روان انسان شده و حالت تعادل را در قوای روح ایجاد می‌کند به طوری که مواد خام را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و به نتیجه‌ای در مسیر تعادل قوای نفس می‌رسد، بدیهی است آن نتیجه را نیز عقلانی می‌نامند.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد ما هو العقل؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمودند:

الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَاکْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ.^{٧٦}

^{٧٥} - خداوند چیزی با ارزش‌تر از عقل به بندگان مرحمت نفرموده است همان، ج ۱، ص ۱۲.

^{٧٦} - عقل چیست؟ عقل آن است که بنده، خدا را بندگی کند و بهشت را کسب نماید همان، ج ۱۱، ص ۱۱۶.

انواع عقل

در روایات از دو نوع عقل سخن به میان آمده است که عبارت‌اند از:

- ۱ - عقل مطبوع، عقلی را گویند که خداوند تبارک و تعالی به هر کسی به اندازه ظرفیت و استعدادش به او اهدا نموده است. شرایط ژنتیکی و وراثتی در سعت و ضیق و کم و کیف این نوع از عقل تأثیر بسزائی دارند.
- ۲ - عقل مسموع، عقلی است که، انسان به واسطه علم و دانش، تجارب و حوادث، کسب می‌کند و هر کسی به اندازه علم و درکش و توان رویارویی با مشکلات و نیز به اندازه حوادثی که در طول عمر برای او رخ می‌دهد و شیوه برخوردش با وقایع، عقل او بیشتر و کاملتر می‌گردد.

فرمانده یک سپاه اگر کارآموده‌تر ورزیده‌تر باشد و تجربه بیشتری داشته باشد، بهتر و ساده‌تر می‌تواند در تقسیم نیروهای خود برای غلبه بر دشمن، آنان را فرماندهی کند، و عملیات جنگی را آسانتر هدایت کند.

عقل نیز فرمانده اعضاء است و اگر قوی‌تر و باتجربه‌تر باشد، چشم و گوش را در جایگاه اصلی آنها قرار داده و استفاده مطلوب از آنها خواهد برد.

به دو نمونه از روایات که درباره این دو نوع عقل آمده اشاره می‌کنیم:

قال علی علیه السلام: الْعَقْلُ عَقْلَانِ، عَقْلُ الطَّبْعِ وَعَقْلُ التَّجْرِبَةِ، وَكِلَاهُمَا يُؤَدِّي إِلَى الْمَنْفَعَةِ.^{۷۷}

و در روایت دیگر آن حضرت فرموده:

الْعَقْلُ غَرِيْزَةٌ تَزِيْدُ بِالْعِلْمِ وَالتَّجَارِبِ.^{۷۸}

^{۷۷} - عقل بر دو قسم است: عقل طبیعت و سرشت و عقل تجربه، و البته هر دو موجب نفع و سود برای انسان می‌باشند همان، ج ۷۸، ص ۹.

^{۷۸} - عقل غریزه‌ای است که بوسیله علم و تجربه اضافه می‌شود، «این روایت نیز به هر دو قسم عقل اشاره نموده است» غرر الحکم.

رأيت العقل عقليين
فمطبوع ومسموع
ولا ينفع مسموع
إذا لم يكن مطبوع

کمالاً تنفع الشمس
وضوء العين ممنوع^{۷۹}

^{۷۹} - عقل را به دو شکل دیدم، عقل مطبوع و عقل مسموع، عقل مسموع زمانی کارآیی دارد که عقل مطبوع موجود باشد، همان طوری که نور آفتاب برای شخص بینا مفید است.

عقل در قرآن

اساس دین اسلام بر پایه فطرت انسانها بنا نهاده شده است، و بی تردید می توان گفت تمامی احکام این شریعت بر پایه عقل بنا گذاشته شده است، عقل است که شکر منعم را واجب می داند و می دانیم تمامی دستورات تکلیفی اسلام از آغاز عبادات تا انتهای آن بر مقتضای همین قانون عقلی است.

عقل است که می گوید مجرم باید به جزای خود برسد و احکام حدود و دیات و قصاص، اجرای همین دستور عقلایی است. خرد است که ارتباط عادلانه در معاشرت‌ها را بیان می‌دارد و تمامی احکام و نیز برنامه‌های اخلاقی اسلام در زیر چتر همین حکم می‌باشد.

بناگذاری اصول دین اسلام بر پایه عقل قابل تردید نیست، چه اینکه اصول دین غیر عقلانی، از کسی پذیرفته نمی‌شود، مبدأ و معاد و صفات آنها، ارسال رسل، انزال کتب و نصب اوصیاء همه به حکم عقل و خرد است.

بر این اساس اسلام تأکید گسترده‌ای بر تعقل می‌ورزد، گاه دستور به تعقل می‌دهد و خلق را بدان ترغیب می‌کند و گاهی منشأ دنائتها، پستیها، گناهان و معاصی را عدم تعقل می‌داند، موارد استفاده از واژه عقل و مشتقات آن به حدود پنجاه مورد در قرآن می‌رسد. اینک نمونه‌هایی از آنها تحت شش عنوان مطرح می‌شود.

الف) در پایان ذکر بسیاری از نعمتها، عدم تعقل مذمت شده است و گاهی اصولاً ذکر نعمت برای تعقل در آن می‌باشد:

... وَكَلَّمَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.^{۸۰}

... كَذَلِكَ يُخَيِّبُ اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.^{۸۱}

^{۸۰} - (سوره مؤمنون، آیه ۸۰) رفت و آمد شب و روز به امر اوست، آیا در آن اندیشه نمی‌کنید.

^{۸۱} - (سوره بقره، آیه ۷۳) خداوند این‌گونه مردگان را زنده می‌کند و آیات خود را به شما نشان می‌دهد شاید اندیشه کنید.

ب) عدم تعقل علت ورود به جهنم شمرده شده است، در آیه ذیل اهل جهنم علت ورود خود را به آنجا عدم تعقل و عدم توجه به حق می‌دانند.

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ.^{۸۲}

ج) دین بدون تعقل قابل پذیرش نیست، در آیه ذیل دین تقلیدی مورد نکوهش قرار گرفته است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَائِنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَائُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ.^{۸۳}

د) دعوت به رؤیت مظاهر طبیعی و تعقل در آنها شده است.

... فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ.^{۸۴}

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ.^{۸۵}

ه) عمل مخالف با تعقل مذمت می‌شود، در آیه زیر اهل کتاب، به واسطه اعتقاد عقلانی به اسلام و سپس تحریف آن مذمت می‌شوند.

أَقْتَضَمُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ.^{۸۶}

و) در آیه ذیل، کسانی که در آیات الهی تعقل نمی‌کنند، بدترین جنبندگان شمرده شده‌اند.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ.^{۸۷}

در روایات آمده است که «سلیمان دیلمی» گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم، فلانی

^{۸۲} - سوره ملک، آیه ۱۰ و می‌گویند اگر ما گوش شنوا داشتیم یا اندیشه می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم.

^{۸۳} - (سوره بقره، آیه ۱۷۰) و هنگامی که به آنان گفته می‌شود از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید می‌گویند، از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می‌کنیم، آیا اگر پدران آنها چیزی نفهمیده و اندیشه ننموده و هدایت نیافتند باز هم از آنها پیروی می‌کنند.

^{۸۴} - سوره نحل، آیه ۳۶ پس در زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب کنندگان چه بود.

^{۸۵} - سوره نمل، آیه ۶۹ بگو در روی زمین سیر کنید و ببینید نهایت کار مجرمین به کجا منجر شد.

^{۸۶} - سوره بقره، آیه ۷۵ آیا انتظار دارید به آیین شما ایمان آورند با اینکه عده‌ای از آنان سخن خداوند را می‌شنیدند، و پس از فهمیدن، آن را تحریف نمودند، در حالی که علم و اطلاع داشتند.

^{۸۷} - سوره انفال، آیه ۲۲ بدترین جنبندگان نزد خداوند، افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی‌کنند.

در عبادت و اطاعت دست بالایی دارد، امام علیه السلام فرمودند: عقل او چگونه است، گفتم نمی دانم. فرمود: شخصی در بنی اسرائیل در یکی از جزایر سبز و خرم می زیست و عبادت خدا می نمود، فرشته ای به خداوند عرض کرد میزان پاداش این بنده را به من بنما، خداوند میزان پاداش عابد را به او نشان داد ولی به نظر فرشته کم می رسید، خداوند به وی فرمود با او باش تا خود ببینی، ملک به صورت انسانی شد و نزد عابد رفت، عابد پرسید کیستی، ملک گفت عابدی مثل تو، جایی برای عبادت به من عطا کن؛ فرشته با عابد بود تا روزی که عابد گفت اینجا یک عیب دارد و آن این است که این همه سبزه بی استفاده خشک می شود، اگر خداوند الاغی داشت از بین نمی رفت، ملک حقیقت را دریافت و خداوند به وی وحی فرمود که به قدر عقل به او پاداش می دهم.

عقل در حدیث

به پیروی از آیات الهی، احادیث وارده از معصومین علیهم افضل صلوات المصلین نیز به تعقل بهایی بسیار می دهند.

اینک به نمونه هایی از آنها تحت عناوین ذیل اشاره می کنیم:

الف (عقل، حجت باطنی است.

قال الكاظم عليه السلام: **إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ، حُجَّةً ظَاهِرَةً وَحُجَّةً بَاطِنَةً، فَأَمَّا الظَّاهِرَةَ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَأَمَّا الْبَاطِنَةَ فَالْعُقُولُ.**^{۸۸}

ب (اولین مخلوق الهی، عقل است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ.**^{۸۹}

ج (نعمتی بالاتر از عقل برای بشر نیست، در این رابطه به حدیث آغاز بحث توجه نمایید.

د (عقل پیشوای اعضای بدن و فرمانده آنهاست.

^{۸۸} - خدا بر انسانها دو حجت دارد، حجت ظاهری و حجت باطنی، حجت ظاهری رسولان و انبیا و ائمه علیهم السلام هستند و حجت باطنی عقل است بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۳۷

^{۸۹} - اولین مخلوق الهی که خداوند خلق فرموده است عقل است همان، ص ۹۷

قال علي عليه السلام: الْعُقُولُ أُمَّةُ الْإِفْكَارِ وَالْأَفْكَارُ أُمَّةُ الْقُلُوبِ، وَالْقُلُوبُ أُمَّةُ الْحَوَاسِ وَالْحَوَاسُ أُمَّةُ الْأَعْضَاءِ.^{٩٠}

ه (و سیله جلب تمام خیرات، عقل است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرُ كُلَّهُ بِالْعَقْلِ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ.^{٩١}

عقل عامل جذب تمام خیرات و باعث دفع تمامی شرور است، به طوری که انجام هر ثوابی حکایت از عقل و ارتکاب هر معصیتی حاکی از نقص آن است.

بکارگیری عقل کامل در انسانها که هدف خداوند از خلقت انسان بوده است، موجب ایجاد مدینه‌ای فاضله می‌شود و طبعاً با پایان جهان توأم است چرا که امتحان و آزمایش خلایق در جایی که همه بسوی صلاح در حرکتند مصداق نمی‌یابد، شاید به همین جهت باشد که حضرت امام علی علیه السلام فرموده است:

لَوْ عَقَلَ أَهْلُ الدُّنْيَا خَرَبَتْ.^{٩٢}

این روایت در بحار الأنوار از امام عسکری علیه السلام نیز نقل شده است.^{٩٣}

عقل در ادبیات

در ادبیات از عقل به شیوه‌های گوناگون یاد می‌شود، یکی از این شیوه‌ها شکایت شعرا و ادبا از عقل است. در این شکایتها، از عقل بنام موجودی که تنها دردسر می‌آفریند سخن به میان آمده و نبود آن را ترجیح داده‌اند. به دو نمونه از این شکوه‌ها اشاره می‌کنیم:

^{٩٠} - عقلها پیشوایان افکار و آنها پیشوایان قلبها و آنها پیشوایان حواس و آنها پیشوایان اعضای بدن هستند همان، ص ٩٦

^{٩١} - همه خیرها با عقل درک می‌شود و آنکه عقل ندارد دین ندارد همان، ج ٧٧، ص ١٥٨.

^{٩٢} - اگر اهل دنیا عاقل می‌شدند، دنیاتباه می‌گشت غرر الحکم.

^{٩٣} - بحار الأنوار، ج ٧٨، ص ٣٧٧.

دشمن جان من است عقل من و هوش من
کاش گشاده نبود چشم من و گوش من

و نیز گفته شده است:

عاقل مباش تا غم دیوانگان خوری
دیوانه باش تا غم تو عاقلان خورند

البته این شکوه‌ها حقیقی نیست و حکایت از درد دل عاقلان و بی توجهی غافلان می‌نماید و لهذا قابل ایراد و خدشه نمی‌باشد، اما اگر واقعیت داشته باشد کلامی ناپسند بوده و مذموم است، چه اگر تباهی ناشی از جهل عیان شود، هیچ گاه عاقل حسرت جهل نمی‌برد و برترین نعمت را چنین مورد نکوهش قرار نمی‌دهد.

علامت عقل

۱- حسن تدبیر و مدیریت صحیح چه در افعال فردی و اجتماعی، دلالت بر عقل و میزان آن می‌نماید.

قال علی علیه السلام: **أَدَلُّ شَيْءٍ عَلَى غِزَارَةِ الْعَقْلِ حُسْنُ التَّدْبِيرِ**.^۱

۲- چگونگی عمل میزان عقل را می‌فهماند، عمل هر قدر پیراسته‌تر، و خالص‌تر و زیباتر باشد بر کمال عقل دلالت می‌کند.

قال علی علیه السلام: **كَيْفِيَّةُ الْفِعْلِ، تَدَلُّ عَلَى كَمِّيَّةِ الْعَقْلِ**.^۲

قال علی علیه السلام: **مَنْ كَمَلَ عَقْلُهُ حَسُنَ عَمَلُهُ**.^۳

۳- یکی دیگر از علائم عقل فاصله گرفتن از دنیای فانی و نزدیک شدن به آخرت جاودان است.

قال علی علیه السلام: **حَدُّ الْعَقْلِ الْأَنْفِصَالُ عَنِ الْفَانِي وَالْإِتِّصَالُ بِالْبَاقِي**.^۴

۴- نکته چهارم و علامت آخر مورد بحث در این قسمت، روایتی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است که ده علامت را برای عقل بیان فرموده است.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: **لَمْ يَعْْبُدِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ وَلَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ عَاقِلًا حَتَّى تَجْتَمِعَ فِيهِ عَشْرُ خِصَالٍ**.^۵

^۱ - بهترین دلیل بر کثرت عقل، تدبیر نیک است **غررالحکم**.

^۲ - چگونگی انجام عمل دلالت بر مقدار عقل عامل می‌کند **غررالحکم**.

^۳ - آن کس که عقل کاملتری دارد عملش نیک است **بحار الأنوار**، ج ۱، ص ۸۷.

^۴ - حد عقل جدا شدن از دنیا و متصل شدن به آخرت است **غررالحکم**.

^۵ - خدای عز و جل عبادت نشده به چیزی بالاتر از عقل، و مؤمن عاقل نیست مگر اینکه ده صفت در وی باشد... **بحار الأنوار**، ج ۱، ص ۱۰۸.

این ده خصلت عبارت‌اند از: ۱ - امید خیر از وی برود؛ ۲ - مردم از شر وی در امان باشند؛ ۳ - کم دیگران را زیاد حساب می‌کند؛ ۴ - کار نیک خویش را کم می‌شمارد؛ ۵ - در طول عمر از طلب علم ملول نمی‌گردد؛ ۶ - آنکه از او حاجتی خواهد، به بیان نیازش وی را اذیت نمی‌کند؛ ۷ - ذلت خویش از عزت نزد او بهتر باشد؛ ۸ - فقر خود از ثروت برایش بهتر باشد؛ ۹ - بجز قوت و سد جوع از دنیا نطلبد؛ ۱۰ - هر کس را که می‌بیند او را از خود برتر بداند.

علامت نقصان عقل

یکی از علائم نقصان عقل، سیاست بازیها و به اصطلاح زرنگی‌های مرسوم در جامعه است، برخی برای رسیدن به نتیجه یا وصول سریعتر به آن در کارهای خود؛ نوعی سیاستها را که غالباً با پایمال نمودن حق دیگران و ظلم و فساد همراه است، اعمال می‌کنند.

جامعه ما پر است از انواع گوناگون و شیوه‌های مختلف این سیاستهای کذایی که حیثاً از ناحیه به ظاهر متدینین هم انجام می‌گیرد. حال پرسش این است که این نوع حرکات روانی از عقل ناشی می‌شود یا خیر؟ پاسخ کاملاً روشن است، عقل آن است که در مسیر هدایت قرار گیرد نه ضلالت و گمراهی؛ عقل پرچمدار عدالت است و لذا هر عملی در مسیر عدالت قرار گیرد مطابق عقل است.

به امام صادق علیه‌السلام عرضه شد عقل چیست؟ فرمودند:

مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَاکْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ.

عرض کردند: آنچه معاویه انجام داده است (از زرنگیها و کیاستها و سیاست بازیها) چیست؟

امام علیه‌السلام فرمودند:

تِلْكَ النَّكْرَى، تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ، وَهِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَلَيْسَتْ بِالْعَقْلِ.^۱

^۱ - عقل آن است که با آن عبادت خدای متعال شود و نعمت بهشتی اخذ گردد، آنچه که معاویه انجام می‌دهد فتنه است، شبه عقل است نه عقل (همان، ص ۱۱۶؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱).

دیگر از علائم نقصان عقل، گناهان و معاصی است؛ اصولاً صدور گناه به واسطه نشناختن خداوند و عظمت او، ندانستن قبح گناه، نفهمیدن تأثیر آن در دنیای انسان و ندانستن عذاب اخروی آن، صورت می‌گیرد و همه اینها ناشی از قلت و ضعف عقل می‌باشد.

احادیث و روایات در این باب بسیار می‌باشند و تنها یک نمونه که به گناه «عجب» اشاره می‌کند بیان می‌داریم.

قال علی علیه السلام: **إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ، دَلِيلٌ عَلَى ضَعْفِ عَقْلِهِ**.^۱

آثار عقل

همان‌طور که قبلاً اشاره شد فرماندهی جهان «تن» بر عهده عقل است، اوست که تمام قوای نفسانی را فرماندهی می‌کند و هر قدر قوی‌تر باشد در متعادل ساختن آنها قوی‌تر عمل می‌کند.

حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: خداوند در حیوان شهوت را آفرید و در ملائک عقل را، انسان موجودی است که هر دو را دارا می‌باشد؛ اگر عقل او بر شهوت و غضبش چیره شد از ملائک برتر می‌گردد و اگر شهوت چیره گشت از بهائم هم پست‌تر می‌شود.

عن عبدالله بن سنان، قال: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، **فَقُلْتُ، أَمَلَانِكُمْ أَفْضَلُ أَمْ بَنُوا آدَمَ،**

فَقَالَ، قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ**

عَقْلاً بِلا شَهْوَةٍ وَ رَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلا عَقْلِ وَ رَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلْتَيْهِمَا،

فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ غَلَبَ شَهْوَتَهُ عَقْلُهُ فَهُوَ شَرٌّ

مِنَ الْبَهَائِمِ.^۲

^۱ - عجب و غرور به خود، دلیل ضعف عقل می‌باشد بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۶۰.

^۲ - عبدالله بن سنان می‌گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم، ملائک افضلند یا بنی آدم؟ حضرت فرمودند: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرموده است: خدای عز و جل در ملائک عقل بدون شهوت، و در حیوانات شهوت بدون عقل خلق نموده، و در انسان هر دو را آفریده است. پس انسانی که عقلش بر شهوتش چیره شود از ملائک بالاتر می‌باشد و اگر شهوتش بر عقل سیطره یابد از حیوان پست‌تر می‌گردد همان، ج ۶۰، ص ۲۹۹.

از همان حضرت پرسیدند عاقل را برای ما توصیف فرما، او فرمود:

هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ^۱

مولوی می‌گوید:

^۱ - عاقل کسی است که هر چیزی را در جای خودش قرار دهد (نهج البلاغه، حکمت ۲۲۷ به ترتیب فیض الاسلام و ۲۳۵ به ترتیب صبحی صالح).

در حدیث آمد که خلاق مجید
خلق عالم را سه گونه آفرید
یک گروه را جمله عقل و علم و جود
آن فرشته است و نداند جز سجود
نیست اندر عنصرش حرص و هوی
نور مطلق زنده از عشق خدا
یک گروه دیگر از دانش تهی
همچو حیوان از علف در فریبی
او نبیند جز که اصطبل و علف
از شقاوت غافل است و از شرف
این سوم است آدمیزاد و بشر
از فرشته نیمی و نیمی ز خر
تا کدامین غالب آید در نبرد
زین دوگانه تا کدامین برد نرد^{۱۰۳}

^{۱۰۳} - مثنوی معنوی.

در پی این توضیحات برخی از اثرات عقل را فهرست وار می آوریم.

۱- عقل موجب شناخت خداوند می شود.

قال رسول الله ﷺ: أَلَا وَإِنَّ أَعْقَلَ النَّاسِ عَبْدٌ عَرَفَ رَبَّهُ فَأَطَاعَهُ.^۱

۲- عاقل مطیع خداوند می باشد.

قال رسول الله ﷺ: إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ ذَمِيمَ الْمُنْظَرِ حَقِيرَ الْخَطَرِ.^۲

۳- عاقل گناه و معصیت مرتکب نمی شود.

قال علي عليه السلام: هِمَّةُ الْعَقْلِ تَرُكُ الذُّنُوبِ وَإِصْلَاحُ الْعُيُوبِ.^۳

قال الكاظم عليه السلام: إِنَّ الْعَقْلَاءَ تَرَكَوا فُضُولَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ الذُّنُوبُ؟ وَتَرَكَ الدُّنْيَا مِنَ

الْفَضْلِ وَتَرَكَ الذُّنُوبَ مِنَ الْفَرَضِ.^۴

^۱ - آگاه باشید که عاقل ترین مردم کسی است که خدای خویش را بشناسد و اطاعتش نماید بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۷۹.

^۲ - عاقل کسی است که مطیع خداوند باشد هر چند وی بد چهره و کم بها بوده و نجیب زاده نباشد همان، ج ۱، ص ۱۶۰.

^۳ - همت عقل در این است که گناهان ترک و عیبها اصلاح شوند غرر الحکم.

^۴ - عقلا اضافی دنیا را مازاد بر احتیاج ضروری ترک گفته اند چه رسد به گناهان، در حالی که ترک دنیا فضل است و ترک گناه فرض و واجب می باشد (باید آنان در ترک گناه جدی تر باشند) (بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۳۰۱).

۴- عاقل دین فروش نیست.

قال علی علیه السلام: **أَلْعَاقِلُ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ وَلَمْ يَبِعْ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ**.^۱

۵- عاقل از ظالم هراسی ندارد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **أَنْقَضَ النَّاسُ عَقْلًا أَخَوْفَهُمْ لِلْسُّلْطَانِ وَأَطَوْعَهُمْ لَهُ**.^۲

۶- عاقل درد جامعه را درمان می‌نماید.

قال علی علیه السلام: **يُنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يُخَاطَبَ الْجَاهِلَ مُخَاطَبَةَ الطَّبِيبِ الْمَرِيضِ**.^۳

۷- عاقل از میان بدها، بهترین آن را برمی‌گزیند، انتخاب خوب از میان خوبیها و بدها کار هر کسی است؛ اما عاقل آن است که اگر در موردی همه چیز بد بودند، بهترین بدها را (آنچه که بدی کمتری دارد) برگزیند.

قال علی علیه السلام: **لَيْسَ الْعَاقِلُ مَنْ يَعْرِفُ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ، وَلَكِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ يَعْرِفُ خَيْرَ الشَّرِّينِ**.^۴

۸- عاقل بقدر عقول مردم زمانه خویش حرف می‌زند، چیزی که زمانه نمی‌پذیرد نمی‌گوید، وی مخاطب را می‌شناسد و به میزان ظرفیت وی صحبت می‌کند، البته نه اینکه حق را نگوید و به نرخ روز نان بخورد، بلکه حق را در قالبی عنوان می‌کند که از او بپذیرند.

قال علی علیه السلام: **لَا بَدَّ لِلْعَاقِلِ مِنْ أَنْ يَنْظُرَ فِي شَأْنِهِ فَلْيَحْفَظْ لِسَانَهُ وَلْيَعْرِفْ أَهْلَ زَمَانِهِ**.^۵

۹- عاقل همیشه با حق است، عقل و حق از هم جدا نمی‌گردند.

قال علی علیه السلام: **تَمَرَةُ الْعَقْلِ لُزُومُ الْحَقِّ**.^۶

۱۰- عاقل طبایع سوء و اخلاقیهای فاسد که احیاناً حتی جزء سرشت وی شده است، از

^۱ - عاقل کسی است که بر هوای نفس خود چیره شده و آخرت را به دنیا نفروشد **غررالحکم**.

^۲ - ناقص عقل‌ترین مردم کسی است که بیشتر از سلطان بترسد و زیادتر او را اطاعت کند **بحار الأنوار**، ج ۷۷، ص ۱۵۴.

^۳ - سزاوار است عاقل، شخص جاهل را همانند روبرو شدن طبیب با مریض، مورد خطاب قرار دهد **(غررالحکم)**.

^۴ - عاقل آن نیست که از میان خوبیها و بدها، خوب را برگزیند، بلکه عاقل آن است که از میان بدها بتواند آنکه اندکی بدی آن کمتر است انتخاب کند **بحار الأنوار**، ج ۷۸، ص ۶.

^۵ - عاقل لازم است به خود نگاه کند و زبان خویش را حفظ نموده و اهل زمانه را بشناسد **همان**، ج ۱، ص ۸۸.

^۶ - نتیجه عقل، ملازمت آن با حق است **غررالحکم**.

خود می‌زداید.

قال علی علیه السلام: الْعَقْلُ الْكَامِلُ قَاهِرُ الطَّبَعِ السُّوءِ.^۱

پایان سخن خود را به این حدیث شریف از امام کاظم علیه السلام خطاب به هشام مزین می‌نماییم، امام در قسمتی از بیانات گهر بارش به هشام می‌فرمایند:

يا هشام! إِنَّ الْعُقَلَاءَ زَهَدُوا فِي الدُّنْيَا وَرَغِبُوا فِي الْآخِرَةِ...

یا هشام! مَنْ أَرَادَ الْغِنَى بِمَا مَلَكَ يَدَايِهِ وَرَاحَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْحَسَدِ وَالسَّلَامَةِ فِي الدِّينِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي مَسْئَلَتِهِ بِأَنْ يُكَمِّلَ عَقْلَهُ فَمَنْ عَقَلَ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ، وَمَنْ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ اسْتَعْنَى وَمَنْ لَمْ يَقْنَعْ بِمَا يَكْفِيهِ لَمْ يُدْرِكِ الْغِنَى أَبَدًا.^۲

خدا یا عقلی به ما مرحمت فرما که قناعت را به دنبال داشته باشد و ما را از وسوسه و کید شیطان رهایی بخش و او که بر بندگان رحمت نمی‌کند بر ما مسلط نفرما.

^۱ - عقل کامل حتی بر طبیعت و نهاد بد چیره می‌شود بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۹.

^۲ - ای هشام عقلا از دنیا روی گردان و به آخرت روی آورده‌اند.

ای هشام کسی که ثروت بدون مال و دل آسودگی از حسد و سلامتی دین می‌خواهد، باید به درگاه خدای عز و جل تضرع و زاری کند که عقلش را کامل گرداند، زیرا کسی که عاقل شده بقدر احتیاج قناعت کند. و کسی که به اندازه حاجت قناعت نماید بی‌نیاز گردد، ولی کسی که به رفع مقدار نیاز قانع نباشد، هرگز بی‌نیازی نیابد اصول کافی، ج ۱، کتاب عقل و جهل، ح ۱۲.

اسلام و ایمان

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا، قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...^۱

در شأن نزول این آیه شریفه آمده است، عده‌ای از طایفه بنی‌اسد در خشکسالی به مدینه آمدند تا کمکی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دریافت نمایند و به همین جهت اسلام آوردند، آنان بر پیامبر منت می‌گذاشتند و می‌گفتند، قبایل دیگر عرب بر شما تاختند ولی ما دست به جنگ با شما نزدیم.^۲

بعد از این واقعه آیات فوق نازل شد و به رسول خدا اعلام شد که آنها ایمان نیاورده‌اند بلکه اسلام ظاهری دارند.

در سوره توبه بعد از بیان یک حکم کلی در اینکه کفر و نفاق اعراب و جاهل آنها بیشتر است، خداوند متعال دوبار آنها را به مؤمن و منافق تقسیم می‌کند، ابتدا به آیه‌ای که به بادیه نشینان به‌طور کلی می‌نگرد اشاره می‌کنیم.

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ

^۱ - (سوره حجرات، آیه ۱۴) اعراب بادیه نشین گفتند: ایمان آورده‌ایم، بگو شما ایمان نیاورده‌اید بلکه اسلام آورده‌اید و هنوز ایمان بر قلب شما وارد نشده است.

^۲ - لغت اعراب صرفاً به اعراب بادیه‌نشین اطلاق می‌شود و لذا جمع عرب نیست، مفرد این کلمه همیشه با یاء نسبت می‌آید و «اعرابی» گفته می‌شود.

عَلِيمٌ حَكِيمٌ.^۱

اینک به تقسیم آنها به دو گروه توجه کنید:

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ...^۲

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...^۳

و اینک تقسیم دیگر:

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ...^۴

وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ...^۵

و البته در آیات دیگر واژه «اعراب» با مذمت از آن یاد شده است که مورد بحث ما در این مختصر نیست.

اسلام و ایمان در اوایل بعثت

آنچه از آیات قرآن کریم و تاریخ صدر اسلام برمی آید این دو واژه در اوایل بعثت تفاوتی نداشتند و مسلمان را کسی می گفتند که هم شهادتین را بر زبان جاری کرده باشد و هم بدان عمل کند و مؤمن نیز معنایی غیر از این نداشت. شاهد بر این مدعا آیاتی است که با عبارت «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» شروع می شود و مخاطب آن مؤمنین است ولی در عین حال آنها را از گناهی که قبلاً گناه بودن آن تشریح

^۱ - (سوره توبه، آیه ۹۷) بادیه نشینان کفر و نفاقشان شدیدتر است، و به نادانی از احکام و حدود الهی سزاوارترند و خداوند دانا و حکیم است.

^۲ - سوره توبه، آیه ۹۸ گروهی از بادیه نشینان، چیزی که در راه خدا داده اند غرامت حساب می کنند و انتظار حوادث دردناکی برای شما می کشند. لغت اعرابی در زبانهای کهن سامی، به معنای بادیه نشین است و این نشانه آن است که این قوم از گذشته بسیار دور زندگی بادیه نشینی داشته است.

^۳ - سوره توبه، آیه ۹۹ گروهی دیگر از بادیه نشینان به خدا و رستاخیز ایمان دارند.

^۴ - سوره توبه، آیه ۱۰۱ از میان اعراب بادیه نشینی که اطراف شما هستند جمعی منافقند.

^۵ - سوره توبه، آیه ۱۰۲ و گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف دارند.

شده بود نهی می کند و یا به واجبی که از قبل وجوب آن محرز شده بود ترغیب می کند. به نمونه‌ای از این آیات اشاره می کنیم.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ^۱

کسی که صرفاً حرف بزند و عمل نکند، مؤمن محسوب نمی‌شود ولی در صدر اسلام که بیان شهادتین برای اثبات ایمان کافی بود، خطاب مؤمن به شخصی که این حد از ایمان داشته صحیح بوده است.

آیاتی که ایمان و عمل صالح را در کنار هم آورده‌اند مؤید دیگری برای مدعای ما می‌باشند، چه اگر مؤمن، عامل به عمل صالح هم بود، ذکر «عمل صالح» ضروری به نظر نمی‌رسید ولی از کثرت ذکر این دو واژه در سراسر قرآن، نوعی ضرورت همراهی این دو، استفاده می‌شود.

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...^۲

همچنین آیاتی که به مؤمنین دستور اطاعت از خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌می‌دهد، مؤید دیگری بر این مدعاست. زیرا دستور خداوند به اطاعت از وی و رسولش ما را متوجه این نکته می‌کند که اطاعت خدا و رسول در همه جوانب لازمه تمام عیار قید «ایمان» نبوده، بلکه مراد از ایمان صرف شهادتین بوده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ...^۳

دلیل دیگر ما بر این مطلب روایات گسترده‌ای است از حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله که به وجهه عملی برای اسلام نظر دارد، که از جمله آنها:

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: الْأِسْلَامُ أَنْ تُسَلَّمَ قَلْبَكَ وَ يَسَلَّمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِكَ وَ يَدِكَ.^۴
به این روایت از حضرت امیر علیه‌السلام نیز توجه کنید:
الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ، وَالْيَقِينُ هُوَ التَّصَدِيقُ، وَ التَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ، وَالْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ، وَالْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ.^۵

^۱ - سوره صف، آیه ۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا سخنی می‌گویید که بدان عمل نمی‌کنید.

^۲ - سوره بقره، آیه ۲۵ به کسانی که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده‌اند بشارت ده که...

^۳ - سوره نساء، آیه ۵۹ ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید از خدا و رسول ...

^۴ - اسلام این است که قلب تو تسلیم شود و مسلمانان از زبان و دست تو در امان باشند **کنز العمال**، ۱۷.

^۵ - اسلام همان تسلیم و تسلیم همان یقین و یقین همان تصدیق و آن همان اقرار و آن نیز همان اداء و اداء همان عمل است **بحار الأنوار**، ج ۶۸، ص ۳۱۰.

شبهه

ممکن است از سیر بحثی که مطرح شد این شبهه به ذهن برسد که اگر اسلام و ایمان در آغاز بعثت به یک معنا استعمال می‌شده است پس چرا در آیه ۱۴ سوره حجرات که در آغاز مبحث مطرح شد، خدای تبارک و تعالی به بادیه‌نشینان می‌فرماید شما ایمان نیاورده‌اید بلکه اسلام آورده‌اید؟ در پاسخ این شبهه باید توجه داشت که، سوره حجرات به ترتیب نزول سوره ۱۰۷ قرآن کریم است و لذا این سوره در اواخر بعثت نازل شده است؛ اختلاف اسلام و ایمان در سوره مائده نیز آمده است:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ...^۱

و این سوره نیز بر حسب نزول سوره ۱۱۳ می‌باشد و باز هم در اواخر بعثت نازل گشته است.

بنا بر این جدا بودن اسلام و ایمان در این سوره‌ها و امثال آن، خدشه‌ای به مدعای ما نمی‌رساند، چه اینکه ما خود تفاوت این دو واژه بعد از هجرت و آغاز فتوحات اسلامی را متذکر خواهیم شد.

اسلام و ایمان بعد از فتوحات

بعدها که فتوحات گسترده اسلامی پیش آمد، وعده‌ای بالاجبار و گاه برای حفظ جان خود یا ترس از خشکسالی و نیز برای رسیدن به غنیمت، شهادتین را بر زبان جاری می‌کردند اسلام و ایمان معنای دیگری یافتند.

اسلام در این عصر به بیان شهادتین بر زبان اطلاق می‌شد، چه عمل به دستورات دین داشته باشد یا نه. همیشه نماز بگزارد یا خیر، ولایت علی علیه‌السلام را بپذیرد یا نه و...

^۱ - سوره مائده، آیه ۴۱ ای رسول، آنها که در مسیر کفر شتاب کرده و به زبان می‌گویند ایمان آورده‌ایم و به قلب ایمان نیاورده‌اند، تو را اندوهگین نسازند.

چنین اسلامی برای وی موجب می‌شد از نظر حکم تکلیفی در دایره مسلمین قرار گیرد، نکاح او جایز، ذبح او مشروع، دست و پای او طاهر، وصیت او نافذ و محل دفن او قبرستان مسلمین باشد. در مقابل این دسته، عده‌ای قرار داشتند که به مضامین دین عمل می‌کردند، نماز و روزه شایسته داشتند و حج می‌نمودند و وجوه شرعی خود را می‌پرداختند و... اینها را اصطلاحاً مؤمن می‌نامیدند.

قال الباقر عليه السلام: أَلَيْمَانُ إِفْرَارٌ وَ عَمَلٌ وَالْإِسْلَامُ إِفْرَارٌ بِلا عَمَلٍ.^۱
الْإِسْلَامُ هُوَ الظَّاهِرُ الَّذِي عَلَيْهِ النَّاسُ مِنْ شَهَادَةٍ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ آيْتَاءَ الزَّكَاةِ وَ حَجَّ الْبَيْتِ وَ صِيَامَ شَهْرِ رَمَضَانَ فَهَذَا الْإِسْلَامُ.^۲

مسعودی از ابودعامه نقل می‌کند که به عیادت امام علی النقی علیه السلام در آخرین بیماریش رفتم، چون خواستم برگردم فرمود: آیا می‌خواهی حدیثی نقل کنم که در صحیفه علی علیه السلام با خط وی و املائی پیامبر نوشته شده است؟ عرض کردم: مایلیم. امام علیه السلام فرمودند: روزی پیامبر، علی علیه السلام را خواستند و فرمود بنویس:

حدثنی ابي عن... عن علی عليه السلام
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَلَيْمَانٌ مَا وَقَّرَ فِي الْقُلُوبِ وَ صَدَّقْتَهُ الْأَعْمَالَ وَالْإِسْلَامُ
مَا جَرَى عَلَى اللِّسَانِ وَ حَلَّتْ بِهِ الْمُنَاكِحَةُ.^۳

حضرت امیر علیه السلام خطاب به یاران خود در جنگ صفین در مورد سپاه شام می‌فرماید:
فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَّءَ النَّسَمَةَ، مَا أَسْلَمُوا وَلَكِنْ اسْتَسَلَمُوا، وَأَسْرُوا الْكُفْرَ فَلَمَّا
وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ.^۴

^۱ - ایمان اقرار و عمل است و اسلام اقرار بدون عمل می‌باشد تحف العقول، ص ۲۱۷.

^۲ - اسلام ظاهری است که عموم مردم دارند و آن عبارت است از شهادتین، اقامه نماز، اعطای زکات، حج و روزه ماه مبارک رمضان، این اسلام است بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۶۴.

^۳ - ایمان آن است که در قلوب ساکن شود و اعمال را تصدیق کند و اسلام آن است که بر زبان جاری گشته و نکاح بدان حلال گردد بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۲۰۸.

^۴ - سوگند به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، دشمنان ما اسلام را نپذیرفته، بلکه ظاهراً تسلیم شده‌اند و کفر را در سینه پنهان دارند، آنها هنگامی که یاورانی بر ضد اسلام بیابند، آنچه را که پنهان ساخته‌اند آشکار می‌کنند نهج البلاغه، نامه ۱۶.

یکی از ارکان دین ولایت است.

قال الباقر علیه السلام: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ دَعَائِمٍ: أَقَامَ الصَّلَاةَ، وَأَيْتَاءَ الزَّكَاةِ، وَصَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ، وَحَجَّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَالْوِلَايَةَ لَنَا أَهْلِ الْبَيْتِ.^۱

بعد از ارتحال پیامبر عظیم الشان و پیش آمدن جریان سقیفه بنی ساعده، این رکن اساسی نادیده گرفته شد؛ و همین موضوع موجب ایجاد شکافی عظیم در میان مسلمین گشت.

از آن پس واژه ایمان محصورتر شد و خاص کسانی گشت که ولایت را نیز پذیرفته باشند، اکنون نیز مؤمن به همین معنا استعمال می شود و در مقابل عامه و اهل سنت بکار می رود.

مسلمانان صدر اوّل

بعد از بیان فرق واژه اسلام و ایمان اینک شمه‌ای از خصوصیات مسلمانان صدر اوّل را بررسی می کنیم، شاید برای همه ما موجب عبرتی و اندرزی باشد که اسلام چگونه در میان جاهلیت عرب رشد نموده است و با چه سختیها و مشقتهایی بدست ما رسیده است؟

سران قریش در طول سه سال دعوت مخفیانه پیامبر، همواره به او احترام می گذاشتند. آنها از سویی چون فراعنه، سرمست ریاست و کلیدداری کعبه بودند و به احترام سایر قبایل به آنها افتخار می ورزیدند، و از طرف دیگر هنوز بهانه‌ای برای مخالفت با پیامبر نیافته بودند. اما از وقتی اسلام پیامبر ظاهر شد، و از آن زمان که پیامبر سران عشیره خود را برای ابلاغ اسلام فرا خواند، موج آزار و اذیتها آغاز شد. پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله را به باد استهزا می گرفتند و با عباراتی چون «ساحر» «مجنون» و... مورد تمسخر قرار می دادند. گاه خارمغیلان بر راهش و گاهی بر سرش

^۱ - اسلام بر پنج پایه استوار است. اقامه نماز، اعطای زکات، روزه ماه مبارک رمضان، حج خانه خدا و ولایت ما اهل

بیت علیهم السلام بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۳۱.

شکمه گوسفندی می ریختند و... .

و اما یاران او، آنان چون کوه استوار در مقابل شکنجه‌های بزرگی ایستادگی نمودند و آزارهایی که تاریخ از بیان آنها شرم دارد بر خود هموار نمودند.

بلال حبشی را در گرمترین ساعات روز با بدن عریان روی سنگهای تفتیده قرار می دادند، و سنگی بزرگ و داغ را بر سینه‌اش می گذاشتند و به وی می گفتند دست بر نمی داریم تا جان دهی یا از آئینت برگردی. پاسخ او تکرار کلمه «أحد، أحد» و شهادت به یگانگی خدا بود.

یاسر و سمیه و فرزندشان عمار را در گرمترین ساعات روز از خانه خودشان بیرون می کردند، روزی ابوجهل آتش مهیبا دید و آنقدر با نیزه و خنجر و لهیب آتش آزارشان دادند تا اینکه سمیه و یاسر شهید شدند، و تنها عمار از زیر آن همه شکنجه به یاری جوانان دیگر نجات یافت.

عبدالله بن مسعود اولین کسی است که صدای قرآن کریم را در مسجدالحرام بلند کرد. همین که طنین صدای او بلند شد، قریش بر سرش ریختند و آنقدر زدند که وقتی پیش رسول خدا بازگشت، خون از سرتاسر بدنش جاری بود، و همه خوشحال بودند که قرآن کریم با صدای بلند در مسجدالحرام تلاوت شده است.

آزار بر یاران پیامبر چنان سخت شد که عده‌ای از مسلمین مخفیانه راه پر از مشقت حبشه را پیش گرفتند و به آنجا هجرت نمودند و به دنبال آن گروه دیگری به سرپرستی جعفر طیار رضی الله عنه به حبشه مهاجرت کردند.

مسلمین آن اعصار سه سال محاصره سخت در شعب ابوطالب را تحمل کردند. قریش عهدنامه‌ای نوشتند که خرید و فروش، معاشرت، گفتگو، ازدواج با مسلمانان ممنوع بود، و هر کس با مسلمین نزاعی داشته باشد باید یاری شود. مسلمانان گاهی با نصف خرمایی سد جوع می کردند و ناله کودکان و فرزندان آنان بلند می شد و به مکه می رسید.

سعد وقاص می گوید شبی گرسنه بودم، پوست خشکیده شتری در بیرون شعب دیدم، آن را کوبیدم و سوزاندم و خمیر کردم و سه روز با آن سر آوردم. در میان همه

دشمنان سرسخت‌ترین آنها ابولهب (همسایه رسول خدا) ولید بن مغیره (پیر مرد و ثروتمند مکه) ابوالحکم بن هاشم که به واسطه عناد بیش از حد مسلمانان وی را ابوجهل می‌خواندند، عاص بن وائل پدر عمروعاص، عقبه بن ابی معیط و ابوسفیان بودند. ابوسفیان تا آخرین لحظات که نابودی خود را قطعی می‌دید ایمان نیاورد، وی شبی از مکه بیرون آمد و همه جا را چراغانی دید، به عباس عموی پیامبر برخورد و از حضور لشکر اسلام تا دیواره‌های مکه مطلع شد، او به امان عباس نزد پیامبر آمد، حضرت فرمود وقت آن نرسیده که به خدای یکتا ایمان آوری، ابوسفیان گفت اگر غیر او خدایی بود در بدر به فریاد ما می‌رسید، حضرت فرمود آیا وقت آن نرسیده که نبوت من شهادت دهی، ابوسفیان پاسخ داد در این مطلب هنوز تردید دارم، عباس گفت وای بر تو، قبل از اینکه کشته شوی ایمان آور، او از روی اکراه ایمان آورد، بعد از ارتحال پیامبر در یرموک که رومیان بر مسلمین پیروز شدند گفت آفرین بر رومیان، در زمان عثمان نزد قبر حمزه رفت و گفت آنچه تو با ما بر سر آن می‌جنگیدی اکنون در دست ماست، وی به بنی‌امیه می‌گفت: خلافت را چون توپ به یکدیگر پاس دهید، سوگند به آنچه که ابوسفیان به آن معتقد است نه بهشتی در کار است و نه دوزخی!

نفاق

شرایط بسیار سخت مسلمین در مکه مانع از این بود که کسی خود را به ظاهر مسلمان جلوه دهد و در واقع مسلمان نباشد، بر این اساس می‌توان گفت در مکه تقریباً منافقی وجود نداشت و کسانی که در مکه و قبل از هجرت ایمان آورده بودند در ایمان خود ثابت قدم بوده‌اند، جز عده‌ای اندک که به احتمال رسیدن به مقام و موقعیتی در آینده به اصطلاح ریسک می‌کردند.

البته برخی ممکن است به واسطه فشار و سختگیری دشمن به ظاهر برگشته باشند ولی باطن آنان با اسلام بود چنانچه از عمار نقل می‌کنند وی بعد از شهادت پدر و مادرش (یاسر و سمیه) خواسته مشرکین را اجابت کرد و لذا جان سالم به در برد، ولی همان دم خود را به پیامبر رسانید و با اضطراب، داستان خود را نقل نمود. پیامبر

پرسیدند در قلب تو چه می‌گذرد، عرض کرد لبریز از ایمان است. سپس پیامبر او را دلداری داده و فرمودند: هر وقت آزار دیدی همان چیزهایی که از تو می‌خواهند بگو. و یا حتی ممکن است برخی واقعاً مرتد شده باشند همانند ثعلبه و یا اشعث بن قیس که به واسطه ندادن زکات مرتد شدند ولی سخن در این است که از آنانی که در قبل از هجرت ایمان آورده بودند، ایمان آنها واقعی و بر اساس اعتقاد قلبی بوده است. با توجه به آنچه گفته شد، پیدایش نفاق به صورت حاد و عمومی مربوط به مدینه می‌شود. از همان آغاز ورود پیامبر مکرّم صلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه، نفاق عبدالله بن اُبی که می‌خواست حاکم مدینه و اوس و خزرج شود و با آمدن پیامبر همه آرزوهای خود را نقش بر آب دید، ظاهر گشت و برخی دیگر هم در پی او و به واسطه جوّ عمومی به ظاهر مسلمان شده و در دل نفاق داشتند. پیدایش حکومت و بیت‌المال و نیز غنائم بدست آمده در جنگها و همچنین پرداخت زکات به بیت‌المال، برخی سودجویان را به پذیرش اسلام ظاهری وادار کرد.

آیاتی که مربوط به منافقین است نیز همه مدنی می‌باشند و اصولاً یکی از راههای شناخت سوره‌های مکی از مدنی، این است که اگر در سوره‌ای بحثی از منافقین عنوان شده باشد، این نشان دهنده مدنی بودن آن سوره است، و یا حداقل می‌رساند که آن آیات مدنی می‌باشند.

نکته قابل توجه که در اینجا لازم است گفته شود این است که منافقین تنها به لقلقه‌ی زبان مسلمان نشده بودند، بلکه در عمل هم مسلمان بودند. نماز می‌گزاردند، حج می‌رفتند، زکات اموال خود را پرداخت می‌کردند و خدمت رسول خدا به وحدانیت خداوند و نبوت پیامبر شهادت می‌دادند.

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ^۱

البته ایمان و عمل آنها بر طبق اعتقاد صحیحی نبود و در قلوبشان رسوخ ننموده بود.

^۱ - (سوره منافقین، آیه ۱) هنگامی که منافقین نزد تو می‌آیند، می‌گویند شهادت می‌دهیم که تو رسول خدا هستی، خداوند می‌داند تو رسول او هستی و او شهادت می‌دهد که منافقین دروغ می‌گویند.

... وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالِي يُرَأُونِ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا.^۱

به همین جهت آنها در واقع کافر و زیر پوشش الفاظ اسلامی بودند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ.^۲

و در قیامت نیز در کنار کفار خواهند بود.

وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ

لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ.^۳

البته ضرر آنها از ضرر کفار به مراتب بیشتر است چه اینکه اینان در لباس دوست وارد می‌شوند و در وقت مناسب ضربه خود را وارد می‌نمایند، در حالی که کفار این دو حربه را ندارند و لذا مبارزه با آنها بسی راحت‌تر است نسبت به مبارزه با منافقین. ناگفته نماند نوعی دیگر از نفاق، نفاق عملی است و آن این است که انسان اعتقادات صحیح داشته باشد ولی در عمل کوتاهی کند، با خلاق به گونه‌های مختلف برخورد کند، دو زبان و دو چهره داشته باشد ریا نموده و خود را نیک جلوه دهد، این دسته نیز منافق محسوب می‌شوند.

قال علي عليه السلام: أشدُّ الناسِ نفاقاً مَنْ أَمَرَ بِالطَّاعَةِ وَلَمْ يَعْمَلْ بِهَا وَنَهَى عَنِ الْمَعْصِيَةِ

وَلَمْ يَنْتَهَ عَنْهَا.^۴

این نوع نفاق مربوط به مؤمنینی است که اعتقاد آنان به مبانی دین هرچند ممکن است بظاهر راسخ باشد اما کوتاهی در فروع اعتقاداتشان را آشکار می‌سازد. روایاتی که در این خصوص وارد شده است و علائم نفاق را مطرح می‌کند بسیارند، به دو نمونه از آنها اشاره می‌کنیم.

^۱ - سوره نساء، آیه ۱۴۲ منافقین هنگامی که نماز می‌خوانند، با کسالت بر می‌خیزند و در برابر مردم ریا می‌کنند و خداوند را جز بسیار کم، یاد نمی‌کنند.

^۲ - (سوره منافقین، آیه ۳) این بدان جهت است که نخست ایمان آورده و سپس کافر شدند، از این رو بر دل‌های آنها مهر نهاده شده و حقیقت را درک نمی‌کنند.

^۳ - سوره توبه، آیه ۶۸ خداوند به مردان و زنان منافق وعده آتش داده است، جاودانه در آن خواهند ماند، همان برایشان کافی است و خدای آنها را از رحمت خود دور ساخته و عذاب همیشگی برای آنهاست.

^۴ - منافق‌ترین مردم کسی است که امر به اطاعت و امر به معروف می‌نماید و خود عمل نمی‌کند و نهی از معصیت کرده و خود از معصیت دور نمی‌شود **غرر الحکم**.

قال رسول الله ﷺ: أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خِصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خِصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدْعَهَا: إِذَا أُنْتَمَنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ.^۱

قال الصادق عليه السلام: أَرْبَعٌ مِنْ عِلَامَاتِ النِّفَاقِ: فَسَاوَةُ الْقَلْبِ وَجُمُودُ الْعَيْنِ وَالْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ وَالْحِرْصُ عَلَى الدُّنْيَا.^۲

علاوه بر این هشت معصیت، در روایات مختلفه گناهان دیگری چون مخالفت ظاهر با باطن، ستم، کینه، آرزوی طولانی، غرور، کبر، فخر، عصیت، لجاجت، و... از علائم و پایه‌های نفاق دانسته شده است، به هر حال این اخبار مؤید این نکته است که هر نوع گناهی چون از عدم هماهنگی ظاهر و باطن نشأت می‌گیرد، نوعی نفاق است. اینک انسان به زبان خدای را مطاع می‌داند ولی در عمل تبعیت از هوای نفس و امیال شیطانی می‌کند نفاق محسوب می‌گردد؛ و البته با یک نگاه دقیق‌تر شرک خفی بوده و گاهی از کفر سردر می‌آورد.

امید آنکه جامعه اسلامی ما از انواع معاصی و رذایل اخلاقی که چنین آفات عمده‌ای را به دنبال دارد مصون و محفوظ بماند.

گویند مسلمانی خواست بهایی شود، دستور این آئین را طلب کرد به وی گفتند: بایستی نماز نخوانی، روزه نگیری، حج نروی، بین حلال و حرام چیزی فرق نگذاری، زنت را محجب نکنی، مسلمان خندید و گفت، پس من عمری بهایی بوده‌ام و خود نمی‌دانستم!

^۱ - چهار خصلت در هر که باشد منافق خالص است و اگر یکی از آنها در وی باشد، خصلتی از نفاق دارد تا اینکه ترکش کند، و آنها عبارت‌اند از: ۱ - خیانت در امانت می‌کند، ۲ - دروغ می‌گوید، ۳ - عهد بسته شده را می‌شکند، ۴ - در مخاصمه مرتکب فجور می‌شود **الترغیب**، ج ۴، ص ۱۰.

^۲ - چهار چیز علامت نفاقند: ۱ - سختی دل، ۲ - خشکی چشم، ۳ - اصرار بر گناه، ۴ - حرص بر دنیا **بحار الأنوار**، ج ۷۲، ص ۱۷۶.

قرائت قرآن

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمٌ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ.^۱

قرآن کریم، معجزه باقیه پیامبر اسلام است. معجزات سایر پیامبران خاص همان روزگار خودشان بود. ید بیضاء و عصا، زنده کردن مردگان یا شفای لاعلاجها... همه در همان دوران حیات پیامبران مؤثر بود و اکنون نمی‌تواند چنان آثاری داشته باشد. اما قرآن کریم خاص زمانی دون زمانی نیست. امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید:

فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَ عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ.^۲

ما وارد بحث اعجاز و سایر مباحث علوم قرآنی نمی‌شویم و در کتابی که تحت عنوان بیان روان در علوم قرآن نگاشته‌ایم تا حدودی توانسته‌ایم مسائل علوم قرآنی را بررسی نماییم. اما در اینجا به واسطه ارتباط موضوع لازم می‌دانیم چند جمله‌ای در مورد اعجاز قرآن بیان کنیم.

قرآن کریم از جهات عدیده‌ای معجزه است که به نمونه‌هایی از آنان اشاره می‌شود.
۱- فصاحت و بلاغت، زمان نزول قرآن زمان شعر و ادبیات و ترویج اشعار کسانی چون

^۱ - سوره یونس، آیه ۵۷ ای مردم موعظه‌ای از سوی خداوند و درمانی برای سینه‌ها و دلها و هدایتی برای مؤمنان، بسوی شما آمده است.

^۲ - قرآن در هر زمان جدید و نزد هر ملتی تا روز قیامت تازه است بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۱۵.

امراء القیس و لبید بن ربیعہ بود، در زمانه حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام، سحر و جادو رواج داشت، و در زمانه حضرت مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام طبابت به اوج خود رسیده بود، و از آنجا که معجزه یک وسیله دفاعی برای انبیا بود بایستی مطابق با خواسته‌های عصر خودش باشد، پیامبر اسلام نیز جملاتی را از سوی خداوند سبحان آوردند که از عبارات هر فصیحی فصیح‌تر و بلیغ‌تر بود.

در تاریخ آمده است که عمر به والی کوفه نوشت شعرا را احضار کند تا شعر بسرایند، هر کدام شعری سرودند، لبید سوره بقره آورد و گفت با وجود این همه فصاحت و بلاغت خجالت می‌کشم که شعر بسرایم، عمر وی را ۱۴۵ سال نوشته‌اند.

۲- قرآن کریم در آیات عدیده‌ای مردم را دعوت به توحید نموده است. گاه می‌فرماید مثل قرآن بیاورید^۱، گاه می‌فرماید ده سوره بیاورید^۲ و چون عجز مردم ثابت می‌شود، می‌فرماید یک سوره بیاورید^۳ و در انتها می‌فرماید هرگز نخواهید توانست چیزی مثل قرآن بیاورید.

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ.^۴

ابن ابی العوجا، با سه نفر از یاران خود تصمیم گرفتند هر کدام بخشی از آیات را تمثیل کنند، بعد از سه سال در مکان معین شده جمع شدند در حالی که هیچ کلمه‌ای را نیافته بودند. امام صادق علیه السلام از کنارشان عبور و این آیه را تلاوت نمودند.

قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا.^۵

۳- نکته آخر مورد بررسی در این مقوله خبرهای غیبی قرآن است، که از جمله آنان.

^۱ - سوره یونس، آیه ۳۸.

^۲ - سوره هود، آیه ۱۳.

^۳ - سوره بقره، آیه ۲۳.

^۴ - (سوره بقره، آیه ۲۴) پس اگر نتوانید یک سوره بیاورید که هرگز نخواهید توانست از آتشی بهرأسید که هیزم آن بدن انسانهای ستمکار و سنگهاست و برای کفار آماده شده است.

^۵ - (سوره اسراء، آیه ۸۸) بگو اگر انسانها و اجنه اجتماع کنند که مثل این قرآن را بیاورند نخواهند آورد، و هرچند همدیگر را کمک کنند.

الف - خبر پیروزی مسلمانان در جنگ بدر، چندین سال قبل از وقوع در مکه.

أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ * سَيَهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ.^۱

ب - خبر پیروزی روم بر مجوس که نه سال بعد از نزول آیه واقع شد.

غُلِبَتِ الرُّومُ * فِي آدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ.^۲

ج - خبر حج رفتن مسلمین بیش از یکسال قبل از وقوع.

... لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ...^۳

در پایان این بحث ذکر این نکته لازم است که معجزه پیامبران به شکل دعا‌های انسان‌های عادی نیست که پیامبر خود را از معجزه جدا ببیند و از خدای بخواد تا اگر خداوند مصلحت دید به وی بدهد، بلکه نبی بین خودش و معجزه‌اش فاصله‌ای نمی‌بیند و به عبارت دیگر بین خودش و اجابت حق فاصله‌ای نمی‌بیند. شخصیت پیامبر در آن حدی قرار گرفته است که چیزی را که خدا نخواهد نمی‌طلبد و آنچه را که می‌طلبد به وی می‌دهد، روح و روان پیامبر در آن حدی قرار گرفته است و با معبودش چنان مرتبط است که همه چیز برای او سهل و آسان می‌شود چه برسد به شق القمر کردن یا درختی را حرکت دادن و... به واسطه تقریب به ذهن و تشبیه معقول به محسوس ما این مثال را در اینجا عنوان می‌کنیم: زمانی که به ما می‌گویند جریان الکتریسیته موجب روشن شدن لامپ می‌شود و این جریان از اصطکاک یا انفعالات داخلی مواد شیمیایی بدست می‌آید، این مطلب عملاً برای ما ثقیل است و ما خود را جدای از آن می‌دانیم. اما اگر ظرفی برداریم، مقداری آمونیاک و دو قطعه زغال قرار دهیم، و دو سر لامپ را به زغالها وصل کنیم می‌بینیم لامپ روشن می‌شود و آن کار به ظاهر خارق‌العاده چقدر آسان گشته است، معجزه نیز برای ما خارق‌العاده است ولی پیامبر آن را به صورت یک جریان عادی می‌بیند که به محض درخواست از خداوند به وی می‌دهد.

^۱ - (سوره قمر، آیه ۴۴ و ۴۵) یا می‌گویند ما جماعتی پیروزیم ولی بدانند بزودی شکست می‌خورند و به شما پشت می‌کنند.

^۲ - (سوره روم، آیه ۳ و ۲) رومیان شکست خوردند و این شکست در نزدیکی آنان رخ داد و آنان به زودی پیروز می‌شوند.

^۳ - سوره فتح، آیه ۲۷ بخواست خداوند همگی در امنیت کامل وارد مسجدالحرام خواهید شد.

اوصاف قرآن

در این فصل، چند نمونه از اوصافی که برای کلام خدای متعال در قرآن و روایات ذکر شده است بیان می‌کنیم.

۱- وصف قرآن در قرآن

الف) قرآن بیان‌کننده همه چیز است.

...وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ.^۱

ممکن است سؤال شود که چرا برخی علوم در قرآن وجود ندارند. اگر همه چیز را بیان می‌کند، چرا از علمی مثل فیزیک و شیمی و... در قرآن خبری نیست. در پاسخ باید گفت: قرآن کریم علمی را که بشر به آن خواهد رسید بیان نمی‌نماید و اصولاً حاجتی به بیان آنها نیست چون این علوم بایستی ظرفیتهای خود را تمام شده ببینند تا در طول زمان به وجود آیند، و کتابی که همه علوم تجربی را بیان نماید نخست از آن جهت که مردم ظرفیت همه علوم کشف شده و نشده را ندارند و دوم آنکه راه ترقی و پیشرفت فکر انسان منسد می‌شود، کاری مطابق فهم بشر انجام نداده است. قرآن کریم می‌بایست علمی را بیان کند که بشر با توجه به وسوس نفسانی و شیطانی خود به سادگی بدانجا نخواهد رسید و آن راه ترقی و کمال روح و روان است. در این آیه به سه صفت «هدایت‌گر»، «رحمت» و «بشارت» نیز اشاره شده است.

ب) قرآن شفا و رحمت است.

وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا.^۲

ج) آیه‌ای که در ابتدای بحث آمد نیز علاوه بر شفا و رحمت و هدایت، به یک وصف دیگر قرآن یعنی موعظه اشاره نموده است.

۲- وصف قرآن در روایات

الف) قرآن از همه چیز بالاتر است.

^۱ - سوره نحل، آیه ۸۹ و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان‌کننده همه چیز بوده و هدایت‌گر و رحمت و بشارت برای مسلمین است.

^۲ - (سوره اسراء، آیه ۸۲) و از قرآن، آنچه که شفا و رحمت است برای مؤمنان نازل می‌کنیم و ستمگران جز خسران چیزی بر آنها افزوده نمی‌شود.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **الْقُرْآنُ أَفْضَلُ كُلِّ شَيْءٍ دُونَ اللَّهِ**.^۱

ب) دریای بی کرانی است.

قال **علی** عليه السلام: ...بِحُرّاً لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ.^۲

ج) مانوس مؤمنین است.

قال **علی بن الحسین** عليه السلام: لَوْ مَاتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَا اسْتَوْحِشْتُ بَعْدَ أَنْ

يَكُونُ الْقُرْآنُ مَعِيَ.^۳

د) هر کسی به فراخور خود از آن بهره می برد.

قال **علی بن الحسین زین العابدین** عليه السلام: كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَيَّ أَرْبَعَةٌ أَشْيَاءٍ عَلَيَّ

الْعِبَارَةُ وَالْإِشَارَةُ وَاللِّطَائِفُ وَالْحَقَائِقُ، فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ

وَاللِّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ، وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ.^۴

ه) موجب جلای قلب است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ، كَمَا يَصْدَأُ الْحَدِيدَ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا

جَلَاءُهَا؟ قَالَ: تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ.^۵

و) برتر از هر سخن و موعظه ای است.

قرآن کتاب وحی و خطابه های خداوند به بندگان می باشد، خدای متعال جهت ایجاد موجودی اشرف که بتواند جانشینی وی را در زمین بعهده بگیرد، قرآن هدایتگر را نازل فرموده است و لذا حاوی بهترین قصه ها و بلیغ ترین مواعظ و احکام بوده و بر هر سخنی اولی و برتر است.

^۱ - قرآن از هر چه هست غیر از خداوند، برتر می باشد بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۱۹.

^۲ - قرآن دریایی است که عمق آن را نتوان درک کرد (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۹۸ به ترتیب صبحی صالح).

^۳ - اگر همه خلائق روی زمین بمیرند وحشتی نخواهم داشت وقتی که قرآن با من باشد بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۰۷؛ ج ۸۵، ص ۶۶؛ و ج ۹۲، ص ۲۳۹.

^۴ - قرآن بر چهار قسم است: عبارات، اشارات، لطائف، حقائق، عبارات قرآن خاص عوام و اشارات برای خواص و لطائف مخصوص اولیا و حقائق مختص به انبیاست همان، ج ۹۳، ص ۲۰.

^۵ - این قلبها همانند آهن زنگ می زنند. اصحاب عرض کردند، چه چیز قلب را جلا می دهد؟ فرمود: تلاوت قرآن کنز العمال، ۲۴۴۱.

قال رسول صلى الله عليه وآله: فَضَّلُ الْقُرْآنَ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضْلِ اللَّهِ عَلَى سَائِرِ خَلْقِهِ.^١
قال عليه السلام: إِنَّ أَحْسَنَ الْقَصَصِ وَأَبْلَغَ الْمَوْعِظَةِ وَأَنْفَعِ التَّذَكُّرِ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.^٢

تعلّم و تعلیم قرآن

تعلیم قرآن از واجبات اولیه شمرده می شود، در صدر اسلام مردم حرص زیادی بر حفظ قرآن داشتند، به محض نزول وحی و ابلاغ آن توسط حضرت پیامبر صلى الله عليه وآله، اصحاب آیات را حفظ می نمودند.

در روایات رسیده از رسول خدا صلى الله عليه وآله و نیز آل البيت عليهم السلام تأکیدات ویژه‌ای را در این خصوص مشاهده می کنیم.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَيَتَدَارَسُونَهُ بَيْنَهُمْ، إِلَّا نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ وَغَشِيَتْهُمْ الرَّحْمَةُ وَحَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَذَكَرَهُمْ فِي مَنِّ عِنْدَهُ.^٣

امام باقر عليه السلام به سعد خفاف می فرماید:

يا سعد تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ، فَإِنَّ الْقُرْآنَ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ نَظَرَ إِلَيْهَا الْخَلْقُ.^٤

قال الصادق عليه السلام: يُنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ لَا يَمُوتَ حَتَّى يَتَعَلَّمَ الْقُرْآنَ أَوْ يَكُونَ فِي تَعَلُّمِهِ.^٥

^١ - فضیلت و برتری قرآن بر سایر کلمات مانند برتری خداوند بر مخلوقات است بحار الأنوار، ج ٩٢، ص ١٩.

^٢ - همانا مهمترین قصه‌ها و بلیغ‌ترین مواظ و نافع‌ترین تذکرها، کتاب خدای عز و جل است همان، ج ٧٧، ص ٣٥٤.

^٣ - هیچ گروهی در یکی از خانه‌های خدا اجتماع نمی کنند که قرآن بخوانند و تعلیم دهند، مگر اینکه سکینه بر آنها نازل شود و رحمت الهی آنها را بپوشاند و ملائکه اطراف آنها را احاطه کنند و در مورد آنچه که بین آنهاست گفتگو کنند کنز العمال، ٢٣٢٠.

^٤ - ای سعد قرآن یاد بگیر، که قرآن در روز قیامت به بهترین صورتی که تاکنون خلق ندیده است می آید وسائل الشیعه، ج ٤، ص ٨٢٣.

^٥ - شایسته است که مؤمن نمیرد مگر اینکه قرآن را یاد گرفته یا در حال تعلیم آن باشد بحار الأنوار، ج ٩٢، ص ١٨٩.

فضیلت قرائت

نزول قرآن برای عمل مؤمنین به دستورات آن بوده است، و مقدمه عمل، قرائت
ظواهر الفاظ قرآن است ولذا دستورات گسترده‌ای که از بیان معصومین علیهم‌السلام در مورد
قرائت و کمیت و کیفیت آن رسیده است. به نمونه‌هایی از این دستورات اشاره می‌کنیم:
الف) قرائت بالاترین عبادتها است.

قال رسول الله ﷺ: أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ.^۱

ب) قرائت کفاره گناهان است.

قال رسول الله ﷺ: عَلَيْكَ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ قِرَاءَتَهُ كَفَّارَةٌ لِلذُّنُوبِ وَسِتْرٌ فِي النَّارِ
وَأَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ.^۲

ج) تعداد درجات بهشت به اندازه آیات قرآن است.

قال الكاظم عليه السلام: إِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدْرِ آيَاتِ الْقُرْآنِ يُقَالُ لَهُ: أَقْرَأُ وَارْتَفَأُ
فَيَقْرَأُ ثُمَّ يَرْفَعُ.^۳

بدیهی است که مراد از قرائت در بهشت ظهور و تجسم قرائت دنیوی است و الا در
قیامت عملی صورت نمی‌پذیرد، اعمال خاص دنیاست و قیامت تنها یوم حساب است.

قال علی عليه السلام: الْيَوْمُ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ وَعَدَا حِسَابٍ وَلَا عَمَلٌ.^۴

ختم تمام قرآن نیز ثوابی عظیم دارد که در روایات و احادیث به آن اشاره شده است
از جمله این روایت:

امام زین العابدین عليه السلام می‌فرماید: إِنَّ خَتَمَ الْقُرْآنِ لَيْلًا صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ حَتَّى
يُصْبِحَ، وَإِنْ خَتَمَهُ نَهَارًا صَلَّتْ عَلَيْهِ الْحَفَظَةُ حَتَّى يُمَسِيَ.^۵

^۱ - بالاترین عبادتها قرائت قرآن است تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵.

^۲ - بر تو باد قرائت قرآن که قرائت آن کفاره گناهان و موجب پوشیده شدن از آتش و امان از عذاب الهی است بحار الأنوار،
ج ۹۲، ص ۱۷.

^۳ - درجات بهشت به تعداد آیات قرآن است، و به قاری قرآن گفته می‌شود بخوان و بالا رو، او می‌خواند و بالا می‌رود وسائل
الشیعة، ج ۴، ص ۸۴۰.

^۴ - امروز روز عمل است و نه محاسبه و فردا روز حساب است و نه عمل نهج البلاغه، خطبه ۴۲.

^۵ - اگر شب قرآن را ختم کند، فرشتگان تا صبح برای او رحمت فرستند، و اگر روز آن را ختم نماید، آنان تا شام برایش درود
فرستند اصول کافی، ج ۲، باب ثواب قرائت، ح ۳.

آداب قرائت

قرائت قرآن کریم آدابی دارد که بایستی قبل از آغاز تلاوت مهیا گردد. از جمله این آداب:

۱- طهارت

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ^۱.

هرچند مراد از مس در اینجا معنایی اعم از مس ظاهری و باطنی است، اما به هر حال مس ظاهری را شامل می‌شود، و آن قدر متیقن مستفاد از آیه است، علاوه بر طهارت اصطلاحی روی تطهیر دهان و مسواک نیز تأکید شده است، امام صادق علیه‌السلام فرمود:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: نَظَّفُوا الطَّرِيقَ الْقُرْآنَ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الطَّرِيقُ الْقُرْآنَ، قال: أَفْوَاهِكُمْ، قِيلَ بَمَاذَا: قال: بِالسَّوَاكِ.^۲

۲- استعاذه

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.^۳

۳- سکوت

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.^۴

گویند: یکی از حجاج ایرانی در مکه از دنیا رفت و مجلس ترحیم برای وی گرفته شد، قاری قرآنی که برای آن مجلس دعوت کرده بودند، به محل قرائت رفت ولی چیزی تلاوت نمود و همچنان منتظر بود، علت سکوت را از او پرسیدند، وی گفت: شما حرف می‌زنید، همه ساکت شدند. باز هم قاری به بهانه بازی با تسیح، خوردن چای و... به سکوتش ادامه داد و چون همه را ترک کردند تنها آیه فوق را تلاوت کرد و رفت. آری بر شیعه که داعیه پیروی از پیامبر صلى الله عليه وآله و عترت او علیه‌السلام دارد، توجه به ظواهر دین

^۱ - (سوره واقعه، آیه ۷۹) و جز پاکان نمی‌توانند به قرآن دست زنند.

^۲ - راه قرآن را پاکیزه کنید، عرض کردند راه قرآن کجاست؟ فرمود: دهانتان، عرض کردند به چه چیز؟ فرمود: به وسیله مسواک (بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۲۱۳).

^۳ - سوره نحل، آیه ۹۸ پس هنگامی که قرآن می‌خوانی از شر شیطان مطرود، به خدا پناه ببر.

^۴ - (سوره اعراف، آیه ۲۰۴) و هنگامی که قرآن خوانده می‌شود گوش فرا دهید و خاموش باشید، شاید مشمول رحمت خداوند شوید.

در کنار تبعیت از واقعیتها لازم است و به هر حال زبیده مجالس شیعیان نیست که در هنگام قرائت قرآن به کاری غیر از توجه به قرآن مشغول باشند.

شیوه قرائت

قرائت عبادت است و سعی شیطان در منحرف کردن هدف عبادت جای بحث و گفتگو ندارد. بر همین اساس، اخبار و احادیث بسیاری، شیوه صحیح قرائت را عنوان کرده‌اند تا قرائت صحیح از مسیرهای احتمالی انحرافی جدا شود.

۱- لحن عربی

قال رسول الله ﷺ: اِقْرَأُوا الْقُرْآنَ بِاللَّحَنِ الْعَرَبِيِّ وَأَصْوَاتِهَا.^۱

۲- صدای خوش

نفس خوبی صدا برای قرائت پسندیده است ولی باید توأم با غنا نشود، زیرا حرمت غنا از مسلمات است.

قال رسول الله ﷺ: إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حَلِيَّةً وَحَلِيَّةُ الْقُرْآنِ الصَّوْتُ الْحَسَنُ.^۲

قال الصادق عليه السلام: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ.^۳

۳- پرهیز از غنا

ادامه روایتی که در قسمت اول (لحن عربی) گذشت چنین است:

وَأَيَّاكُمْ وَلُحُونِ أَهْلِ الْفِسْقِ وَأَهْلِ الْكِبَائِرِ فَإِنَّهُ سَيَجِيءُ مِنْ بَعْدِي أَقْوَامٌ يَرَجَعُونَ الْقُرْآنَ تَرْجِيحَ الْغِنَاءِ وَالنُّوحِ وَالرَّهْبَانِيَّةِ لَا يَجُوزُ تَرَاقِيئِهِمْ، قُلُوبُهُمْ مَقْلُوبَةٌ وَقُلُوبُ مَنْ يُعْجِبُهُ شَأْنُهُمْ.^۴

^۱ - قرآن را با لحن و صوت عربی بخوانید و سائل الشیعة، ج ۴، ص ۸۵۸.

^۲ - هرچیز زیوری دارد و زینت قرآن صدای خوش است (بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۱۹۰؛ و سائل الشیعة، ج ۴، ص ۸۵۹).

^۳ - امام سجاد علیه السلام بهترین صوت قرآنی را نسبت به همه انسانها داشت و سائل الشیعة، ج ۴، ص ۸۵۹.

^۴ - و پرهیزید از لحن‌های اهل گناه، بزودی مردمی می‌آیند که قرآن را با غنا و نوحه‌گری و خواندن به سبک کشیشان می‌خوانند، قرآن از گلوهای آنها تجاوز نمی‌کند قلبهای آنها و نیز قلب هر کسی که آنها را دارای شأن و مرتبه بشناسد واژگون است همان، ج ۴، ص ۸۵۸.

۴- همراه شدن با قرآن

یکی از وظایف قاری قرآن این است که بداند قرآن چه می‌گوید، از وی چه می‌خواهد، فقط نخواند، بلکه با قرآن حرف بزند، در جواب سؤالات بلی و خیر بگوید، هنگام ذکر بهشت آن را از خدا طلب کند، هنگام قرائت آیات جهنم بهراسد، وقت خواندن قصه پندآموزی از آن را بطلبد، آنگاه که سخن از فریب شیطان است از خدای متعال دفع سلطه ابلیس را طلب کند.

قال الصادق علیه السلام: إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ فَاسْئَلِ اللَّهَ الْجَنَّةَ، وَإِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ فَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ.^۱

در عیون اخبار الرضا از حالات امام رضا علیه السلام نقل شده است که:

كان الرضا عليه السلام في طريق خراسان يُكثِرُ بِاللَّيْلِ فِي فَرَاشِهِ مِنْ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ فَإِذَا مَرَّ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ جَنَّةٍ أَوْ نَارٍ يَبْكِي وَسَأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَتَعَوَّذَ بِهِ مِنَ النَّارِ.^۲

دستور اول امام صادق علیه السلام خطاب به مردم بود که هرگاه آیه بهشت را می‌خوانید بهشت بطلبید، و هرگاه آیه آتش می‌خوانید از آن به خدا پناه برید، اما روایت دوم سیره خود امام معصوم علیه السلام است، امام همام خود وقتی قرآن می‌خواند چه با قرائت آیه بهشت و چه با قرائت آیه جهنم، اشک از دیدگانش فرو می‌ریزد.

سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ، ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.^۳

رهرو راه سیره آنها شخصی است که به آیه مذکور رسید و سخت گریه سر داد. به وی گفتند چه جای گریه است، این آیه وصف بهشت و عظمت آن را بیان می‌کند! در جواب گفت: گریه‌ام برای آن است که در این عرض وسیع که خدا می‌داند طول آن چقدر است،

^۱ - وقتی به آیه‌ای رسیدی که در آن صحبت بهشت شده است از خدا بهشت بخواه، وقتی به آیه‌ای رسیدی که ذکر آتش شده است از او به خدا پناه ببر همان، ج ۴، ص ۸۳۰.

^۲ - امام رضا علیه السلام در مسیر خراسان همواره شبها در بستر زیاد قرآن می‌خواند، وقتی به آیه‌ای که صحبت بهشت یا آتش شده است می‌رسید می‌گریست و از خدا بهشت و پناه از جهنم می‌طلبید بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۲۱۰.

^۳ - (سوره حدید، آیه ۲۱) سبقت گیرید بر یکدیگر برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است و برای مؤمنین به خدا و رسول مهیا شده، این فضل الهی است و خداوند به هر که بخواهد می‌دهد و او صاحب فضل عظیم است.

من جای پای ندارم.

۵ - خشوع و حزن

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيُّ النَّاسِ أَحْسَنُ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ؟ قَالَ مَنْ إِذَا سَمِعَتْ قِرَائَتَهُ رَأَيْتَ أَنَّهُ يَحْشَى اللَّهَ.^۱

قال الصادق عليه السلام: إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحُزْنِ فَأَقْرُوهُ بِالْحُزْنِ.^۲

قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا مِنْ عَيْنٍ فَاضَتْ مِنْ قِرَائَةِ الْقُرْآنِ إِلَّا قَرَّتْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.^۳

۶ - تدبیر در آیات

نزول قرآن برای تدبیر در آیات است نه صرف قرائت الفاظ، تدبیر در آیات آفرینش خلایق، آسمانها و انسان. تدبیر در آیات مربوط به عمل انسان، آینده انسان، مثبت و عقوبت و...

كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ.^۴

قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَيَلِّ لِمَنْ لَا كَهَا بَيْنَ فَكَيْهِ وَلَمْ يَتَأَمَّلْ فِيهَا.^۵

قال علي عليه السلام: أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَائَةِ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ.^۶

استماع قرائت

قال الصادق عليه السلام: مَنْ اسْتَمَعَ حَرْفًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ قِرَائَةٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً وَمَحَى عَنْهُ سَيِّئَةً وَرَفَعَ لَهُ دَرَجَةً.^۷

^۱ - از حضرت رسالت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سؤَالَ شَدَّ صَدَايَ الْقُرْآنِ چَه كَسِي نِيكَوْتَرِ اسْت؟ فَرَمُوْدُ صَدَايَ كَسِي كَه اِگَر بَشْنَوِي قِرَائَتَش رَا مِي بِيْنِي اَز خَوْفِ خِدا مِي تَرَسِدُ **بحار الأنوار**، ج ۹۲، ص ۱۹۵.

^۲ - قرآن به حزن نازل شده پس آن را با حزن بخوانید **وسائل الشيعة**، ج ۴، ص ۸۵۷.

^۳ - هیچ چشمی نیست که در هنگام قرائت قرآن بگرید مگر اینکه در قیامت روشن می شود **کنز العمال**، ۲۸۲۴.

^۴ - سوره ص، آیه ۲۹ این کتابی است پر برکت که بر تو نازل کردیم تا در آیات آن تدبیر کنند و خردمندان متذکر شوند.

^۵ - وای بر کسی که لبان را به قرآن حرکت دهد و در آن تدبیر ننماید **بحار الأنوار**، ج ۶۹، ص ۳۵۰.

^۶ - آگاه باش که قرائت بدون تدبیر برکتی ندارد **همان**، ج ۹۲، ص ۲۱۱.

^۷ - کسی که حرفی از قرآن را بدون اینکه بخواند بشنود، خداوند برای او حسنه ای نوشته و گناهی محو و درجه ای بلند می نماید **همان**، ص ۲۰۰.

نظر به قرآن

برای کسانی که توانایی قرائت را ندارند و یا نمی‌توانند بشنوند، نظر کردن به صفحات قرآن و خطوط آن مطرح شده است.

قال رسول الله ﷺ: **الْتَنَظَرُ فِي الْمُصْحَفِ مِنْ غَيْرِ قِرَائَتِهِ عِبَادَةٌ**.^۱

حفظ قرآن

یکی دیگر از امور پسندیده‌ای که در صدر اسلام به شدت رواج داشت و بسیاری از مؤمنین بدان مبادرت می‌کردند حفظ قرآن است. البته حفظ دو معنا دارد، و به معنای عمل به قرآن نیز در روایات آمده است؛ ولی مراد ما در اینجا همان حفظ اصطلاحی، یعنی از بر نمودن است. به یک روایت در اهمیت این مسئله اشاره می‌کنیم.

قال رسول الله ﷺ: **إِنَّ الَّذِي لَيْسَ فِي جَوْفِهِ شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ كَالْبَيْتِ الْخَرَابِ**.^۲

البته کسی که آیات قرآن را می‌تواند از حفظ بخواند باز هم بهتر است هنگام قرائت به مصحف نگاه کند تا چشم وی در ثواب شریک گردد.

قال رسول الله ﷺ: **الْقِرَاءَةُ فِي الْمُصْحَفِ أَفْضَلُ مِنَ الْقِرَاءَةِ ظَاهِرًا**.^۳

فراموش نمودن آیات قرآن

همان طوری که حفظ قرآن و نگهداری آن اهمیت دارد، فراموش نمودن آیات الهی نیز قابل سرزنش و نکوهش است.

قال الصادق عليه السلام: **مَنْ نَسِيَ سُورَةً مِنَ الْقُرْآنِ مُثِّلَتْ لَهُ فِي صُورَةٍ حَسَنَةٍ وَدَرَجَةٌ**

رَفِيعَةٌ فِي الْجَنَّةِ، فَإِذَا رَأَاهَا، قَالَ: مَا أَنْتَ فَمَا أَحْسَنْتَ؟ لِيُتَّكَ لِي فَتَقُولُ أَمَا

تَعْرِفُنِي؟ أَنَا سُورَةٌ كَذَا وَ كَذَا لَوْ لَمْ تَنْسِنِي لَرَفَعْتُكَ إِلَى هَذَا الْمَكَانِ.^۴

^۱ - نگاه به قرآن بدون اینکه بخواند عبادت است همان، ج ۹۹، ص ۶۵.

^۲ - کسی که در قلب وی، چیزی از قرآن نباشد همانند خانه ویران است **کنز العمال**، ۲۴۰۰.

^۳ - قرائت از روی قرآن بهتر از قرائت از حفظ است **مستدرک الوسائل**، ج ۳، ص ۲۶۸.

^۴ - کسی که سوره‌ای از قرآن را فراموش کند آن سوره در شکلی زیبا و در درجه‌ای رفیع در بهشت مجسم می‌شود، وقتی شخصی آن را می‌بیند می‌گوید تو کیستی، چه زیبایی؟ کاش از من بودی، آن سوره می‌گوید آیا مرا نمی‌شناسی من همان سوره‌ام که فراموشم کردی، اگر فراموشم نمی‌کردی تو را تا این مقام بالا می‌بردم **وسائل الشیعة**، ج ۴، ص ۸۴۵.

قراءت قرآن و جوان

قراءت قرآن برای همه شایسته است، اما در عده‌ای که قوای حیوانی آنان بارور شده است و شیطان تمام امکانات خود را برای فریب آنان به کار می‌گیرد، اهمیت مسئله بیشتر است. بر این اساس تأکید زیادی را در روایات پیرامون انس جوانان به قرآن مشاهده می‌کنیم که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ قَبْلَ أَنْ يَحْتَلِمَ فَقَدْ أُوتِيَ الْجِلْمَ صَبِيًّا.^۱

قال الصادق عليه السلام: مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَهُوَ شَابٌ مُؤْمِنٌ اخْتَلَطَ الْقُرْآنُ بِلَحْمِهِ وَدَمِهِ.^۲

^۱ - کسی که قرآن را قبل از اینکه به حد بلوغ برسد بخواند، حکمت در خردسالی به وی داده شده است **کنز العمال**، ۲۴۵۲.

^۲ - جوان مؤمنی که قرآن بخواند، قرآن با گوشت و خون او مخلوط می‌شود **وسائل الشیعة**، ج ۴، ص ۸۳۳.

قرآن و عمل

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ.^۱

قرآن کتاب اندیشه و تفکر و سپس عمل است. اندیشیدن در حروف و کلمات و آیات، تفکری عمیق در شناسایی بینش قرآن نسبت به مبدأ و معاد و جایگاه انسان از پیدایش تا قیامت و در پی آن حرکت و جوشش برای رسیدن به منزلتی که قرآن به انسان داده است.

و البته تدبیر^۲ مقدمه‌ای برای تذکر و بیدار شدن از غفلت جهل بوده و صاحبان عقل و خرد را ترغیب به راه‌یابی و استقامت در آن می‌نماید.

اما متأسفانه بعد از قرن‌ها از نزول این مائده سماوی که دل‌های بشر سخت محتاج به آن است، هنوز هم انسان قدر قرآن را نشناخته و پی به عظمت آن نبرده است و حتی بسیاری از مسلمانان به قرائت ظاهری اکتفا کرده و خود را در حجاب مخارج و صفات و دیگر محسنات تجوید و نیز لحنی صحیح و صدایی خوش گرفتار ساخته‌اند و با قرآن و به وسیله آن، قرآن را مهجور نموده‌اند.

^۱ - سوره ص، آیه ۲۹ این کتاب پربرکتی است که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیاتش تدبیر کنند و صاحبان اندیشه متذکر گردند.

^۲ - تدبیر از ریشه «دبر» و به معنای پی‌گیری و بررسی نتایج و عواقب چیزی است، المنجد که از منابع لغوی است در ذیل این ماده آورده است که: تدبیر به معنای تفکر در عاقبت امور برای بدست آوردن چیزی است که قبل از تفکر و تدبیر حاصل نمی‌شد.

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا.^۱

هر چند این آیه مربوط به عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و پیامبر بعد از لجajتها و بهانه جویی های مشرکین، شکوه به خداوند نموده است، ولی بنا بر احتمالی که برخی از مفسرین چون مرحوم طبرسی در مجمع البیان ذکر نموده اند و نیز بنا بر اعتقاد علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، این آیه اختصاص به قیامت داشته و شکوه پیامبر مکرم در قیامت صورت خواهد گرفت. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله در روز قیامت به خدا عرضه می دارد که امت من از قرآن دوری جستند و آن را ترک کردند.

تفسیر حضرت امیر علیه السلام از مهجوریت قرآن

حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۱۴۷ نهج البلاغه نکاتی مهم را از زمان مهجوریت و اوصاف هجر بیان می دارد.

وَأَنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَحْفَىٰ مِنْ الْحَقِّ وَلَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا أَكْثَرَ مِنَ الْكَذِبِ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَلَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سِلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلَىٰ حَقًّا تِلَاوَتِهِ، وَلَا أَنْفَقَ مِنْهُ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَلَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ أَنْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَلَا أَعْرَفَ مِنَ الْمُنْكَرِ! فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلَتُهُ، وَتَنَاسَاهُ حَفِظَتُهُ. فَالْكِتَابُ يُؤْمِنُ وَأَهْلُهُ طَرِيدَانِ مَنَفِيَّانِ، وَصَاحِبَانِ مُصْطَحِبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِيهِمَا مَوْؤٍ. فَالْكِتَابُ وَأَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَلَيْسَ فِيهِمْ، وَمَعَهُمْ وَلَيْسَ مَعَهُمْ لِأَنَّ الضَّلَالَهَ لَا تُوَافِقُ الْهُدَى، وَإِنْ اجْتَمَعَا. فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الْفُرْقَةِ وَافْتَرَقُوا عَلَى الْجَمَاعَةِ، كَأَنَّهُمْ أَيْمَةُ الْكِتَابِ وَلَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ، فَلَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ مِنْهُ إِلَّا اسْمُهُ، وَلَا يَعْرِفُونَ إِلَّا خَطَّهُ وَزُيْرَهُ وَمِنْ قَبْلُ مَا مَثَلُوا بِالصَّالِحِينَ كُلِّ مَثَلَةٍ، وَسَمَّوْا صِدْقَهُمْ عَلَى اللَّهِ فِرْيَةً، وَجَعَلُوا فِي الْحَسَنَةِ عُقُوبَةَ السَّيِّئَةِ وَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِطَوْلِ آمَالِهِمْ وَتَعَيَّبِ آجَالِهِمْ، حَتَّى نَزَلَ بِهِمُ الْمُوعُودُ الَّذِي تَرَدُّ عَنْهُ الْمَعْدِرَةُ وَتُرْفَعُ عَنْهُ التَّوْبَةُ، وَتَحُلُّ مَعَهُ

^۱ - (سوره فرقان، آیه ۳۰) پیامبر گفت، پروردگارا قوم من، قرآن را رها کردند.

الْقَارِعَةُ وَالنَّقْمَةُ^۱

انواع مهجوریت

مهجوریت قرآن را می‌توان به پنج صنف تقسیم نمود.

۱- مهجوریت در تعلّم

یادگیری قرآن و یاددادن آن بر هر مسلمانی لازم و ضروری است، و علاوه اینکه برای آن ثوابهای بسیاری ذکر شده است. پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در باب ثواب معلم و متعلّم می‌فرماید:

مُعَلِّمُ الْقُرْآنِ وَمُتَعَلِّمُهُ يَسْتَغْفِرُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْحَوْتُ فِي الْبَحْرِ.^۲

علاوه اینکه تعلیم قرآن جزء وظایف پدر شمرده شده است، حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید:

... وَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحْسِنَ اسْمَهُ وَيُحْسِنَ آدَبَهُ وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ.^۳

^۱ - زمانه‌ای بعد از من خواهد رسید که:

۱ - چیزی پنهان‌تر از حق و آشکارتر از باطل نباشد.

۲ - چیزی بیشتر از دروغ بر خدا و رسولش یافت نخواهد شد.

۳ - کالایی کسادتر از قرآن یافت نشود، اگر آن را درست بخوانند.

۴ - کالایی پر رونق‌تر از قرآن پیدا نشود، اگر آن را تحریف کنند.

۵ - چیزی ناآشناتر از معروف و آشناتر از منکر وجود نخواهد داشت.

در آن روز قرآن و پیروان واقعی‌اش از میان مردم رانده می‌شوند و تبعید می‌گردند، و هر دو هم گم با هم در یک جاده قدم می‌نهند ولی کسی به آنان پناه نمی‌دهد، قرآن و اهل آن در میان مردمند ولی نیستند، با مردمند ولی نیستند، زیرا گمراهی و هدایت هرچند در کنار هم باشند، اما با هم هماهنگ نمی‌شوند. مردم در آن روز بر تفرقه و پراکندگی اتحاد کرده و در اتحاد و یگانگی پراکندگی دارند. گویا این مردم پیشوای قرآند و قرآن پیشوای آنان نیست. جز نامی از قرآن نزدشان باقی نمانده و جز خطوط آن چیزی نمی‌شناسند. آنان از دیر زمان افراد صالح را کیفر می‌دادند، و صدق و راستی آنان را افتراء به خداوند می‌نامیدند، و در برابر اعمال نیک آنها، کیفر گناه به آنان می‌دادند. آنان که پیش از شما بودند در اثر آرزوی طولانی و پنهان بودن سرآمد زندگی، هلاک شدند. تا آنکه مرگشان فرا رسید مرگی که عذرها و بهانه‌ها را رد می‌کند و با فرا رسیدنش درهای توبه بسته می‌شود، و حوادث سخت و مجازاتها، با آن فرو می‌بارد **نهج البلاغه**، خطبه ۱۴۷.

^۲ - حتی ماهیان دریا برای تعلیم دهنده و یاد گیرنده قرآن استغفار می‌کنند **مستدرک الوسائل**، ج ۴، ص ۲۳۵.

^۳ - حق فرزند بر پدر این است که اسم نیک بر وی بگذارد، نیک تربیتش کند، و به وی قرآن بیاموزد **نهج البلاغه**، حکمت ۳۹۱ به ترتیب فیض‌الاسلام و ۳۹۹ به ترتیب صبحی صالح.

چقدر در زمانه ما به این روایات عمل می‌شود، والدین چه پاسخی دارند؟

۲- مهجوریت در تلاوت

تلاوت قرآن سخن گفتن با خداوند است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **إِذَا أَحَبَّ أَحَدُكُمْ أَنْ يُحَدِّثَ رَبَّهُ فَلْيُقْرَأَ الْقُرْآنَ**^۱.

و نیز مایه احیاء قلب و پرهیز از گناه است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **... لَا تَغْفَلُ عَنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ يُحْيِي الْقَلْبَ وَيُنْهِي عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ**^۲.

آری قلبهای خسته انسانها، روانهای فرسوده آنان، انواع گناهان و معاصی موجود در جامعه، ظلم و چپاول حقوق دیگران، ترویج انواع منکرات و... از کجا ناشی می‌شود؟ آیا علت آن غیر از فاصله گرفتن از قرآن چیز دیگری هست؟

۳- مهجوریت در تدبیر

همان طوری که در مقدمه بحث گذشت، اکتفا به قرائت و تدبیر نمودن در قرآن، نوعی مهجوریت است. مهجوریتی که از انسان کالبدی بی‌روح می‌سازد و وی را در پیله بافته شده به وسیله خود تباه می‌کند.

در آیه شریفه ذیل، قرآن کریم تدبیر نمودن را منشأ مهر شدن دلها می‌داند و طبعاً دل مهر شده راه به جایی نمی‌برد.

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا^۳.

قلب را چشم و گوشی است که به سبب آن درک می‌کند، و آنکه چشم و گوشش نبیند و نشنود (مهر خورده باشد) هرگز اصلاح نخواهد شد.

این گزیده‌ای از بیانی است که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه آورده است. علاوه بر این آنچه از آیات قرآن کریم و از جمله آیه زیر استفاده می‌شود این است که اساساً قرائت صرف مورد نظر قرآن نبوده بلکه همواره قرآن کریم به قرائت توأم با تدبیر سفارش

^۱ - هرکس از شما دوست دارد با خدای خویش حرف بزند، قرآن تلاوت کند **کنز العمال**، ۲۲۵۷.

^۲ - از قرآن غافل مشو که قرآن قلب را احیا کرده و از فحشا و منکرات باز می‌دارد **همان**، ۴۰۳۲.

^۳ - سوره محمد، آیه ۲۴ آیا آنان در قرآن تدبیر نمی‌نمایند یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است.

نموده است.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ...^۱

۴ - مهجوریت در عمل

قسم دیگر از مهجوریت، مهجوریت در عمل است، قرائت قرآن و تعلیم و تعلّم آن، دقت در آیات و تفسیر و تبیین آنها، در پرتو عمل ارزش دارد. قرآن در دست قاری و معلم و مفسّر اگر عامل به دستورات آن نباشند غریب است، و قرائت بی عمل چندان تأثیری ندارد.

متأسفانه با مطالعه‌ای هر چند گذرا از تاریخ گذشته در می‌یابیم، ضرباتی که اسلام از دست و زبان مسلمانان قاری قرآن خورده قابل قیاس با مشرکین و کفار نبوده است. اگر تنها به قرائت قرآن بسنده نمی‌شد و اندکی در آیات الهی تدبّر می‌کردند و عمل می‌نمودند، ۲۵ سال عدل را در خانه منزوی نمی‌کردند و این همه تفرّق را توأم با عقب‌ماندگی، جهالت و نادانی، فسق و فجور و... حاصل دوری مردم از اولیای دین را بر عالم اسلام تحمیل نمی‌نمودند.

و اگر به قرآن عمل می‌نمودند سی هزار قاری قرآن و بعضاً حافظ آن، کمر به قتل فرزند رسول خدا و خلق آن همه مصائب که در تاریخ نظیری نداشته و هیچ گاه فکر نمی‌کنیم بشر در آینده هم بدان حد پست شود که مانند آن را بوجود آورد، نمی‌بستند. لذاست که حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌می‌فرماید:

رُبَّ تَالِ الْقُرْآنِ وَالْفُرْآنِ يُلْعَنُهُ.^۲

زیرا آیات لعن و نفرین ظالمان و عاصیان و تارکان واجبات را می‌خواندند و خود از آنان بودند، همانند شیطان که هزار سال کسی را که قرار بود از درگاه خدا مطرود شود لعن می‌نمود و حال آنکه مطرود شده درگاه رب، خود وی بود. همان حضرت فرموده است:

^۱ - سوره بقره، آیه ۱۲۱ کسانی که کتاب آسمانی به آنان دادیم، آن را چنانچه شایسته است می‌خوانند، آنها به پیامبر اسلام ایمان می‌آورند.

^۲ - چه بسا قاری، قرآن می‌خواند و قرآن او را لعن می‌کند بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۱۸۴.

حَامِلُ الْقُرْآنِ حَامِلٌ رَايَةَ الْإِسْلَامِ وَمَنْ أَكْرَمَهُ فَقَدْ أَكْرَمَ اللَّهُ وَمَنْ أَهَانَهُ، عَلَيْهِ
لَعْنَةُ اللَّهِ.^۱

يَا مَعَاشِرَ الْقُرَّاءِ الْقُرْآنَ اتَّقُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِيمَا حَمَلْتُمْ مِنْ كِتَابِهِ، فَإِنِّي مَسْئُولٌ
وَأَنْتُمْ مَسْئُولُونَ، إِنِّي مَسْئُولٌ عَنِ التَّبْلِغِ وَأَمَّا أَنْتُمْ فَتَسْأَلُونَ عَمَّا حَمَلْتُمْ مِنْ
كِتَابِ رَبِّي وَسُنَّتِي.^۲

مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَلَمْ يَعْمَلْ بِهِ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى.^۳
و همچنین از آن حضرت است که:

أَشْرَافُ أُمَّتِي حَمَلَةُ الْقُرْآنِ وَأَصْحَابُ اللَّيْلِ.^۴

امام صادق علیه السلام در روایتی قراء قرآن را به سه دسته تقسیم می کند:

إِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ لِيُقَالُ: فُلَانٌ قَارِئٌ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ لِيُطَلَّبَ بِهِ
الدُّنْيَا وَلَا خَيْرَ فِي ذَلِكَ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ لِيَنْتَفِعَ بِهِ فِي صَلَاتِهِ وَكَلِمَتِهِ
وَنَهَارِهِ.^۵

و نیز همین امام همام از پدران خویش علیه السلام نقل می کند که:

مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ يَأْكُلُ بِهِ النَّاسَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ وَجْهُهُ عَظِيمٌ لَا لَحْمَ فِيهِ.^۶

علاوه اینکه روایات شدیدالحنی در مذمت فراموشی قرآن وارد شده است، و مراد
آنها فراموش کردن الفاظ آیه‌ای یا سوره‌ای از قرآن نیست چه اینکه برای بسیاری
مخصوصاً در سنین پیری حاصل می‌شود، بلکه مراد نسیان عملی قرآن و پشت گوش

^۱ - حامل قرآن حامل پرچم است کسی که او را اکرام کند خدای را اکرام نموده و آنکه به وی اهانت کند، از درگاه خداوند مطرود
باشد کنز العمال، ۲۴۲۳.

^۲ - ای قراء قرآن از خدا در آنچه آن را بدوش گرفته‌اید پروا کنید، من مسئول و شما نیز مورد بازخواست قرار می‌گیرید، من از
تبلیغ و دینم سؤال می‌شوم و شما از کتاب پروردگارم و سنت من که بدوش حمل می‌کنید سؤال می‌شوید بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۸۳.

^۳ - آنکه قرآن بخواند و بدان عمل نکند، روز قیامت کور محشور می‌شود همان، ج ۷، ص ۲۱۵.

^۴ - بزرگان امت من حاملین قرآن و شب بیدارانند وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۸۲۶.

^۵ - برخی قرآن را تلاوت می‌کنند تا مردم به آنان بگویند فلانی قاری است، و برخی برای دنیا تلاوت قرآن می‌نمایند، خیری
در اینها نیست. و برخی قرائت قرآن می‌نمایند تا در نماز و شب و روز از آن سود برند همان، ص ۸۳۶.

^۶ - کسی که قرآن را وسیله روزی خود قرار دهد روز قیامت در حالتی محشور می‌شود که صورتش استخوان است و گوشتی در
آن وجود ندارد (همان، ج ۴، ص ۸۳۷).

انداختن آیات است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

أَلَا وَ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ ثُمَّ نَسِيَهُ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَغْلُوبًا يَسْلُطُ عَلَيْهِ بِكُلِّ آيَةٍ مِنْهَا حَيَّةٌ تَكُونُ قَرِينَةً إِلَى النَّارِ إِلَّا أَنْ يُغْفَرَ لَهُ.^۱

در روز قیامت عده‌ای کور محشور می‌شوند، آنان می‌پرسند خدایا با آنکه، چشم داشتیم چرا ما را کور آفریدی، خداوند متعال در جواب می‌فرماید. این بدان جهت است که آیات ما را شنیدی و آنها را فراموش کردی، امروز هم در عوض تو فراموش شده‌ای. وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى.^۲

طبیعی است که مراد کوری ظاهری نیست بلکه مراد کوری دل است. اینان همان طوری که در دنیا دل مرده بوده‌اند و نور چشم بصیرت آنها خاموش شده است در آخرت نیز همان‌طور خواهند بود. البته برخی مفسرین اقوال دیگری ذکر کرده‌اند مثلاً گفته‌اند چه بسا افرادی در برخی مواقف بینا و در برخی دیگر کور باشند، و یا چه بسا که نعمت را نبینند و فقط نعمت و بلا را مشاهده کنند و... .

۵- تفسیر به رأی

قرآن کریم حاوی آیات محکم و متشابه است، محکمت آیاتی را گویند که معانی صریح و واضحی دارند و قابل حمل بر معانی دیگر نیستند، اما متشابهات آیاتی هستند که وجوه مختلفی را می‌توانند بپذیرند. هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ

^۱ - آگاه باش، هر کس قرآن را فرا گیرد و سپس فراموشش نماید، روز قیامت دست بسته خدای را ملاقات می‌کند در حالی که به اندازه هر آیه، ماری بر وی مسلط و در آتش هم نشین اوست مگر اینکه بخشیده شود همان، ص ۸۴۷.

^۲ - (سوره طه، آیات ۱۲۴ تا ۱۲۶) هر کس از یاد من روی گردان شود زندگی سختی خواهد داشت، و روز قیامت او را نابینا محشور می‌کنیم، می‌گویند پروردگارا چرا نابینا محشورم کردی در حالی که بینا بودم، می‌فرماید آن گونه که آیات ما را فراموش کردی، امروز تو فراموش می‌شوی.

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ...^۱
علاوه اینکه آیات محکم و متشابه تنها برای برخی قابل تشخیص هستند و حتی در آیات محکم نیز امکان وجود چند معنی نفی نمی‌شود فلذا بسیاری از آیات قرآن معانی متعددی را می‌توانند حمل کنند.

حضرت امیر علیه‌السلام در سفارش به عبدالله بن عباس که برای مذاکره با خوارج از طرف حضرت مأمور بودند، فرمود:

لَا تُخَاصِمُهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ، تَقُولُ وَيَقُولُونَ، وَلَكِنْ حَاجِبُهُمْ
بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا.^۲

با این بیان روشن شد که به واسطه پذیرش معانی متعدد از سوی قرآن، کسانی که قلبشان مریض است همواره معانی مورد نظر خود را بر قرآن تحمیل می‌کنند، به جای اینکه از آیات و روایات در تفسیر متشابهات کمک بگیرند، خواسته‌های از قبل طراحی شده را بر عهده قرآن می‌گذارند، چنین عملی که همان تفسیر برای است به سختی مورد عتاب قرار گرفته است.

حدیث قدسی: مَا آمَنَ بِي مَنْ فَسَّرَ بِرَأْيِهِ كَلَامِي.^۳

حدیث قدسی: مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بَعْضَ مَا عَلِمَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مُلْجَمًا بِلِجَامٍ مِنْ

نَارٍ.^۴

و نیز در روایت دیگر پیامبر مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بیشتترین ترس خود را بر امت، همان تفسیر برای می‌داند.

^۱ - (سوره آل عمران، آیه ۷) او کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد، قسمتی از آن آیات محکم است که آنها اساس قرآنند و بخشی متشابهات می‌باشند، آنانی که در قلبشان انحراف است به دنبال متشابهات هستند، تا فتنه‌انگیزی کنند و به نادرستی تفسیر نمایند.

^۲ - با آیات قرآن با آنها محاجه نکن چرا که قرآن برای لجوجان معانی مختلفی را می‌پذیرد تو چیزی می‌گویی و آنها چیز دیگر، لکن با سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با آنها بحث کن که در برابر آن پاسخی نخواهند یافت (نهج البلاغه، نامه ۷۷).

^۳ - کسی که سخن مرا با رأی خودش تفسیر کند به من ایمان نیاورده است بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۱۰۷.

^۴ - کسی که بدون علم و آگاهی در مورد قرآن رأی خودش را بگوید روز قیامت در حالی خواهد آمد که با لجامی از آتش لجام شده باشد همان، ص ۱۱۲.

أَكْثَرُ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي رَجُلٌ يَتَأَوَّلُ الْقُرْآنَ يَضَعُهُ عَلَى غَيْرِ مَوْضِعِهِ.^۱

به دو نمونه از موارد تفسیر به رأی توجه نمائید:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ
آلِدٌ الْخِصَامِ.^۲

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ.^۳

بنا بر نقل مفسرین عامه و خاصه، آیه اول در شأن «اخنس بن شریق» که در زمان نزول آیه مردی منافق بود نازل شده است. وی مدتها نفاق خود را مخفی کرده بود تا اینکه شبی بر طایفه ثقیف که با آنان درگیر بود، شبیخون زد و چهارپایان آنها را کشته و زراعتشان را به آتش کشید و بدین وسیله نفاق و دورویی خود را با مسلمین آشکار نمود. آیه دوم نیز بنا بر اخبار متواتره از عامه و خاصه مربوط به لیلۃ المبیت بوده و در شأن حضرت امیر علیه السلام که در بستر پیامبر خوابید نازل شده است.

با توجه به این تفسیر که قطعی بین عامه و خاصه است، سمره بن جندب از معاویه زر و سیم می‌گیرد تا دو آیه را بعکس جا بیندازد و با توجیهاات واهی منظور خود را به آیه تحمیل کند، وی با گرفتن ۴۰۰۰۰۰ درهم از معاویه گفت آیه اول در مورد حضرت امیر علیه السلام و آیه دوم در شأن ابن ملجم است!

نمونه دیگر: یکی از به ظاهر مفسران در تفسیر آیه شریفه **وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُخِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَأَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.^۴** گفته است:

^۱ - بیشترین چیزی که من بعد از خودم بر اتمم می‌ترسم، آن است که کسی قرآن را تأویل برد و بر غیر محل اصلی و معنای واقعی آن، وی را حمل نماید همان.

^۲ - سوره بقره، آیه ۲۰۴ برخی از مردم گفتارشان در مورد زندگی مایه تعجب تو می‌شود و خدای را نیز بر آنچه که می‌گویند گواه می‌گیرند و آنها سرسخت‌ترین دشمنانند.

^۳ - سوره بقره، آیه ۲۰۷ برخی از مردم جان خود را به خاطر خشنودی خداوند می‌فروشند، و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.

^۴ - (سوره بقره، آیه ۲۶۰) به خاطر آور هنگامی که ابراهیم گفت خدایا به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می‌کنی. فرمود مگر ایمان نیاورده‌ای، عرض کرد آری ولی می‌خواهم قلبم آرامش گیرد، فرمود پس چهار مرغ آماده کن و قطعه قطعه کن، سپس بر هر کوهی قطعه‌ای از آنها را قرار ده بعد آنها را بخوان، به سرعت به سوی تو می‌آیند، و بدان خداوند قادر و حکیم است.

ابراهیم چنین عملی را انجام نداد بلکه تنها از خداوند خواست که این عمل محقق شود. این گفته یکی دیگر از مصادیق بارز تفسیر برآی است. اگر صرف خواسته ابرهیم علیه السلام را خداوند نقل می کند، چه مدحی و ستایشی برای حضرت به شمار می رود در حالی که آیه در مقام مدح و ستایش آن حضرت است، ستایش زمانی محقق می شود که ابرهیم بخواهد و خدای بدهد، و الا اگر او بخواهد و خدا ندهد، خواستن او با دیگر بندگانی که خداوند دعای آنان را اجابت نمی کند، چه فرقی دارد.^۱

مهجوریت در زمانه ما

تمام انواع مهجوریتها در زمانه ما در سطح وسیعی رایج شده است. بسیاری که سالیان سال مسلمان بوده اند توان خواندن ظاهری آیه ای از قرآن را ندارند، و جمع کثیری از این عده متأسفانه تحصیل کرده های علوم روز می باشند. رواج انواع گناهان و معاصی به شکلهای مختلف از مظاهر بی توجهی به آخرین کتاب آسمانی است. قرآن که قدرت ساختن انسان کامل و خلیفه الهی را دارد اکنون مایه گدایی برخی و یا زینت قنذاق بچه و سفره عقد و عروسی و یا مقدمه انتقال اثاثیه منزل شده است.

موارد تفسیر برآی از قرآن خود با خروارهایی از آه دل و سوز قلب همراه است. تفسیر برآی آیاتی چون آیه قوام مرد بر زن در خانواده، آیات حجاب، آیات حرمت نگاه به نامحرم، آیات ربا و... برای انسان پیراسته از وسوسه ها، جز اشک ماتم برای تباه نمودن دین پیامبر به وسیله به ظاهر مروجان دین او، به همراه ندارد.

قال الحسین السید الشهداء علیه السلام: لا أَقْلَحُ قَوْمٌ إِشْتَرَوْا مَرْضَاءَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ.^۲

^۱ - برای آشنایی بیشتر پیرامون آیات مشابه و محکم و نیز تفسیر برآی، به کتاب بیان روان در علوم قرآن، صفحات ۷۱ تا ۸۶ مراجعه شود.

^۲ - رستگار نشدند مردمی که رضایت خدای را به رضایت خلائق فروختند بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳.

ذکر

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيراً * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا
وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى.^۱

سراسر زندگی انسان حوادث و وقایع است که بر روح و یا جسم وی اثراتی ایجاد می‌نماید، کثرت کمی این حوادث می‌طلبد که انسان همیشه آمادگی برخورد با آن وقایع را در خود ایجاد کند.

آمادگی انسان در برخورد با وقایع الایام و ایستادگی وی در صورتی میسر است که در تندباد حوادث تکیه‌گاهی محکم انسان را یاری نماید.

چنین تکیه‌گاهی اگر مادی باشد به واسطه محدودیت وی به عالم ماده، هرگز نمی‌تواند همه جانبه عمل کند و چه بسا در برخورد با حادثه‌ای نامعلوم بشکند و انسان را بیش از پیش نا امید سازد. پس باید تکیه‌گاهی را جستجو نمود که همیشه و در همه

^۱ - (سوره طه، آیات ۱۲۴ - ۱۲۶) و هرکس از یاد من روی گردان شود زندگی سختی خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا محسوس می‌کنیم، می‌گوید پروردگارا چرا نابینا محسوسم کردی در حالی که بینا بودم. می‌فرماید آن گونه که آیات ما را فراموش کردی، امروز تو فراموش می‌شوی.

حال حیّ و حاضر بوده و احاطه بر عالم ماده داشته و بر انجام هر کاری قادر باشد و البته آن جز ذات احدیت جلّ و علی نیست.

حال که تکیه‌گاه واقعی را شناختیم، باید در جستجوی راهی بود که بتوان با این مبدأ قدرت ارتباط ایجاد نمود و به وی نزدیک و نزدیکتر شد. یکی از راههای ارتباطی عابد با معبود، ذکر و یاد اوست، ذکری که در همه حال روان را تقویت می‌نماید و قلب را مطمئن می‌کند.

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.^۱

شیوه تکلم اذکار نیز باید به گونه‌ای باشد که نقش در روح ایجاد کند، از مرحوم شاه آبادی^۲ رحمه‌الله نقل شده که می‌فرمود: همان طوری که سخن گفتن را به طفل یاد می‌دهید، به همان صورت باید ذکر را تلقین روح کنید، و هرچند که تعلیم برای معلم و متعلم سخت است اما وقتی بچه زبان گشود و جمله‌ای عنوان کرد خستگی از تن هر دو زوده و جای آن را نشاط می‌گیرد. روح نیز در آغاز همان دشواری را می‌بایست تحمل کند و البته بعد از مدتی تمرین، خود براه می‌افتد و سختی تعلیم و تعلم جای خود را به لذت علم و آگاهی می‌دهد.

در پی این مقدمه به بررسی نکاتی در این زمینه می‌پردازیم.

وقت ذکر

ذکر بایستی دائمی و همیشگی باشد، ذکری که گهگاهی در زندگی صورت می‌گیرد آن اثر مطلوب را در روح ایجاد نمی‌کند، امام صادق علیه‌السلام حدود ذکر را چنین بیان می‌فرماید:

مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ يُنْتَهَى إِلَيْهِ إِلَّا الذِّكْرَ فَلَيْسَ لَهُ حَدٌّ يُنْتَهَى إِلَيْهِ، فَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْفَرَائِضَ، فَمَنْ أَدْيَهِنَّ فَهُوَ حَدُّهِنَّ، وَشَهْرُ رَمَضَانَ فَمَنْ صَامَهُ فَهُوَ حَدُّهُ، وَالْحَجَّ فَمَنْ حَجَّ فَهُوَ حَدُّهُ، إِلَّا الذِّكْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَرْضَ مِنْهُ بِالْقَلِيلِ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ حَدًّا يُنْتَهَى إِلَيْهِ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا *^۳

^۱ - سوره رعد، آیه ۲۸ آنها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان بنام خدای مطمئن و آرام است، آگاه باشید که تنها با یاد خداوند دل‌ها آرام می‌شود.

^۲ - از علماء برجسته شیعه که در کنار مرقد حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام مدفون است.

وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً.^۱

امام باقر علیه السلام در روایتی عمل کم ولی مداوم را از عمل زیاد و منقطع برتر می‌داند. **أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مَا دَامَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَإِنْ قَلَّ.**^۲ روح وقتی به وسیله ذکر قوی شد و اهمیت آن را در ترویج خود فهمید، لحظه‌ای به قطع آن راضی نیست بلکه قطع آن را موجب مرگ خود می‌بیند. حدیث قدسی: **يَامُوسَى لَا تُنْسِنِي عَلَى كُلِّ حَالٍ فَإِنَّ نِسْيَانِي يُمِيتُ الْقَلْبَ.**^۳ حضرت مریم علیه السلام قبل از ولادت فرزند از رزق مستقیم استفاده می‌نمود و حضرت زکریا علی نبینا و آله و علیه السلام همیشه در عبادتگاه وی رزق بهشتی مشاهده می‌فرمود. ولی آنگاه که فرزند متولد شد با اینکه دلبستگی مادر به فرزند فطری است، ولی چون کمترین علاقه به غیر خدا برای اولیای خداوند نوعی غفلت به حساب می‌آید، نعمت رزق مستقیم از وی سلب می‌شود و دستور می‌یابد که نخل را تکان دهد تا از خرماي آن بهره برد.

به قسمتی از این آیات که تفسیری از آن را بیان کردیم اشاره می‌کنیم. **... كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا ذَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ.**^۴ **وَهَزَى إِلَيْكَ بِجَذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا.**^۵

^۱ - هیچ چیزی نیست مگر اینکه حدی دارد و بدان منتهی می‌شود مگر ذکر که انتهای ندارد. خداوند فریض را واجب نموده هرکس ادا کند همان حد وی است. روزه ماه رمضان را نیز واجب گردانید، هرکس این ماه را روزه گیرد حدش را انجام داده است. حج را واجب نمود، کسی که حج کند حد وی را به جا آورده است؛ مگر ذکر که خداوند عزّ و جل به کم آن راضی نمی‌شود و برای آن حد و انتهای معین ننموده است. سپس امام صادق علیه السلام آیات ۴۱ و ۴۲ سوره احزاب را تلاوت فرمود که: ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدای را بسیار به خاطر آورید و وی را صبح و شام تسبیح گوید. «ممکن است مراد از فریض، میراث باشد» **وسائل الشیعة**، ج ۴، ص ۱۱۸۱.

^۲ - دوست داشتنی‌ترین اعمال نزد خداوند، عملی مداوم است هرچند کم باشد **بحار الأنوار**، ج ۷۱، ص ۲۱۶.

^۳ - ای موسی هیچ گاه مرا فراموش نکن که فراموش نمودن من موجب مرگ قلب می‌شود **وسائل الشیعة**، ج ۴، ص ۱۱۸۲.

^۴ - (سوره آل عمران، آیه ۳۷) ... هر زمان ذکر یا وارد محراب او می‌شد، غذایی مخصوص در آنجا می‌دید، از او پرسید ای مریم این را از کجا آورده‌ای، گفت این از سوی خداوند است، خداوند به هر کسی که بخواهد بی حساب روزی می‌دهد.

^۵ - (سوره مریم، آیه ۲۵) و این تنه نخل را به طرف خود تکان ده، رطب تازه بر تو فرو می‌ریزد.

حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام زمانی که خواب دو زندانی هم بند خود را تعبیر نمود به کسی که بنا بر تعبیر وی می‌بایست از زندان آزاد و ساقی دربار شود فرمود مرا نزد شاه معرفی کن.

این ذره عدم توجه و غفلت محدود وی موجب شد که سالیان متمادی و به نقلی هفت سال دیگر در زندان بماند و شیطان سفارش یوسف را از ذهن ساقی محو کند. **وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسِيَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ.^۱**

حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام به خداوند عرضه می‌دارد خدایا در برخی مجالس و لحظات زندگی مواردی می‌شود که تو را عزیزتر می‌دانم در چنان حالی یاد تو کنم، خدای سبحان در پاسخ می‌فرماید: یاد من در هر حالی نیکو است. **إِنَّ مُوسَى سَأَلَ رَبَّهُ فَقَالَ: إِلَهِي إِنَّهُ يَأْتِي عَلَيَّ مَجَالِسٌ أُعِزُّكَ وَأُجَلِّلُكَ أَنْ اذْكُرَكَ فِيهَا، فَقَالَ: يَا مُوسَى إِنَّ ذِكْرِي حَسَنٌ عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ.^۲**

موارد اهم ذکر

هرچند یاد خداوند در همه حال نیکوست، اما در برخی لحظات به واسطه شرایط خاص و حساسیت آن لحظه، ذکر از اهمیت بیشتری برخوردار است. به چند نمونه از این موارد اشاره می‌کنیم:

۱- هنگام معصیت

یکی از مهمترین مواردی که نباید از یاد خدا غافل شد هنگام معصیت است. گناه زاییده فکری شیطانی است، شیطان منتظر فرصتی است که غفلتی پیش آید تا سریعاً نفوذ کند و وسوسه خویش را آغاز نماید و سفره فریب خود را پهن سازد. از امام صادق علیه السلام نقل شده است: مردی با عیال خویش در سفر بود، کشتی آنها

^۱ - (سوره یوسف، آیه ۴۲) و به یکی از آن دو نفر که می‌دانست نجات می‌یابد گفت مرا نزد صاحب (سلطان) یادآوری نما ولی شیطان یاد او را نزد سلطانش از خاطر وی برد و به دنبال آن یوسف چند سال در زندان ماند.

^۲ - حضرت موسی از خداوند سؤال نمود: الهی گاهی در مکانهایی قرار می‌گیرم که تو را عزیزتر و جلیل‌تر از آن می‌دانم که اسم تو را به زبان آورم. خداوند فرمود: ای موسی یاد من در هر حال نیکوست **وسائل الشیعة**، ج ۴، ص ۱۱۷۷.

شکست همه اهل کشتی جز آن زن که بر تکه چوبی سوار بود هلاک شدند، آن چوب زن را به جزیره‌ای رسانید، گذر وی به مردی افتاد که کار وی در همه عمر دزدی و بی‌عفتی بود، با دیدن این زن آتش شهوت وی شعله گرفت و هنگامی که می‌خواست مرتکب گناه شود زن را بسیار مضطرب دید، پرسید چرا می‌ترسی زن جواب داد از خدای می‌ترسم که حاضر است، مرد پرسید تا به حال چنین کرده‌ای؟ جواب شنید، نه مرد لحظه‌ای فکر کرد و گفت: تو تاکنون عقیف بودی می‌ترسی، من چه کنم و دست از وی کشید. همان مرد روزی با راهبی از جایی می‌گذشتند. آفتاب سوزان بود و آنان را اذیت می‌کرد. راهب گفت دعا کن تا خدا ابری بر ما بفرستد. وی جواب داد من عمل خیری ندارم که آن را واسطه کنم. راهب گفت من دعا می‌کنم تو آمین بگو، چنین کردند، ناگهان بر سر آنان ابری سایه افکند. آن دو مدتی با هم بودند وقتی بر سر دو راهی رسیدند و از هم جدا شدند ابر به راهی می‌رفت که همان مرد حرکت می‌کرد. راهب در پی او آمد احوال وی را جویا شد، او داستان خویش را بیان کرد. راهب گفت: به واسطه ترس، خداوند از تقصیر تو گذشته، در بقیه عمر مواظب باش.

گویند زلیخا چون یوسف را خواند و در اطاق را بست، بر بتی که در گوشه اطاق بود پرده‌ای افکند؛ یوسف گفت: چرا چنین کردی؟ زلیخا جواب داد تا ما را در آن حال نبیند. یوسف فرمود: تو از این بت هراس داری، آیا سزاوار است من از پروردگار عالمیان نه‌راسم! ۲- در اجتماعات و مجالس

از آنجا که جمع شدن چند انسان با عقیده‌های مختلف و سلیقه‌های متفاوت، چه بسا موجبات ورود در معصیت و گناه را فراهم می‌کند، لذا اسلام دستور داده است در این گونه از محافل و مراکز نیز نباید از یاد خدا غافل بود. چه بسا غفلت در چنین مجالسی به واسطه وسوسه‌های شیطان، طرح گناهان جبران ناپذیری را در پی داشته باشد. در این خصوص به دو روایت اشاره می‌کنیم.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **وَمَا مِنْ قَوْمٍ اجْتَمَعُوا فِي مَجْلِسٍ فَلَمْ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلَمْ يَصَلُّوا عَلَى نَبِيِّهِمْ إِلَّا كَانَ ذَلِكَ الْمَجْلِسُ حَسْرَةً وَوَبَالاً عَلَيْهِمْ**^۱.

^۱ - هیچ گروهی نیستند که در مجلسی بنشینند و نام خدای عز و جل را بر زبان نبرند و پیامبرشان را درود نفرستند، مگر اینکه آن مجلس برای آنها حسرت و وبال خواهد شد همان، ص ۱۱۸.

قال علی علیه السلام: أَكثَرُوا ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِذَا دَخَلْتُمْ الْأَسْوَاقَ وَعِنْدَ اشْتِغَالِ النَّاسِ فَإِنَّهُ كَفَّارَةٌ وَزِيَادَةٌ فِي الْحَسَنَاتِ، وَلَا تَكْتُبُوا فِي الْغَافِلِينَ.^۱

۳ - هنگام سلب نعمت

انسان هنگامی که نعمتی می بیند زبان به شکر می گشاید و هرگاه آن نعمت از وی گرفته می شود، زبان به ناشکری و ناسپاسی می گشاید.

قرآن کریم این حالت را چنین بیان می فرماید:

وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِيًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ...^۲

و در سوره مبارکه فجر می فرماید:

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ.^۳

چنین حالتی شایسته نیست، انسان نباید هنگام دیدن نعمت مغرور شود و خود را شایسته آن بداند، بلکه باید دانست که اعطای آن نعمت به وی قطعاً امتحان خواهد بود و البته ممکن است گاهی استدراج نیز باشد، یعنی خدای متعال با رساندن آن نعمت به وی، او را در درکات عظیم تر (البته به واسطه اعمال خودش) قرار دهد.

و نیز نمی بایست هنگام زوال نعمت نا امید گردد، چه بسا آن نعمت موجبات وهن دین و سستی اعتقاد وی را فراهم کند و یا موجب هلاک دنیوی و نابودی وی شود.

۴ - هنگام مصیبت

صبر و تحمل در مقابل مصائب و بلاهایی که بر انسان وارد می شود، بار مصیبت را

^۱ - هنگامی که داخل بازار می شوید و زمانی که مردم مشغولند، ذکر خداوند را زیاد بگویید که آن کفاره گناهان و موجب زیادی حسنات می شود و در میان غافلین ثبت نمی شوید بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۹۲.

^۲ - (سوره یونس، آیه ۱۲) هنگامی که انسان به ناراحتی برخورد کند ما را در حالی که به پهلو خوابیده و یا نشسته و یا ایستاده است می خواند، اما هنگامی که ناراحتی را از او رفع کردیم، چنان می گذرد که گوئی ما را برای آن مشکل نخوانده است.

^۳ - (سوره فجر، آیات ۱۶ - ۱۵) اما انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش اکرام می کند و نعمت می دهد می گوید پروردگرم مرا گرامی داشته است * و اما هنگامی که برای امتحان روزی وی را کم می نماید می گوید پروردگرم مرا خوار کرده است.

سبک گردانیده و از سوی دیگر موجب ترقی و تکامل روانی انسان می‌شود.

امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:

الْمُصِيبَةُ لِلصَّابِرِ وَاحِدَةٌ وَلِلْجَازِعِ اثْنَانٌ.^۱

بر شخص صابر تنها بلایی وارد شده است، ولی بر شخص جازع و بی‌طاقت هم بلا وارد شده و هم توفیق صبر در مصیبت را از دست داده است. دستور اسلام این است که مؤمن هنگام شنیدن مصیبتی و یا وارد شدن بلایی بر وی کلمه استرجاع بر زبان آورد و از یاد خداوند غافل نگردد.

... وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.^۲

چنین عملی موجب جلب رحمت و لطف الهی می‌شود و علاوه بر بالا رفتن توان روحانی در مقابل مصیبت، از ثواب و پاداش آن بی‌بهره نخواهد ماند.

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.^۳

۵- هنگام غضب

هنگام خشم و غضب گاه انسان از خود بی‌خود می‌شود و ممکن است دست به اعمال ناشایست زده و یا جملات نامناسب بر زبان آورد، اعمال و اقوالی که عمری انسان را پشیمان نماید. در روایات و احادیث تأکیدات ویژه‌ای می‌بینیم مبنی بر اینکه غافل نبودن از یاد خدا در آن لحظات موجب دور ماندن از توالی فاسده غضب می‌شود. کسی که در آن حال خدای را یاد کند، خداوند نیز او را فراموش نخواهد کرد. پیامبر مکرّم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند: خداوند به یکی از انبیائش وحی فرستاد که:

إِنِّي أَدَمُّ أَدَمٌ أَذْكَرُنِي عِنْدَ غَضَبِكَ أَذْكَرَكَ عِنْدَ غَضَبِي.^۴

و البته این چه نیک معامله‌ای است که انسان برای لحظه‌ای، پای بر هوا و هوس خود نهد، و خشم خود را اعمال نکرده چیزی بر زبان نیاورد، آن گاه در مقابل خداوند متعال

^۱ - مصیبت برای صابر یکی و برای اهل جزع دو تاست بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۷۴.

^۲ - (سوره بقره، آیات ۱۵۶ - ۱۵۵) به صابران آنان که هنگام وارد شدن مصیبت بر آنها، می‌گویند ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم، بشارت ده.

^۳ - (سوره بقره، آیه ۱۵۷) اینها کسانی هستند که مشمول الطاف و رحمت الهی شده‌اند و آنان هدایت یافتگانند.

^۴ - فرزند آدم، هنگام خشم، خدای را به یاد آور، تا من هنگام غضبم تو را به یاد آورم بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۲۱.

هنگام خشم و غضب از این همه کردار ناشایست در طول عمر از وی درگذرد و نعمتهای نتیجه اعمالش را از او دور نموده و تبدیل به نعمتهای سرمدی نماید. آری، خوب معامله‌ای است و چه معامله‌ای تا این حد سود مطمئن دارد؟

انواع ذکر

یاد خدا گاهی بدون اینکه زبان حرکتی نماید و یا دست و پا جنبشی داشته باشد، صورت می‌گیرد، و گاهی ذکر از جوارح صادر می‌شود و در مرتبه‌ای از ذکر، زبان با خدای خویش راز و نیاز دارد، بنا بر این تقسیم‌بندی می‌توان انواع ذکر را به اعتبار جایگاه آن بر سه قسم تقسیم نمود.

۱- ذکر قلبی

ذکر قلبی همان توجه قلبی به خداوند است. قلب حرم امن الهی و مأمن خداوند است و تمام این قلب بایستی مملو از عشق به خداوند باشد و چیزی غیر از خدا و یا آنکه خداوند دستور به محبت آن را داده است در آن جای نگیرد، چنین قلبی ذاکر خداوند است.

قلبی که محبت و عشق الهی در وی نهفته نشده است و یا اگر ذره‌ای عشق ذات اقدس الله تبارک و تعالی دارد، معشوقه‌های دیگری نیز در آن جای گرفته‌اند و علایق مادی مختلفی در آن رخنه کرده‌اند، چنان قلبی ذاکر نیست.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

أَلْقَلْبُ حَرَمٌ لِلَّهِ فَلَا تَسْكُنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ.^۱

جوانی، خیابان و کوچه را در پی معشوقه مجازی خود زیر پای می‌نهد تا بلکه با جمله‌ای آمادگی خود را برای وصال حلال و مشروع اعلام کند. دخترک که متوجه قدمهای جوان شده بود نیم نگاهی به وی انداخت و گفت نکو روتر از من پشت سرداری، جوان که عشق به معشوق جز هوسی برای وی نبود نگاه به پشت سر نمود و چون کسی را

^۱ - قلب حرم الهی است در حرم خداوند کسی را جز او راه ندهید همان، ج ۷۰، ص ۲۵.

ندید، خود را مورد تمسخر دختر پنداشت و پرده غفلتش مانع فهم حقیقت شد، ولی دختر که اشاره‌اش جوان را بیدار نساخته بود پرده جهل او را به عیان درید و گفت: سودای دگران در دلت، کذب عشق تو را فاش نمود.

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ...^۱

از انواع ذکر قلبی می‌توان به دو نمونه ذیل اشاره کرد:

الف) تفکر در آفاق و انفس

سُنُّرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...^۲

به واسطه آثار مهم و غیر قابل انکار تفکر، اسلام برای آن اهمیت زیادی قائل است.

پیامبر مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در این باره می‌فرماید:

تَفَكَّرُ سَاعَةً أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةٍ سِتِّينَ سَنَةً...^۳

تفکر در خلقت و کیفیت زندگی موجوداتی چون زنبور عسل و مورچه، مقررات داخلی منازل آنها، اشکال هندسی و حکمت‌های آن، رادارهای پیچیده راه‌یابی و ردیابی و ...

گویند ارسطو طالبیس می‌خواست بفهمد زنبور چگونه عسل می‌سازد، کندویی از شیشه ساخت، هنگام کار ساخت عسل، ملکه فهمید از بیرون نگاه می‌کنند. همه زنبورها فرار کردند و وقتی شیشه را گِل‌آلود کرد، زنبوران برگشتند.

تفکر در خلقت آسمانها و پهنای گسترده آنها و فاصله غیر قابل بررسی بین آنها و ... و نیز تفکر در وجود خود، تفکر در قدرت روحی و روانی انسان، تفکر در خلقت اندام، در قلب و عروق، سلسله اعصاب، دستگاه جذب و دفع بدن، هواس پنجگانه و ... اینها خود نوعی ذکر و از بالاترین اذکار است، اینها اذکاری است که گاه یک لحظه آن سرنوشت انسان را تغییر می‌دهد و از یک فرد جهنمی مؤمن وارسته می‌سازد.

ب) تفکر در مرگ

^۱ - (سوره احزاب، آیه ۴) خداوند برای هیچ کس دو دل در درونش نیافرید.

^۲ - (سوره فصلت، آیه ۵۳) به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنان نشان می‌دهیم تا برایشان آشکار شود که حق اوست.

^۳ - یک لحظه فکر کردن از عبادت شصت سال افزون‌تر است بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۲۹۳.

به یاد داشتن مرگ همیشه و در همه حال، انسان را از گناه و معصیت باز می‌دارد، وقتی انسان سرانجام حیات دنیوی و مادی را، نیستی و نابودی دانسته و ساخته و پرداخته آن را مرکز مار و لانه مور بداند، پیشیزی برای دنیا ارزش قائل نمی‌شود و هیچ گاه آن را در مقابل آخرت خریداری نمی‌نماید.

پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: این قلوب نیز مانند آهن زنگ می‌زنند، عرض کردند جلای قلب به چیست؟ هرچیز جلای خاص خود را دارد، آهن زنگ‌زده را سمباده می‌زنند، رنگ می‌کنند، جلای قلب زنگار گرفته چیست؟ فرمود: جلای قلب به دو چیز است و آن دو یاد مرگ و تلاوت قرآن است.

آری اگر از قیامت و هول و اضطراب آن و اگر از برزخ و شب پر مخاطره اول قبر، چیزی ندانیم، حداقل مرگ غیر قابل انکار است.

به جرأت می‌توان گفت اگر یاد مرگ از خاطر انسانها محو نگردد، هیچ انسانی پیرو هر آئین و مسلکی باشد هیچ گاه مرتکب گناه نمی‌شود و قبایح را انجام نمی‌دهد. آنچه از گناه و معاصی در جامعه انسانی و حتی در میان مسلمانان مشاهده می‌شود به واسطه فراموشی مرگ است.

پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در بیان دیگر می‌فرماید:

أَفْضَلُ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا ذِكْرُ الْمَوْتِ وَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَأَفْضَلُ التَّفَكُّرِ ذِكْرُ الْمَوْتِ فَمَنْ أَشْغَلَهُ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَجَدَ قَبْرَهُ رَوْضَةً مِنْ رَبَاضِ الْجَنَّةِ^۱

۲- ذکر جوارحی

یکی دیگر از انواع ذکر، ذکر جوارح است. هر کدام از اعضای بدن انسان بر انسان حقی دارند، ادای این حق در واقع نوعی ذکر است و ادا نمودن غفلت می‌باشد.

خداوند متعال هر کدام از اعضا را برای چیزی خلق نموده است استفاده از این اعضا در همان، ذکر خدا محسوب می‌شود و چنین بهره‌ای را کسب نکردن، غفلت می‌باشد و

^۱ - بالاترین درجات زهد در دنیا، یاد مرگ است و بالاترین عبادت یاد مرگ است و بالاترین تفکر یاد مرگ است پس کسی که بسیار یاد مرگ نماید قبرش را باغی از باغهای بهشت خواهد یافت بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۳۷.

در مسیر مخالف استفاده کردن سوء تدبیر و معصیت است. چشم، گوش، زبان، دست و پا و سایر اندام بدن محدوده‌ای برای اعمال خود دارند، چراغ سبز هر عضوی مشخص است و خطوط قرمز نیز بوسیله عقل و شرع آشکار شده است. استفاده محلّ و یا محرّم از آنها روشن است. کسی که از چشم و گوش خود در مسیر صحیح استفاده می‌کند در حقیقت ذاکر خداوند می‌باشد.

۳- ذکر زبانی

یکی دیگر از انواع ذکر، ذکر زبان است. شاید چنین گفته شود که ذکر زبانی شاخص‌ترین انواع ذکر است، اما باید متذکر شد که هر چند عموماً با بیان عنوان «ذکر» ذکر زبانی به ذهن خطور می‌کند ولی نباید از اهمّیت دو مورد دیگر غفلت نمود. ذکر زبانی، با خدا حرف زدن است اگر این ذکر از دو صفت «ریا» و «دروغ» مصون بماند، هماهنگ با قلب و جوارح شده و هر سه ذکر با هم جمع می‌شوند. در این نوع خاص از ذکر زبان حرف می‌زند و دل هم‌آهنگ با او آماده و مهیای ارتباط روحانی با مبدأ هستی‌بخش شده است و آماده برای سیطره بر اعضا و جوارح می‌شود تا آنها هم پای از حریم خود بیرون نبرند.

ما در اینجا برخی از موارد ذکر زبانی را به صورت فشرده برمی‌شمریم.

الف) نماز

خداوند متعال علت وجوب اقامه نماز را به یاد خدا بودن می‌داند.

... وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي.^۱

نماز یک عبادت به هم پیوسته و مشتمل بر عبادات همگی موجودات گیتی اعم از جماد، نبات و حیوان است.

ب) قرائت قرآن

قرائت قرآن کریم از دو جهت ذکر است. از سویی قاری قرآن هنگام تلاوت، کلمات وحی را بر زبان می‌راند و این خود ذکر است، و از طرف دیگر نفس کلمات قرآن ذکر

^۱ - سوره طه، آیه ۱۴ و نماز را برای یاد من بجای آور.

می‌باشد و خداوند قرآن را فی حد نفسه ذکر نامیده است.

إِنَّا نَحْنُ نُزَلِّلْنَا الذُّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.^۱

(ج) تهلیل (لا اله الا الله)

لثالی الاخبار ضمن نقل حدیثی قدسی می‌نویسد: اگر هفت آسمان و هفت زمین در کف‌های قرارگیرند و این کلمه در کف دیگر، این کفه که حاوی لا اله الا الله است، برتری دارد.^۲

امام صادق علیه‌السلام در روایتی می‌فرماید:

قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَمَنُّ الْجَنَّةِ.^۳

و نیز طبق روایتی از حضرت امام باقر علیه‌السلام به نقل از پیامبر مکرّم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌آ آمده است که:

لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا وَلَهُ شَيْءٌ يَّعْدِلُهُ إِلَّا اللَّهُ، فَإِنَّهُ لَا يَّعْدِلُهُ شَيْءٌ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِنَّهَا لَا يَّعْدِلُهَا شَيْءٌ.^۴

(د) استغفار

استغفار نیز یکی از اذکار وارد شده است، بنا بر آنچه از اخبار و احادیث استفاده می‌شود این ذکر دو اثر مطلوب دارد، اثر اول که برای تمام اذکار ثابت است همان افزایش توان روحی و قوت و قدرت قلب و افزایش ارتباط با خداوند است، و اثر دوم برای آمرزش خطاها و گناهان می‌باشد چه این خود توبه‌ای زبانی محسوب می‌شود.

به دو روایت ذیل در این زمینه توجه فرمایید:

قال الصادق علیه‌السلام: إِذَا أَكْثَرَ الْعَبْدُ مِنَ الْأِسْتِغْفَارِ رُفِعَتْ صَحِيفَتُهُ وَهِيَ يَتَلَأُ.^۵

قال الرضا علیه‌السلام: مَثَلُ الْأِسْتِغْفَارِ مَثَلُ وَرَقٍ عَلَى شَجَرَةٍ تُحْرَكُ فَيَتَنَاثَرُ...^۶

(ه) تسبیح

^۱ - سوره حجر، آیه ۹ همانا ما قرآن را (ذکر را) نازل نمودیم و خود نیز حافظ آن خواهیم بود.

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۲۲۴.

^۳ - سخن «لا اله الا الله» بهای بهشت است همان، ج ۴، ص ۱۲۲۵.

^۴ - هر چیزی همتائی دارد، جز خداوند که همتائی ندارد و جز لا اله الا الله که چیزی با وی برابری نمی‌کند همان، ص ۱۱۲۴.

^۵ - هرگاه بنده زیاد استغفار کند، نامه عملش در حالی که می‌درخشد بالا می‌رود اصول کافی، ج ۲، کتاب الدعاء، ح ۳۲۰۸.

^۶ - مثل استغفار و ریختن گناه چون برگی است بر درختی که بجنبد و آن برگ بریزد همان، ح ۳۲۰۹.

یکی از اذکار وارده در روایات و نیز به عنوان تعقیبات نماز، تسبیح حضرت زهرا علیها السلام است. امام باقر علیه السلام آن را بهترین وسیله ستایش خداوند می شمارد.

مَا عَبَدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنْ التَّحْمِيدِ أَفْضَلَ مِنْ تَسْبِيحِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَلَوْ كَانَ شَيْءٌ أَفْضَلَ مِنْهُ لَنَحَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ.^۱

(و) صلوات

در این باره صاحب وسائل الشیعة در ده باب، روایات گران سنگی را نقل می فرماید که به دو نمونه اشاره می شود.

امام باقر یا امام صادق علیهما السلام می فرمایند:

أَثْقَلُ مَا يُوَضَّعُ فِي الْمِيزَانِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَاهْلِ بَيْتِهِ.^۲

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ قَالَ فِي آخِرِ كَلَامِهِ الصَّلَاةَ عَلَيَّ وَعَلَيَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ.^۳

(ز) بسمله

یکی دیگر از اذکار مهم «بسم الله الرحمن الرحيم» است آیه ای که ۱۱۴ بار در قرآن کریم وارد شده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله در اهمیت آن می فرماید:

كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَا يَذْكَرُ بِسْمِ اللَّهِ فِيهِ فَهُوَ أَتْرُ.^۴

همچنین آن حضرت می فرماید:

إِذَا قَالَ الْمُعَلِّمُ لِلصَّبِيِّ قُلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فَقَالَ الصَّبِيُّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَتَبَ اللَّهُ بَرَاءَةً لِلصَّبِيِّ وَبَرَاءَةً لِأَبِيهِ وَبَرَاءَةً لِلْمُعَلِّمِ.^۵

(ح) حمدله

آخرین ذکری که در اینجا مورد بحث واقع می شود «الحمد لله رب العالمين» می باشد

^۱ - به چیزی بالاتر از تسبیح حضرت زهرا علیها السلام نمی توان خداوند را ستایش کرد زیرا اگر چیزی بالاتر بود پیامبر آن را به وی هدیه می کرد وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۰۲۴.

^۲ - سنگین ترین چیز در قیامت بر کفه ترازو درود فرستادن بر پیامبر و اهل بیت اوست همان، ص ۱۲۱۴.

^۳ - کسی که در آخر سخنش صلوات بر من و بر علی علیه السلام بفرستد وارد بهشت می شود همان، ص ۱۲۱۶.

^۴ - هر کار مهمی که بسم الله در آن آورده نشود ناتمام خواهد ماند همان، ص ۱۱۹۴.

^۵ - وقتی معلم به بچه بگوید بسم الله الرحمن الرحيم و او این جمله را بر زبان آورد خداوند برای وی و پدر و مادرش و نیز معلم، براءت از آتش را می نویسد تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸.

گفتن این ذکر در مواقع عیدهای از جمله، مواقع رسیدن نعمت، نگاه کردن به آینه، صبح و عصر هر روز... سفارش شده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَنْ قَالَ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ إِذَا أَصْبَحَ أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَقَدْ آدَى شُكْرَ يَوْمِهِ، وَمَنْ قَالَهَا إِذَا أَمْسَى فَقَدْ آدَى شُكْرَ لَيْلَتِهِ.^۱

پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در این زمینه می فرماید:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نِصْفُ الْمِيزَانِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ يَمْلُؤُهُ.^۲

اذکار دیگری چون ذکر حضرت یونس علی نبینا و آله و علیه السلام (لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ

إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) حوقله (لا حولَ و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ) و نیز تسبیحات اربعه، یا حی یا قیوم، اَفُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ، مَا شَاءَ اللَّهُ، لِقُوَّةِ إِلَّا بِاللَّهِ و... سفارش شده اند.

شیوه ادای ذکر زبانی

چون ذکر از مستحبات است بهتر آن است که در پنهانی گفته شود، مبدا شیطان وسوسه کند و موجب ریا گردد، در این صورت نه تنها بهره‌ای ندارد بلکه موجبی برای وزر و وبال خواهد شد. خداوند در این باره می فرماید:

وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ...^۳

به این روایت در این باره توجه فرمایید:

قال الصادق علیه السلام: قال الله عزّ و جلّ مَنْ ذَكَرَنِي سِرًّا ذَكَرْتُهُ غَلَانِيَةً.^۴

البته آنچه گفتیم به این معنا نیست که ذکر علنی جایز نباشد، بلکه آن هم برای کسی که شائبه ریا در وی نیست شایسته است و گاهی موجب تشویق دیگران به ذکر و یاد

^۱ - کسی که هنگام صبح و عصر چهار بار الحمد لله رب العالمین بگوید شکر روز و نیز شکر شب را به جای آورده است (وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۱۹۵).

^۲ - لا اله الا الله نصف میزان اعمال را در برمی گیرد و الحمد لله رب العالمین آن را پر می نماید همان، ص ۱۱۹۶.

^۳ - (سوره اعراف، آیه ۲۰۵) پروردگارت را از روی تضرع و خوف، آهسته و آرام، صبح و شام یاد کن.

^۴ - کسی که مخفیانه مرا بخواند آشکارا در قیامت وی را یاد خواهم کرد (وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۱۸۸).

خداوند می‌شود.

امام صادق علیه‌السلام در این رابطه حدیثی قدسی نقل می‌فرماید:

قال الله عزوجل: مَنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ مِنَ النَّاسِ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.^۱

فواید اجمالی ذکر

در این قسمت از مبحث بر آن شدیم که مجملی از فواید ذکر را بیان کنیم.

فواید ذکر به اجمال عبارت‌اند از:

۱- اطمینان قلب: ...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.^۲

۲- دوری از شیطان: إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.^۳

۳- جلای قلب: قال علی علیه‌السلام: إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ.^۴

۴- قرب به معبود: حدیث قدسی: أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي [أَنَا جَلِيسٌ لِمَنْ ذَاكَرَنِي].^۵

۵- یادآوری خداوند: فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ...^۶

۶- فراموش نشدن: وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي...^۷

۷- تقویت روح: عن علی علیه‌السلام: مُدَاوِمَةُ الذِّكْرِ قُوَّةُ الرُّوحِ.^۸

۸- نورانیت قلب و فکر: عن علی علیه‌السلام: دَوَامُ الذِّكْرِ يُنَيِّرُ الْقَلْبَ وَالْفِكْرَ.^۹

۹- چشم بصیرت: عن علی علیه‌السلام: مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ اسْتَبْصَرَ.^{۱۰}

^۱ - کسی که در ملاء عام مرا یاد کند، در حضور ملائک او را، یاد خواهم نمود همان، ص ۱۱۸۵.

^۲ - سوره رعد، آیه ۲۸ بدان که ذکر خداوند موجب اطمینان قلب است.

^۳ - (سوره اعراف، آیه ۲۰۱) و پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند به یاد خدای افتند و ناگهان بینا می‌گردند.

^۴ - خداوند سبحان ذکر را موجب جلای قلب قرار داده است بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۳۲۵.

^۵ - من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند همان، ج ۹۳، ص ۱۵۳؛ ج ۸۰، ص ۱۷۶ و....

^۶ - (سوره بقره، آیه ۱۵۲) مرا بخاطر آورید تا شما را یاد کنم.

^۷ - سوره طه، آیه ۱۲۴ - ۱۲۶.

^۸ - مداومت ذکر موجب تقویت روح می‌شود غررالحکم.

^۹ - مداومت ذکر موجب نورانیت قلب و فکر می‌شود همان.

^{۱۰} - کسی که ذکر خدا گوید چشم بصیرت می‌یابد غررالحکم.

۱۰ - کلید ارتباط با خداست: **عن علی** علیه السلام: **أَلذِّكْرُ مِفْتَاحُ الْأَنْسِ**.^۱

موانع ذکر

در پایان این مبحث و بعد از بیان آیات شریفه قرآن کریم و اخبار و روایات، لازم است این نکته را نیز اضافه کنیم که در اخبار و احادیث موانعی را برای ذکر برشمرده‌اند. شناخت آن موانع برای رفع آنها لازم است چه اگر مانع ناشناخته بماند و مرتفع نشود، وسوسه‌های ابلیس از طریق همان موانع، توان وصول به این ثوابهای عظیمه را خواهند گرفت. برخی از این موانع با بهره‌گیری از قرآن کریم و اخبار و احادیث عبارت‌اند از:

۱ - علایق مادی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.^۲

۲ - خمر و قمار و در یک نگاه تمام گناهان

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ...^۳

حضرت امیر علیه السلام نیز در این باره می‌فرمایند:

لَيْسَ فِي الْمَعَاصِي أَشَدُّ مِنْ اتِّبَاعِ الشَّهْوَةِ فَلَا تُطِيعُوهَا فَتَشْغَلْكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ.^۴

۳ - ذکر خطاها و لغزشهای دیگران

و نیز از آن حضرت نقل شده است:

مَنْ اشْتَغَلَ بِذِكْرِ النَّاسِ قَطَعَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَنْ ذِكْرِهِ.^۵

^۱ - یاد خدا کلید انس است همان.

^۲ - (سوره منافقون، آیه ۹) ای کسانی که ایمان آورده‌اید اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکنند، و کسانی که چنین کنند از زیانکارانند.

^۳ - (سوره مائده، آیه ۹۱) شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار در میان شما ایجاد عداوت کرده و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد...

^۴ - در میان گناهان چیزی بدتر از تبعیت شهوت نیست از آن تبعیت نکنید که شما را از یاد خداوند باز می‌دارد **غررالحکم**.

^۵ - کسی که به یاد دیگران مشغول باشد خدای سبحان یادش را از وی قطع می‌کند **همان**.

دعا

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي
وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ^۱

دعا یعنی راز و نیاز با معبود و طلب حاجت از وی، عاملی برای استحکام ارتباط با ماوراء طبیعت است. ارتباطی که تأثیرات عمده‌ای در روند تکاملی انسان می‌تواند داشته باشد به طوری که استجابت آن در مقابل وی قابل قیاس نیست. یکی از دانشمندان طبیعی به نام الکسیس کارل در کتاب نیایش خود می‌گوید: دعا قوی‌ترین نیرویی است که انسان می‌تواند تولید کند. نیرویی چون جاذبه زمین وجود حقیقی و خارجی داشته باشد. در حرفه پزشکی، من مردانی را دیده‌ام که پس از بی اثر بودن تمام معالجات به نیروی دعا و عبادت از بیماری و مالیخولیایی رهایی یافته‌اند. دعا چون رادیوم یک منبع مشعشعی است که خود به خود تولید می‌شود، بشر می‌کوشد نیروی محدود خود را با متوسل شدن به منشاء نامحدود تمام نیروها، افزایش دهد، وقتی دعا می‌خوانیم خود را به قوه محرکه پایان ناپذیری که تمام کائنات را به هم پیوسته، متصل و مربوط می‌کنیم.

هرچند نگاه کارل به دعا زاویه‌ای مشخص دارد، اما در همان زاویه خاص تا حدی

^۱ - (سوره بقره، آیه ۱۸۶) هنگامی که بندگان من، از تو در باره من می‌پرسند، بگو من نزدیکم به دعای دعا کننده، هنگامی که مرا می‌خواند پاسخ می‌گویم، پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان آورند تا راه یابند.

آثاری از دعا را که خود دیده است بیان نموده است. البته گفته‌های ایشان چیزی تازه نیست، تمامی افراد بشر در هر حال و وضعیتی که هستند در طول عمر خود بارها آثار و اهمّیت دعا را لمس نموده‌اند.

تشریح دعا

رحمت و لطف الهی چنین اقتضاء می‌نماید که او با آن همه عظمت و جلال، سخن بندگان ضعیفش را بشنود و بپذیرد و اصولاً اجازه سخن گفتن را به بشر عنایت نماید. و چنان امر به دعا و طلب حاجت کند که گویی منتظر دعای عبد است و بالاتر اینکه، اصلاً دعا نکردن را عیب و نقص و کبر و نخوت می‌داند.

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ^۱

و همان طوری که در آیه ابتدای بحث آمده است خداوند دعا را موجب رشد دانسته و خود را نزدیک دعا کننده و شنیدن سخن وی معرفی می‌فرماید. تأکیدات آیات و روایات در مورد لزوم کثرت دعا به حدی است که از برخی اخبار به دست می‌آید دعا در هر امری پسندیده است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لَيْسَ أَلْ أَحَدُكُمْ رَبُّهُ حَاجَتَهُ حَتَّى يَسْأَلَهُ الْمَلِجَ وَحَتَّى يَسْأَلَهُ شِسْعَةً.^۲

قال الباقر عليه السلام: لَا تُحَقِّرُوا صَغِيرًا مِنْ حَوَائِجِكُمْ فَإِنَّ أَحَبَّ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى اللَّهِ أَسْأَلُهُمْ.^۳

علاوه اینکه دعا خود نوعی عبادت محسوب می‌شود و نباید تنها از دریچه طلب حوائج بدان نگاه کرد.

^۱ - (سوره غافر، آیه ۶۰) پروردگارش گفته است، مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند.

^۲ - باید هر کدام از شما حوائجش را از خداوند طلب کند، حتی نمک غذا را و بند پاره شده نعلش را **کنز العمال**، ۳۱۴۰.

^۳ - حوائج کوچک خود را تحقیر نکنید، چرا که دوست داشتنی‌ترین مؤمنین نزد خداوند کسی است که بیشتر درخواست کند **بحار الأنوار**، ج ۹۳، ص ۳۴۶.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الدُّعَاءُ**.^۱

قال علي عليه السلام: **أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ فِي الْأَرْضِ الدُّعَاءُ**.^۲

و مانند هر عبادت دیگر ترک آن معصیت است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **تَرَكَ الدُّعَاءَ مَعْصِيَةً**.^۳

اجابت دعا

اجابت و قبولی دعا شرایطی دارد که از جمله آنها:

۱- شناخت خداوند

عده‌ای به امام صادق علیه السلام عرض کردند: ما دعا می‌کنیم ولی اجابت نمی‌شود. حضرت

فرمود: **لَا تَنْتَكُمُ تَدْعُونَ مَنْ لَا تَعْرِفُونَهُ**.^۴

۲- حرکت همگام با دعا

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **الِدَّاعِي بِلَا عَمَلٍ كَالرَّامِي بِلَا وَتَرٍ**.^۵

۳- رقت قلب

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **إِغْتَنِمُوا الدُّعَاءَ عِنْدَ الرَّقَّةِ فَإِنَّهَا رَحْمَةٌ**.^۶

۴- ترک گناه

قال الباقر عليه السلام: **إِنَّ الْعَبْدَ يَسْأَلُ الْحَاجَةَ فَيَكُونُ مِنْ شَأْنِهِ قِضَاؤُهَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ أَوْ**

إِلَى وَفْتٍ بَطِيءٍ، فَيَذْنِبُ الْعَبْدُ ذَنْبًا فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِلْمَلِكِ وَلَا تَقْضِ

حَاجَتَهُ وَأَحْرِمُهُ إِيَّاهَا فَإِنَّهُ تَعَرَّضَ لِسَخَطِي وَاسْتَوْجَبَ الْجِرْمَانَ مِنِّي.^۷

^۱ - بالاترین عبادتها دعاست **کنز العمال**، ۳۱۳۴.

^۲ - بالاترین اعمال نزد خدا در زمین دعاست **اصول کافی**، ج ۲، ص ۴۶۷.

^۳ - ترک دعا معصیت است **تنبيه الخواطر**، ص ۳۶۰.

^۴ - چون شما کسی را می‌خوانید که او را نمی‌شناسید **بحار الأنوار**، ج ۹۳، ص ۳۶۸.

^۵ - دعا کننده بدون عمل مانند تیرانداز بدون کمان است **همان**، ص ۳۱۲.

^۶ - هنگام رقت قلب دعا را غنیمت شمارید که آن رحمت است **همان**، ص ۳۱۳.

^۷ - گاهی بنده‌ای درخواستی از خدا دارد که قاعدتاً دیر یا زود، باید اجابت شود، و او گناهی می‌کند، آنگاه خداوند به فرشته مأمور اجابت دعا می‌فرماید حاجتش را روا ندارد و او را محروم کن که او متعرض سخط من شد و محرومیت از رحمت مرا موجب گشت **همان**، ج ۷۳، ص ۳۲۹.

۵- وجود ارتباط قلبی

خداوند به حضرت داوود وحی فرمود: **أَذْكُرُنِي فِي أَيَّامِ سَرَائِكَ حَتَّى اسْتَجِيبَ فِي أَيَّامِ سَرَائِكَ**.^۱

۶- اصرار در دعا

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا طَلَبَ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَاجَةً فَالَحَّ فِي الدُّعَاءِ اسْتَجِيبَ لَهُ أَوْلَمَ يُسْتَجَبُ لَهُ**.^۲

۷- اطمینان به اجابت

قال الصادق عليه السلام: **إِذَا دَعَوْتَ فَظَنَّ أَنَّ حَاجَتَكَ بِالْبَابِ**.^۳

۸- اضطراب

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ.^۴

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ...^۵

۹- غذای حلال

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ فَلْيُطِيبْ مَطْعَمَهُ وَمَكْسَبَهُ**.^۶
حدیث قدسی: **فَمِنْكَ الدُّعَاءُ وَعَلَى الْأَجَابَةِ فَلَا تَحْجُبْ عَنِّي دَعْوَةَ إِلَّا دَعْوَةَ آكِلِ الْحَرَامِ**.^۷

۱۰- دعای دسته جمعی

امام صادق علیه السلام می فرماید: پدرم هرگاه پیشامدی غمناک به وی می رسید زنان و

^۱ - به هنگام سرورت مرا بخوان، تا در هنگام غمت تو را اجابت کنم همان، ج ۹۳، ص ۳۸۷.

^۲ - خدا رحمت کند بنده ای را که حاجتی از خدا طلب می کند و در آن اصرار می ورزد چه اجابت شود یا نشود **اصول کافی**، ج ۲، ص ۴۷۵.

^۳ - چنان دعا کن که خیال کنی حاجت تو دم در است همان، ص ۴۷۳.

^۴ - (سوره انبیا، آیه ۸۷) یونس را به یاد آور آن هنگام که خشمگین از میان قوم خود رفت و خیال کرد که ما بر او سخت نمی گیریم ولی در ظلمت دل نهنگ صدا زد خدایا جز تو معبودی نیست و من ستم کرده ام.

^۵ - سوره نمل، آیه ۶۲ چه کسی است که دعای مضطر را اجابت و گرفتاری او را برطرف می سازد.

^۶ - کسی که می خواهد دعایش مستجاب شود غذا و کسبش را پاکیزه کند **بحار الأنوار**، ج ۹۲، ص ۳۷۳.

^۷ - دعا از تو و اجابت از من است، دعای کسی پوشیده نمی شود مگر دعای خورنده مال حرام همان، ج ۹۳، ص ۳۷۳.

کودکان را جمع می نمود و سپس دعا می فرمود و آنان آمین می گفتند:

كَانَ أَبِي إِذَا حَزَنَهُ أَمْرٌ جَمَعَ النِّسَاءَ وَالصَّبِيَّانَ ثُمَّ دَعَا وَآمَنُوا.^۱

و نیز می فرماید:

مَا اجْتَمَعَ أَرْبَعَةٌ رَهْطٍ قَطُّ عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ فَدَعَوْا اللَّهَ إِلَّا تَفَرَّقُوا عَنْ إِجَابَةٍ.^۲

۱۱- قطره‌ای اشک

قطره‌ای اشک می تواند دریایی از آتش را خاموش کند، چون دعا کننده در واقع در

خانه‌ای را می زند که بجز دل سوخته و چشم اشکبار چیزی نمی خردند.

^۱ - پدرم زمانی که بر وی غمی عارض می شد، زنان و کودکان را جمع می نمود و دعا می کرد و آنان آمین می گفتند **اصول کافی**، ج ۲، ص ۴۸۷.

^۲ - هیچ گاه چهار نفر با هم جمع نشده اند که چیزی از خدا بخواهند مگر اینکه با اجابت آن دعا از هم جدا شده اند **همان**.

هرچه بسوزد خاکستر شود

چون دل بسوزد خانه داور شود

قال الصادق علیه السلام: ما مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَلَهُ كَيْلٌ وَوَزْنٌ إِلَّا الدَّمُوعَ فَإِنَّ الْقَطْرَةَ مِنْهَا تُطْفِئُ بَحَاراً مِنَ النَّارِ، فَإِذَا أَعْرُوْا وَرَقَّتِ الْعَيْنُ بِمَائِهَا لَمْ يَرَهُقْ وَجْهَهُ قَتْرٌ وَلَا دِلَّةٌ، فَإِذَا فَاضَتْ حَرَمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ وَلَوْ أَنَّ بَاكِيًا بَكَى فِي أُمَّةٍ لَرَحِمُوا.^{٢٩٥}

قدرت دعا

توان و قدرت دعا تا بدان حد است که حتی می تواند مقدرات الهی را به هم بزند و تقدیر جدیدی را به امضای خداوند کریم برساند.

قال الكاظم علیه السلام: إِنَّ الدَّعَاءَ يَرُدُّ مَا قَدْ قُدِّرَ وَ مَا لَمْ يُقَدَّرْ، قُلْتُ مَا قَدْ قُدِّرَ عَرَفْتُهُ، فَمَا لَمْ يُقَدَّرْ؟ قَالَ: حَتَّى لَا يَكُونَ.^{٢٩٦}

رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا را اسلحه مؤمن بیان نموده است.

^{٢٩٥} - چیزی نیست مگر اینکه وزن و پیمانه‌ای دارد، جز گریه که یک قطره‌اش دریاهایی از آتش را خاموش می کند و چون چشم به اشک پر شود اشک حلقه بزند آن چهره خوار و پریشان نمی شود و چون اشک بریزد، خدا آتش دوزخ را بر وی حرام می کند. و اگر هر زمان در میان امت یک نفر گریان باشد، همه آنان مورد ترحم قرار می گیرند (همان، باب البكاء، ح ٥ و ٥).

^{٢٩٦} - دعا آنچه را که مقدر شده و مقدر نشده برمی گرداند. راوی می پرسد مقدر شده را دانستم، مقدر نشده کدام است؟ امام علیه السلام می فرماید: تا چیزی درباره آن تقدیر نشود همان، ص ٤٦٩.

أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى سِلَاحٍ يَنْجِيكُمْ مِنْ أَعْدَائِكُمْ، وَيُدْرِي أَرْزَاقَكُمْ، قَالُوا بَلَى. قَالَ:
تَدْعُونَ رَبَّكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَإِنَّ سِلَاحَ الْمُؤْمِنِ الدُّعَاءُ.^{٢٩٧}

این اسلحه نیز می‌تواند در دفع بلا، شفای درد، و دفع هجمه شیطان و در یک نگاه اجابت هر خواسته‌ای به شرط مشروعیت، مفید باشد.

قال علی علیه‌السلام: إِدْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ عَنْكُمْ بِالدُّعَاءِ.^{٢٩٨}

قال الصادق علیه‌السلام: عَلَيكَ بِالدُّعَاءِ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ.^{٢٩٩}

آداب دعا

دعا کننده بایستی آداب ظاهری دعا را مراعات کند. برخی از این آداب عبارت‌اند از:

۱- بسمله گوید و تمجید و تقدیس الهی بجا آورد.

در بسیاری از ادعیه معصومین علیهم‌السلام یک سیر کلی را مشاهده می‌کنیم. غالباً دعاها با تمجید و تقدیس و تسبیح خدای متعال آغاز می‌شوند. سپس اقرار و اعتراف به گناهان و اظهار حالت عجز بنده در مقابل معبود و استغفار از آنها دیده می‌شود و بعد از آن صلوات بر اولیای الهی و به ویژه معصومین علیهم‌السلام مشاهده می‌کنیم، بعد از طی این مراحل متن خواسته عنوان می‌گردد و در نهایت باز صلوات و درورد بر پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله و دختر و اوصیای آن حضرت وارد شده است.

به چند روایت در این زمینه اشاره می‌کنیم.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: لَا يُرَدُّ دُعَاءٌ أَوْلَهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^{٣٠٠}

قال الصادق علیه‌السلام: كُلُّ دُعَاءٍ لَا يَكُونُ قَبْلَهُ تَحْمِيدٌ فَهُوَ أَبْتَرٌ.^{٣٠١}

قال الصادق علیه‌السلام: مَنْ كَانَ لَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَاجَةٌ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ

^{٢٩٧} - آیا شما را به اسلحه‌ای راهنمایی نکنم که شما را از دشمنان رهایی داده و روزی شما را زیاد کند. عرض کردند بلی، فرمود: شب و روز خدایتان را بخوانید که سلاح مؤمن دعاست همان، ص ۴۶۸.

^{٢٩٨} - امواج بلا را با دعا دفع کنید بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۰۱.

^{٢٩٩} - بر تو باد دعا که شفای هر دردی در آن است اصول کافی، ج ۲، ص ۴۷۰.

^{٣٠٠} - دعایی که در آغاز آن بسمله «بسم الله الرحمن الرحيم» آمده باشد رد نمی‌گردد بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۱۲.

^{٣٠١} - هر دعایی که آغاز آن حمد خدای نباشد ناتمام خواهد بود همان.

وَأَلِهَ ثُمَّ يَسْأَلُ حَاجَتَهُ ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَكْرَمَ مِنْ
أَنْ يَقْبَلَ الطَّرْفَيْنِ وَيَدْعَ الْوَسْطَ، إِذْ كَانَتِ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ لَا تُحْجَبُ
عَنْهُ.^{٣٠٢}

قال الكاظم عليه السلام: إذا كان لك حاجة إلى الله فقل: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ
وَعَلِيِّ فَإِنَّ لَهُمَا عِنْدَكَ شَأْنًا مِنْ الشَّأْنِ.^{٣٠٣}

٢- با طهارت باشد.

قال الصادق عليه السلام: مَنْ تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ، ثُمَّ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ، فَأَتَمَّ رُكُوعَهُمَا
وَسُجُودَهُمَا، ثُمَّ سَلَّمَ وَأَتْنَى عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَعَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ سَأَلَ حَاجَتَهُ
فَقَدْ طَلَبَ فِي مَظَانِهِ، وَمَنْ طَلَبَ الْخَيْرَ فِي مَظَانِهِ لَمْ يَخِبْ.^{٣٠٤}

٣- مخفیانه دعا کند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: دَعْوَةُ السِّرِّ تَعْدِلُ سَبْعِينَ دَعْوَةً عَلَانِيَةً.^{٣٠٥}

٤- دیگران را مقدم نماید.

قال الصادق عليه السلام: مَنْ قَدَّمَ فِي دُعَائِهِ أَرْبَعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ دَعَا بِنَفْسِهِ أُسْتُجِيبَ
لَهُ.^{٣٠٦}

همان حضرت در وصف جدّه طاهره اش فرموده اند:

وَكَانَتْ فَاطِمَةُ إِذَا دَعَتْ تَدْعُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَدْعُوا لِنَفْسِهِ، فَقِيلَ لَهَا،
فَقَالَ: أَلْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ.^{٣٠٧}

^{٣٠٢} - کسی که بسوی خدای عزّ و جل حاجتی دارد، درود بر پیامبر و آل او بفرستد سپس حاجتش را بخواهد و باز درود بفرستد،
که خدای عزّ و جل کریمتر است از آنکه طرفین دعایش را ببذیرد و وسط آن را ترک کند زیرا صلوات بر محمد و آل او بر خدا پوشیده نمی ماند
همان، ص ۳۱۶.

^{٣٠٣} - هرگاه حاجتی داشتی بگو، خدایا: به حق محمد و علی تو را سوگند می دهم که آنان نزد تو مقامی ارجمند دارند همان،
ج ۹۴، ص ۲۲.

^{٣٠٤} - کسی که شایسته وضو بگیرد و دو رکعت نماز گزارد و رکوع و سجود شایسته به جا آورد و سلام گوید، سپس خدای متعال را
ثنا گفته و بر رسولش درود فرستد، آن گاه حاجتش را طلب کند، در مظان اجابت طلب نموده و آنکه در این حال چیزی بطلبد، نا امید نخواهد شد
همان، ج ۹۳، ص ۳۱۴.

^{٣٠٥} - دعای مخفیانه برابر هفتاد دعای علنی است همان، ص ۳۱۲.

^{٣٠٦} - کسی که در دعا چهل مؤمن را مقدم دارد و سپس برای خود دعا کند، دعایش به اجابت رسد همان، ص ۳۸۴.

^{٣٠٧} - حضرت زهرا علیها السلام همواره در دعا، مردان و زنان مؤمن را دعا می نمود و برای خود دعا نمی کرد، علت را جویا می شدند،
می فرمود: اول همسایه، سپس خانه همان، ص ۳۸۸.

«عبدالله بن سنان» از اصحاب امام صادق علیه السلام است، وی گوید از بلندی صفا عبور می کردم که «عبدالله بن جندب» را دیدم. پیری بر او چیره شده بود، می شنیدم مکرر برای غیر دعا می کرد و نام آنها را بر زبان می آورد و از خداوند آمرزش آنها را می طلبید. آنقدر برایشان دعا می کرد که نتوانستم تعداد آنها را بشمارم. وقتی فارغ شد نزد او رفتم و گفتم چیزی نیکوتر از این حال ندیدم که شما مشغول دعا بودید، ولی نکته ای مرا آزرده نمود که چرا برای خود دعا نمی کردی؟ ابن جندب گفت: از مولایم امام صادق علیه السلام شنیده ام که فرمود:

مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ نُودِيَ مِنْ أَعْنَانِ السَّمَاءِ لَكَ يَا هَذَا مِثْلُ مَا سَأَلْتَ فِي أَخِيكَ وَلَكَ مِئَةُ أَلْفِ ضِعْفٍ مِثْلِهِ.^{۳۰۸}

لذا من دوست ندارم ضمانت صد هزار مرتبه را ترک کنم و دعایی برای خود نمایم که معلوم نیست به اجابت برسد یا نه.

۵- اوقات استجاب را مراعات نماید.

دعا بعد از فریضه نماز، هنگام نزول رحمت، وقت عیادت مریض، شب و روز جمعه، ماه مبارک، دهه ذی الحججه و موارد دیگر که در کتب مفصله مربوط به موضوع بیان شده است، نسبت به سایر زمانها از شرایط مناسب تری برای استجاب برخوردار است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **وَأَرْفَعُوا إِلَيْهِ أَيْدِيَكُمْ بِالدَّعَاءِ فِي أَوْقَاتِ صَلَوَاتِكُمْ فَإِنَّهَا أَفْضَلُ السَّاعَاتِ.**^{۳۰۹}

و نیز همان حضرت فرموده اند:

مَنْ أَدَّى فَرِيضَةً فَلَهُ عِنْدَ اللَّهِ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ.^{۳۱۰}

در بین ساعات شبانه روز بر اوقات ذیل تأکید بیشتر شده است.

الف) از نیمه شب، هر قدر به صبح نزدیکتر باشد.

^{۳۰۸} - آنکه برادرش را در غیابش دعا کند از بلندای آسمان ندا دهند، برای توسل ای دعا کننده همانند آنچه برای برادرت خواستی و برای توسل صد هزار برابر آن سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۵۰.

^{۳۰۹} - دستهایتان را وقت نماز به دعا بلند کنید که بهترین ساعات برای استجاب دعاست (بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۳۵۶).

^{۳۱۰} - هر که واجبی را اتیان کند، دعایی مستجاب نزد خداوند دارد همان، ج ۸۵، ص ۳۲۱.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: خَيْرُ وَقْتٍ دَعَوْتُمْ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ الْأَسْحَارُ.^{۳۱۱}

ب) زوال ظهر.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ فَتِيَحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَأَبْوَابُ الْجَنَانِ

وَأَسْتُجِيبُ الدَّعَاءَ، فَطُوبَى لِمَنْ رَفَعَ لَهُ عِنْدَ ذَلِكَ عَمَلٌ صَالِحٌ.^{۳۱۲}

ج) بین اذان و اقامه.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الدُّعَاءُ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ لَا يُرَدُّ.^{۳۱۳}

عدم استجابت دعا

این سؤال را نمی توان بی پاسخ گذاشت که علت اجابت نشدن برخی دعاها چیست؟ چرا گاهی بنده ای از بندگان خداوند با اینکه علی الظاهر آداب و شرایط اجابت را در خود مهیا کرده است ولی حاجت وی مورد استجابت واقع نمی شود؟ در پاسخ این سؤال می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- گاهی عدم استجاب دعا به واسطه مصلحت است، خداوند به حالات و افکار بندگان آگاه است و فقط او می داند برای انسان چه چیزی نافع و یا مضر است و مصلحت او در چیست؟

... وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.^{۳۱۴}

گویند: روزی حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام برای عبادت رهسپار کوه طور شد، شخصی را در بین راه دید که به شدت ناله می زند و مضطربانه از خداوند حاجتی می طلبد، حضرت حاجتش را به خداوند عرضه کرد و نیاز او روا شد، هنگام برگشت از

^{۳۱۱} - بهترین وقت برای دعا، سحرهاست اصول کافی، ج ۲، کتاب الدعاء، ح ۳۱۰۴.

^{۳۱۲} - هنگامی که خورشید وسط آسمان رسد، ابواب آسمان و بهشت باز شده اند و دعا به اجابت می رسد، خوشا به حال کسی که در این موقع عمل صالحی از او بالا رود وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۲۱.

^{۳۱۳} - دعا بین اذان و اقامه رد نمی شود بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۴۸.

^{۳۱۴} - (سوره بقره، آیه ۲۱۶) چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید حال آنکه خیر شما در آن است و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید ولی برای شما شر باشد. و خدا می داند و شما نمی دانید.

طور، حضرت در همان محل جمعیتی را دید که گرد کسی حلقه زده‌اند، چون نزدیک رفتند، همان شخص را دید که مردم دور او اجتماع کرده‌اند، پرسیدند چه شده است؟ به وی عرض کردند، این شخص شرب خمر کرده، عربده کشید و مرتکب...

آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد
هر کسی آنچه لایق بود داد
گر به مسکین اگر پر داشتی
تخم گنجشک از جهان برداشتی
و آن دو شاخ گاو اگر خر داشتی
آدمی را نزد خود نگذاشتی

طبیعی است اجابت شدن چنین دعاهایی توأم با ضرر و حتی گاهی ضررهای اخروی است ولی انسان از آینده آن دعا با خبر نمی‌باشد.

وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا^۱

۲- یکی دیگر از علل عدم استجابت دعا می‌تواند جلوگیری از مغرور شدن انسان باشد، استجابت دعا گاهی غرور می‌آورد، شخص خود را در مرتبه‌ای از قرب به خداوند می‌بیند که به محض دعا، حاجتش برآورده می‌شود، و این یکی از خطرناک‌ترین گناهان یعنی همان خود بزرگ‌بینی است. باید دانست که اجابت دعا دلیل قرب نیست بلکه گاهی دلیل بُعد و دوری می‌باشد، گاهی حاجت بنده‌ای را روا می‌دارند چون نمی‌خواهند صدایش را بشنوند به حدیثی که در ذیل مورد سوم می‌آید توجه کنید.

۳- سومین علت را می‌توان محبت خداوند به بندگان ذکر نمود.

قال الصادق عليه السلام: إِنَّ الْعَبْدَ الْوَلِيَّ لِلَّهِ، يَدْعُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَمْرِ يَنْوِبُهُ فَيَقُولُ لِلْمَلِكِ الْمُؤَكَّلِ بِهِ: إِفْضِ لِعَبْدِي حَاجَتَهُ وَلَا تُعَجِّلْهَا فَإِنِّي أَشْتَهِي أَنْ أَسْمَعَ نِدَائَهُ وَصَوْتَهُ، وَإِنَّ الْعَبْدَ الْعَدُوَّ لِلَّهِ لَيَدْعُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَمْرِ يَنْوِبُهُ فَيَقَالُ لِلْمَلِكِ الْمُؤَكَّلِ بِهِ إِفْضِ حَاجَتَهُ وَعَجِّلْهَا فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَسْمَعَ نِدَائَهُ وَصَوْتَهُ.^۲

۴- علت مهم را می‌توان در گناهان و معاصی جستجو نمود. دعا زبان خاص خود را

^۱ - (سوره اسراء، آیه ۱۱) انسان بر اثر شتابزدگی گاهی بدهیها را به جای خوبیها طلب می‌کند و انسان همیشه عجول بوده است.

^۲ - گاهی دوستدار خداوند در پیشامدی که برای او پیش می‌آید. دعایی می‌نماید، خداوند می‌فرماید، حاجت بنده مرا برآورید ولی در دادن آن شتاب نکنید زیرا می‌خواهم صدای او را بشنوم. و گاهی دشمن خدا نیز حاجتی در پی اتفاق پیشآمده برای او دارد، پس خدا می‌فرماید، حاجتش را برآورید و شتاب کنید که دوست ندارم صدایش را بشنوم **اصول کافی**، ج ۲، ص ۴۶۴.

دارد، دعایی که با زبان آلوده و از حرام تغذیه شده و مأنوس با گناه بیان شود فرکانس آن با گوش ملائکی که دعا را بالا می‌برند تنظیم نیست.

شخصی از حضرت امیر علیه‌السلام پرسید چرا دعا می‌کنم ولی اجابت نمی‌شود؟ حضرت فرمودند:

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا أَعْمَالَكُمْ وَأَخْلِصُوا سَرَائِرَكُمْ وَآمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَسْتَجِيبُ اللَّهُ دُعَائَكُمْ.^۱

حضرت خود در دعای کمیل می‌فرماید:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْسِبُ الدُّعَاءَ.^۲

از گناهانی که می‌توانند در عدم اجابت دعا دخیل باشند، علاوه بر آنچه که در لابلای بحث گفته شد، عاق والدین است.

قال السجّاد علیه‌السلام: وَالذُّنُوبِ الَّتِي... تَرُدُّ الدُّعَاءَ وَتَطْلِمُ الْهَوَاءَ، عَقُوقُ الْوَالِدَيْنِ.^۳

تأخیر اجابت

گاهی اجابت دعا به تأخیر می‌افتد، باید دانست که زمان استجابت هم مصلحتی دارد که جز او کسی را یارای دانستن آن نیست، زیرا چه بسا انسان مثلاً در امور دنیوی از خدای چیزی بخواهد که اگر اجابت گردد، برای او مایه تباهی و ناراحتی‌های بزرگی شود. کم نیستند افرادی که داشتن وسیله نقلیه‌ای را از خدا طلب نموده‌اند و بعد از حادثه‌ای که برای آنان اتفاق افتاده، گفته‌اند ای کاش چنین چیزی را نداشتیم، به‌هرحال زمان استجابت را طبق مصالحی که بر ما مخفی است، خداوند معین می‌کند. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: بین دعای هارون و موسی و اجابت خداوند، چهل سال طول کشید تا فرعون غرق شد.

^۱ - تقوای الهی پیشه کنید، اعمالتان را اصلاح و نیاتتان را خالص گردانید، امر به معروف و نهی از منکر نمایید، خداوند حاجات شما را روا می‌دارد بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۷۷.

^۲ - خدایا گناهانی که موجب حبس دعاهایم شده است ببخش مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

^۳ - از گناهانی که دعا را رد کرده و مانع اجابت آن می‌شود، عاق والدین می‌باشد جامع الاخبار، ص ۲۷۰؛ بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۷۴؛ ج ۸۷، ص ۲۵۲.

كَانَ بَيْنَ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ قَدْ أَجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا^۱ وَبَيْنَ أَخْذِ فِرْعَوْنَ أَرْبَعِينَ عَامًا.^۲
ولی نباید غافل شد که دعا هر چند که مورد اجابت قرار نگیرد اما رابطه عبد و معبود را قوی تر می نماید، امام باقر علیه السلام می فرماید:

... فَلَا تَمَلُّ الدُّعَاءَ فَإِنَّهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِمَكَانٍ وَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ...^۳

علاوه اینکه ثواب اخروی دعا محفوظ است چون دعا تنها طلب حاجت نیست بلکه عمل عبادی می باشد.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي حَاجَتِهِ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
أَخْرَجُوا إِجَابَتَهُ شَوْقًا إِلَى صَوْتِهِ وَدُعَائِهِ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ،
عَبْدِي دَعَوْتَنِي فَأَخْرَجْتُ إِجَابَتَكَ وَتَوَائِبَكَ كَذَا وَكَذَا وَدَعَوْتَنِي فِي كَذَا وَكَذَا
فَأَخْرَجْتُ إِجَابَتَكَ وَتَوَائِبَكَ كَذَا وَكَذَا، قَالَ: فَيَتَمَنَّي الْمُؤْمِنُ أَنَّهُ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَةٌ
فِي الدُّنْيَا مِمَّا يَرَى مِنْ حُسْنِ الثَّوَابِ.^۴

آری دعا هر چند به اجابت نرسد، موجب ترقی انسان و تکامل وی می شود، لذا بهتر است کسی نگوید که «خدایا مرا امتحان نکن» بلکه صحیح آن است که گفته شود خدایا مرا در امتحان، موفق بدار.

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ [اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ] لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا
وَهُوَ مُشْتَمَلٌ عَلَى فِتْنَةٍ، وَلَكِنْ مَنْ اسْتَعَاذَ فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتَنِ.^۵

^۱ - سوره یونس، آیه ۸۹.

^۲ - بین فرمایش خداوند که به موسی و هارون علی نبینا و آله و علیه السلام فرمود: «دعای شما را اجابت کردم» تا زمانی که فرعون کشته شد چهل سال طول کشید اصول کافی، ج ۲، ص ۴۸۹.

^۳ - از دعا خسته نشو که دعا نزد خداوند منزلتی دارد اصول کافی، ج ۲، ح ۳۱۴۱.

^۴ - گاهی مؤمن چیزی از خدا می خواهد، و خدای می فرماید اجابتش را به تأخیر اندازید به خاطر شوقی که به صدای او دارم، پس چون قیامت رسد خدا می فرماید: ای بنده من تو مرا خواندی و من اجابت تو را عقب انداختم. اکنون ثواب و پاداش تو چنین و چنان است، و باز در مورد فلان چیز مرا خواندی و من عقب انداختم و ثواب تو چنین و چنان است. و آن حضرت فرمود: سپس مؤمن آرزو می کند که ای کاش هیچ دعایی در دنیا از وی اجابت نمی شد به خاطر آنچه را که از ثواب و پاداش می بیند همان، ج ۲، ص ۴۶۵.

^۵ - هیچ یک از شما نگوید «خدایا به تو پناه می برم از امتحان شدن» زیرا هیچ کس نیست مگر اینکه امتحانی دارد ولی کسی که می خواهد به خدا پناه ببرد از امتحانات گمراه کننده به خدا پناه ببرد. «امتحاناتی که در آنها موفق نباشد» نهج البلاغه، حکمت ۹۰ به ترتیب فیض الاسلام و ۹۳ به ترتیب صبحی صالح.

مستجاب الدعوه چه کسی است؟

قال رسول الله ﷺ: أَرْبَعَةٌ لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ حَتَّى تَفْتَحَ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَتَصِيرَ إِلَى الْعَرْشِ، الْوَالِدُ لِوَلَدِهِ، وَالْمَظْلُومُ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ وَالْمُعْتَمِرُ حَتَّى يَرْجِعَ وَالصَّائِمُ حَتَّى يَفْطُرَ.^۱

وسائط در دعا

درخواست از خدای متعال به طور مستقیم شاید مورد توجه حق جلّ و علی قرار نگیرد. بار گناه، زبان آغشته به معصیت، نفس برآمده و توان گرفته از غذای حرام شأن درخواست از حیّ جلیل ندارد. رحیمیت او اقتضا کرده است تا وسایطی را بیافریند که ما از طریق آنان، هم فیض حق را اخذ کنیم و هم درخواست شخصی خویش را در مورد دیگران و خود به اجابت حق برسانیم.

این وسائط معصومین علیهم السلام یعنی آبرو داران نزد خدای می باشند، یا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ إِشْفَعُ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ.^۲

آورده اند: زید نساج می گوید همسایه ای داشتم در سفری که با وی بودم در حال غسل جراحی در پشتش دیدم علت را پرسیدم. گفت در جوانی راهن بودم هر شب در منزلی عیش داشتیم، زنم گفت: فردا شب نوبت ماست و چیزی نداریم، شبانه بیرون رفتیم. برق آسمان مرا متوجه دو نفر کرد، نزدیک شدم فهمیدم زن هستند، گفتم مقابله با دو زن آسان است. جلوی راهشان را گرفتم هرچه زیور آلات داشتند انداختند، دخترکی جوان و پیرزنی بودند، جمال دختر را دیدم، آتش شهوتم بالا کشید، به سمت دختر رفتم. هرچه پیرزن التماس کرد فایده نبخشید نگاه می به قبر امیرالمؤمنین علیهم السلام کرد و کمک خواست. صدای اسبی شنیدم. نزدیک شد و مرا نهیب زد، با غرور گفتم خود را نجات بده، ضربه ای به پشتم زد و به کناری پرت شدم، به آنان فرمود: زر و زیور خود را

^۱ - چهار دسته هستند که دعای آنان رد نمی شود مگر اینکه درهای آسمان برای آنان باز شود و به عرش برسند: ۱ - پدر برای فرزند، ۲ - مظلوم در حق ظالمها، ۳ - حاجی عمره تا اینکه برگردد، ۴ - روزه دار تا اینکه افطار کند اصول کافی، ج ۲، ح ۳۲۳۰.

^۲ - ای آبرومند نزد خدا، ما را پیش حضرت حق شفاعت فرما مفاتیح الجنان، دعای توسل.

جمع کنید. پیرزن گفت آقا جوانمردی کن و ما را به قبر علی علیه‌السلام برسان این دختر فردا خانه بخت می‌رود و از من خواسته است تنها همین امشب اختیارم دست خودم است می‌خواهم قبر مولا را زیارت کنم. آقای کن و ما را به مرقد مطهر برسان. فرمود: زیارتتان قبول است من امیرمؤمنان هستم، آنان خود را به پای او انداختند، من که شاهد چنین واقعه‌ای بودم، گفتم: توبه کنم قبول می‌شود. فرمود خداوند می‌پذیرد، گفتم زخم پشتم را چه کنم، مشتی خاک به پشتم زد، بهبودی یافت و تنها اثر آن باقی است. آری آنان که در مشکلات دنیوی مؤمنین را فراموش نمی‌کنند، به طوری که هر کدام از ما موارد زیادی از فریادرسی آنان را به عیان دیده‌ایم در گرفتاریهای اخروی که اهمیت آن قابل قیاس نیست، شیعیان‌شان را به یاد خواهند داشت.

آثار و آداب نماز

أَثَلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ
وَالْمُنْكَرِ وَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ.^۱

مسلمان هنگامی که اعتقادات اصولی را پذیرفت و مبدأ و معاد را شناخت، باید در مسیر طاعت و عبادت حقّ جلّ و علی قرار گیرد و التزام عملی به فروع دین یابد. یکی از فروع دین که اهمیت بسیار زیادی برای آن عنوان شده، نماز است که بایستی در اوقات مخصوصی انجام گیرد و دارای هیئات مختلفی متناسب با هیئتهای همه موجودات عالم است. نماز گزار گاه چون پرندگان، بال خویش را برای تکبیرة الاحرام می‌گشاید و خدای متعال را غیر قابل توصیف و غیر قابل قیاس با چیزی می‌شمارد، سپس چون کوههای استوار و درختان سر به فلک کشیده آیاتی از قرآن مبین را تلاوت می‌نماید. و در پی آن در مقابل قدرت لایتناهی تعظیم نموده و کمر خم کرده و هیئت بهائم که آنها نیز دسته‌ای از مخلوقات ربّ جلیلند، به خود می‌گیرد و بعد از آن آخرین مرتبه خضوع را به انجام می‌رساند و بهترین عضو بدن یعنی سر «پیشانی» را بر پایین‌ترین مخلوق الهی یعنی خاک، گذاشته و ضمن اعلام اینکه از خاک آفریده شده‌ام و به او باز می‌گردم، هیئت خزندگان نیز به خود می‌گیرد. و سپس می‌نشیند و عبادت زمین

^۱ - (سوره عنکبوت، آیه ۴۵) آنچه را از کتاب آسمانی به تو وحی شده تلاوت کن و نماز را بپا دار که نماز آدمی را از زشتیها و گناه بازمی‌دارد و یاد خدا بزرگتر بوده و خدا می‌داند شما چه می‌کنید.

گسترده و آب که مایه حیات است، به جای آورده و خود را آماده انجام تکرار این مراحل پنج‌گانه با دوری از غیر خدا و پرهیز از حیات مادی و برای اقامه شریعت بپا خواسته قرائت قرآن نماید. آری، انسان با به جای آوردن نماز هیئت تمام مخلوقات الهی را به خود گرفته و تسبیح همه آنان را یکجا اتیان می‌کند چه آنان همگی تسبیح گوی خدای متعالند و با خدای خویش راز و نیاز و مناجات دارند ولی ما آن ارتباط را متوجه نشده و آنها را در یک هیئت خاص و بدون تغییر می‌بینیم.

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ^۱

^۱ - (سوره اسراء، آیه ۴۴) و هر موجودی حمد و تسبیح خدای می‌گوید ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید.

جمله ذرات عالم در نهان
با تو می‌گویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم
با جمله نامحرمان ما ناخوشیم

فواید نماز

۱- نماز و روان

همان طوری که بدن بدون تغذیه هلاک می‌شود، روح و روان آدمی نیز به طعام خاص خود محتاج است طعام آنان ارتباط با مبدأ خود می‌باشد، روح انسان از خداوند است و بقاء و تکامل وی محتاج به ایجاد ارتباط با اوست... **وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي...**^{۳۲۹}

بسیاری از روانشناسان بر این عقیده‌اند که عامل تمامی امراض روانی، مرتبط نبودن با مبدأ هستی بخش است. یکی از آنان بعد از تحقیقات بالینی بر بیش از ده هزار مریض افسرده، می‌گوید: «اکنون به خوبی اهمیت اعتقاد دینی را در زندگی انسان درک می‌کنم زیرا بعد از تمامی آزمایشات به این نتیجه دست یافته‌ام که هرکس به دین و اعتقادات دینی گردن بسپارد و با عبادت‌کده‌ای مرتبط باشد از شخصیت والاتری برخوردار است.»

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً ... إِلَّا الْمُصَلِّينَ.^{۳۳۰}

آلکسیس کارل می‌گوید: «اجتماعاتی که نیایش را در خود کشته‌اند، معمولاً از فساد و

^{۳۲۹} - (سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲) و از روح خود در او دمیدم.

^{۳۳۰} - (سوره معارج، آیات ۱۹ و ۲۲) انسان بی‌طاقت آفریده شده، مگر نمازگزاران.

زوال مصون نخواهند بود. ایشان این سخن را هر چند غالبی فرض کرده است اما امروزه نظریه ثابت شده تلقی می‌گردد و آمار بالای جنایت در برخی از کشورها و در میان مللی که اعتقادات دینی ندارند، مؤیدی بر این مطلب می‌باشد.

۲- نماز و تقرب

نماز یعنی فروریختن بت‌های درون، و به‌سوی خدای یکتا روی آوردن، نماز گزار با تلاوت آیه شریفه: **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** از هر آنچه غیر خداست جدا می‌شود و قلب خود را صرفاً حرم خداوند قرار می‌دهد، و از میان آن همه معبود ساختگی به خالق واقعی روی می‌آورد.

قال علي عليه السلام: **الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقَىٍّ**.^{۳۳۱}

و در مقابل، خدای نیز رحمت وسیع خود را شامل حال نماز گزار می‌فرماید:

قال علي عليه السلام: **إِذَا قَامَ الرَّجُلُ إِلَى الصَّلَاةِ، أَقْبَلَ إِلَيْهِ ابْلِيسُ يَنْظُرُ إِلَيْهِ حَسَدًا لِمَا يَرَى مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ الَّتِي تَغْشَاهُ**.^{۳۳۲}

۳- نماز و گناه

گناه و لغزش روح انسان را متأثر می‌سازد، گنهکار بعد از انجام گناه به وسیله وجدان مورد بازخواست قرار می‌گیرد. نماز در این رابطه دو عمل مهم را انجام می‌دهد. اول آنکه به عنوان یک عامل پیشگیری عمل نموده و مانع ایجاد گناه می‌شود، آیه آغاز بحث به همین مطلب دلالت داشت. **...وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...**^{۳۳۳} نماز با شرایط، چنان روحیه توانمندی به انسان عطا می‌کند که هیچ گاه حاضر نمی‌شود خود را به گناه آلوده کند و از نفس انسانی خود، چیزی بدتر از حیوان بسازد، لذا از همان آغاز چشم از گناه می‌بندد و لذت آن را نادیده می‌گیرد؛ البته اگر القانات شیطان قوی‌تر باشد و انسان را دچار لغزش نماید، باز هم نماز می‌تواند از تکرار آن معصیت جلوگیری کند.

^{۳۳۱} - نماز نزدیک کننده هر انسان با تقوا به خداوند است **بحار الأنوار**، ج ۱۰، ص ۹۹.

^{۳۳۲} - وقتی کسی به نماز می‌ایستد، شیطان با حسادت به وی می‌نگرد، زیرا او را در پوششی از رحمت الهی می‌بیند همان، ج ۸۲، ص ۲۰۷.

^{۳۳۳} - سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

قیل لرسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ فَلَانًا يُصَلِّي بِالنَّهَارِ وَيَسْرِقُ بِاللَّيْلِ فَقَالَ: إِنَّ صَلَوَتَهُ لَتُرَدَّعَهُ.^{۳۳۴}

همان حضرت در پاسخ سؤال دیگری به همین مضمون فرمود:

إِنَّ صَلَوَتَهُ تَنْهَاهُ يَوْمًا مَّا.^{۳۳۵}

عمل مهم دیگر نماز این است که افسردگیها و یأس و ناامیدیهای حاصله بعد از گناه که ممکن است عواقب زینباری به دنبال داشته باشند می‌زداید و افقی وسیع از رحمت الهی را در مقابل انسان عاصی قرار می‌دهد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ...^{۳۳۶}

و نیز حضرت امیر علیه‌السلام در تفسیر این آیه شریفه می‌فرماید:

الصَّلَاةُ الْخَمْسُ كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ مَا اجْتَنَبَ مِنَ الْكَبَائِرِ.^{۳۳۷}

همچنین از حضرت رسول روایات بسیاری رسیده است که به دو نمونه از آنها اشاره می‌شود.

إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ وَتَوَجَّهْتَ وَقَرَأْتَ أُمَّ الْكِتَابِ وَمَا تَبَسَّرَ مِنَ السُّورِ، ثُمَّ رَكَعْتَ فَأَتَمَمْتَ رُكُوعَهَا وَسَجُودَهَا وَتَشَهَّدْتَ وَسَلَّمْتَ، غَفَرَ لَكَ كُلُّ ذَنْبٍ فِيهَا

بَيْنَكَ وَبَيْنَ الصَّلَاةِ الَّتِي قَدَّمْتَهَا إِلَى الصَّلَاةِ الْمُؤَخَّرَةِ.^{۳۳۸}

... مَنْزِلَةُ الصَّلَاةِ الْخَمْسِ لِأُمَّتِي كَنْهَرٍ جَارٍ عَلَى بَابِ أَحَدِكُمْ، فَمَا ظَنُّ أَحَدِكُمْ لَوْ كَانَ فِي جَسَدِهِ دُرٌّ ثُمَّ اغْتَسَلَ فِي ذَلِكَ النَّهْرِ خَمْسُ مَرَّاتٍ فِي الْيَوْمِ أَكَانَ يَبْقَى فِي جَسَدِهِ دُرٌّ؟ فَكَذَلِكَ وَاللَّهِ الصَّلَاةُ الْخَمْسُ لِأُمَّتِي.^{۳۳۹}

^{۳۳۴} - اصحاب رسول خدا علیه‌السلام به وی عرض کردند که فلان شخص روزها نماز می‌خواند و شبها دزدی می‌کند. حضرت فرمود: بالاخره نماز او را از گناهانش باز می‌دارد بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۱۹۸.

^{۳۳۵} - بالاخره روزی نمازش او را از عمل زشتش باز می‌دارد تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۱۴۲.

^{۳۳۶} - سوره هود، آیه ۱۱۴ در دو طرف روز و اوایل شب نماز را به پای دار زیرا که حسنات، سیئات را محو می‌کنند.

^{۳۳۷} - نمازهای پنجگانه کفاره گناهانی است که در بین آنها انجام می‌گیرد مادامی که از کبائر اجتناب کنی بحار الأنوار ج ۸۲، ص ۲۳۳.

^{۳۳۸} - وقتی نماز به پا داشتی و به خدای توجه نمودی و حمد و سوره خواندی و رکوع و سجود را به جای آوردی و تشهد و سلام دادی، تمام گناهانی که از نماز قبل تا این نماز مرتکب شدی بخشیده شده است بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۰۷.

^{۳۳۹} - جایگاه نمازهای پنجگانه برای امتم مانند نهری جاری بر خانه شماست، خیال شما چیست در مورد کسی که پلیدی در بدن دارد و هر روز پنج بار در این رودخانه خود را شستشو می‌دهد، آیا آن کثافت بر بدن وی باقی خواهد ماند؟ به خدا سوگند نمازهای پنجگانه برای امت من چنین اند همان، ج ۸۲، ص ۲۲۰.

۴- نماز و نظم

همه نمازهای واجب وقت مشخصی دارند و باید در همان وقت خاص اتیان شوند و در میان آنها، نماز یومیّه و حتی نوافل آن به واسطه مقتضای حال آنها که بایستی در هر روز پنج بار اقامه شوند، از ضابطه دقیق‌تری برخوردارند. البته هرچند، وقت هر نماز بیشتر از زمان لازمه برای اتیان نماز است ولی در اخبار و روایات زیادی، اول وقت هر نماز، وقت فضیلت آن شمرده شده است و مؤمنین را ترغیب به آوردن نماز در همان وقت می‌کنند، پس هم وقت هر نماز معین است و هم در همان وقت معین و محدود، اقامه نماز در وقتی محدودتر و کوتاه‌تر، مورد تأکید قرار گرفته است.

حضرت امیر علیه‌السلام در یکی از روزهای جنگ صفین، مشغول نبرد بودند و گاه و بیگاه به آسمان می‌نگریستند. ابن عباس از آن حضرت پرسید چرا چنین می‌کند؟ حضرت در جواب فرمود:

أَنْظُرُ إِلَى الزَّوَالِ حَتَّى نُصَلِّيَ ، ابن عباس گفت آیا اکنون وقت نماز است ما مشغول جهاد و قتال هستیم! اما حضرت در پاسخ وی فرمودند: عَلِيٌّ مَا نُقَاتِلُهُمْ ، إِنَّمَا نُقَاتِلُهُمْ عَلِيٌّ الصَّلَاةُ.^{۳۴۰}

این گونه دقت در وقت شناسی و تنظیم برنامه نماز طبیعتاً در سایر برنامه‌ها هم نقش خود را ایفا می‌کند و تمام برنامه‌های بین نمازها دارای وقت خاص می‌گردند.

آداب نماز

آداب نماز را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود: دسته‌ای به صحت نماز مربوط می‌شوند، خلل در این دسته موجب بطلان نماز است. دسته دوم اموری هستند که به قبولی نماز در پیشگاه حق مرتبط می‌شوند، این دسته اصطلاحاً شرایط کمال نماز محسوب می‌گردند.

^{۳۴۰} - به زوال خورشید می‌نگرم تا نماز بخوانم - برای چه‌بآنان می‌جنگیم جهاد ما برای نماز است همان، ج ۸۳، ص ۲۳.

دسته اول: صحت نماز به چند چیز توقف دارد که از جمله آنها.

الف) رعایت مقدمات نماز از قبیل تحصیل طهارت مکان، لباس، و بدن نماز گزار به یکی از طهارات سه گانه.

ب) تحصیل حلیت اموال مورد استفاده در مکان و لباس.

ج) شناخت مسائل ضروری نماز، شرایط آن، صحت قرائت اذکار و ايراد، صحت اتیان افعال، آشنایی با قواطع و موانع نماز.

دسته دوم: اکمال نماز ویژگیهای دقیق تری دارد و بحث عمیق تری را می طلبد، ما در این مقوله مختصر به پنج مورد که در اکمال نماز و قبولی آن دخالت دارند اشاره می کنیم.

الف) نماز اوّل وقت

هر چند اقامه نماز در تمام وقت از آغاز تا پایان آن صحیح است، ولی کمال نماز به اقامه نماز در اوّلین لحظات داخل شدن وقت، بستگی دارد.

اخبار و احادیث وارده از معصومین علیهم السلام و نیز سیره آنان در اقامه نماز اوّل وقت، تأکید گسترده ای بر این موضوع دارند. به شیوه برخورد امام حسین علیه السلام و دو نمونه از روایات وارده از امام صادق علیه السلام توجه فرمایید:

ابو ثمامه صیداوی ظهر عاشورا به امام علیه السلام عرض می کند وقت نماز شده است، امام در جواب می فرمایند:

ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ، نَعَمْ هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا ثُمَّ قَالَ سَأَلُوهُمْ أَنْ يَكْفُوا عَنَّا حَتَّى نُصَلِّيَ.^{۳۴۱}

قال الصادق عليه السلام: لِكُلِّ صَلَاةٍ وَقْتَانِ وَأَوَّلُ الْوَقْتَيْنِ أَفْضَلُهُمَا وَلَا يَنْبَغِي تَأْخِيرُ ذَلِكَ عَمْدًا.^{۳۴۲}

این امام همام در تفسیر آیه شریفه: فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ

^{۳۴۱} - نماز را به یاد آوردی، خداوند تو را از نماز گزاران و ذاکران قرار دهد، بلی اکنون اوّل وقت آن است از آنان بخواه که از ما دست بردارند تا نماز بخوانیم همان، ج ۴۵، ص ۲۱.

^{۳۴۲} - هر نمازی دو وقت دارد، که برتر آنها اوّل وقت است و تأخیر عمدی آن شایسته نیست وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۸۷.

سَاهُونَ^{۳۴۳} می‌فرماید:

تَأْخِيرُ الصَّلَاةِ عَنِ أَوَّلِ وَقْتِهَا لِعَيْرِ عُدْرٍ.^{۳۴۴}

ب) خشوع در نماز

یکی دیگر از شرایط کمال نماز خضوع و خشوع در نماز است.

حضرت امیر علیه‌السلام خطاب به کمیل می‌فرماید:

يَا كَمِيلُ كَيْسَ الشَّانِ أَنْ تُصَلِّيَ وَتَصُومَ وَتَتَصَدَّقَ، إِنَّمَا الشَّانُ أَنْ تَكُونَ الصَّلَاةُ
فَعَلْتَ بِقَلْبِ نَقِيٍّ، وَعَمَلٍ عِنْدَ اللَّهِ مَرْضِيٍّ، وَخَشُوعٍ سَوِيٍّ وَأَبْقَاءٍ لِلْجِدِّ فِيهَا.^{۳۴۵}

از حالات مرحوم سید محمد باقر شفتی نقل می‌کنند وی «الله اکبر» را در نماز مد
می‌داد، گفتند آقا مد ندارد، اشتباه است، فرمود: وقتی می‌گویم الله اکبر، از خود بیخود
می‌شوم لذا مد آن اختیاری نیست، وی همه نماز را با گریه می‌خواند. در زمینه کیفیت
نماز پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از کتاب فلاح السائل استفاده می‌کنیم:

كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ يُرَبِّدُ وَجْهَهُ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ.^{۳۴۶}

و اینک به نماز حضرت امیر علیه‌السلام بنگر:

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ فَقَالَ: وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^{۳۴۷} تَغَيَّرَ لَوْنُهُ حَتَّى يُعْرِفَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ.^{۳۴۸}

عده‌الداعی در مورد نماز حضرت زهرا علیه‌السلام آورده است:

وَكَانَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَنْهَجُ فِي الصَّلَاةِ مِنْ خَيْفَةِ اللَّهِ تَعَالَى.^{۳۴۹}

البته کسی که در مقابل خدای خویش خاشع شود خداوند هم به‌سوی او خواهد آمد،

^{۳۴۳} - (سوره ماعون، آیات ۴ - ۵) وای بر نماز گزارانی که در نماز خود سهل‌انگاری می‌کنند.

^{۳۴۴} - ساهون کسانی هستند که بدون عذر نماز اول وقت را ترک می‌کنند تفسیر نورالتقلین، ج ۵، ص ۶۷۷.

^{۳۴۵} - ای کمیل مهم این نیست که نماز بخوانی و روزه بگیری و صدقه دهی، بلکه مهم آن است که نماز با قلب پاک و عملی
مورد رضایت خداوند و خشوعی ثابت و جدیتی همیشگی اقامه شود بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۲۷۵.

^{۳۴۶} - پیامبر هنگامی که نماز اقامه می‌نمود صورتش از خوف خداوند تغییر می‌کرد و دگرگون می‌شد همان، ج ۸۴، ص ۲۴۸.

^{۳۴۷} - سوره انعام، آیه ۷۹.

^{۳۴۸} - همواره علی علیه‌السلام وقتی نماز اقامه می‌کرد و این آیه شریفه را تلاوت می‌فرمود: «وَجَّهْتُ...»، رنگش تغییر می‌کرد
به‌طوری که از صورتش نمایان می‌گشت بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۳۶۶.

^{۳۴۹} - همواره حضرت زهرا علیه‌السلام در نماز از خوف خدای متعال می‌لرزید همان، ج ۷۰، ص ۳۹۹.

نمازگزار در این حالت گویی مستقیماً با خدای خود حرف می‌زند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِذَا قُمْتَ فِي صَلَاتِكَ فَأَقْبِلْ عَلَى اللَّهِ بِوَجْهِكَ يُقْبَلُ عَلَيْكَ.^{۳۵۰}

ای عزیز نکند این اخبار واحادیث رابشنویم، بخوانیم و بدانیم ولی تأثیری بر ما نگذارد؛ باید بدانیم در مقابل چه عظمتی ایستاده‌ایم، و با او چه می‌گوییم و از او چه می‌خواهیم.

جوال^{۳۵۱} فروشی در حجره کسب خود، بدهکارها و بستانکاریها را محاسبه می‌نمود، به یادش رسید که جوالی به کسی داده است ولی هر قدر فکر کرد، نام بدهکار به ذهن وی خطور نکرد. وقت نماز شد، جوال فروش حجره را به شاگرد سپرد و راهی مسجد گشت، نماز را خواند و برگشت شاگرد دید ارباب دوان دوان می‌آید، پرسید چه شده است؟ گفت نامش را پیدا کردم. شاگرد گفت: ارباب برای نماز رفته بودی یا بدهکار جوال را پیدا کنی؟ روزی امام سجاد علیه السلام وارد مسجدالنبی شدند، شخصی را مشاهده فرمود که با عجله تمام نماز می‌خواند، پس از نماز دست به دعا برداشت و گفت: **اللَّهُمَّ زَوِّجْنِي مِنَ الْخُورِ الْعَيْنِ** امام او را خواست و فرمود: مگر نمی‌دانی حوریای بهشتی مهریه می‌خواهند؟ عرض کرد بلی. فرمود: برای مهریه چه امکانی دیده‌ای. عرض کرد نمازی که خواندم. امام فرمود: اگر زنان جهنم حاضر شوند با این مهریه زن تو شوند ضرر کرده‌اند، زنان بهشتی مهریه خوب می‌خواهند.

لازم به ذکر است که از نماز آن اندازه که با حضور قلب خوانده شده، مورد قبول حق واقع می‌شود و بقیه آن برمی‌گردد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ مِنَ الصَّلَاةِ لَمَا يُقْبَلُ نَصْفُهَا وَتُلْتَمَسُ وَرُبْعُهَا وَخُمْسُهَا إِلَى الْعَشْرِ، وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يُلْفَ مِمَّا يُلْفُ التَّوْبُ الْخَلْقِ، فَيُضْرَبُ بِهَا وَجْهُ صَاحِبِهَا، وَ إِنَّمَا لَكَ مِنْ صَلَاتِكَ مَا أَقْبَلْتَ عَلَيْهِ بِقَلْبِكَ.^{۳۵۲}

البته دامنه خشوع در نماز گسترده بوده و شاید بتوان این نتیجه را از روایت ذیل

^{۳۵۰} - وقتی که برای نماز برمی‌خیزی به خدای رو آور، او به تو روی می‌آورد همان، ج ۸۴، ص ۲۲۱.

^{۳۵۱} - ظرفی از پشم بافته که چیزها در آن کنند فرهنگ فارسی معین، ذیل «جوال».

^{۳۵۲} - گاهی بعضی از نمازها نصف یا ثلث یا ربع یا خمس یا عشر آن قبول می‌شود و برخی از آنها نیز همانند لباس کهنه‌ای پیچیده می‌شود و به صورت صاحبش زده می‌شود، همانا آن اندازه از نماز را که با اقبال قلب خوانده‌ای از آن تو بوده و مالک هستی بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۲۶۰.

استنباط نمود که کمتر اتفاق می‌افتد نماز دو کس مثل هم باشد و یا حتی نمازهای یک شخص به یک گونه بوده باشد.

به روایتی دیگر که در آن فاصله بین مراتب نماز نمازگزاران بیان شده، توجه کنید:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **إِنَّ الرَّجُلَيْنِ مِنْ أُمَّتِي يَقُومَانِ فِي الصَّلَاةِ وَرُكُوعَهُمَا**
وَسُجُودُهُمَا وَاحِدًا وَأَنَّ مَا بَيْنَ صَلَاتَيْهِمَا مِثْلَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ.^{۳۵۳}

این مراتب وسیع در نماز را، حضور قلب و میزان آن ایجاد می‌کند، حضور قلب دو انسان نمازگزار، به یک اندازه نیست و حتی حضور قلب شخص نماز گزار در دو نماز خود نمی‌تواند به یک اندازه باشد، زیرا خشوع و حضور تشکیکی است و مراتب مختلفه‌ای دارد، قوت و ضعف خضوع و خشوع موجب این اختلاف عظیم در نمازها می‌شوند.
ج) نماز جماعت

تأکیدات زیادی که بر اقامه نماز جماعت شده است بر کسی مخفی نیست، در این خصوص برای تکمیل این بحث با توجه به تأثیر نماز جماعت در کمال نماز به ذکر دو روایت اکتفا می‌کنیم.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **وَمَنْ مَشَى إِلَى مَسْجِدٍ يَطْلُبُ فِيهِ الْجَمَاعَةَ كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ**
سَبْعُونَ أَلْفًا حَسَنَةً وَيَرْفَعُ لَهُ مِنَ الدَّرَجَاتِ مِثْلُ ذَلِكَ...^{۳۵۴}

قال الرضا عليه السلام: **فَضْلُ الْجَمَاعَةِ عَلَى الْفَرْدِ بِكُلِّ رُكْعَةٍ أَلْفًا رُكْعَةً.**^{۳۵۵}

روزی شخصی نابینا به پیامبر صلى الله عليه وآله عرض کرد صدای اذان را می‌شنوم ولی قادر به آمدن به مسجد نیستم. حضرت فرمود: از منزل تا مسجد طناب وصل کن.
این کار هر چند واجب نیست و البته ممکن هم نمی‌باشد ولی حکایت از اهمیت فوق العاده نماز جماعت می‌نماید.

د) نوافل

نمازهای نافله نیز در اکمال نماز واجب نقش اساسی ایفا می‌کنند. این نمازها بر طبق

^{۳۵۳} - دو نفر از امت من نماز می‌گزاردند و رکوع و سجود آنها یکی است، در حالی که بین آنها به اندازه فاصله زمین و آسمان، فرق است همان، ج ۸۴، ص ۲۶۰، روایت ۵۹؛ و نیز ج ۸۲، ص ۳۰۵، روایت ۲ با اختلاف اندک.

^{۳۵۴} - کسی که برای شرکت در جماعت به سوی مسجد برود، هر قدمی که بر می‌دارد ثواب هفتاد هزار حسنه داشته و به همین اندازه بر درجات وی افزوده می‌شود **وسائل الشیعه**، ج ۵، ص ۳۷۲.

^{۳۵۵} - هر رکعت نماز جماعت، فضیلت دو هزار رکعت نماز فرادا را دارد همان، ص ۳۷۴.

برخی اخبار نقصهای نمازهای واجب را از بین می‌برند، به روایتی در این زمینه از امام رضا علیه‌السلام اشاره می‌کنیم.

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا فَرَضَ عَلَى النَّاسِ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ سَبْعَ عَشْرَةَ رَكْعَةً مِّنْ آتَى بِهَا لَمْ يَسْأَلْهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَمَّا سِوَاهَا وَإِنَّمَا أَضَافَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِثْلُهَا لِيَتِمَّ بِالنَّوَافِلِ مَا يَقَعُ فِيهَا مِنَ النُّقْصَانِ.^{۳۵۶}

(ه) تربت

قال الصادق عليه السلام: إِنَّ السُّجُودَ عَلَى تَرْبَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَخْرِقُ الْحُجْبَ السَّبْعَ.^{۳۵۷}

نماز شب

از نمازهای مستحبی که بسیار بر آن تکیه شده نماز شب است. اهمیت این حسنه بدان حد است که در روایات به عنوان محک شناسایی شیعیان واقعی بیان شده است.

قال الصادق عليه السلام: لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُصَلِّ صَلَاةَ اللَّيْلِ.^{۳۵۸}

این نماز بر قطب عالم امکان حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله واجب بود.

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا.^{۳۵۹}

و البته از مقربان درگاه الهی هیچ گاه این خصلت جدا نشد. حضرت زینب علیها السلام در شب یازدهم محرم سال ۶۱ ق بعد از گردآوری اسیران و پرستاری بیماران و ستم دیدگان، نشسته نماز شب را به جای آورد.

لذتی که انسان با ایمان از نماز شب می‌برد هیچ گنهکاری از گناه خود نمی‌برد، امید که خداوند ما را از این نعمت محروم نفرماید.

قال الصادق عليه السلام: لَا تَدَعُ قِيَامَ اللَّيْلِ فَإِنَّ الْمَغْبُوبَ مَنْ حَرَّمَ قِيَامَ اللَّيْلِ.^{۳۶۰}

^{۳۵۶} - خداوند عز و جل در شبانه روز هفده رکعت نماز را بر مردم واجب نمود، کسی که آنها را اقامه کند، چیزی اضافی از وی نمی‌خواهند، و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دو برابر آن را ۳۴ رکعت اضافه فرمودند تا بدین وسیله نقصان نمازهای واجب رفع گردد (مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۹).

^{۳۵۷} - سجود بر تربت امام حسین علیه‌السلام حجابهای هفت‌گانه را می‌شکافد وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۶۰۸.

^{۳۵۸} - شیعه ما نیست کسی که نماز شب نخواند وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۲۸۰.

^{۳۵۹} - (سوره اسراء، آیه ۷۹) پاسی از شب از خواب برخیز، و قرآن و نماز بخوان، این وظیفه‌ای اضافی برتوست، تا پروردگار تو را به مقامی درخور ستایش برانگیزد.

^{۳۶۰} - نماز شب را ترک ننما که مغبون و ضرر دیده، کسی است که از آن محروم ماند بحار الأنوار، ج ۸۷، ص ۱۴۲ به بعد.

اهمیت اقامه نماز

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ.^{۳۶۱}

بعد از طرح مباحث کلی، فواید و آداب نماز در مبحث گذشته، در این بخش به اهمیت نماز، عوامل رد و اثرات ترک آن و نیز اصناف نمازگزاران می‌پردازیم.

اهمیت نماز

بی تردید مهمترین شعار اسلام و برترین نشانه مسلمان نماز است، عبادتی که با هیچ عمل دیگر همسنگ نبوده و هیچ چیزی جایگزین آن نمی‌شود، به چند نمونه از وجوه اهمیت نماز در قرآن و سنت اشاره می‌کنیم:

۱- نماز در قرآن بیش از هر عبادتی تکرار شده است.

هیچ عبادتی در قرآن به اندازه نماز ذکر آن به میان نیامده است، این واژه و مشتقات آن بیش از نود مرتبه در قرآن کریم به صورتهای مختلف و صیغه‌های گوناگون چون صلاة، صلوات، مصلین، وارد شده است.

^{۳۶۱} - (سوره بقره، آیه ۲۳۸) به نمازها مخصوصاً نماز وسطی اهمیت دهید و از روی خضوع برای خدا بپاییزید.

۲- نماز، اولین عبادت واجب شده است.

جو اختناق آور مکه و هول و اضطراب مسلمانان در آنجا، به آنان اجازه نمی‌داد که فریاضی داشته باشند و بتوانند واجبات عملی خود را به‌جا آورند، و لذا بعد از هجرت، مسلمین مکلف به واجبات گشته‌اند، در حالی که طبق آنچه که از تاریخ اسلام در کتب روایی چون ابواب ۲ و ۱۳ از ابواب اعداد فرائض در جلد سوم وسائل‌الشیعه و نیز کتب تاریخی برمی‌آمد، نماز در شب معراج واجب گشته است و تاریخ این واقعه مهم هرچند دقیقاً معین نگشته است، اما وقوع آن در مکه و قبل از هجرت بنا بر آنچه که از اولین آیه سوره اسرا بدست می‌آید قطعی است؛ لذا با این استدلال می‌توان گفت: نماز اولین واجب بر مسلمین بوده است.

۳- نماز ستون دین است.

قال الباقر علیه‌السلام: **الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ، مَثَلُهَا كَمَثَلِ عَمُودِ الْفُسْطَاطِ، إِذَا ثَبَتَ الْعَمُودُ ثَبَتَ الْأَوْتَادُ وَ الْأَطْنَابُ وَ إِذَا مَالَ الْعَمُودُ وَ انْكَسَرَ لَمْ يُثْبِتْ وَ تَدَّ، وَ لَا طَنَبَ.**^{۳۶۲}

۴- نماز افضل اعمال است.

قال الصادق علیه‌السلام: **إِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ خِدْمَتُهُ فِي الْأَرْضِ، وَ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خِدْمَتِهِ يَعْدِلُ الصَّلَاةَ، فَمِنْ ثُمَّ نَادَتْ الْمَلَائِكَةُ زَكْرِيَّا وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ.**^{۳۶۳}

و نیز فرمود: **حِجَّةٌ أَفْضَلُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، وَصَلَاةٌ قَرِيبَةٌ أَفْضَلُ مِنَ أَلْفِ حِجَّةٍ.**^{۳۶۴}

۵- اولین عبادت مورد مؤاخذه نماز است.

در میان اصول دین اولین اصل مورد بازخواست، شهادتین و ولایت است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **يَا عَلِيُّ إِنَّ أَوَّلَ مَا يُسْتَلُّ عَنْهُ الْعَبْدُ بَعْدَ مَوْتِهِ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّكَ وَ لِيُّ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا جَعَلَهُ اللَّهُ وَ جَعَلْتَهُ لَكَ....**^{۳۶۵}

ولی در میان فروع دین اولین واجب مورد بازخواست، نماز است.

^{۳۶۲} - نماز ستون دین است، مثل نماز مانند ستون خیمه است، اگر ستون ثابت باشد، میخ و طناب ثابت هستند ولی اگر ستون کج شود و بشکند نه میخی می‌ماند و نه طنابی **وسائل‌الشیعه**، ج ۳، ص ۱۷.

^{۳۶۳} - عبادت خدای عز و جل، خدمت وی بر زمین است و خدمت او مساوی نماز می‌باشد و خدمتی بالاتر از نماز وجود ندارد و به همین خاطر است که ملائک، حضرت زکریا را هنگامی که نماز اقامه می‌کند، می‌خوانند **همان**، ص ۲۶.

^{۳۶۴} - یک حج، از دنیا و آنچه در آن است بالاتر است و نماز واجب از هفتاد حج بالاتر می‌باشد **همان**، ص ۲۷.

^{۳۶۵} - ای علی، اولین چیزی که بعد از مرگ انسان از وی سؤال می‌کنند، شهادت به وحدانیت لا اله الا الله، رسالت (محمد) رسول (الله) و ولایت تو به آنچه که خدای برای تو قرار داده و نیز آنچه من برای تو قرار داده‌ام، می‌باشد (**تفسیر برهان**، «طبع قدیم»، ص ۱۲۱۶).

قال رسول الله ﷺ: **أَوَّلُ مَا يُنْظَرُ فِي عَمَلِ الْعَبْدِ فِي يَوْمِ الْقِيَمَةِ فِي صَلَاتِهِ، فَإِنْ قُبِلَتْ نُظِرَ فِي غَيْرِهَا، وَإِنْ لَمْ تُقْبَلْ لَمْ يُنْظَرْ فِي عَمَلِهِ بِشَيْءٍ.**^{٣٦٦}

جواب این سؤال را که چرا خداوند متعال، بقیه اعمال کسی که تنها نماز نخوانده است نادیده می‌گیرد، از حضرت امیر علیه‌السلام جویا می‌شویم. آن حضرت به محمد بن ابی‌بکر در زمان استانداری وی در مصر می‌فرماید:

وَأَعْلَمُ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبَعَ لِمَصَلَاتِكَ وَأَعْلَمُ أَنَّ مَنْ ضَيَّعَ الصَّلَاةَ فَهُوَ لِغَيْرِهَا أَضْيَعُ.^{٣٦٧}

در پایان این قسمت از بحث به ذکر درخواست امام حسین علیه‌السلام برای تأخیر جنگ از عصر تا سوعا به صبح عاشورا می‌پردازیم.

امام خطاب به حضرت ابالفضل می‌فرمایند:

فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُوَخَّرَهُمْ إِلَى عُدْوَةٍ وَ تَدْفَعَهُمُ الْعَشِيَّةَ لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ قَدْ أَحْبَبْتُ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَ كَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَ الْأِسْتِغْفَارِ.^{٣٦٨}

آیه آغاز بحث ضمن بیان اهمیت همه نمازها، برتری نماز وسطی را در این زمینه یادآور می‌شود. در اینکه نماز وسطی چه نمازی است، مفسرین شیعه و سنی نظرات گوناگونی دارند، غالب مفسران شیعه نماز ظهر و اکثر مفسران سنی نماز عصر را نماز وسطی می‌شمارند.

^{٣٦٦} - اولین عملی که روز قیامت به آن نگاه می‌شود، نماز است اگر مورد قبول واقع شود به غیر آن نظر می‌کنند و اگر مورد قبول واقع نشود به هیچ عملی نگاه نمی‌نمایند بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۲۲۷.

^{٣٦٧} - بدان [ای محمد]، که هر عملی از اعمال تو تابع نماز توست، و بدان کسی که نمازش را ضایع کند غیر آن را ضایع‌تر می‌سازد همان، ج ۸۳، ص ۲۴.

^{٣٦٨} - ای ابالفضل! اگر می‌توانی آنها را تا به فردا تأخیر انداز و امشب آنان را از ما دفع کن تا برای پروردگاران نماز بخوانیم و دعا و استغفار کنیم. خدا می‌داند که من نماز برای او و تلاوت قرآن و دعای زیاد و استغفار را دوست دارم (همان، ج ۴۴، ص ۳۹۲).

عوامل ردّ نماز

آنچه در فصل آثار و آداب نماز از نظر گذشت، مواردی بود که در کمال نماز مؤثر بود، در این بخش، عواملی که موجب ردّ نماز و عدم قبول آن می‌شود ذکر می‌گردد.

۱- پرهیز نکردن از گناه

نماز کسی که در کنار نماز مرتکب گناهان و معصیتهایی می‌شود، و نماز وی، او را از گناه باز نمی‌دارد مورد قبول واقع نمی‌شود.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **لَوْ صَلَّى تُمْ حَتَّى تَكُونَ كَالأُوتَارِ وَصُمْتُمْ حَتَّى تَكُونَ كَالْحَنَائِيَا لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ مِنْكُمْ إِلَّا بَوْرَعٌ.**^{۳۶۹}

این روایت بیانی کلی دارد و همه گناهان را شامل می‌شود ولی در برخی روایات به نمونه‌هایی از گناهان چون: عاق والدین، غیبت، شرب خمر... تصریح شده است. دو نمونه از این اخبار را بیان می‌کنیم.

قال الصادق عليه السلام: **مَنْ نَظَرَ إِلَى أَبَوَيْهِ نَظْرَ مَاقِتٍ وَهُمَا ظَالِمَانِ لَهُ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ لَهُ الصَّلَاةَ.**^{۳۷۰}

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **مَنْ اغْتَابَ مُسْلِمًا أَوْ مَسْلِمَةً لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ صَلَاتَهُ وَلَا صِيَامَهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَلَيْلَةً إِلَّا أَنْ يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ.**^{۳۷۱}

۲- تحصیل مال حرام

یکی از عوامل ردّ نماز، حلال نبودن مطعم و ملبس و سکنی است. کسی که غذای وی از حرام باشد و پوشاک او از مال حرام تهیه شده باشد و یا مسکن و فضای نماز او از مال حرام و یا غصب به دست آمده باشد و یا حقوق شرعیه اموال خود را پرداخت نکند، نماز وی مورد قبول درگاه احدیت قرار نمی‌گیرد.

قال علي عليه السلام: **أَنْظُرُ فِيْمِ تَصَلَّى وَعَلَى مَا تَصَلَّى إِنْ لَمْ تَكُنْ مِنْ وَجْهِهِ وَحِلِّهِ**

^{۳۶۹} - اگر آنقدر نماز گزارید تا اینکه چون وتر کمان شوید، و آنقدر روزه بگیرید که مانند کمان خم شوید، از شما نمازی جزء با ورع و پرهیز از گناه پذیرفته نمی‌شود همان، ج ۸۴، ص ۲۵۸.

^{۳۷۰} - کسی که به پدر و مادرش که به وی ظلم نموده‌اند، با خشم بنگرد، نمازش قبول نیست همان، ج ۷۴، ص ۶۱.

^{۳۷۱} - کسی که از مرد و زن مسلمانی غیبت کند، نماز و روزه وی تا چهل شبانه روز قبول نیست؛ مگر اینکه از گناه وی درگذرند همان، ج ۷۵، ص ۲۵۸.

فَلَا قَبُولَ.^{۳۷۲}

قال الصادق عليه السلام: لا صلوة لمن لا زكاة له.^{۳۷۳}

۳ - استخفاف نماز

یکی دیگر از عوامل عدم پذیرش نماز کوچک شمردن نماز است. امام صادق علیه السلام می فرماید: گاهی پنجاه سال از عمر کسی می گذرد در حالی که یک نماز وی قبول نشده است.

قال الصادق عليه السلام: واللَّهِ إِنَّهُ لَيَأْتِي عَلَى الرَّجُلِ خَمْسُونَ سَنَةً وَمَا قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ صَلَاةً وَاحِدَةً فَأَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنْ هَذَا؟^{۳۷۴}

کسی که نماز را کوچک شمارد، نه تنها نماز وی مورد پذیرش نیست، بلکه طبق روایت از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از دایره اسلام نیز خارج است.

لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَخَفَّ بِالصَّلَاةِ، لَا يَرُدُّ عَلَى الْحَوْضِ، لا وَاللَّهِ.^{۳۷۵}

آن حضرت در روایت دیگر، جایگاه کوچک شمارنده نماز را در قیامت، آتش می داند: لا تُضَيِّعُوا صَلَاتِكُمْ فَإِنَّ مَنْ ضَيَّعَ صَلَاتَهُ حَشِرَ مَعَ قَارُونَ وَهَامَانَ وَكَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ النَّارَ مَعَ الْمُنَافِقِينَ.^{۳۷۶}

علت دخول وی در آتش این است که شفاعت آل محمد علیهم السلام به وی نمی رسد.

قال الصادق عليه السلام: إنَّ شَفَاعَتَنَا لَاتَنَالُ مُسْتَخِفًّا بِالصَّلَاةِ.^{۳۷۷}

اصولاً استخفاف نماز و شتاب در آن برای انجام مشغله ای از امور دنیوی است. باید دانست که توان انجام آن کار و مهیا شدن شرایط انجام آن، و اساساً خیر و یا شر بودن

^{۳۷۲} - بنگر در چه چیزی و بر چه چیزی نماز می خوانی که اگر از طریق حلال نباشد، نماز قبول نمی شود همان، ج ۸۴، ص ۲۳۰.

^{۳۷۳} - آن کس که زکات و حقوق شرعی پرداخت نکرده، نمازش مورد قبول واقع نمی شود همان، ص ۲۵۲.

^{۳۷۴} - گاهی بر کسی پنجاه سال می گذرد و یک نماز وی مورد قبول واقع نشده است، چه چیزی از این بدتر می شود؟ همان، ج ۸۴، ص ۲۶۱.

^{۳۷۵} - از من نیست کسی که نماز را کوچک شمارد. به خدا سوگند در کنار حوض کوثر بر من وارد نمی شود همان، ج ۸۳، ص ۹.

^{۳۷۶} - نماز خود را ضایع نکنید، هر کس نماز خود را ضایع کند با قارون و هامان محشور می شود، و بر خدا حق است که او را با منافقین وارد آتش کند وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۱۹.

^{۳۷۷} - شفاعت ما به کسی که نماز را کوچک شمارد نمی رسد بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۲۳۶.

عاقبت آن عمل بدست خداوند است، پس چه بهتر که نماز با تأنی و طمأنینه اقامه شود و انجام آن عمل را از خدا بخواهیم تا اگر در وی مصلحتی هست به بهترین شکل عطا فرماید.

قال الصادق علیه السلام: إِذَا قَامَ الْعَبْدُ فِي الصَّلَاةِ فَخَفَّفَ صَلَاتَهُ، قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِمَلَائِكَتِهِ، أَمَا تَرَوْنَ إِلَى عَبْدِي كَأَنَّهُ يَرَى أَنَّ قَضَاءَ حَوَائِجِهِ بِيَدِ غَيْرِي أَمَا يَعْلَمُ أَنَّ قَضَاءَ حَوَائِجِهِ بِيَدِي.^{۳۷۸}

بدتر از استخفاف نماز، کم کردن اجزا و شرایط آن به واسطه عجله زیاد است. گاه دیده می شود نمازگزار حروف کلمات را چنان سریع می خواند که گویی در حال مسابقه است، گاه در نمازهای اخفائیه فقط لبها را می جنباند و چیزی نمی گوید، گاه ایستادن بعد از رکوع یا نشستن بعد از سجده دوم (جلسه استراحت) را ترک می کند و... اینها همه از مصادیق سرقت در نماز است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أَسْرَقُ السَّرَّاقُ مَنْ سَرَقَ مِنْ صَلَاتِهِ يَعْنِي لَا يَتِمُّهَا.^{۳۷۹}

۴ - ریا

آخرین عاملی که در این مقوله متذکر می شویم انجام فریضه نماز برای غیر خدا و یا شریک قرار دادن غیر خدا در عمل است. اثر این گناه به قدری عظیم است که عمل هر قدر سنگین را تباه و نابود می کند و علاوه اینکه گناه و معصیت از آن می سازد. در این زمینه دو روایت را بیان می کنیم.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَقْبَلُ عَمَلًا فِيهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ رِيَاءٍ.^{۳۸۰}

قال الصادق علیه السلام: يُجَاءُ بِعَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَمَةِ قَدْ صَلَّى فَيَقُولُ: يَا رَبِّ صَلَّيْتُ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ، فَيُقَالُ لَهُ: بَلْ صَلَّيْتُ لِيُقَالَ مَا أَحْسَنَ صَلَاةَ فُلَانٍ إِذْ هَبُّوا بِهِ إِلَى النَّارِ.^{۳۸۱}

^{۳۷۸} - وقتی بنده برای اقامه نماز بیا می خیزد و نماز را با شتاب می خواند، خدای تبارک و تعالی به ملائک می فرماید آیا به بنده ام

نمی نگرید، گویا گمان می کند بر آورده شدن نیازهایش بدست غیر من است، آیا نمی داند قضاء حوائجش بدست من است **وسائل الشیعة**، ج ۳، ص ۲۴.

^{۳۷۹} - دزدترین دزدان، کسی است که از نمازش بدزدد، یعنی آن را ناتمام به جا آورد **بحار الأنوار**، ج ۸۴، ص ۲۶۳.

^{۳۸۰} - خداوند عملی را که ذره ای در آن ریا باشد نمی پذیرد **همان**، ج ۷۲، ص ۳۰۴.

^{۳۸۱} - روز قیامت بنده نماز خوانی را می آورند می گوید: خدایا برای تو نماز خوانده ام، به وی می گویند: نماز خواندی تا مردم بگویند چقدر زیباست نماز فلانی، با آن به جهنم برو **همان**، ج ۷۲، ص ۳۰۱.

ترک نماز

آیه شریفه ذیل و دهها آیه و روایت دیگر، بر وجوب نماز تصریح می‌کنند.

... فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا.^{۳۸۲}

امام باقر علیه‌السلام کلمه «موقوتا» را در این آیه به معنای «موجباً» یا «مفروضاً» تفسیر نموده است. امام صادق علیه‌السلام این کلمه را به معنای «ثابتاً» نیز تفسیر کرده است، بحث از وجوب نماز چندان ضروری بنظر نمی‌رسد، چرا که کسی در آن شبهه‌ای ندارد، لذا در اینجا به آیات و نیز اخبار شدید اللحنی که در خصوص تارک الصلوة و عاقبت غفلت او از وجوب نماز وارد شده است، اشاره می‌کنیم.

إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ.^{۳۸۳}

بهشتیان در بهشت، اهل جهنم را مورد خطاب قرار داده و می‌پرسند، چه چیز موجب شد شما در سقر گرفتار شوید؟

بنا بر روایتی که تفسیر علی ابن ابراهیم قمی از آیه ۴۴ سوره حجر لها سَبْعَةُ أَبْوَابٍ... به نقل از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌نماید، سقر، درک سوم جهنم می‌باشد.

اهل جهنم به چهار گناه خود به عنوان علت ورودشان به این طبقه از آتش اشاره می‌کنند، که به ترتیب عبارت‌اند از: ترک نماز، ترک انفاق، همنشینی با اهل گناه، تکذیب قیامت.

این آیه به صراحت تارک نماز را اهل آتش می‌داند.

روایات عدیده‌ای از معصومین علیه‌السلام دال بر کفر آنکه عمداً و بدون علت ترک نماز نموده باشد وارد شده است که از جمله آنها.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ تَرْكُ الصَّلَاةِ.^{۳۸۴}

^{۳۸۲} - (سوره نساء، آیه ۱۰۳) نماز اقامه کنید، زیرا نماز وظیفه ثابت و معینی برای مؤمنان است.

^{۳۸۳} - (سوره مدثر، آیات ۳۹ - ۴۳) اهل بهشت «اصحاب یمین» از جهنمیان می‌پرسند، چه چیزی شما را به جهنم وارد کرد. آنان می‌گویند، ما از نمازگزاران نبودیم.

^{۳۸۴} - بین ایمان و کفر، ترک نماز فاصله است. «نماز خوان مؤمن، و تارک آن کافر است» کنز العمال، ۱۸۸۶۹.

و ایضا عنه صلی الله علیه و آله: مَنْ تَرَكَ صَلَوَتَهُ حَتَّى تَفُوتَهُ مِنْ غَيْرِ عَذْرِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ.^{۳۸۵}
 گناه ترک نماز چنان بزرگ است که، بنا بر روایتی از رسول الله صلی الله علیه و آله، خنده بر صورت تارک نماز نیز؛ تبعات مهلکی چون گناه ویران کردن خانه کعبه را به دنبال دارد.
 مَنْ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ تَارِكِ الصَّلَاةِ فَكَأَنَّمَا هَدَمَ الْكَعْبَةَ سَبْعِينَ مَرَّةً.^{۳۸۶}
 علاوه اینکه اعانت و یاری بی نماز نیز تبعات شدیدی به همراه دارد، و شدت نکوهش شده است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: مَنْ أَعَانَ تَارِكَ الصَّلَاةِ بِلُقْمَةٍ أَوْ كَسُوَةٍ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ سَبْعِينَ نَبِيًّا أَوْ لَيْسَ بِهِمْ أَدَمَ وَأَخْرَهُمْ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله.^{۳۸۷}

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَإِذَا مَاتَ لَا يُغْسَلُ وَلَا يُكْفَنُ وَلَا يُدْفَنُ فِي قُبُورِ الْمُسْلِمِينَ.^{۳۸۸}

مخزن الواعظین آورده است، شخصی خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید و از فقر خود شکوه نمود. حضرت فرمودند: نماز نمی خوانی؟ عرض کردند پنج بار، با شما می خوانم. فرمودند: در خانه تو کسی است که نماز نمی خواند، عرض کرد همه می خوانند... جبرئیل امین علیه السلام عرضه داشت یا رسول الله در فلان بیابان شخصی تارک الصلوة مرده است و کلاغی، استخوان کوچکی از وی را بر درختی در خانه این مرد گذاشته است، بگو بردارد تا وسیله معیشت وی فراهم شود.

هرچند صحت و سقم این خبر نزد بعضی ممکن است مورد شک و تردید باشد اما آنچه که در این خبر آمده است، با اصول مسلم اسلام منطبق است.

^{۳۸۵} - کسی که نمازش را بدون عذر ترک کند تا فوت گردد، عملش اعمال دیگرش نابود شده است (بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۲۰۲).

^{۳۸۶} - کسی که بر صورت بی نماز بخندد، مثل آن است که هفتاد بار خانه خدا را خراب کرده باشد **لئالی الأخبار**، باب ۸، ص ۳۹۵.

^{۳۸۷} - کسی که به غذایی یا لباسی، بی نماز را یاری دهد مانند این است که هفتاد پیامبر خدا که اولین آنان آدم ابوالبشر علی نبینا و آله و علیه السلام و آخرین آنان پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله باشد به قتل رسانده باشد **جامع الأخبار**، ص ۸۷.

^{۳۸۸} - کسی که سه روز نماز را ترک کند، اگر بمیرد، غسل داده نشود، کفن نگردد و در قبرستان مسلمین دفن نشود. البته هر چند این روایت حکم تکلیفی در مورد تجهیز میت را نمی تواند بیان کند، ولی اهمیت بسیار زیاد نماز و عقوبت شدید ترک آن را می رساند **جامع الاخبار**، ص ۲۲۵.

این همه تأکیدها و ذکر عقوبتهای شدید برای ترک نماز، به این جهت است که نماز ستون دین محسوب می‌شود و بدون این فریضه هیچ چیزی باقی نمی‌ماند. انبیای الهی، مصاحف آسمانی، کعبه و همه مقدّسات دیگر، می‌خواهند نماز را ترویج دهند، لذا آن کس که نماز نخواند مثل این است که آرمان همه آنها را نادیده گرفته باشد و این حتی از کشتن آنان بالاتر است.

اصناف نمازگزاران

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **أُمَّتِي عَلَى أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ، صِنْفٌ يُصَلُّونَ وَلَكِنَّهُمْ فِي صَلَوَاتِهِمْ سَاهُونَ، فَكَانَ لَهُمُ الْوَيْلُ، وَالْوَيْلُ إِسْمٌ دَرَكَةٌ مِنْ دَرَكَاتِ جَهَنَّمَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:**
فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ.
وَصِنْفٌ يُصَلُّونَ أَحْيَانًا وَلَا يُصَلُّونَ أَحْيَانًا، فَكَانَ لَهُمُ الْغَيُّ وَالْغَيُّ إِسْمٌ دَرَكَةٌ مِنْ دَرَكَاتِ جَهَنَّمَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: **فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا.**
وَصِنْفٌ لَا يُصَلُّونَ أَبَدًا فَكَانَ لَهُمْ سَقَرٌ، وَسَقَرٌ إِسْمٌ دَرَكَةٌ مِنْ دَرَكَاتِ جَهَنَّمَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: **مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ.**
وَصِنْفٌ يُصَلُّونَ أَبَدًا وَهُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ.**^{۳۸۹}

^{۳۸۹} - امت من بر چهار دسته‌اند: دسته‌ای نماز می‌خوانند ولی سهل انگارند، جایگاه اینان «ویل» است و ویل اسم درکی از درکات جهنم است، خدا می‌فرماید: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» سوره ماعون، آیات ۴ - ۵. و دسته‌ای گاهی می‌خوانند و گاهی ترک می‌کنند. جایگاه اینان «غی» است و آن اسم درکی از درکات جهنم است، خدا می‌فرماید «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ...» (سوره مریم، آیه ۵۹). و دسته‌ای اصلاً نماز نمی‌خوانند، جایگاه اینان «سقر» است و سقر اسم درک‌های از درکات جهنم است، خدا می‌فرماید «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ» (سوره مؤمنون، آیات ۱ و ۲). دسته‌ای همیشه نماز اقامه می‌کنند و در آن خشوع می‌ورزند، خداوند درباره این عده می‌فرماید «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ...» (سوره مدثر، آیه ۴۰ - ۴۳).

مسجد

وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا.^{۳۹۰}

هر مکتبی نیاز به زمینه‌هایی دارد تا اهداف خود را تبیین نموده و اصول اعتقادی خود را بشناساند، یکی از این زمینه‌ها وجود مکانی خاص است؛ مکانی که راه یافتگان به آن مکتب در آن تشکل یابند، هم نوعان خود را بشناسند، و راه‌های تحقق اهداف مکتب را بررسی نموده و عملی کنند.

با مراجعه به تاریخ، در می‌یابیم که تمامی آیینهای مختلف دوران بشر، مکانی که سنبل آن مرام و مذهب بوده است، داشته‌اند. بت‌پرستان برای نگهداری بت‌های خود، پرستش و ستایش، اهدای نذورات، درخواست حوائج و... بتخانه ساخته بودند و در تجلیل و اکرام آن کوتاهی نمی‌کردند. آتش پرستان، مکانی به نام آتشکده یا آذرکده دارند. دراویش در خانقاه جمع می‌شوند. یهودیان در کنیسه اجتماع می‌کنند و مسیحیان برای خود کلیسا ساخته‌اند و راهبان و از دنیا‌گریزان آنان به مکانی به نام صومعه می‌روند.

مکانی که اسلام برای عبادت مسلمین در نظر گرفته است «مسجد» نام دارد و آن به معنای محل سجده است و سجده نزدیکترین حالت بنده به خدای خویش است.

^{۳۹۰} - سوره جن، آیه ۱۸ مساجد از آن خداوند است. پس هیچ کس را با او نخوانید.

قال الصادق عليه السلام: إِنَّ أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ سَاجِدٌ.^{۳۹۱}

ربیعہ بن کعب گوید: روزی پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم به من فرمود: هفت سال خدمت من کردی حال هرچه می خواهی از من بخواه، عرض کردم به من فرصت بده تا فکر کنم. فردا به حضور رسیدم، فرمود: نیازت چیست؟ عرض کردم از خداوند بخواه مرا همراه خودت به بهشت ببرد. حضرت که همت والای ربیعہ را دید به او فرمود: این سخن را کی به تو آموخت، گفتم هیچ کس، خودم فکر کردم اگر ثروت بخواهم پایان می پذیرد، اگر عمر بخواهم عاقبت می میرم. پیامبر لحظه ای سر به زیر انداخت و سپس فرمود: از خدا می خواهم، تو هم مرا در استجابت دعایم با سجده بسیار یاری نما.

مقایسه معابد

معابد برخی ادیان و مکاتیب، غالباً تشریفاتی است، مجالس آن بی روح و جان است نه حرکتی ایجاد می کند و نه تأثیری می گذارد. در برخی معبدها انواع لهو و لعبها را وصول به حق معرفی می کنند، برخی دیگر به محل اعتراف گناه و... تبدیل گشته و به قرائت چند جمله خلاصه می شود؛ اما مسجد، بنایی تهیه شده از دسترنج اقشار جامعه و محل ارتباط همیشگی عاشق و معشوق، عبد و معبود است. مسجد در اسلام محلی برای زدودن کینه ها، ایجاد علقه های محبت با دوستان، همدلی و همدردی، خبر یافتن از احوال یکدیگر، اتحاد و یکرنگی، نشستن فقیر و غنی در کنار هم، و علاوه محلی امن برای اعتراف به درگاه حی سبحان و زدودن گناهان است، مسجد محل نشر معارف اسلامی چون فقه، اصول، حدیث و تفسیر می باشد.

در مسجد احکام اسلام منتشر، دین خدا به مردم شناسانده و جامعه به سوی خیرات و مبرآت سوق داده می شود. منبر مسجد محل نشر معارف است، محل موعظه و ارشاد است، خطیب بر جایگاه پیامبران و اوصیای آنان تکیه می کند و بایسته ها را بیان می دارد و رسالت خطیر پرورش و آموزش را از آنجا آغاز می نماید.

^{۳۹۱} - نزدیکترین حالات بنده به خدا، وقتی است که در حال سجده باشد بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۱۳۲.

...يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...^{۳۹۲}

محراب مسجد، محل حرب امام با سه کس می‌باشد:

۱ - نفس درونی که سرسخت‌ترین دشمنان است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ.^{۳۹۳}

۲ - ابلیس که نفس را وسوسه می‌کند.

وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ.^{۳۹۴}

۳ - شیاطین که به عنوان مبلغان ابلیس عمل می‌کنند.

...كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانًا...^{۳۹۵}

لذا خطیب که بر اوج منبر نشسته می‌بایست قبل و بعد از آن در محلی پایین‌تر از

همه خلایق، به مبارزه با خویش برخیزد. مأذنه مسجد، محل اعلام اوقات اجازه بار

یافتن به درگاه احدیت جل و علی است. مؤذن با بیان اولین کلمات اذان، بار عام خداوند

را اعلام می‌دارد، تا هر کس عشق محبوب در سر دارد دیدار تازه نماید و با او سخن گوید

به او نزدیک شود، «الصلوة قربان كل تقى» و به معراج رود، «الصلوة معراج المؤمن».

مسجد در قرآن

در قرآن کریم واژه «مسجد» ۲۲ بار به صورت مفرد و ۶ بار به صورت جمع، آمده است.

از این ۲۸ مورد، در ۱۵ آیه مقید به واژه «حرام» شده است، ۸ مورد به صورت مطلق آمده

است، سه مورد با «الله» همراه شده و در دو مورد دیگر مقید به «اقصى» و «ضرار» شده

است.

^{۳۹۲} - (سوره آل عمران، آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه، آیه ۲) آیات او را بر مردم می‌خواند و آنان را پاک می‌کند و کتاب و حکمت به آنان می‌آموزد.

^{۳۹۳} - سرسخت‌ترین دشمنان تو، نفسی است که در ذات توست بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۶۴.

^{۳۹۴} - سوره سبأ، آیه ۲۰ ابلیس خیال خود را در مورد قوم سبأ عملی ساخت و همگی جز گروه اندکی از مؤمنین، از وی پیروی نمودند.

^{۳۹۵} - (سوره انعام، آیه ۷۱) همانند کسی که بر اثر وسوسه‌های شیطان راه گم کرده است.

مسجد مقید به حرام

آیاتی که این واژه در آنها وارد شده است بر چند دسته‌اند.

۱- برخی از این آیات تغییر قبله مسلمین را مطرح می‌فرمایند.

می‌دانیم پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله سیزده سال در مکه به سوی بیت‌المقدس نماز می‌گزارد،^{۳۹۶} این رویت بعد از هجرت تا هفده ماه ادامه داشت. باب طعن یهود بر مسلمین باز شد و به دینی که از قبله دیگران استفاده کند ایراد می‌گرفتند، شبی که ظلمت از نیمه گذشته بود، پیامبر مکرّم صلی‌الله‌علیه‌وآله از منزل خارج شد و به آسمان چشم دوخته و منتظر صدور فرمان الهی بود، شب به صبح رسید و وحی نازل نشد، پیامبر مکرّم نماز صبح را گزارد، هنگام نماز ظهر رسید و باز خبری نشد، پیامبر می‌دانست، کعبه قبله حقیقی است و بیت‌المقدس قبله موقتی می‌باشد، لذا هر لحظه منتظر تغییر این حکم بود، دو رکعت از نماز ظهر تمام شده بود که حضرت جبرئیل علیه‌السلام نازل گشت و فرمود:

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ...^{۳۹۷}

بعد از ابلاغ وحی، ملک وحی دست پیامبر را گرفت و صورتش را به سوی کعبه نمود، و مردم همه صورت خود را و مکان خود را تغییر دادند، مردان جای زنان و زنان در مکان مردان واقع شدند، این مسجد که اکنون دو محراب در آن مشخص است «ذو قبلتین» گویند.

علت تغییر قبله در آیه مذکور طلب رضایت پیامبر ذکر شده است و البته در آیه دیگری خداوند متعال علت این تحوّل را امتحان مردم و شناخت تبعیت کنندگان واقعی از احکام و دستورات الهی بیان می‌نماید.

وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ

^{۳۹۶} - ذکر دو نکته لازم به نظر می‌رسد: اول آنکه نمازی که در مکه اقامه می‌شد به شکل نماز کنونی ما نبود، زیرا تشریح چنین نمازی در مدینه محقق شده است. و دوم آنکه بنا بر آنچه که در کتب تاریخی آمده است، پیامبر مکرّم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مکه معظمه در زاویه‌ای نماز می‌خواند که مکه و بیت المقدس در یک مسیر قرار می‌گرفتند.

^{۳۹۷} - (سوره بقره، آیه ۱۴۴) نگاههای انتظار آمیز تو را به سوی آسمان می‌بینیم، اکنون تو را به سوی قبله‌ای که از آن خشنود باشی باز می‌گردانیم. پس روی خود را به سوی مسجدالحرام نما و هر کجا باشید بدان سو روی کنید.

وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ.^{۳۹۸}

۲- برخی دیگر از این آیات مربوط به فریضه حج می‌باشند.

در اواخر سال ششم قمری، پیامبر در رؤیائی می‌بیند که مسلمانان در مکه مشغول انجام فریضه حج هستند. پیامبر مکرم بعد از مدتی از این رؤیای صادقه دستور حرکت برای حج داد. تعداد بین ۱۴۰۰ تا ۱۸۰۰ نفر در رکاب حضرت آماده حرکت شدند، قریش تا دندان مسلح شده و اطراف مکه مانع حرکت مسلمین گشتند، پیامبر اسلام در منطقه حدیبیه خیمه زدند. نتیجه این سفر، عقد قرارداد صلح حدیبیه بود، بنا بر آنچه که در این صلح‌نامه به امضای طرفین رسید، مسلمانان می‌توانستند سال آینده برای حج به مکه بیایند و قریشیان بایستی مزاحمتی ایجاد نکنند.

برخی یاران پیامبر در رؤیای حضرت شک و تردید نمودند، زیرا آنان گمان کرده بودند که همان سال حج خواهند کرد، در حالی که پیامبر حج را در رؤیا دیده بودند نه انجام اعمال حج در آن سال، آیه ذیل به همین مطالب اشاره دارد.

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّءْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ...^{۳۹۹}

۳- بعضی دیگر از آیات اهمیت جهاد را یادآور می‌شوند.

دو ماه قبل از وقوع جنگ بدر، پیامبر هشتاد نفر از مهاجران را به فرماندهی «عبدالله بن جحش» برای تعقیب کاروان قریش حرکت داد، این عده روز آخر ماه رجب را برای جنگ مناسب دیدند و چون می‌ترسیدند که فردای آن روز کاروان به سرزمین امن برسد، همان روز نبرد را شروع نمودند، در این سَرِیه، سپاه اسلام پیروز شد و با غنائم و اسرا وارد مدینه گردید، پیامبر از وقوع جنگ در روز آخر ماه حرام ناراحت می‌شود. یهود و قریش تبلیغات گسترده‌ای را به راه انداختند و عنوان نمودند که پیامبر حرمت ماه حرام را نگه نداشته است. آیه ذیل برای رفع ابهام از این مسئله نازل شد.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ

^{۳۹۸} - (سوره بقره، آیه ۱۴۳) آن قبله‌ای که قبلاً بر آن بودی تنها برای این قرار دادیم که پیروان پیامبر از کسانی که به سوی جاهلیت بر می‌گردند مشخص شوند، و البته این حکم جز برای خاشعین دشوار است.

^{۳۹۹} - سوره فتح، آیه ۲۷ خداوند در آنچه که در عالم خواب به پیامبرش نشان داد راست گفت، به خواست خداوند همه شما در امنیت کامل وارد مسجدالحرام می‌شوید.

بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجِ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ...^{۴۰۰}

۴- از همین دسته از آیات، آیه حرمت ورود مشرکین به مسجدالحرام را می‌توان نام برد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا...^{۴۰۱}

۵- و آیات مربوط به منع از اعمال حج توسط مشرکین نیز از همین دسته شمرده می‌شود.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِن عَذَابِ أَلِيمٍ.^{۴۰۲}
مساجد الله

از سه آیه‌ای که این اصطلاح در آن به کار رفته است، دو آیه مربوط به عمران مساجد و آیه‌ای نیز مربوط به گمراهی منع کنندگان از یاد خدا در مساجد، می‌باشد. چون بحث عمران مساجد را در مبحث آتی خواهیم آورد، لذا در اینجا به بیان آیه سوم می‌پردازیم.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا...^{۴۰۳}
مسجد الاقصی

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي

^{۴۰۰} - (سوره بقره، آیه ۲۱۷) از تو در باره جنگ در ماه حرام می‌پرسند، بگو جنگ در آن گناهی بزرگ است ولی جلوگیری از راه خدا و کفر ورزیدن به او و هتک احترام مسجدالحرام و اخراج ساکنان آن نزد خداوند مهمتر است.

^{۴۰۱} - (سوره توبه، آیه ۲۸) ای مؤمنین، مشرکین ناپاکند، پس نباید بعد از امسال وارد مسجدالحرام شوند.

^{۴۰۲} - سوره حج، آیه ۲۵ کسانی که کافر شدند و مؤمنان را از راه خدا و مسجدالحرام که آن را برای همه مردم برابر قرار دادیم، باز داشتند، و نیز کسانی که در این سرزمین منحرف گردند و ظلم کنند، عذابی دردناک به آنان می‌چشانیم.

^{۴۰۳} - (سوره بقره، آیه ۱۱۴) و کیست ستمکارتر از آنکه مردم را از ذکر نام خدا در مساجد منع کند، و در خرابی آن اهتمام و کوشش نماید.

بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.^{۴۰۴}

در تاریکی شب، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خواست استراحت کند، صدای آشنای جبرائیل امین علیه‌السلام به گوش وی رسید که امشب سفری در پیش دارید و...
حضرت سفر خود را از خانه «ام هانی» خواهر حضرت امیر علیه‌السلام آغاز نمود و با مرکب «براق» یا «رفرف» به سوی بیت‌المقدس رفتند و نیز از بیت‌الحکم دیدار نمودند، و سپس قسم دوم سفر خود را به آسمانها آغاز نمودند. پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در این قسم از سفر، مراکز رحمت و غضب الهی و نیز درجات کسانی که اهل بهشت خواهند شد و یا به جهنم خواهند رفت و نوع ثواب و عقاب آنان، مشاهده فرمود و از اسرار آفرینش آگاه گردید، سپس به سدره المنتهی رسید و آن را سراسر از شکوه و جلال دید، بعد از آن بازدیدها مأمور فرود گشت و در بیت‌المقدس فرود آمد و به مکه مراجعت نمود. مسجد بیت‌المقدس را، به واسطه دوری آن از مکه، مسجدالاقصی نامیده‌اند.

مسجد ضرار

یکی دیگر از مساجدی که در قرآن نام آن به میان آمده است، مسجد ضرار است. پیرامون ساخت این مسجد و اهداف سازندگان آن به تفصیل در مبحث «تقوا و ضرار» بحث خواهیم نمود.

مهمترین مساجد جهان

پیش از این نکاتی پیرامون مسجدالحرام و مسجدالاقصی بیان شد، تعداد دیگری از مساجدی که در تاریخ اسلام نقشی حساس ایفا کرده‌اند عبارت‌اند از:

^{۴۰۴} - (سوره اسراء، آیه ۱) منزّه است خدایی که بنده‌اش را در یک شب از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که گرداگردش را پر برکت ساخته‌ایم برد، تا برخی از آیات خود را به او نشان دهیم، همانا او شنوا و بیناست.

مسجد قبا

این مسجد را پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هنگام هجرت و در دو فرسخی مدینه، جایی که منتظر ملحق شدن حضرت امیر علیه‌السلام بود ساختند.

مسجدالنبی

بعد از ورود پیامبر عظیم‌الشأن اسلام به مدینه و استقبال بسیار گرم مردم، آن حضرت محل توقف شتر را خریداری و مسجدی با دیوارهای خشتی و گلی و پایه‌هایی از تنه درخت خرما ساختند و سقف آن را با شاخه‌های درخت خرما پوشانیدند، در این مسجد دهها بار تغییرات کلی صورت گرفته است. مسجدالنبی محل مواعظ پیامبر، اعلان جنگ، حرکت قشون، تقسیم غنائم، قضاوت و حکومت بود؛ و لحظاتی حساس از تاریخ را به خود اختصاص داده است.

حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله در آغاز، نشسته مردم را موعظه می‌نمود، در پی از دیداد جمعیت مسلمین، حضرت بر تنه درخت خرمایی که بعداً «اسطوانة الحنانه» نامیده شد، تکیه می‌کردند، سپس برای رعایت حال حضرت، منبر سه پله‌ای ساختند و حضرت، بر منبر موعظه می‌نمود.^{۴۰۵}

مسجد جامع دمشق

یکی از مساجدی که در تاریخ اسلام شاهد کربه‌ترین صحنه‌ها از حکومت بنی امیه می‌باشد، مسجد جامع دمشق معروف به «مسجد اموی» است. به نقل تواریخ، مدفن سر حضرت یحیی علی نبی‌نا و آله و علیه‌السلام، محل نزول حضرت عیسی علی نبی‌نا و آله و علیه‌السلام، محل پذیرش نذر هابیل و عدم پذیرش نذر قابیل در این مسجد قرار دارد.

^{۴۰۵} - در مکه و مدینه و بین مسیر، به واسطه مناسبتها، طوایف ساکن در محل غزوات، مساجد متعددی ساخته شده است که اسامی برخی از آنها عبارت‌اند از: مسجد - غمامه - اجابه - سقیا - فضیح - معرس - بنی ظفر - جمعه - ذباب، و مساجد سبعة مسجدالفتح - مسجد حضرت علی علیه‌السلام، مسجد حضرت زهرا علیه‌السلام، مسجد حضرت سلمان، مسجد ذوقبلتین، مسجد ابابکر، مسجد عمر.

تقوا و ضرار

مردم مدینه برای استقبال از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به صورتی غیر قابل توصیف انتظار می کشیدند. آن حضرت در دهم ماه ربیع سال سیزدهم بعثت از مکه به سوی مدینه حرکت و در دوازدهم همین ماه حوالی ظهر به منطقه قبا رسیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله چند روزی در این محل منزل نمودند تا حضرت امیر علیه السلام که مأمور بود در جای پیامبر بخواهد تا امکان هجرت برای پیامبر فراهم شود و نیز مأمور تحویل امانتهای مردم بود، به آنان ملحق شود؛ و در همان چند روز پیامبر مسجدی بنا نمودند که به نام مسجد قبا شهرت گرفت.

قرآن کریم ویژگیهای این مسجد را چنین بیان می فرماید:

لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ...^{۴۰۶}

از همان لحظات آغازین ورود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به مدینه، عده‌ای که آمدن این جلال و حشمت برای آنان ثقیل بود، از کثرت استقبال کنندگان و احساس وجد و سرور مردم، تخم نفاق و کینه موجود در دلشان را تقویت نمودند و در صدد مقابله با او برآمدند. تا وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه بودند، جز دو گروه مسلم و مشرک، کسی وجود نداشت و مؤمنان و مشرکان هر کدام صف واحد خود را داشتند و به دقت یکدیگر را می شناختند. اما از وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد، عده‌ای که کفر خود را مایه نابودی خود می دیدند، و از سویی با هیچ کدام از برنامه‌های پیامبر هماهنگ نبودند؛ خود را به نام مسلمان در جامعه اسلامی جا زدند و از هر اقدامی برای ضربه زدن به این دین نوپا دریغ نمی ورزیدند.

شبی عده‌ای از آنان در خانه‌ای جمع شده و هر یک راز دل خویش آشکار می نمودند تا بار غم آنان به اصطلاح سبک گردد. یکی از همین دسته معتب بن قشیر بود، سخن وی حکایت از غمی عجیب و مستولی شده بر روح و روانش می کرد، می گفت: من نمی توانم بیان کنم که حزن و اندوه چقدر مرا عذاب می دهد، هر وقت از مسجد قبا می گذرم، مثل

^{۴۰۶} - (سوره توبه، آیه ۱۰۸) همانا مسجدی که بنیانش از اول بر پایه تقوا محکم بنا گردید بر اینکه در آن اقامه نماز کنی سزاوارتر است.

این است که خار مغیلان در چشمم می‌جنبید همه جا سخن از قبیله بنی عمرو بن عوف است.

ودیعۀ بن ثابت نیز گفت: من راه حلی دارم تا بار غم ما کم شود و ما هم مانند قبیله بنی عوف، (محلۀ قبا) منزلتی پیدا کنیم. همگی اظهار علاقه کردند تا راه حل را بشنوند. وی گفت: ما هم مسجدی بنا می‌کنیم و امامت آن را به ابو عامر راهب^{۴۰۷} می‌سپاریم و در مسجد خود نماز می‌گزاریم.

حضرار در مجلس نظر ودیعۀ بن ثابت را پسندیدند و عده‌ای از آنان نزد پیامبر که برای آخرین غزوه خود «تبوک» آماده می‌شد رفتند و اجازه ساخت مسجدی برای پیران و سالخورده‌گان و رنجوران نمودند. پیامبر اکرم بهانه سفر آورد و آن را به بعد از مراجعت از تبوک واگذار نمودند.

منافقان از حاضر نبودن پیامبر سوء استفاده نموده و به سرعت مسجد بنا نهادند، بعد از ورود پیامبر به مدینه، منافقین از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خواستند، تا مسجدشان را افتتاح کند. آنان می‌دانستند که افتتاح مسجد به وسیله پیامبر، مشروعیت مسجدشان را اثبات خواهد کرد و بدون آن کشاندن مردم به آن مسجد کار ساده‌ای نبود. در این اثنا فرشته وحی نازل گشت و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را از جریان آگاه نمود.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ *
لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا...^{۴۰۸}

بعد از نزول آیات، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور ویران نمودن مسجد را صادر فرمودند، در پی

^{۴۰۷} - ابو عامر، پدر حنظله غسیل الملائکه است. وی از اشراف قبیله خزرج و ماهر در تورات و انجیل بود. با آمدن پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه، کسی به وی اعتنایی نمی‌کرد؛ سوگند خورده بود که هر کس با مسلمین وارد جنگ شود به آنان کمک کند. در جنگ بدر به مکیان پیوست، در جنگ احد اولین تیر را به سوی مسلمانان رها نمود، در حنین نیز حاضر بود، وی در این جنگ فرار کرد و به پادشاه روم «هرقل» پناهنده شد و از وی درخواست سپاه برای حمله به مسلمین می‌نمود. وی به یاران خود نوشت مسجدی بسازند و به بهانه نماز، نقشه‌های خود را طرح کنند.

^{۴۰۸} - (سوره توبه، آیات ۱۰۶ و ۱۰۷) کسانی که مسجدی ساختند برای زبان رسانیدن و تقویت کفر و تفرقه بین مؤمنین و ایجاد کمینگاه برای کسی که از پیش با خدا و رسولش مبارزه کرده بود، آنهایی که سوگند یاد می‌کنند جز نیکی نظری نداشته‌ایم، خداوند گواهی می‌دهد که دروغ می‌گویند. در آن مسجد هرگز نماز اقامه مکن.

این دستور خانه ضلال و دکان نفاق به وسیله مؤمنین فرو ریخت، چوبهایش را سوزاندند و مزبله‌اش نمودند و بدین وسیله ضربه‌ای شکننده بر منافقین وارد ساختند.

ویژگیهای این مسجد در این آیه شریفه از قرآن عبارت‌اند از:

۱- «ضرار» این کلمه به معنای ضرر و زیان عمدی است و آنان آگاهانه و نه جاهلانه می‌خواستند مقدمات نابودی اسلام را تدارک ببینند.

۲- «کفرأ» آنان با این عمل می‌خواستند مردم را به وضعیت سابق و دوران جاهلیت و بت و شخص پرستی برگردانند.

۳- «تفریقاً» علت ساختن چنین مسجدی از بین بردن وحدت صفوف مردم، ایجاد دوگانگی و آغاز پدیده افتراق و دسته‌بازی و گروه‌گرایی بود.^{۴۰۹}

۴- «ارصاداً» منافقین می‌خواستند با ساخت این مسجد پایگاهی برای طرح مسائل خود ساخته و در کمین مسلمین قرار بگیرند و اعمال ضد دینی خود را در پوشش مسجد و محراب انجام دهند؛ آنان می‌دانستند که مقابله با اسلام به وسیله لشکر و سلاح امکان‌پذیر نیست، بلکه اوّل بایستی مبارزه فرهنگی را آغاز نمود.

در آیه دیگر خدای متعال ضمن مقایسه مسجد قبا و ضرار برخی خصوصیات دیگر را برای این مسجد بیان می‌فرماید:

أَقَمْنَ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مِّنْ أَسَسٍ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.^{۴۱۰}

۵- یکی دیگر از خصوصیات این مسجد بی‌ثباتی و سستی آن است. خداوند ساختن چنین مکانی را، به ایجاد آن بر لب چاهی که سیلاب زیر آن را خالی کرده است تشبیه نموده، طبیعی است که چنین مکانی از پایه سست است.

در آیه بعد خداوند متعال به علت ایجاد این بنا اشاره می‌فرماید:

^{۴۰۹} - مساجد متعدد در جاهائی که نیاز به تعدد نیست آثار مخربی به بار آورده است. در برخی از مناطق کوچک که دارای چند مسجدند، هر مسجد مختص به قشر و گروهی خاص شده است این پدیده حساسیتهای قومی و گروهی را افزایش می‌دهد. علی‌هذا فاصله بین مساجد باید بحدی باشد که این تبعات فاسده را نداشته باشد.

^{۴۱۰} - (سوره توبه، آیه ۱۰۹) آیا کسی که شالوده آن را بر پایه تقوای الهی و خشنودی او بنا کرده یا کسی که اساس آن را بر پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو ریزد (مساوی هستند) خداوند گروه ستمکار را هدایت نمی‌کند.

لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.^{۴۱۱}

۶- ویژگی دیگر این مسجد این است که علت ساخت آن عبادت و نیایش نبوده است؛ بلکه شک و تردید، نفاق و ظلمت و در نهایت حیرانی و سرگردانی موجب ساخت چنین مسجدی شده است.

کلیات مباحث مربوط به موضوع در اینجا پایان پذیرفت، در مبحث آینده به بررسی اهمیت مسجد و وظایف ما در قبال آن می‌پردازیم.

^{۴۱۱} - (سوره توبه، آیه ۱۱۰) این بنایی که آنان ساخته‌اند همواره به صورت یک وسیله شک و تردید در دل‌هایشان باقی خواهد ماند، مگر اینکه دل‌هایشان پاره پاره شود، و خداوند دانا و حکیم است.

ما و مساجد

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ.^{۴۱۲}

یکی از ویژگیهای دین مبین اسلام وجود اماکنی برای ایجاد شور و نشاط روحی و روانی و نیز تقویت ارتباط با خدای متعال است.

مسجد محل ارتباط انسانهای مختلف با هم و ایجاد پیوندهای عمیق قلبی و مکانی، برای اتصال به مبدأ لایزال و ارتباط با خداوند به دور از مشغله‌های ساعات گذشته عمر است.

بر اساس آنچه که از آیات و اخبار و احادیث مربوطه استفاده می‌کنیم می‌توان چنین گفت که، اسلام برای مسجد احترام ویژه‌ای قائل است.

در این مبحث بر آنیم که برخی از خصوصیات احترام ارزشمندی که اسلام برای مسجد و اهداف آن در ضمن آیات و اخبار آورده است بیان کنیم.

^{۴۱۲} - (سوره توبه، آیه ۱۸) مساجد خدا را تنها کسانی آباد می‌کنند که، ایمان به خدا و روز قیامت آورده نماز بپا می‌دارند و زکات می‌پردازند و جز از خدای نترسند، امید است چنین گروهی هدایت شوند.

بنا و عمران مسجد

در آیه شریفه فوق خداوند متعال به نحو حصر، شرایطی را برای سازندگان مسجد معین می‌فرماید که از جمله آنها است:

۱- ایمان به خداوند

مسجد محل عبادت و نیایش، به درگاه حیّ لایزال است و کسی که معبود را نشناسد حق ورود به خانه وی را ندارد چه رسد به اینکه بخواهد مسجدی را بسازد، پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در این باره می‌فرماید:

إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ يَعْتَادُ الْمَسَاجِدَ فَأَشْهَدُوا لَهُ بِالْإِيمَانِ.^{۴۱۳}

و سپس به همین آیه استشهاد می‌فرماید.

۲- ایمان به آخرت

عبادت بایستی توأم با خوف و رجاء باشد، خوف و اضطراب از خشم و غضب خداوند که تباهی آخرت را به دنبال دارد و رجاء و امید به رحمت و اسعه او که سربلندی آخرت را در پی خواهد داشت. کسی که محل عبادت می‌سازد بایستی بداند که این محل را برای چه می‌سازد و خود بدان اعتقاد داشته باشد.

۳- اقامه نماز

بنای مسجد امری استحبابی است، امور استحبابی در کنار واجبات زینت آنها محسوب می‌شوند. عمل استحبابی که بدون توجه به واجبات اتیان شود، علاوه بر اینکه بهره‌ای ندارد گاهی موجب وزر و وبال می‌شود.

۴- ادای زکات

تا انسان حقوق شرعیه اموال خود را پرداخت نکرده باشد، حق تصرف در اموال خود را ندارد و لذا قبل از بنای مسجد، باید به این واجب چون واجبات دیگر پرداخت.

۵- ترس از خداوند

کسی که علقه‌های گوناگون در دلش پرورش می‌دهد و از بتهای زیادی اضطراب و وحشت دارد و قلب را حرم امن الهی قرار نداده است ساخت مسجد برای او بی‌اثر است.

^{۴۱۳} - وقتی کسی را دیدید که دائماً به مسجد می‌رود به ایمان وی شهادت دهید **عوالی اللئالی**، ج ۲، ص ۳۲.

آن کس اجازه چنین عملی را خواهد یافت که، هیچ فرمانی جز فرمان خداوند و هیچ قانونی جز قانون او به رسمیت نشناخته باشد.

پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در اهمیت و ثواب ساختن مسجد و عمران آن می فرماید:

مَنْ بَنَى مَسْجِدًا فِي الدُّنْيَا أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ شِبْرٍ مِنْهُ مَسِيرَةَ أَرْبَعِينَ أَلْفَ عَامٍ مَدِينَةً مِنْ ذَهَبٍ وَفِضَّةٍ وَدُرٍّ وَ يَاقُوتٍ وَ زُمْرَدٍ وَ زَبْرَجَدٍ وَلَوْلَوْ...^{۴۱۴}

و نیز فرموده است:

سَبْعَةُ أَشْيَاءٍ يُكْتَبُ لِلْعَبْدِ ثَوَابُهَا بَعْدَ وَفَاتِهِ، رَجُلٌ غَرَسَ نَخْلًا، وَ حَفَرَ بئرًا، وَ أَجْرَى نَهْرًا، وَ بَنَى مَسْجِدًا، وَ كَتَبَ مُصْحَفًا، وَ وَرَثَ عِلْمًا، وَ خَلَفَ وَلَدًا صَالِحًا يَسْتَغْفِرُ لَهُ بَعْدَ وَفَاتِهِ.^{۴۱۵}

امام صادق علیه السلام در همین باره می فرماید:

مَنْ بَنَى مَسْجِدًا كَمَفْحَصِ قِطَاءِ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ.^{۴۱۶}

هر چند بنای چنین مسجدی با این ظرفیت غیرممکن است، ولی فرمایش امام علیه السلام تحریص و ترغیب به ساخت مسجد و اهمیت آن را آشکار می سازد.

اهمیت بنا

چهار دیواری مسجد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و اخبار و احادیث زیادی در وصف این ساختمان وارد شده است که به چند مورد اشاره می شود.

۱- مسجد بیت خدا و چون ستاره برای اهل آسمان است.

قال الله تبارک و تعالی: أَلَا إِنَّ بُيُوتِي فِي الْأَرْضِ الْمَسَاجِدُ تَضِيءُ لِلْأَهْلِ السَّمَوَاتِ كَمَا تَضِيءُ الْكَوَاكِبُ لِلْأَهْلِ الْأَرْضِ، إِلَّا طُوبَى لِمَنْ كَانَتْ الْمَسَاجِدُ بُيُوتَهُ

^{۴۱۴} - کسی که مسجدی را در دنیا بسازد، خدای متعال به اندازه هر وجب از آن مسیر چهل هزار سال، شهری از طلا و نقره و درّ و یاقوت و زمرد و زبرجد و لؤلؤ به وی عطا می فرماید **وسائل الشیعه**، ج ۳، ص ۴۸۴.

^{۴۱۵} - هفت عمل هستند که حتی بعد از وفات انسان در نامه عمل او نوشته می شود، کسی که نخلی غرس کند، چاهی حفر نماید و آبی را جاری سازد و مسجدی را بنا نهد و قرآنی را بنویسد و علمی را در پی خود بگذارد و فرزند صالح که بعد از وفاتش برای او استغفار کند **معادن الجواهر** از مصادر بحار، ص ۵۹.

^{۴۱۶} - کسی که مسجدی ولو به اندازه لانه پرنده‌ای کوچک بسازد، خداوند خانه‌ای در بهشت برای او می سازد **وسائل الشیعه**، ج ۳، ص ۴۸۶.

أَلَا طُوبَى لِمَنْ تَطَهَّرَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ زَارَنِي فِي بَيْتِي، أَلَا إِنَّ عَلَيَّ الْمَزُورِ كِرَامَةَ الزَّائِرِ
أَلَا بَشِّرِ الْمَشَائِينَ فِي الظُّلُمَاتِ إِلَى الْمَسَاجِدِ بِنُورِ السَّاطِعِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.^{٤١٧}
این روایت چند نکته دیگر را ذکر نموده است که در بخش آتی پیرامون آن بحث خواهیم نمود.

۲- بهترین نقطه هر شهر مسجد آن شهر است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أَحَبُّ الْبِلَادِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَسَاجِدُهَا.^{٤١٨}

۳- بهترین نقطه زمین مسجد می باشد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أَحَبُّ بُقَاعِ الْأَرْضِ الْمَسَاجِدُ.^{٤١٩}

۴- مسجد خانه خوبان است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: كُونُوا فِي الدُّنْيَا أَضْيَافًا وَاتَّخِذُوا الْمَسَاجِدَ بُيُوتًا.^{٤٢٠}

۵- مسجد در قیامت شهادت بر اعمال می دهد.

قال الصادق عليه السلام: صَلُّوا مِنَ الْمَسَاجِدِ فِي بُقَاعٍ مُخْتَلِفَةٍ فَإِنَّ كُلَّ بُقْعَةٍ تَشْهَدُ لِلْمُصَلِّيِّ

عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ.^{٤٢١}

و أَيْضًا عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ثَلَاثَةٌ يَشْكُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، مَسْجِدٌ خَرَابٌ لَا يُصَلِّي فِيهِ أَهْلُهُ

وَعَالِمٌ بَيْنَ الْجُهَالِ وَ مُصْحَفٌ مَعْلُقٌ قَدْ وَقَعَ عَلَيْهِ الْعُبَارُ لَا يُقْرَأُ فِيهِ.^{٤٢٢}

۶- ملائکه بر درگاه مسجد نشسته اند.

^{٤١٧} - بدان که خانه من بر زمین مسجد است، مسجد برای اهل آسمان نور می دهد، همان طوری که ستارگان برای اهل زمین نورانی هستند، خوشا به حال کسانی که مساجد خانه آنهاست. و خوشحال کسی که در خانه تطهیر نموده و سپس در مسجد مرا زیارت کند. لازم است زیارت شده، زیارت کننده را اکرام کند، بشارت ده کسانی که در تاریکی ها به مسجد می آیند به نوری ساطع در روز قیامت من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۷۸.

^{٤١٨} - بهترین نقطه هر شهر مسجد آن است مجموعه ورام، ج ۱، ص ۶۹.

^{٤١٩} - بهترین نقاط زمین مساجد هستند مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۶۲.

^{٤٢٠} - در دنیا چون مهمان باشید و مساجد را خانه خود قرار دهید بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۸۱.

^{٤٢١} - در مساجد مختلف نماز بگزارید که هر نقطه ای از زمین برای نماز گزار بر وی در روز قیامت گواهی می دهد همان، ج ۸۳، ص ۳۸۴.

^{٤٢٢} - سه کس به خدای شکوه می کنند: مسجد ویرانی که در آن همسایگانش نماز نگزارند، عالمی بین نادانان که از وی طلب علم نکنند، قرآنی آویزان شده که بر آن غبار گرفته و کسی آن را تلاوت نمی کند وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۸۴.

وَتَقْعُدُ الْمَلَائِكَةُ عَلَى ابْوَابِ الْمَسَاجِدِ يَكْتَتِبُونَ مَجِيءَ النَّاسِ حَتَّى يَخْرُجَ الْأَمَامُ.^{۴۲۳}
۷- مسجد بازار آخرت است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الْمَسَاجِدُ سَوْقٌ مِنْ أَسْوَاقِ الْآخِرَةِ، قَرَاهَا الْمَغْفِرَةُ وَتُخْفَتُهَا
الْجَنَّةُ.^{۴۲۴}

مراوده با مسجد

در فصل قبل نکاتی از اهمیت مسجد گذشت ولی با اهمیت تر از بنا و ساختمان مسجد، مراوده و حفظ ارتباط با مسجد است. در این قسمت از بحث به بیان مواردی در خصوص اهمیت رفت و آمد به این مکان مقدس می پردازیم.

۱- علاقه به مسجد

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: فَإِنَّ السِّيَاحَةَ فِي أُمَّتِي لَزُومُ الْمَسَاجِدِ.^{۴۲۵}

۲- حرکت به سوی مسجد

خدای متعال طبق روایتی قدسی می فرماید:

أَلَا بَشِّرِ الْمَشَّائِينَ فِي الظُّلُمَاتِ إِلَى الْمَسَاجِدِ بِنُورِ السَّاطِعِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ...^{۴۲۶}

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ مَشَى إِلَى مَسْجِدٍ مِنْ مَسَاجِدِ اللَّهِ فَلَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ خَطَأُهَا حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِهِ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَيُمْحَى عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ وَيُرْفَعُ لَهُ عَشْرُ
دَرَجَاتٍ.^{۴۲۷}

و اَيْضاً عَنْهُ صلى الله عليه وآله: ثَلَاثَةٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ أَظْلَلَهُ اللَّهُ تَحْتَ عَرْشِهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ لَهُ إِلَّا ظِلُّهُ

^{۴۲۳} - و ملائک بر درگاه مساجد نشسته اند و آمدن انسانها را تا زمانی که امام جماعت خارج شود، می نویسند **کنز العمال**، ۲۱۱۸۵.

^{۴۲۴} - مساجد بازاری از بازارهای آخرت می باشند، پذیرایی آن به مغفرت و تحفه آن بهشت است **بحار الأنوار**، ج ۸۴، ص ۴.

^{۴۲۵} - سیاحت امت من ملازمت در مساجد است **بحار الأنوار**، ج ۸۳، ص ۳۸۲.

^{۴۲۶} - بشارت ده، روندگان به سوی مسجد در تاریکیها را به نوری گسترده در روز قیامت من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۷۸؛
ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۶۶.

^{۴۲۷} - کسی که به سوی یکی از مساجد الهی برود، به اندازه هر قدمی که بر می دارد تا به منزلش برسد، ده حسنه نوشته و ده
سینه محو و ده درجه بر درجاتش افزوده می شود **بحار الأنوار**، ج ۷۶، ص ۳۷؛ **ثواب الاعمال و عقاب الاعمال**، ص ۲۹۱.

أَوْضُوءٌ عَلَى الْمَكَارِهِ وَالْمَشْيُ إِلَى الْمَسَاجِدِ فِي الظُّلْمِ وَأَطْعَامُ الْجَائِعِ.^{٤٢٨}

حضرت امیر علیه السلام نیز می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَيَهْمُهُمْ بِعَذَابِ أَهْلِ الْأَرْضِ جَمِيعاً لَا يُحَاشِي مِنْهُمْ أَحَدًا إِذَا عَمِلُوا بِالْمَعَاصِي وَاجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ، فَإِذَا نَظَرَ إِلَى الشُّيْبِ نَاقِلِي أَقْدَامِهِمْ إِلَى الصَّلَاةِ وَالْوِلْدَانِ يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ رَحِمَهُمْ فَأَخَّرَ ذَلِكَ عَنْهُمْ.^{٤٢٩}

و همچنین امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَنْ مَشَى إِلَى مَسْجِدٍ لَمْ يَضَعْ رِجْلَهُ عَلَى رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا سَبَّحَتْ لَهُ الْأَرْضُ إِلَى الْأَرْضِيِّينَ السَّابِعَةَ.^{٤٣٠}

۳- درنگ نمودن در مسجد

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: خَيْرُ النَّاسِ أُولَئِكَ دُخُولًا فِي الْمَسْجِدِ وَآخِرُهُمْ خُرُوجًا.^{٤٣١}

قال علي عليه السلام: الْجِلْسَةُ فِي الْمَسْجِدِ خَيْرٌ مِنَ الْجِلْسَةِ فِي الْجَنَّةِ فَإِنَّ الْجَنَّةَ فِيهَا رَضِيَ النَّفْسِ وَالْجَامِعَ فِيهَا رَضِيَ رَبِّي.^{٤٣٢}

۴- نهی از نرفتن به مسجد

قال الصادق عليه السلام: لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يُصَلِّ فِي الْمَسْجِدِ مَعَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا مِنْ عِلَّةٍ، وَلَا غَيْبَةٍ لِمَنْ صَلَّى فِي بَيْتِهِ وَرَغِبَ عَنْ جَمَاعَتِنَا، وَمَنْ رَغِبَ عَنْ جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ سَقَطَتْ عِدَالَتُهُ وَوَجَبَ هِجْرَانُهُ وَإِنْ رُفِعَ إِلَى إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ أَنْذَرَهُ وَأَحْذَرَهُ، وَمَنْ لَزِمَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ حُرِّمَتْ عَلَيْهِمْ غَيْبَتُهُ وَتَبَّتْ عِدَالَتُهُ وَمَنْ قَرُبَتْ دَارُهُ مِنْ

^{٤٢٨} - سه چیز اگر در کسی باشد، روزی که جز سایه خدا، سایه‌ای نیست، خداوند وی را در سایه عرش خودش قرار می‌دهد. آن سه عبارت‌اند از: ۱- وضو بر سختی و دشواری، ۲- رفتن به سوی مسجد در تاریکیها، ۳- خوراندن غذا به گرسنه **نهج الفصاحه**، کلام ۱۲۲۷.

^{٤٢٩} - هنگامی که اهل زمین گناه می‌کنند، خداوند می‌خواهد همه را عذاب کند به طوری که احدی باقی نماند؛ ولی وقتی به پیرانی که به سوی مسجد می‌روند و به نوباوگانی که قرآن می‌آموزند می‌نگرد، به همه رحم می‌نماید و عذاب را به تأخیر می‌اندازد **وسائل الشیعه**، ج ۴، ص ۸۳۵؛ **ثواب الاعمال و عقاب الاعمال**، ص ۶۹.

^{٤٣٠} - کسی که به سوی مسجد می‌رود، پایش را بر هیچ خشکی و تری نمی‌گذارد، مگر اینکه تا هفت طبقه زمین وی را تسبیح می‌کنند **ثواب الاعمال و عقاب الاعمال**، ص ۲۵ و ص ۶۷.

^{٤٣١} - بهترین مردم کسی است که قبل از همه وارد مسجد و بعد از همه خارج شود **مستدرک الوسائل**، ج ۳، ص ۳۶۲.

^{٤٣٢} - نشستن در مسجد از نشستن در بهشت بالاتر است، زیرا نشستن در بهشت رضایت نفس و نشستن در مسجد رضایت خدا را به همراه دارد **مستدرک الوسائل**، ج ۳، ص ۳۵۸؛ **سفینه البحار**، ج ۱، ص ۶۰۰.

الْمَسْجِدِ لَزِمَهُ مِنْ حُضُورِ الْجَمَاعَةِ مَا لَا يَلْزِمُ مَنْ بَعْدَ مِنْهُ.^{۴۳۳}

قال علیؑ علیه السلام: لا صلاة لِحَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ.^{۴۳۴}

حضرت امیر علیه السلام حدود همسایه مسجد را چنین تعیین می فرمایند.

حَرِيمُ الْمَسْجِدِ أَرْبَعُونَ ذِرَاعًا وَالْجَوَارُ أَرْبَعُونَ دَارًا مِنْ أَرْبَعَةِ جَوَانِبِهَا.^{۴۳۵}

۵ - نهی شدید از برگشتن از مسجد بعد از شنیدن صدای اذان

قال رسول الله ﷺ: مَنْ سَمِعَ النَّدَاءَ فِي الْمَسْجِدِ فَخَرَجَ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فَهُوَ مُنَافِقٌ إِلَّا

أَنْ يُرِيدَ الرَّجُوعَ إِلَيْهِ.^{۴۳۶}

۶ - ثواب برگشتن از مسجد بعد از انجام طاعت

قال الصادق علیه السلام: ... لا يَرْجِعُ صَاحِبُ الْمَسْجِدِ بِأَقْلٍ مِنْ إِحْدَى ثَلَاثِ خِصَالٍ: إِمَّا

دُعَاءٌ يَدْعُو بِهِ يَدْخُلُهُ اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ، وَإِمَّا دُعَاءٌ يَدْعُو بِهِ فَيَصْرِفُ اللَّهُ عَنْهُ بَلَاءَ الدُّنْيَا،

وَإِمَّا أَحْسَنَ تَنْفِيدٍ فِي اللَّهِ.^{۴۳۷}

احترام مسجد

مسجد یکی از اماکن مقدسه اسلامی است و چون سایر مقدسات احترام ویژه‌ای دارد و هتک آن حرام و گناه محسوب می شود.

قال الصادق علیه السلام: مُلْعُونٌ مُلْعُونٌ مَنْ لَمْ يُوقِّرِ الْمَسْجِدَ.^{۴۳۸}

اینک نمونه‌هایی از کیفیت احترام به مساجد را از قرآن کریم و بیان ائمه

^{۴۳۳} - کسی که بدون علت در مسجد و با مسلمین نماز نمی خواند نماز ندارد، غیبت وی نیز در آن باره جایز می باشد. کسی که از

جماعت مسلمین اعراض کند، عدالتش ساقط و دفع وی واجب است و اگر خبر وی به امام مسلمین برسد، او را بیم دهد و برحذر دارد، و کسی که همواره در مجالس مسلمین حاضر باشد، غیبتش حرام و عدالت او ثابت است و نیز کسی که در نزدیکی مسجد سکونت دارد، حضور وی نسبت به دیگران شدیدتر و لازم تر است بحار الأنوار، ج ۸۳، ص ۳۵۴.

^{۴۳۴} - همسایه مسجد در غیر مسجد، نماز ندارد مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۳۵۶.

^{۴۳۵} - حریم مسجد چهل ذراع و همسایه مسجد چهل خانه از هر چهار طرف است وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۸۴.

^{۴۳۶} - کسی که اذان مسجد را بشنود و بدون علت برگردد به مسجد نرود اگر به سوی مسجد بازنگردد، منافق است (همان، ص ۵۱۳).

^{۴۳۷} - مصاحب مسجد، با سه خصلت از مسجد باز می گردد، دعایی که خداوند وی را به بهشت برد، دعایی که خداوند بلائی از او بردارد، برادری که در مسیر خدا، یار او باشد همان، ص ۴۷۷.

^{۴۳۸} - کسی که احترام مسجد را نگه ندارد، مطرود درگاه خداوند است سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۰۰.

طاهرين عليهم السلام نقل مى كنيم.

۱- كيفيت ورود و خروج

يا بنى آدم خذوا زينتكم عند كل مسجد...^{۴۳۹}

قال على عليه السلام: إن الله عز وجل أوحى إلى عيسى بن مريم عليه السلام، قل للملأ من بنى

إسرائيل لا تدخلوا بيئاً من بيوتى إلا بقلوب طاهرة وأبصار خاشعة.^{۴۴۰}

قال الصادق عليه السلام: إذا بلغت باب المسجد فأعلم أنك قد صدت باب بيت ملك عظيم

لا يطاق بساطه إلا المظهرون ولا يؤذن بمجالسته مجلسه إلا الصديقون...^{۴۴۱}

ايضا عنه عليه السلام: إذا دخلت المسجد فأدخل رجلك اليمنى وصل على النبى وآله.^{۴۴۲}

رسول خدا صلى الله عليه وآله در مورد كيفيت خروج از مسجد مى فرمايد:

إذا صلى أحدكم المكتوبة، وخرج من المسجد فليقف بباب المسجد ثم ليقل:

اللهم دعوتنى فأجبت دعوتك وصليت مكتوبتك وانتشرت فى أرضك كما

أمرتنى، فأستلك من فضلك العمل بطاعتك واجتناب سخطك والكفاف من الرزق

برحمتك.^{۴۴۳}

۲- نظافت مسجد

تطهير مسجد جزء واجبات فوريه بوده، و اگر وقت نماز تنگ نیست، بايستی قبل از

نماز انجام شود. در مورد نظافت مسجد و تميز نگاه داشتن آن نیز بسيار سفارش شده

است.

^{۴۳۹} - (سوره اعراف، آیه ۳۱) ای فرزندان آدم علی نبینا وآله و علیه السلام، زینت‌های خود را برای رفتن به مسجد با خود داشته باشید.

^{۴۴۰} - خدای عز و جل به حضرت عیسی بن مریم علیه السلام وحی نمود که به ملت بنی اسرائیل بگو: به هیچ خانه‌ای از خانه‌های من جز با قلوب طاهر و چشمان خاشع داخل نشوید بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۷.

^{۴۴۱} - وقتی به درگاه مسجد رسیدی بدان که قصد خانه سلطان عظیمی را نموده‌ای که بساطش را جز برای پاکان نمی‌گستراند و جز به صدیقین اجازه مجالست مجلسش را نمی‌دهد همان، ج ۸۳، ص ۳۷۴.

^{۴۴۲} - وقتی خواستی وارد مسجد شوی پای راست را داخل بگذار و بر محمد و آل وی درود فرست مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۹۲.

^{۴۴۳} - هر گاه یکی از شما نماز واجبش را اقامه نمود و از مسجد خارج گشت نزد درگاه بایستد و بگوید: خدایا دعوتم کردی و من اجابت نمودم و نماز واجب را خواندم و متفرق شدم چنانچه دستور دادی، اکنون از فضل تو می‌خواهم که عمل به قصد اطاعتت و دوری از خشم و حد کفایت از رزق را به من عطا فرمایی همان، ص ۳۹۴.

به روایاتی تحت عناوین ذیل اشاره می‌شود:

الف) جارو کردن مسجد

قال رسول الله ﷺ: مَنْ كَتَسَ مَسْجِدًا مِنْ مَسَاجِدِ اللَّهِ فَكَأَنَّمَا غَزَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرْبَعَ مِئَةِ غَزْوَةٍ وَكَأَنَّمَا حَجَّ أَرْبَعَ مِئَةِ حَجَّةٍ، وَكَأَنَّمَا أَعْتَقَ أَرْبَعَ مِئَةِ نَسَمَةٍ وَكَأَنَّمَا صَامَ أَرْبَعَ مِئَةِ يَوْمٍ.^{۴۴۴}

و ایضا عنه ﷺ: مَنْ كَتَسَ مَسْجِدًا أَوْ طَيَّبَهُ أُعْطِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ، وَ خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَهُ رَائِحَةٌ كَرِيمَةٌ كَرَائِحَةِ الْمَسْكِ الْإِذْخِرِ.^{۴۴۵}
و ایضا عنه ﷺ: مَنْ طَهَّرَ مَسْجِدًا فَكَتَسَهُ طَهَّرَهُ اللَّهُ مِنْ ذُنُوبِهِ.^{۴۴۶}

ب) روشن کردن چراغ

قال رسول الله ﷺ: مَنْ أَسْرَجَ فِي مَسْجِدٍ مِنْ مَسَاجِدِ اللَّهِ سِرَاجًا لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ وَحَمَلَةُ الْعَرْشِ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ مَا دَامَ فِي ذَلِكَ الْمَسْجِدِ ضَوْءٌ مِنْ ذَلِكَ السِّرَاجِ.^{۴۴۷}

ج) فرش کردن

قال رسول الله ﷺ: مَنْ بَسَطَ فِيهِ حَصِيرًا صَلَّى عَلَيْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ حَتَّى يَنْقَطِعَ ذَلِكَ الْحَصِيرُ.^{۴۴۸}

تعلیم علم

مسجد در صدر اسلام، جایگاهی برای رسیدگی به تمامی امور اجتماعی مسلمانان بود. مسلمانان مسائل عاطفی خود را در آنجا به پیامبر ﷺ عرضه می‌داشتند، مراجعات

^{۴۴۴} - کسی که مسجدی را جارو زند همانند این است که در چهارصد غزوه با پیامبر شرکت نموده، چهارصد حج کرده، چهارصد بنده آزاد نموده، و چهارصد روز روزه گرفته باشد **الرسالة العلیة**، ص ۶۲.

^{۴۴۵} - کسی که مسجدی را جارو بزند یا خوشبو کند نامه اعمالش را بدست راستش می‌دهند و روز قیامت از قبر برمی‌خیزد در حالی که بوی خوشی چون بوی «إذخیر» می‌دهد همان.

^{۴۴۶} - کسی که مسجدی را تطهیر و جارو کند، خداوند وی را از گناهانش پاک می‌کند همان، ص ۶۳.

^{۴۴۷} - کسی که مسجدی از مساجد خدا را روشن کند، تا مادامی که نوری از آن چراغ باقی است، ملائک و حمله عرش برای او استغفار می‌کنند **وسائل الشیعة**، ج ۳، ص ۵۱۳.

^{۴۴۸} - کسی که در مسجد حصیری پهن کند، تا مادامی که چیزی از آن باقی است، هفتاد هزار فرشته بر آن نماز خوانند **کنز العمال**، ۲۰۷۶۷.

آنان در مسجد حل می‌شد. مکان اعلام جنگ و صلح مسجد بود، سربازان در مسجد سازماندهی می‌شدند، و در رأس همه جایگاه تعلیم و تربیت بود. فقه اسلامی در مسجد توسعه می‌یافت و وعظ و ارشاد جامعه در همین محل صورت می‌گرفت و رابطه خلق با خالق در همان جا تقویت می‌شد.

از آنجا که اسلام به علم‌اندوزی اهمیت زیادی می‌دهد و دستورات اکیدی در برگزاری مجالس علمی در مساجد دارد، بر همین اساس حوزه‌های علمیه سعی بلیغی دارند که محل درس و بحث روحانیون را در مساجد تشکیل دهند؛ این عمل هم از آن جهت که صرف بودن در مسجد عبادت محسوب می‌شود حائز اهمیت است و هم اینکه سیره مستمره مصون و محفوظ مانده است.

روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد مسجد شدند، دو حلقه از مردم در دو سوی مسجد نشسته بودند، عده‌ای مشغول کسب علم و دانش بودند و مباحثه علمی داشتند، و عده‌ای دیگر در حال راز و نیاز و دعا بودند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چون این دو دسته را مشاهده نمود فرمودند:

كَلَّا الْمَجْلِسَيْنِ إِلَى خَيْرٍ إِمَّا هُوَ لَأَيُّ قَبْدَعُونَ اللَّهَ وَإِمَّا هُوَ لَأَيُّ فَيَتَعَلَّمُونَ وَيُفَقِّهُونَ
الْجَاهِلَ، هُوَ لَأَيُّ أَفْضَلُ، بِالْتَّعْلِيمِ أُرْسِلْتُ، ثُمَّ قَعَدَ مَعَهُمْ.^{۴۴۹}

چه نیک است امروز نیز مسجد به عنوان کانون رفع حاجت‌های روحانی انسان شناخته شود و تعلیم علم و دانش، جاری شدن صیغه عقد و ازدواج، اعطای گواهینامه‌های علمی و فنی در مسجد انجام شود، تا ضمن تشویق مردم به سوی این مکان مقدس، جایگاه واقعی مسجد در جامعه آشکارتر شود.

^{۴۴۹} - هر دو مجلس عمل خیری انجام می‌دهند. اما اینان مشغول دعا هستند و آنان نیز مشغول تعلیم و یاد دادن علم به نادان، این دسته برترند من برای تعلیم فرستاده شدم. سپس پیامبر با آنان نشست بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۰۶.

روزه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.^{۴۵۰}

انسان دو جنبه متضاد را در روان خود جمع نموده است. این دو که از آنها تعبیر به نفس عالی و نفس سافل می‌شود باهم در تضاد بوده و خواسته‌ها و نیازهایشان متفاوت است، حتی غالباً آنچه که برای یکی متلذذ است برای دیگری ملال‌آور می‌باشد. نفس عالی انسان، تعالی روح و روان را دنبال می‌کند، و در اندیشه پیمودن سیر صعودی و بردن انسان با خود است. یکی از مراحل این نفس، نفس لوّامه نام دارد.

وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ.^{۴۵۱}

نفس سافل و دانی هدفش در برآورده شدن نیازهای طبیعی و مادی بدون توجه به عالم معنا خلاصه می‌شود و یکی از مراحل آن نفس اماره نام گرفته است.

وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ.^{۴۵۲}

هدف احکام و قوانین اسلام ترویج قسم اول است و البته از بیان راههای ارضای

^{۴۵۰} - (سوره بقره، آیه ۱۸۳) ای ایمان آورندگان همان گونه که بر امتهای قبل از شما روزه نوشته شده بود، بر شما نوشته شد تا پرهیزکار شوید.

^{۴۵۱} - (سوره قیامت، آیه ۲) سوگند به وجدان ملامتگر.

^{۴۵۲} - (سوره یوسف، آیه ۵۳) من هرگز خود را تبرئه نمی‌کنم، همانا نفس سرکش بسیار به بدیها امر می‌کند، مگر پروردگارم رحم کند که پروردگارم آمرزنده و مهربان است.

شهوات انسان غافل نیست و قسم دوم را از نظر دور نمی‌دارد. با توجه به این مقدمه، و ذکر این نکته که روزه در پی تقویت نفس عالی است و طبعاً با نفس دانی و خواسته‌های آن سازگار نمی‌باشد، به بحث خود پیرامون روزه و اهمیت آن در اسلام می‌پردازیم.

وجوب روزه

خطابی که در آیه ابتدای بحث آمده است، عام است و شامل تمام مؤمنین و مؤمنات بدون واسطه می‌شود.

عموماً خطاباتاتی که قرآن کریم به مؤمنین دارد بدون واسطه صورت گرفته است، مانند خطاب در آیه فوق؛ ولی هرگاه کفار و مشرکین مورد خطاب قرار می‌گیرند به خاطر اینکه آنان ارزش تخاطب با خداوند را ندارند، معمولاً خطاب با واسطه صورت می‌گیرد مانند: **قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا، قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعْتِ...^{۴۵۳}**

امام صادق علیه‌السلام در روایتی پیرامون خطاب «أَمَّنُوا» در آیه شریفه می‌فرماید:

لِذَلِكَ مَا فِي النَّدَاءِ أَزَالَ تَعَبَ الْعِبَادَةِ وَالْعِناءِ.^{۴۵۴}

دلیل دیگر وجوب این فریضه، اخبار و احادیث وارده در عقوبت ترک آن می‌باشد.

قال الصادق علیه‌السلام: مَنْ أَفْطَرَ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ خَرَجَ رُوحُ الْإِيمَانِ مِنْهُ.^{۴۵۵}

سماعه می‌گوید از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم کسی سه بار در ماه مبارک رمضان روزه‌خواری می‌کند و هر سه بار وی را نزد حاکم برده‌اند و تعزیر جاری شده است، حکم او چیست؟

امام علیه‌السلام فرمود: **يُقْتَلُ فِي الثَّالِثَةِ.^{۴۵۶}**

^{۴۵۳} - سوره جمعه، آیه ۶؛ سوره کافرون، آیه ۱؛ سوره اسراء، آیه ۸۸.

^{۴۵۴} - لَدَّتْ خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» به حدی است که سختی و مشقت این عبادت را از بین برده است تفسیر مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۷۱.

^{۴۵۵} - کسی که یک روز از ماه مبارک رمضان را روزه نگیرد، روح ایمان از وی مفارقت می‌کند **وسائل الشیعه**، ج ۷، ص ۱۷۶.

^{۴۵۶} - در مرتبه سوم کشته می‌شود، «البته روایات دیگری وجود دارد بر اینکه اصحاب کبائر در مرتبه چهارم کشته می‌شوند. عمل به احتیاط در باب حدود، فقها را بر این واداشته است که فتوای به قتل را تا مرتبه چهارم یعنی چهار مرتبه اجرای حد یا تعزیر، عقب اندازند» همان، ص ۱۷۹.

ویژگیهای ماه رمضان

ارزش هر عملی به مکان و زمان اجرای عمل ارتباط دارد. مکان و زمان به عنوان دو ظرف برای انجام عمل، نقش مهمی در ترتب ثواب و یا عقاب بر عمل دارند، و ماه مبارک رمضان به عنوان ظرف زمانی روزه و سایر عبادات به واسطه خصوصیات آن، تأثیری بسیار در اهمیت پاداش اعمال صورت گرفته در این ماه می‌تواند داشته باشد. خصوصیتی برای ماه مبارک رمضان در روایات و آیات می‌بینیم که از جمله آنها:

۱- ماه نزول قرآن

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ...^{۴۵۷}

۲- شب قدر در ماه رمضان

در آیه فوق خداوند وقت نزول قرآن را در ماه مبارک رمضان معرفی می‌فرماید و در سوره قدر، زمان نزول را شب قدر عنوان نموده است. پس طبیعتاً بایستی شب قدر در ماه مبارک رمضان واقع شده باشد، علاوه بر این روایات کثیره‌ای همین مطلب را به صراحت بیان می‌دارند.

حمران می‌گوید از امام باقر علیه‌السلام از تفسیر سوره قدر سؤال نمودم، امام علیه‌السلام فرمود:

نعم هي ليلة القدر وهي في كل سنة في شهر رمضان في العشر الأواخر...^{۴۵۸}

در کتاب سفینه البحار در جلد دوم، صفحه ۴۱۰ و ۴۱۱ روایات زیادی در باب شب قدر و احتمالات آن از جمله شبهای نوزدهم، بیست و یکم، بیست و سوم ماه رمضان آورده شده است.

۳- ماه غفران گناهان

قال الصادق عليه‌السلام: مَنْ لَمْ يُغْفَرْ لَهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مَا يُغْفَرُ لَهُ إِلَى قَابِلٍ إِلَّا أَنْ

^{۴۵۷} - (سوره بقره، آیه ۱۸۵) ماه رمضان، ماهی که قرآن برای هدایت مردم و نشانه‌های هدایت در آن و جدا نمودن حق از باطل نازل شد.

^{۴۵۸} - بلی آن شب قدر است و در هر سال در ماه رمضان و در دهه آخر آن واقع شده است وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۲۵۶.

يَشْهَدَ عَرَفَةَ.^{۴۵۹}

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله این مسئله را با تأکید بیشتری بیان می‌دارد.

فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حَرَّمَ غُفْرَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ.^{۴۶۰}

و اصولاً در اسم گذاری این ماه به رمضان آمده است که:

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: إِنَّمَا سُمِّيَ الرَّمْضَانُ، لِأَنَّهُ يَرْمُضُ الذُّنُوبَ.^{۴۶۱}

۴- تقدیر آینده

مقدّرات آینده هر کس تا یک سال، یعنی آنچه را که انجام می‌دهد از گناه و ثواب،

خوب و بد، همه و همه در این ماه معین می‌شود.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ.^{۴۶۲}

تقدیر امور جهان دو مرحله پشت سرهم دارد: در مرحله اول، هر چیزی به‌طور کلی،

مقدّر شده است، به طوری که برخی امور مشروط به شرایطی شده‌اند که اگر چنین شد

چنان شود و... در مرحله دوم این امور کلی تفصیل می‌یابند و این بعد از تحقق شرایط یا

عدم تحقق آنهاست. مرحله اول حتی قبل از پیدایش انسان معلوم و مقدّر است، و

مرحله دوم برای هر سال در شب قدر معین و مقدّر می‌شود.

به عنوان مثال برای انسان از همان آغاز مقدّر شده است که اگر در فلان وقت و فلان

مکان، فلان کار مثبت را انجام دهد، به حج مشرف شود و... حال اگر شرایط صورت

پذیرفت، حتمی بودن حج وی در شب قدر معین می‌گردد و اگر شروط محقق نشود، حج

نیز نخواهد رفت. البته قطعاً برخی امور مطلق هستند و شرطی را نمی‌توانند بپذیرند در

این آیه شریفه تعبیر «یفرق» در مقابل «حکیم» اشاره به این مطلب است که امور کلی

^{۴۵۹} - کسی که در ماه مبارک رمضان بخشیده نشود، تا سال آتی بخشیده نمی‌شود، مگر اینکه در عرفه حاضر باشد

بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۳۷۵.

^{۴۶۰} - همانا شقی کسی است که، از بخشش خداوند در این ماه بزرگ محروم بماند همان، ص ۳۵۶.

^{۴۶۱} - ماه رمضان را رمضان گویند، چون گناهان را آب می‌کند کنز العمال، ۲۳۶۸۸.

^{۴۶۲} - (سوره دخان، آیه ۴۰۳) ما قرآن را در شبی مبارک نازل کردیم و همواره انذار کننده بوده‌ایم، در آن شب هر امری طبق

حکمت الهی تنظیم می‌شود.

مقدّر شده در آغاز، در شب قدر مفصل و مقدّر می‌شوند و حتمی می‌گردند و البته باز برخی اعمال انسان در طول سال می‌تواند تقدیرات مشروط را تغییر دهند.

امام صادق علیه‌السلام مراحل سه شب محتمل القدر در ماه مبارک رمضان را چنین بیان می‌فرمایند:

التَّقْدِيرُ فِي لَيْلَةِ تِسْعَةِ عَشَرَ وَالْأَبْرَامُ فِي لَيْلَةِ إِحْدَى وَعِشْرِينَ وَالْأَمْضَاءُ فِي لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ.^{۴۶۳}

گویند حجاج در راه مسافرت یمن در جایی منزل کرد، خیمه حکومتی برافراشتند و آشپزها مشغول پخت و پز شدند، حجاج بر مسند خود نشسته بود که در دور دست دو سه گوسفند را با چوپانی دید و چوپان از شدت گرما و تابش آفتاب سر خود را زیر شکم گوسفندی قرار داده بود، تا سر از حرارت خورشید محفوظ بماند ولی بقیه بدن او زیر آفتاب می‌سوخت. حجاج دستور داد چوپان را حاضر ساختند، سپس به وی گفت: دیدم گرما اذیت می‌کند، گفتم بیایی اینجا استراحت کنی، چوپان گفت: من مسئول گوسفندانم و برای تفریح نیامده‌ام. گفت بنشین چیزی بخور، چوپان جواب داد: دعوت دارم، پرسید کجا، مگر از این غذاها نزد کسی سراغ دارید؟ چوپان گفت: بلی، حجاج گفت: چه کسی؟ جواب داد ربّ العالمین. حجاج فهمید و گفت وقت برای روزه زیاد است، امروز را بخور، چوپان گفت به شرطی که سند زندگی فردا را به من بدهی. حجاج گفت: این حرفها را بگذار کنار، دیگر این غذاها گیر تو نخواهد آمد، چوپان جواب داد، آیا تو آنها را پاک قرار داده‌ای، اگر کمی دندان درد کند این مرغها برای تو بدتر از زهر مار می‌شود.

فواید و آثار روزه

آثار و فوایدی که مترتب بر روزه می‌شوند را تحت سه عنوان آثار دنیوی، آثار معنوی و آثار اخروی بررسی می‌کنیم.

^{۴۶۳} - در شب نوزدهم مقدرات تعیین می‌شوند و در شب بیست و یکم تحکیم می‌یابند و در شب بیست و سوم امضا می‌شوند

تفسیر نورالثقلین، ج ۵، صفحه ۶۲۶.

آثار دنیوی

۱- تعدیل غرایز

قوای جسمانی انسان برای ادامه حیات و بقای وی و نیز بقای نسلهای بعد، باید در حدّ تعادل قرار گیرند، خروج از این مسیر موجب ضعف قوا و در نتیجه انحطاط و نابودی آن می‌شود، یکی از آثار پر برکت روزه که متأسفانه کمتر مورد بحث قرار می‌گیرد، تعدیل این قواست، امر و نهی‌های اسلام در مورد مأكولات و مشروبات و نیز آمیزش جنسی، گویای این حقیقت است که خداوند سبحان که خود خالق تن آدمی است، بر خود لازم دانسته است که راه سعادت و حتی سعادت دنیوی این تن را بیافریند و به انسان ابلاغ فرماید.

۲- صحت مزاج

عمده عامل بیماری بدن پر خوری است و اصولاً کم خوری و خوردن به موقع عامل صحت بدن و اعتدال مزاج است. پزشک نصرانی در جواب مسلمانی که می‌گوید پیامبر ما دستور داده است کم بخورید و به موقع بخورید، می‌گوید: دین شما از طب چیزی کم نگذاشته است.

چربیهای اضافی، قند، و... در نقاط مختلف بدن جمع شده و مراکز برای تولید باکتریها می‌گردند، روزه و به اصطلاح طب، پرهیز و امساک موجب می‌شود این مانده‌های اضافی پاک شود و خانه تکانی سالانه صورت گیرد.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **الْمِعْدَةُ بَيْتُ كُلِّ دَاءٍ وَالْحَمِيَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ**^{۴۶۴}

و ايضاً عنه صلی الله علیه و آله: **لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ وَزَكَاةُ الْإِبْدَانِ الصِّيَامُ**^{۴۶۵}

زکات به معنای اضافی چیزی است که با جدا شدن آن بقیه آن چیز سالم می‌ماند. مثلاً گوسفند مذکا، گوسفندی را گویند که با انجام ذبح شرعی و خروج خون طبق مقررات ذبح، پاک و پیراسته شده باشد.

الکسی سوفورین روسی در کتاب روزه روش نوین برای بیماریها می‌گوید:

^{۴۶۴} - معده منزل هر بیماری و پرهیز در رأس همه داروهاست بحار الأنوار، ج ۶۲، ص ۲۹۰.

^{۴۶۵} - هر چیز زکاتی دارد و زکات بدنها، روزه است وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۲۸۹.

«روزه فایده‌ای ویژه برای درمان کم‌خونی، ضعف روده، التهابات، سل، روماتیسم، ریختگی پوست، مرض‌قند، بیماری کلیه و مجاری، بیماری‌های کبد و نارحتی‌های چشم دارد. و البته مختص به اینها نیست بلکه حتی بیماریهایی که با سلول آمیخته‌اند مانند: سفلیس، سرطان، طاعون را شفا می‌بخشد و مداوا می‌کند.»

ناگفته نماند که آنچه بیان شد فایده وضعی روزه است نه هدف از روزه، لهذا روزه‌ای که به قصد سلامتی بدن آورده شود، از نظر معیارهای شرعی باطل است، بلکه روزه بایستی فقط به قصد قرب‌الهی اتیان گردد.

۳ - عبادت ممتد

بسیاری از عبادات زمان خاصی دارند، مثلاً نماز تنها چند ساعت از شبانه روز را به خود اختصاص می‌دهد، تلاوت قرآن، امر به معروف و نهی از منکر، پرداخت حقوق شرعی، همه در یک ظرف زمانی محدود صورت می‌گیرند، علاوه اینکه برخی عبادتها مانع عبادات دیگر می‌شوند. مثلاً انسان نماز گزار نمی‌تواند در حال نماز هر عمل واجب یا مستحب دیگری انجام دهد. اما در روزه عکس این دو خصوصیت دیده می‌شود، روزه‌دار تمام روز را روزه است و شب را نیز چون به نیت روزه فردا سپری می‌کند باز مشغول عبادت است، علاوه اینکه اعمال واجب و مستحب دیگر می‌توانند در ظرف عبادت روزه جای گیرند، و روزه‌دار هر عمل غیر منافی با روزه را که بخواهد می‌تواند در حال روزه انجام دهد.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در این باره می‌فرماید: **نَوْمُ الصَّائِمِ عِبَادَةٌ وَنَفْسُهُ تَسْبِيحٌ.**^{۴۶۶}

آثار معنوی

۱ - عبادت انحصاری

روزه یک عبادت منحصر برای خداوند متعال است. اهمیت روزه در این باب بدان حدّ است که خداوند آن را انحصاری خود می‌داند.

^{۴۶۶} - خواب روزه‌دار عبادت و نفس او تسبیح خداوند است همان، ص ۲۹۴.

حدیث قدسی: **كُلُّ عَمَلِ ابْنِ آدَمَ هُوَ لَهُ غَيْرَ الصَّيَامِ هَوْلِي وَأَنَا اجْزِي بِهِ.**^{۴۶۷}

و نیز در حدیث دیگر: **الصَّوْمُ لِي وَأَنَا اجْزِي عَلَيْهِ.**^{۴۶۸}

قسم آخر حدیث اول را (انا اجزی به) را به دو صورت می‌توان قرائت کرد و دو معنای متفاوت از آن گرفت، اگر به صیغه معلوم (انا اجزی به) بخوانیم به این معناست که خداوند خود جزای روزه را می‌پردازد، ولی اگر به صیغه مجهول (انا اجزی به) قرائت کنیم معنا بسیار عمیق‌تر می‌گردد و کانه خداوند می‌فرماید: من خودم جزای روزه هستم.

۲- تکیه‌گاه

روزه می‌تواند استقامت انسان را در مقابل مشکلات بیفزاید، روح و روان او را تقویت کند تا بتواند ناملازمات را هضم نماید و بپذیرد، تصمیم عاقلانه بگیرد و دچار سر در گمی نشود و با تصمیم‌های نابجا عمری را در غم و اندوه نانشیند.

قرآن کریم می‌فرماید: شما برای گردش خواسته‌های خود از روزه استمداد بطلبید.

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَأِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ.^{۴۶۹}

امام صادق علیه‌السلام در تفسیر «الصبر» فرموده است: **الصَّبْرُ هُوَ الصَّوْمُ.**^{۴۷۰}

۳- ضیافت الهی

روزه‌دار به مهمانی خداوند دعوت شده است و طبیعی است هر میزبانی صرفاً دوستان و یاران خود را دعوت می‌نماید و باید روزه‌دار از دوستان و محبان خداوند شده باشد که چنین سعادت را کسب کرده باشد.

برخی گمان می‌کنند در مهمانی بایستی سفره آورده و انواع غذاهای رنگین بگسترانند زیرا که طعام و شراب مختلف گویای محبت بیشتر میزبان است، این چه گمان باطلی است؟ اینان انسان را در جسمانیت خلاصه دیده‌اند و لذا هر چیزی باید فراخور و مطابق خواسته‌های جسم باشد تا بپسندند، عید آنان زمانی است که شکمشان

^{۴۶۷} - همه اعمال بنی آدم برای اوست، مگر روزه که خاص من است و من جزای او هستم وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۲۹۴.

^{۴۶۸} - روزه خاص من است و من به آن پاداش می‌دهم همان، ص ۲۹۰.

^{۴۶۹} - (سوره بقره، آیه ۴۵) از روزه و نماز یاری جوید و آن جز برای خاشعان گران است.

^{۴۷۰} - صبر همان روزه است تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۳.

سیر باشد؛ در حالی که کاملاً بعکس است، چنین ضیافت و عیدی، خاص موجوداتی است که جز خور و خواب کاری ندارند، مرتبه انسان به خاطر وجهه روحی وی قابل قیاس با اینها نیست. عید انسان و مهمانی وی زمانی است که غذای معنوی دریافت کند، غذایی که دست او را گرفته و از جهان مادیت بالا بکشاند.

۴- نورانیت دل

روح و روان انسان با ضیق شدن دایره جولان جسم، قوی می‌شود. این قاعده کلیت دارد و حتی در مورد غیر مسلمانان نیز صادق است، روان قوی مرتاضان هندی با تحمل گرسنگی‌ها و تشنگی‌های طاقت فرسا شاهد این مدعاست. البته اگر این سخت‌گیرها در مسیر حق صورت گیرد و طبق معیارهای دین باشد یقیناً جلوه‌های بهتری از مکاشفه را نمودار خواهد ساخت.

پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در این باره می‌فرماید: **لَا تُشْبِعُوا قَيْطُفًا نُورَ الْمَعْرِفَةِ مِنْ قُلُوبِكُمْ.**^{۴۷۱}

و همچنین می‌فرماید: **لَا تُمَيِّتُوا الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ فَإِنَّ الْقُلُوبَ تَمُوتُ كَالزَّرْعِ إِذَا كَثَرَ عَلَيْهِ الْمَاءُ.**^{۴۷۲}

طبق نقلی حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه‌السلام، به واسطه ترک اولی و خوردن از شجره منهیته، بدنش سیاه شده بود، چنانچه ملائک و فرشتگان به حال او می‌گریستند. به وی خطاب رسید که امروز روزه بگیر و آن روز، روز سیزدهم ماه بود، در پی روزه آن روز، ثلث سیاهی برطرف شد. سه روز پی‌درپی همین ندا به وی می‌رسید و با هر روز روزه‌داری ثلث بدنش به حال اول باز می‌گشت، و به همین جهت آن سه روز را اصطلاحاً «ایام البیض» می‌گویند.

آنچه که از این داستان بدست می‌آید این است که، روان لطمه دیده به واسطه حرص و طمع را، می‌توان با روزه معالجه نمود و تأثیر آن لطمه روانی را زدود. خدای متعال در حدیثی قدسی خطاب به پیامبر مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تأثیر شکم گرسنه را در

^{۴۷۱} - سیر نشوید که نور معرفت از قلوبتان خارج می‌شود مکارم الاخلاق، ص ۱۵۰.

^{۴۷۲} - قلبها را با کثرت غذا و آب نمیرانید، زیرا قلبها مانند زراعتی که آب آن زیاد باشد می‌میرند همان.

اخذ حکمت و معرفت برای مؤمن و کافر چنین بیان می‌دارد.

يَا أَحْمَدُ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا جَاعَ بَطْنُهُ وَحَفِظَ لِسَانَهُ عَلِمَتْهُ الْحِكْمَةُ، وَإِنْ كَانَ كَافِرًا تَكُونُ
حِكْمَتُهُ حُجَّةً عَلَيْهِ وَوَبَالًا، وَإِنْ كَانَ مُؤْمِنًا تَكُونُ حِكْمَتُهُ نُورًا وَبُرْهَانًا وَشِفَاءً
وَرَحْمَةً، فَيَعْلَمُ مَا لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُ وَيُبْصِرُ مَا لَمْ يَكُنْ يُبْصِرُ، فَأَوَّلُ مَا أَبْصَرَهُ عَيْبُ
نَفْسِهِ حَتَّى يَسْتَغْلَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ وَأَبْصَرَهُ دَقَائِقَ الْعِلْمِ حَتَّى لَا يَدْخُلَ عَلَيْهِ
الشَّيْطَانُ.^{٤٧٣}

۵- قرب الهی

یکی دیگر از آثار روزه، تقرب روزه‌دار به خداوند است، انسان روزه‌دار نسبت به هر
کس دیگری به خدای خود نزدیکتر می‌باشد.

حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرمایند: از جمله خطابه‌های خداوند به پیامبر مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در شب
معراج این بود. يَا أَحْمَدُ هَلْ تَدْرِي بِأَيِّ وَقْتٍ يَتَقَرَّبُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ، قَالَ: لَا يَا رَبِّ، قَالَ:
إِذَا كَانَ جَائِعًا أَوْ سَاجِدًا.^{٤٧٤}

آری، شکم گرسنه به خدا نزدیک و شکم سیر چه بسا، طاعی و سرکش می‌شود.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْبَطْنَ إِذَا شَبِعَ طَعَى.^{٤٧٥}

و چنین شکمی از خدا فاصله گرفته است.

قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَبْعَدُ الْخَلْقِ مِنَ اللَّهِ مَا إِذَا امْتَلَأَ بَطْنُهُ.^{٤٧٦}

۶- اجابت دعا

از دعاهایی که در مظان استجابت قرار می‌گیرد، دعای روزه‌دار است.

^{٤٧٣} - ای احمد، بنده اگر شکمش گرسنه باشد و زبانش را حفظ کند، حکمت را به او می‌آموزیم، اگر کافر باشد حکمت وی، اتمام

حجت بر او بوده و موجب وبال او خواهد بود، و اگر مؤمن باشد، حکمت او نور و برهان و شفا و رحمت می‌باشد. پس او نادیدنیها را می‌بیند و
ناشنیدنیها را می‌شنود، و اولین چیزی را که بر او آشکار می‌کنند عیوب خودش می‌باشد تا متعرض عیوب دیگران نشود، و نیز دقایق علم و دانش را به
او اعطا می‌کنند تا شیطان بر وی مسلط نگردد بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۲۹.

^{٤٧٤} - ای احمد، می‌دانی بنده چه وقت به خدا نزدیکتر است، پیامبر فرمودند نه ای پروردگرم. خدای می‌فرماید: وقتی گرسنه یا

در حال سجده باشد همان، ص ۲۲؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۹۳.

^{٤٧٥} - شکم وقتی سیر شد طغیان می‌کند بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۳۳۶.

^{٤٧٦} - دورترین حالات بنده به خدا، زمانی است که شکمش سیر باشد سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۵.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا تُرَدُّ دَعْوَةُ الصَّائِمِ.^{٤٧٧}

و قال ابو الحسن الرضا عليه السلام: دَعْوَةُ الصَّائِمِ مُسْتَجَابٌ عِنْدَ إِفْطَارِهِ.^{٤٧٨}

حضرت امیر علیه السلام استجابت دعا را در ضمن سه خصلت دیگر صائم چنین بیان فرموده است:

نَوْمُ الصَّائِمِ عِبَادَةٌ وَصَمْتُهُ تَسْبِيحٌ وَدُعَاؤُهُ مُسْتَجَابٌ وَعَمَلُهُ مُضَاعَفٌ.^{٤٧٩}

٧ - دهان خوشبو

هر چند روزه دار به واسطه عدم تناول طعام، ممکن است دهانش بدبو شود، و هنگام تکلم و تنفس کسی را ناراحت کند ولی همین بوی بد از هر مشکلی نزد خداوند خوشبوتر است.

قال الصادق عليه السلام: خُلُوفُ فَمِّ الصَّائِمِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رَائِحَةِ الْمِسْكِ.^{٤٨٠}

٨ - توجه به هم نوع

یکی از آثار روزه توجه به دوستان و هم نوعان و وضعیت معیشت آنان می باشد. از امام حسن عسکری علیه آلاف التحية و الثناء سؤال شد که چرا خداوند روزه را واجب نمود؟

حضرت در پاسخ فرمودند: لِيَجِدَ الْغَنِيُّ مَسَّ الْجُوعِ.^{٤٨١}

٩ - پذیرش توبه

اثر دیگر روزه، پذیرش توبه عبد عاصی از سوی حق مبین است. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله در وصف ماه مبارک می فرماید:

هُوَ شَهْرٌ أَوْلَاهُ رَحْمَةٌ وَأَوْسَطُهُ مَغْفِرَةٌ وَآخِرُهُ الْإِجَابَةُ وَالْعِتْقُ مِنَ النَّارِ.^{٤٨٢}

^{٤٧٧} - دعای روزه دار رد نمی شود بحار الأنوار، ج ٩٦، ص ٢٥٦.

^{٤٧٨} - دعای روزه دار هنگام افطار اجابت می شود همان، ص ٢٥٥.

^{٤٧٩} - خواب روزه دار عبادت، سکوتش تسبیح، دعای او مستجاب و عملش ثواب مضاعف دارد (همان، ج ٩٣، ص ٣٦٠).

^{٤٨٠} - بوی بد دهان روزه دار، نزد خداوند از مشک خوشبوتر است همان، ج ٩٦، ص ٢٥٣.

^{٤٨١} - تا غنی و ثروتمند مزه گرسنگی را بچشد همان، ص ٣٦٩.

^{٤٨٢} - ماه مبارک ماهی است که آغازش رحمت، بین آن مغفرت و نهایت آن اجابت دعا و آزادی از آتش جهنم می باشد همان، ص ٣٤٢.

آثار اخروی

مهمترین آثار روزه در قیامت ظاهر می‌شود در آغاز این بحث روایت ذیل را که هفت خصلت از خصایل روزه که بعضاً اخروی هستند بیان می‌کنیم:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما من مؤمن يصوم شهر رمضان احتساباً إلا أوجب الله له سبع خصال. أولها يذوب الحرام من جسده، والثانية يقرب من رحمة الله عز وجل، والثالثة قد كفر خطيئة أبيه آدم، والرابعة يهون الله عليه سكرات الموت، والخامسة أمان من الجوع والعطش يوم القيمة، والسادسة يطعمه الله عز وجل من طيبات الجنة، والسابعة يعطيه الله عز وجل برائة من النار.^{٤٨٣}

در این روایت به چند اثر اخروی روزه اشاره شده است که از جمله آنها: سهولت جان دادن و ورود به عالم برزخ، در امان ماندن از گرسنگی و تشنگی قیامت، اطعام از نعمتهای بهشتی و برائت از آتش، می‌باشد.

و همچنین رسول خدا صلى الله عليه وآله در مورد آثار اخروی روزه می‌فرماید:

عليك بالصوم فإنه جنة من النار، وإن استطعت أن تأتیک الموت وبطنك الجائع فافعل.^{٤٨٤}

من منعة الصوم من طعام يشتهي، كان حقاً على الله أن يطعمه من طعام الجنة ويسقيه من شربها.^{٤٨٥}

این اثر در روزه مستحبی نیز نهفته است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من صام يوماً تطوعاً إبتغاء ثواب الله وجبت له المغفرة.^{٤٨٦}

^{٤٨٣} - مؤمنی نیست که ماه رمضان را تماماً روزه بگیرد مگر اینکه خداوند هفت خصلت را بر وی واجب کند: ١ - محرمت از جسمش ذوب می‌شود، ٢ - به رحمت خدای عز و جل نزدیک می‌شود، ٣ - کفران گناه پدرش آدم می‌باشد، ٤ - جان دادن بر وی آسان می‌گردد، ٥ - از گرسنگی و تشنگی روز قیامت در امان می‌باشد، ٦ - خداوند عز و جل او را از طیبیات بهشت می‌خوراند، ٧ - خداوند برائت از آتش را به او عطا می‌کند **خصال صدوق**، ج ٢، ص ٣٤٦.

^{٤٨٤} - روزه بر تو لازم است که آن سپری در مقابل آتش می‌باشد و اگر می‌توانی هنگام مرگ گرسنه باشی چنین کن **بحار الأنوار**، ج ٩٦، ص ٢٥٨.

^{٤٨٥} - کسی که روزه او را از غذایی که به آن میل پیدا نموده، باز دارد لازم است بر خداوند که از طعام بهشتی و آب آن، او را اطعام و سیراب کند **همان**، ص ٣٣١.

^{٤٨٦} - کسی که یک روز روزه مستحبی را به خاطر ثواب آن بگیرد، مغفرت خداوند برای وی لازم است **وسائل الشیعة**، ج ٧، ص ٢٩٣.

پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله در مورد محل ورود روزه دار به بهشت می فرماید:

إِنَّ لِلْجَنَّةِ بَاباً يُدْعَى الرَّيَّانُ، لَا يَدْخُلُ مِنْهُ إِلَّا الصَّائِمُونَ.^{۴۸۷}

انواع روزه

روزه بر دو قسم است: روزه نفس و روزه بطن، روزه بطن همان امساک از خوردن و آشامیدن به نیت روزه است، اما روزه نفس مرتبه‌ای بالاتر دارد. علمای علم اخلاق با نگاهی دقیق تر روزه را بر سه قسم تقسیم نموده‌اند: روزه عام، روزه خاص و روزه خاص الخاص، روزه عام آن است که انسان مبطلات روزه را ترک گوید و واجبات و شرایط آن را محقق سازد؛ روزه خاص آن است که علاوه بر مرحله قبل، جوارح را از گناه باز دارد؛ و روزه خاص الخاص آن است که قلب نیز علاوه بر شکم و سایر جوارح روزه دار باشد. در روایات به هر دو نوع تقسیم‌بندی اشاره شده است، در مورد تقسیم روزه بر دو نوع آمده است:

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صِيَامُ الْقَلْبِ عَنِ الْفِكْرِ فِي الْأَثَامِ، أَفْضَلُ مِنْ صِيَامِ الْبَطْنِ عَنِ الطَّعَامِ.^{۴۸۸}

و اَيْضاً عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَوْمُ النَّفْسِ عَنِ لَذَاتِ الدُّنْيَا أَنْفَعُ الصِّيَامِ.^{۴۸۹}

در روایت ذیل حضرت امیر علیه السلام به تقسیم دوم و وجود سه نوع روزه اشاره می فرماید:

صَوْمُ الْقَلْبِ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ اللِّسَانِ وَصِيَامُ اللِّسَانِ خَيْرٌ مِنْ صِيَامِ الْبَطْنِ.^{۴۹۰}

امام باقر علیه السلام به جابر می فرماید: اگر کسی در ماه رمضان روزه گرفت و شب نماز خواند و مفطرات را ترک گفت و خود را آزار نداد مانند روزی است که از مادر متولد شده باشد؛ جابر عرض کرد: جانم فدایت، چه خوب خبری است، امام علیه السلام فرمود: چه دشوار است عمل به این شرایط.

خدای متعال در یک حدیث قدسی خطاب به پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

^{۴۸۷} - برای بهشت دری است به نام «ریان» [سیراب کننده]، وارد آن نمی شوند مگر روزه داران همان، ص ۲۹۵.

^{۴۸۸} - روزه قلب از فکر نمودن در مورد گناهان، از روزه شکم از غذا برتر است غرر الحکم.

^{۴۸۹} - روزه نفس از لذات دنیوی، نافع ترین روزه هاست همان.

^{۴۹۰} - روزه قلب از روزه زبان و روزه زبان از روزه شکم بالاتر است همان.

يا أَحْمَدُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْعِبَادَةِ أَحَبُّ مِنَ الصَّوْمِ وَالصَّوْمِ. فَمَنْ صَامَ وَلَمْ يَحْفَظْ لِسَانَهُ كَمَنْ قَامَ وَلَمْ يَقْرَأْ فِي صَلَاتِهِ وَأَعْطَيْتُهُ أَجْرَ الْقِيَامِ وَلَمْ أَعْطِهِ أَجْرَ الْعَابِدِينَ. يا أحمد هل تدرى متى يكون العبد عابداً؟ قال لا يا رب. قال: إذا اجتمع فيه سبع خصال، ورع يخجزه عن المحارم وصمت يكفه عما لا يغبنيه وخوف يزداد كل يوم من بكائه وحياء يستحبي مني في الخلاء وأكل ما لا بد منه ويُبغض الدنيا لبغضى لها ويحب الأختيار لحيي إياهم.^{٤٩١}

روزه و گناه

روزه با گناه سازگار نیست، روزه‌داری که امساک نموده ولی انواع معاصی را نیز انجام می‌دهد، نمی‌داند برای چه و برای که روزه گرفته است.

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدند که زنی به کنیز خود ناسزا می‌گوید، حضرت وی را خواند و فرمود: بخور، عرضه داشت روزه‌ام، حضرت فرمودند: كَيْفَ تَكُونِينَ صَائِمَةً وَقَدْ سَبَبْتِ جَارِيَتَكَ، إِنَّ الصَّوْمَ لَيْسَ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ وَ إِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حِجَاباً عَنِ سِوَاهُمَا مِنَ الْفَوَاحِشِ مِنَ الْفِعْلِ وَالْقَوْلِ يَفْطُرُ الصَّائِمُ، مَا أَقَلَّ الصَّوْمِمْ وَأَكْثَرَ الْجَوَاعِ.^{٤٩٢}

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز می‌فرماید:

الصَّائِمُ فِي عِبَادَةٍ وَإِنْ كَانَ عَلَى فِرَاشِهِ مَا لَمْ يَغْتَبِ مُسْلِمًا.^{٤٩٣}

^{٤٩١} - ای احمد، چیزی از عبادت بالاتر از سکوت و روزه نیست، لذا کسی که روزه بدارد و زبانش را نگه ندارد، همانند کسی است

که برای نماز بایستد و چیزی نخواند، به وی ثواب قیام می‌دهم ولی ثواب عابدین نخواهم داد.

ای احمد می‌دانی چه وقت بنده، عابد حقیقی است؟ پیامبر عرض کرد، خدایا خیر، خداوند فرمود: وقتی هفت خصلت در وی جمع باشد. ۱ - تقوایی که او را از محرمات باز دارد، ۲ - سکوتی که وی را از آنچه که برای او نافع نیست باز دارد، ۳ - ترسی که هر روز بر گریه وی بیفزاید، ۴ - در خلوتها از من حیا کند، ۵ - به اندازه نیاز و ضرورت بخورد، ۶ - نسبت به دنیا بخاطر بغض من به آن خشمگین باشد، ۷ - خوبان را بخاطر اینکه من آنان را دوست دارم دوست داشته باشد بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۳۰.

^{٤٩٢} - چگونه روزه‌دار هستی در حالی که کنیزت را ناسزا گفتی، روزه فقط از غذا و آب نیست، خداوند روزه شکم را حجاب و مانع

فواحش فعلی و قولی که موجب افطار صائم می‌شوند، قرارداده است، چه کمند روزه‌داران و چه زیادند گرسنگان همان، ج ۹۶، ص ۲۹۳.

^{٤٩٣} - روزه‌دار در حال عبادت است هر چند در بستر باشد، مادامی که مسلمانی را غیبت نکند وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۹۱.

رَبِّ صَائِمٍ حَظَّهُ مِنْ صِيَامِهِ الْجُوعُ وَالْعَطَشُ وَرَبِّ قَائِمٍ حَظُّهُ مِنْ قِيَامِهِ السَّهَرُ.^{۴۹۴}
در اینجا ذکر سه نکته را لازم می‌دانیم.

الف) روزه در تابستان

از این باب که برترین اعمال سخت‌ترین آنهاست، طبیعتاً روزه در شدت گرما از ثواب ویژه‌ای برخوردار خواهد بود.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الصَّوْمُ فِي الْحَرِّ جِهَادٌ.^{۴۹۵}

قال الصادق عليه السلام: أَفْضَلُ الْجِهَادِ الصَّوْمُ فِي الْحَرِّ.^{۴۹۶}

ب) روزه در زمستان

قال الصادق عليه السلام: الصَّوْمُ فِي الشِّتَاءِ هُوَ الْغَنِيمَةُ الْبَارِدَةُ.^{۴۹۷}

روزه در زمستان از جهت دیگری مورد سفارش است و آن اینکه در فصل زمستان به واسطه طولانی بودن شبها فرصت برای عبادت و راز و نیاز و خلوت کردن با خدای متعال بیشتر است.

به همین جهت امام صادق علیه السلام زمستان را بهار مؤمن بیان کرده است.

الشِّتَاءُ رَيْبُ الْمُؤْمِنِ يَطُولُ فِيهِ لَيْلُهُ فَيَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى قِيَامِهِ، وَيَقْصُرُ فِيهِ نَهَارُهُ

فَيَسْتَعِينُ بِهِ عَلَى صِيَامِهِ.^{۴۹۸}

ج) سه روز روزه در هر ماه

در اخبار و احادیث سفارش زیادی به روزه سه روز در هر ماه می‌بینیم و البته همین مقدار به خاطر ده برابر شدن حسنات، برابر روزه تمام ماه و به تبع تمام سال دانسته شده است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ كَانَ كَمَنْ صَامَ الدَّهْرَ لَأَنَّ اللَّهَ

^{۴۹۴} - چه بسا روزه‌داری که بهره‌وری از روزه، گرسنگی و تشنگی باشد، و چه بسا نماز شب خوانی که بهره‌وری از آن تنها شب بیداری باشد (بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۲۸۹).

^{۴۹۵} - روزه در شدت گرما، جهاد است همان، ص ۲۵۷.

^{۴۹۶} - بالاترین جهادها، روزه در شدت گرماست همان، ص ۲۵۶.

^{۴۹۷} - روزه در زمستان غنیمتی گواراست «سختی ندارد» همان، ج ۷۵، ص ۳۰۲.

^{۴۹۸} - زمستان بهار مؤمن است، شب آن طولانی است و او را برای اقامه نماز یاری می‌دهد و روز آن کوتاه است و او را برای روزه کمک می‌کند وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۳۰۲.

عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا.^{۴۹۹}

در پایان این مبحث خطبه معروف به شعبانیه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که حاوی نکاتی بسیار مهم در غفلت ماه مبارک از جهت های مختلف است آورده ایم و قبل از آن محورهای این خطبه غراء را برمی شمیریم. در این خطبه به نکات ذیل توجه شده است:

- ۱ - برکت ماه مبارک رمضان و وجوه آن؛
- ۲ - مقایسه ضیافت الهی با ضیافت مادی؛
- ۳ - بیان وسعت رحمت الهی در تمام لحظات این ماه؛
- ۴ - ذکر اعمال حسنه ای چون انفاق، احترام به غیر، رحمت، صله ارحام، در کنار روزه؛
- ۵ - بیان محرّماتی چون گناهان زبان، چشم، گوش، و غیره؛
- ۶ - ارائه طریق برای پایین آوردن بار گناهان؛
- ۷ - توبه، انابه و استغفار به درگاه خداوند؛
- ۸ - وعده پذیرش توبه؛
- ۹ - توجه به دعاها و خواسته ها و اجابت آنها؛
- ۱۰ - یادآوری قیامت، محشر، نامه اعمال و میزان؛
- ۱۱ - شرایط روزه حقیقی یعنی روزه خواص؛
- ۱۲ - اطعام و افطاری مؤمنین و ثواب آن؛
- ۱۳ - خوش رفتاری با زیردستان؛
- ۱۴ - اهمّیت نماز به عنوان اولّین فرض دینی؛
- ۱۵ - اهمّیت تلاوت قرآن در این ماه؛
- ۱۶ - باز بودن درهای رحمت و بسته بودن درهای غضب در این ماه؛
- ۱۷ - ممنوعیت شیطان از تسلط بر نیکان در این ماه؛
- ۱۸ - عوامل باز شدن و بسته شدن درهای رحمت و غضب و دستان شیاطین؛
- ۱۹ - پیشگویی شهادت حضرت امیر علیه السلام در این ماه؛

^{۴۹۹} - هر کسی در هر ماه سه روز روزه بدارد، همانند این است که تمام عمر را روزه گرفته باشد، زیرا خداوند می فرماید هر کسی یک حسنه بیاورد، ده برابر پاداش دارد بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۳۰۲.

٢٠ - اعلام محبت وافر به وجود مقدّس حضرت امير عليه السلام و امامت وى.

اينك به متن خطبه توجه كنيد:

عن على بن الحسن بن فضال عن ابيه عن ابي الحسن الرضا عن ابيه عن آباءه

عن امير المؤمنين عليه السلام قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله خطبنا ذات يوم فقال: ايها الناس انه

قد اقبل اليكم شهر الله بالبركة، و الرحمة، و المغفرة، شهر هو عند الله افضل

الشهور، و ايامه افضل الايام، و لياليه افضل الليالي، و ساعاته افضل الساعات،

هو شهر دعيتم فيه الى ضيافة الله، و جعلتم فيه من اهل كرامة الله، انفاصكم فيه

تسبيح، و نومكم فيه عبادة و عملكم فيه مقبول، و دعاؤكم فيه مستجاب، فسلوا

الله ربكم بنيات صادقة، و قلوب طاهرة، ان يوفقكم لصيامه و تلاوة كتابه، فان

الشقى من حرم غفران الله فى هذا الشهر العظيم. واذكروا بجوعكم و عطشكم

فيه جوع يوم القيامة و عطشه و تصدقوا على فقرائكم و مساكينكم و وقروا

كباركم و ارحموا صغاركم و صلوا ارحامكم و احفظوا السننكم و غضوا عما لا

يحل النظر اليه ابصاركم و عما لا يحل الاستماع اليه اسماعكم و تحننوا على

ايتام الناس يتحنن على ايتامكم و توبوا الى الله من ذنوبكم و ارفعوا اليه

ايديكم بالدعاء فى اوقات صلواتكم، فانها افضل الساعات ينظر الله عزّ و جلّ

فيها بالرحمة الى عباده، يجيبهم اذا ناجوه، و يلببهم اذا نادوه، و يستجيب لهم اذا

دعوه. ايها الناس ان انفسكم مرهونة باعمالكم ففكوها باستغفاركم و ظهوركم

ثقله من اوزاركم، فحففوا عنها بطول سجودكم، و اعلموا ان الله تعالى ذكره اقسام

بعزته ان لا يعذب المصلين و الساجدين و ان لا يروعهم بالنار يوم يقوم الناس

لرب العالمين. ايها الناس من فطر منكم صائما مؤمنا فى هذا الشهر كان له

بذلك عند الله عتق رقبة و مغفرة لما مضى من ذنوبه، قيل يا رسول الله و ليس

كلنا يقدر على ذلك فقال عليه السلام: اتقوا النار ولو بشق تمره اتقوا النار ولو بشربة من

ماء. ايها الناس من حسن منكم فى هذا الشهر خلقه كان له جوازا على الصراط

يوم تزل فيه الاقدام، و من خفف فى هذا الشهر عما ملكت يمينه خفف الله عليه

حسابه، و من كف فيه شره كف الله عنه غضبه يوم يلقاه، و من اكرم فيه يتيما

اکرمه الله يوم يلقاه، و من وصل فيه رحمه وصله الله برحمته يوم يلقاه، و من قطع فيه رحمه قطع الله عنه رحمته يوم يلقاه، و من تطوع فيه بصلاة كتب الله له براءة من النار، و من ادى فيه فرضا كان له ثواب من ادى سبعين فريضة فيما سواه من الشهور، و من اكثر فيه من الصلاة على ثقل الله ميزانه يوم تخف الموازين، و من تلا فيه آية من القرآن كان له مثل اجر من ختم القرآن في غيره من الشهور. ايها الناس ان ابواب الجنان في هذا الشهر مفتحة فسلوا ربكم ان لا يغلقها عليكم و ابواب النيران مغلقة فسلوا ربكم ان لا يفتحها عليكم، و الشياطين مغلوله فسلوا ربكم ان لا يسلطها عليكم، قال امير المؤمنين عليه السلام: فقلت يا رسول الله ما افضل الاعمال في هذا الشهر فقال: يا ابا الحسن افضل الاعمال في هذا الشهر الورع عن محارم الله عز و جل، ثم بكى فقلت يا رسول الله ما يبكيك؟ فقال يا على ابكى لما يستحل منك في هذا الشهر، كاني بك و انت تصلى لربك و قد انبعث اشقى الاولين شقيق عاقر ناقة ثمود فضربك ضربة على قرنك فحضب منها لحيتك، قال امير المؤمنين عليه السلام: فقلت يا رسول الله و ذلك في سلامة من ديني؟ فقال عليه السلام: في سلامة من دينك، ثم قال يا على من قتلك فقد قتلني، و من ابغضك فقد ابغضني، و من سبك فقد سبني، لانك منى كنفسى روحك من روحى و طينتك من طينتى، ان الله تبارك و تعالى خلقنى و اياك و اصطفانى و اياك و اختارنى للنبوۃ و اختارك للامامة و من انكر امامتك فقد انكر نبوتى يا على انت وصيى و ابو ولدى و زوج ابنتى و خليفتى على امتى فى حياتى و بعد موتى، امرك امرى و نهيك نهيبى، اقسام بالذى بعثنى بالنبوۃ و جعلنى خير البرية انك لحجة الله على خلقه و امينه على سرّه و خليفته على عبادته.^{٥٠٠}

امام رضا عليه السلام از پدراناش از حضرت امير عليه السلام نقل مي كند كه فرمود روزى رسول خدا صلوات الله عليه واله فرمود: «اى مردم، ماهى با برکت و رحمت و مغفرت به شما روى آورده است. ماهى كه نزد خداوند برترين ماهها و روزهايش برترين ايام و شبهاى آن برترين شبها و ساعات آن برترين

^{٥٠٠} - بحار الأنوار، ج ٩٦، ص ٢٥٦.

لحظات است. آن ماهی است که شما به ضیافت الهی فرا خوانده شده‌اید، و از بزرگان در پیشگاه خداوند قرار داده شده‌اید، نفسهایتان در آن تسبیح، خوابتان عبادت، اعمالتان مقبول، دعاهایتان مستجاب است، پس از خدا با نیت‌های صادق و قلوب پاکیزه بخواهید تا شما را برای انجام روزه و تلاوت آیات قرآن موفق بدارد، چرا که شقی و بدبخت کسی است که از غفران خداوند در این ماه عظیم بی‌بهره بماند.

هنگام گرسنگی و تشنگی به یاد گرسنگی و تشنگی روز قیامت بیفتید و به فقرا صدقه دهید. بزرگانتان را اکرام و خردسالانتان را ترحم نمایید، صلّه رحم به‌جا آورده و زبانتان را بازداشته و چشم را از هر آنچه نگریستن بدان حرام است پوشانده و گوش را از محرّمات باز دارید. به یتیمان ترحم کنید تا به ایتمانتان ترحم کنند، از گناهانتان توبه به سوی خدا نمایید، در اوقات نماز دست به دعا بلند کنید که آن اوقات بهترین لحظاتی است که خدای عزّ و جل با رحمت به بندگانش می‌نگرد، مناجاتشان را پاسخ و ندایشان را لبیک و دعایشان را مستجاب می‌گرداند.

ای مردم نفسهای شما در گرو اعمال شماست، آنها را با استغفار آزاد کنید، کمرهایتان زیر بار گران گناهانتان می‌باشد، آنها را با طول سجود کم نمایید، بدانید که خدای متعال به عزّت خویش سوگند یاد نموده است که نمازگزاران و ساجدان را عذاب نکند و در روزی که خلاق در پیشگاه خداوند حاضر شوند، آنان را نهراساند. ای مردم کسی که از شما روزه‌دار مؤمنی را در این ماه افطار دهد، ثواب آزاد کردن بنده و بخشش گناهان گذشته را داراست، (اصحاب عرض کردند همه ما قادر به افطاری دادن نیستیم) حضرت در پاسخشان فرمود: تقوای الهی پیشه کنید ولو به دانه‌ای خرما یا ظرف آبی. ای مردم کسی که در این ماه اخلاقش را نیک گرداند، روزی که قدمها می‌لرزد، جواز عبور از پل صراط به وی می‌دهند، و کسی که بر زیر دستانش در این ماه آسان گیرد، خداوند حسابش را آسان خواهد نمود، و کسی که شرّ خود را از دیگری باز دارد، خداوند غضبش را در روز ملاقات از او باز خواهد داشت، و کسی که در این ماه یتیمی را اکرام کند، در روز ملاقات، خداوند او را اکرام خواهد کرد و کسی که صلّه رحم نماید، خداوند در روز ملاقات رحمتش را به او خواهد رساند، و کسی که در این ماه قطع رحم کند در آن روز خداوند رحمتش را از او سلب خواهد کرد. کسی که یک نماز مستحّی در این ماه بیاورد، خداوند برائت از آتش را برای او می‌نویسد، و کسی که نماز واجبی را اتیان کند، ثواب هفتاد نماز فریضه در ماههای دیگر را دارد، کسی که زیاد بر من در این ماه صلوات

بفرستد، روزی که اعمال نیک سبک است، خداوند میزان اعمال نیک او را سنگین می‌کند و کسی که در این ماه یک آیه از قرآن را تلاوت کند مثل این است که قرآن را در ماههای دیگر ختم کرده باشد.

ای مردم، درهای بهشت در این ماه باز است از خدا بخواهید که بر شما نبندد؛ و درهای آتش بسته است، از خدا بخواهید که برای شما باز نکند؛ دستان شیاطین بسته است، از خدا بخواهید که آنها را بر شما مسلط نگرداند.

علی علیه السلام می‌فرماید: «گفتم ای رسول خدا کدام عمل در این ماه با فضیلت تر است؟»، حضرت فرمود: ای ابالحسن برترین اعمال در این ماه پرهیز از محرمات خدای عزّ و جل است. سپس پیامبر گریست «گفتم چه چیز باعث شده گریه کنی؟»، فرمود: ای علی گریه می‌کنم برای آنچه که در این ماه بر تو حلال می‌شود، مثل اینکه با تو هستم و تو برای خدای خود نماز می‌خوانی و اولین شقی و بدبخت، بدبختی که نفاقه ثمود را پی کرد، بلند شده و ضربه‌ای بر پیشانی تو می‌زند و محاسن تو را خضاب خواهد کرد. علی علیه السلام می‌فرماید: «گفتم دینم سالم است؟». فرمود: دین تو سالم است و سپس فرمود: ای علی، آن کس که تو را بکشد مرا کشته است و آن کس که بر تو خشم گیرد بر من خشم گرفته است و آن کس که به تو بد گوید به من بد گفته است، زیرا که تو از من مثل خود من هستی، روح تو از روح من و طینت تو از طینت من است، خدای متعال من و تو را خلق نمود، من و تو را انتخاب کرد، من را برای نبوت و تو را برای امامت، انتخاب کرد، پس کسی که امامت تو را انکار کند، نبوت مرا انکار نموده است، ای علی تو وصی من و پدر فرزندان من و همسر دختر من هستی. تو جانشین من بر امتم در حیات و بعد از مرگ من می‌باشی، امر تو امر من و نهی تو، نهی من است، قسم به خدایی که مرا به نبوت برانگیخت و برترین بندگان قرار داد، تو حجت خدا بر خلق و امین او بر اسرارش و جانشین او بر بندگانش می‌باشی.

انفاق واجب

وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ * فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ.^{۵۰۱}

اصولاً اسلام با ثروت و غنا مخالف نیست، مالکیت خصوصی، اصلی مسلم و پذیرفته شده است و هر کسی مالک دسترنج خود می‌باشد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ، الْغِنَى.^{۵۰۲}

و قال الصادق عليه السلام: سَلُوا اللَّهَ الْغِنَى فِي الدُّنْيَا وَالْعَافِيَةَ وَفِي الْآخِرَةِ الْمَغْفِرَةَ وَالْجَنَّةَ.^{۵۰۳}

بلکه آنچه را که اسلام با شدت با آن مقابله می‌کند این است که غنی، وظیفه خود را در مقابل فقیر انجام ندهد، فقیر و غنی در جامعه دو رکن برای چرخش چرخه حیات هستند، اگر همه غنی می‌بودند بسیاری از امورات و کارها معطل می‌ماند و... اما صحیح نیست که فقیر در حاشیه قرار گیرد و غنی از همه نعمتهای خدادادی بهره برد و دستور خداوند را در مورد فقیر به کار نگیرد.

^{۵۰۱} - (سوره توبه ، آیات ۷۵ و ۷۶) از آنان [منافقین] کسانی هستند که با خدا پیمان بسته‌اند که اگر خداوند ما را از فضل خود روزی کند، قطعاً صدقه خواهیم داد و از شاکران خواهیم بود. اما هنگامی که خداوند از فضل خود به آنان بخشید، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی گردان شدند.

^{۵۰۲} - ثروت کمک کار شایسته‌ای است، برای پیشه نمودن تقوای الهی مستدرک الوسایل، ج ۲، ص ۴۱۵.

^{۵۰۳} - برای دنیا از خدا ثروت و عافیت، و برای آخرت نیز بخشش و بهشت را طلب کنید بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۶۴.

اقسام انفاق‌های واجب

الف) زکات: و آن پرداخت قسمی از برخی اموال می‌باشد، اموالی که زکات به آنها تعلق می‌گیرد عبارت‌اند از: ۱ - نقدین و به میزان نصاب اول آنها در طلا بیست مثقال شرعی؛ و در نقره یکصد و پنج مثقال معمولی است و در این صورت ۴۰۱ آن زکات است. ۲ - انعام ثلاثه و میزان نصاب در آنها عبارت‌اند از: در گوسفند اولین نصاب چهل، و زکات آن یک گوسفند است؛ در گاو اولین نصاب سی و زکات آن یک گوساله سال دوم می‌باشد؛ در شتر اولین نصاب پنج و زکات آن یک گوسفند می‌باشد. ۳ - غلات اربعه و میزان نصاب در آنها حدود ۸۴۷ کیلوگرم و مقدار زکات ۱۰۱ در صورت دیمی و ۲۰۱ در صورت آبی بودن است.

ب) خمس: و آن پرداخت ۵۱ منافع اموال می‌باشد. البته در برخی موارد دیگر چون معادن، مال مخلوط، گنج، جواهر دریا، غنیمت جنگی و زمین خریداری شده توسط کافر ذمی از مسلمان خمس تعلق می‌گیرد.^{۵۰۴}

ج) صدقات واجبه: و آنها صدقاتی هستند که به واسطه نذر یا عهد و قسم واجب شده‌اند، هر چند چنین صدقاتی فی نفسه واجب نیستند، اما اگر کسی نذر یا عهد نمود یا قسم یاد کرد، آن عمل بر وی واجب می‌شود، لذا در مراحل اولیه سفارش شده است که نذر نکنید شاید نتوانید به جا آورید.

قال الباقرین عليهما السلام: لا تُوجِبُ عَلَى نَفْسِكَ الْحَقُوقَ وَأَصْبِرْ عَلَى النَّوَائِبِ.^{۵۰۵}

اما اگر کسی بر چیزی سوگند یاد نمود، اتیان آن واجب بوده و کفاره شکستن قسم سیر نمودن ده فقیر یا پوشاندن آنان و در صورت ناتوانی سه روز روزه است و اگر شخصی عهد یا نذری کرد، کفاره مخالفت عمدی با آن، سیر نمودن شصت فقیر یا دو ماه روزه است.

^{۵۰۴} - جهت اطلاع بیشتر به رساله‌های عملیه رجوع شود.

^{۵۰۵} - بر خودت چیزی واجب نکن و بر آنچه که به تو وارد می‌شود صبر کن **وسائل الشیعه**، ج ۱۶، ص ۱۸۹.

دلایل وجوب

بیش از سی بار در قرآن کریم دستور به اعطای زکات آمده است. زکات در لغت به معنای تزکیه و پیراسته کردن اموال است و مال مذکی به مالی می‌گویند که چون حیوان ذبح شده چرک و کثافات و نجاسات آن فرو ریخته باشد، و لذا زکات را چرک اموال هم تعبیر می‌کنند.

در بسیاری از مواردی که در قرآن کریم، کلمه «زکات» آمده است مراد از آن معنای عام است و شامل خمس نیز می‌شود و آیه شریفه ۴۱ از سوره انفال دلیل روشن و صریحی بر وجوب خمس است.

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ أَجْمَعِينَ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^{۵۰۶}

در روایات نیز وجوب خمس و زکات با صراحت بیان شده است. در مورد زکات آمده است:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَا لَا يُزَكَّى.^{۵۰۷}

و امام ششم علیه‌السلام نیز فرموده‌اند:

مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَىٰ هَذِهِ الْأُمَّةِ شَيْئًا أَشَدَّ عَلَيْهِمْ مِنَ الزَّكَاةِ.^{۵۰۸}

در مورد وجوب پرداخت خمس هم به این روایات اشاره می‌کنیم.

قال الباقر عليه السلام: لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَشْتَرِيَ مِنَ الْخُمْسِ شَيْئًا حَتَّىٰ يَصِلَ إِلَيْنَا حَقًّا.^{۵۰۹}

همچنین از آن امام همام پرسیدند ساده‌ترین چیزی که بنده را وارد آتش می‌کند چیست؟ امام فرمود:

^{۵۰۶} - (سوره انفال، آیه ۴۱) بدانید هرگونه غنیمتی بدست آورید، خمس آن برای خدا و پیامبر و ذی‌القربی و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است، اگر به خدا و آنچه به بنده خود روز جدایی دو گروه (جنگ بدر) نازل کردیم، ایمان آورده‌اید و خدا بر هر کاری تواناست.

^{۵۰۷} - از درگاه حق مطرود است، مطرود است مالی که زکات آن پرداخت نشده است **وسائل الشیعه**، ج ۶، ص ۱۴.

^{۵۰۸} - خداوند چیزی شدیدتر از زکات بر این امت واجب نکرده است **همان**، ص ۱۵.

^{۵۰۹} - جایز نیست کسی چیزی بخرد که خمس بر آن تعلق گرفته است، مگر اینکه حق ما را به ما برگرداند **وسائل الشیعه**، ج ۶، ص ۳۳۷.

مَنْ أَكَلَ مِنْ مَالِ الْيَتِيمِ دِرْهَمًا وَنَحْنُ الْيَتِيمُ.^{۵۱۰}

فواید پرداخت

پرداخت زکات، از آثار مهم دنیوی و اخروی برخوردار است، ما به اختصار شمه‌ای از این اثرات را بیان می‌کنیم.

۱- عبودیت و بندگی

معیار در عبودیت اطاعت است، بنده‌ای که مطیع دستورات الهی نباشد، بنده نشده و با بندگی فاصله‌اش بسیار است. عبودیت آن است که عبد برای خود چیزی را ملک طلق نداند، و هست و نیست عالم را منحصر در مالکیت خدای متعال پندارد و جان و مال را در قبضه قدرت او ببیند.

امام صادق علیه‌السلام در بیان حقیقت عبودیت به «عنوان بصری»^{۵۱۱} می‌فرماید:

أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدَ لِنَفْسِهِ فِيمَا حَوَّلَهُ مَلِكًا لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مَلِكٌ، يَرُونَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ.^{۵۱۲}

۲- تقوی و پرهیزکاری

پیراستگی انسان از گناهان و رذائل از آثار پرداخت حقوق مردم است.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ... وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلْسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ.^{۵۱۳}

و همچنین نماز که نشانه تقواست، از آثار پرداخت زکات است.

إِلَّا الْمُصَلِّينَ ... وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَغْلُومٌ * لِلْسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ.^{۵۱۴}

^{۵۱۰} - کسی که از مال یتیم درهمی بخورد و یتیم ما هستیم همان.

^{۵۱۱} - از اصحاب امام صادق علیه‌السلام که در سن ۹۴ سالگی برای تشریف به خدمت امام علیه‌السلام از خداوند یاری می‌جست و استغاثه می‌کرد بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۴.

^{۵۱۲} - بنده خدا آنچه را که گمان کرده مال اوست از آن خود نداند، چرا که بندگان از خود چیزی ندارند، همه اموال را ملک خدا می‌دانند و به صورتی از آن مصرف می‌کنند که خداوند بدان امر فرموده است همان، ص ۲۲۷.

^{۵۱۳} - (سوره ذاریات، آیات ۱۵ و ۱۹) پرهیزکاران در باغهای بهشت و در میان چشمه‌ها جای دارند، آنان که در اموالشان حق سائلین و محرومین را می‌پردازند.

^{۵۱۴} - (سوره معارج، آیات ۲۲ و ۲۴ و ۲۵) مگر نمازگزاران، آنان که در اموالشان حقی معین برای درخواست کنندگان و محرومین وجود دارد.

۳- حفظ اموال

دفع زکات از اموال، موجب حفظ بقیه مال از گزند آسیبها می شود.

قال الصادق علیه السلام: حَصَّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِزَكَاةٍ وَدَاوُوا مَرْضَاتِكُمْ بِالصَّدَقَةِ وَمَا تَلَفَ مَالٌ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ إِلَّا بِمَنْعِ الزَّكَاةِ.^{۵۱۵}

۴- تطهیر اموال

زکات چرک اموال است و مال با زدودن چرک طاهر می گردد، و بودن آن در اموال، تمام آن را تباہ می کند.

نقل شده است: از بحرین برای امام صادق علیه السلام خمس آوردند، حالت صاحب مال نشان می داد که می خواهد منّتی بگذارد، امام علیه السلام به غلام خود فرمود، ظرفی که در وسط حیات بود آوردند، سپس بر آن دعایی خواند و از خداوند چیزی خواست. او دست به دعا برداشت و حضرت ربّ جلیل دعایش را به اجابت رسانید و ظرف پر از دینار شد، آنگاه امام طلاها را نزد بحرینی سرازیر کرد و فرمود: ما احتیاج به خمس تو نداریم. ما خمس را می پذیریم که شما پاکیزه گردید.

أَتَرَى مُحْتَاجٌ فِي مَا آيَدِيكُمْ؟ إِنَّمَا نَأْخُذُ مِنْكُمْ لِنُطَهِّرَكُمُ.^{۵۱۶}

۵- افزایش روزی

انفاق و مخصوصاً انفاقهای واجب موجب افزایش روزی است.

امام کاظم علیه السلام می فرماید:

**... وَاللَّهُ لَقَدْ يَسَّرَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَرْزَاقَهُمْ بِخَمْسَةِ دِرَاهِمٍ جَعَلُوا لِرَبِّهِمْ وَاحِدًا
وَأَكَلُوا أَرْبَعَةَ أَجْلَاءَ...^{۵۱۷}**

۶- مخلق شدن به خلق الهی

^{۵۱۵} - اموال خود را به وسیله زکات حفظ کنید و مریضهائتان را به وسیله صدقه شفا دهید، که هیچ مالی در دریا و خشکی تلف نمی شود، مگر به خاطر منع زکات بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۲۰.

^{۵۱۶} - خیال می کنید به اموال شما نیاز داریم؟ ما وجوه شما را اخذ می کنیم تا شما را پاک گردانیم همان، ج ۴۷، ص ۱۰۱.

^{۵۱۷} - خداوند روزی مؤمنین را بر آنان آسان گردانیده که از هر پنج درهم آن، یکی را برای خدا قرار داده و چهار درهم را به نحو حلال بخورند وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۳۸.

سخاوت خلق الهی است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أَسَخَاءُ خُلِقَ اللَّهُ الْأَعْظَمُ.^{۵۱۸}

و سخی ترین مردم کسی است که حقوق واجبه مال خویش را بپردازد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أَسَخَى النَّاسِ مَنْ آدَى زَكَاةَ مَالِهِ.^{۵۱۹}

آثار ترک انفاق واجب

در دنیا

۱- خانه‌ای که در آن وجوهات شرعی پرداخت نشود رحمت الهی بر آن وارد نمی‌گردد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: سَبَعَةُ بَيُوتٍ لَا تَنْزِلُ عَلَيْهَا الرَّحْمَةُ، بَيْتٌ فِيهِ مُطْلَقَةٌ وَبَيْتٌ فِيهِ

عَاصِيَةٌ لِلزَّوْجِهَا، وَبَيْتٌ فِيهِ خِيَانَةٌ لِلْأَمَانَةِ، وَبَيْتٌ فِيهِ مَالٌ لَا يُزَكَّى، وَبَيْتٌ فِيهِ

وَصِيَّةٌ لِلْمَيِّتِ، وَبَيْتٌ فِيهِ خَمْرٌ، وَبَيْتٌ فِيهِ امْرَأَةٌ سَارِقَةٌ لِزَوْجِهَا.^{۵۲۰}

۲- قسمتی از خمس سهم امام علیه‌السلام است و چون دستور رسیده، هنگام اخذ خمس

بایستی بر دهنده آن دعا نمود پس بر امام لازم است دهنده خمس را دعا کند.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ

وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.^{۵۲۱}

بی تردید کسی که خمس خود را پرداخت نکند، مشمول آن ادعیه از ائمه علیهم‌السلام و

^{۵۱۸} - سخاوت، خلق عظیم الهی است کنز العمال، ۱۵۹۲۶.

^{۵۱۹} - سخی ترین مردم کسی است که زکات مال خویش را بپردازد بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۱۲.

^{۵۲۰} - بر هفت منزل رحمت خداوند نازل نمی‌گردد. ۱ - خانه‌ای که در آن زن طلاق داده شده باشد، ۲ - خانه‌ای که در آن زنی عصیان‌گر بر شوهر زندگی کند، ۳ - خانه‌ای که در آن خیانت در امانت شود، ۴ - خانه‌ای که در آن مال زکات داده نشده باشد، ۵ - خانه‌ای که در آن به وصیت میت عمل نشده باشد، ۶ - خانه‌ای که در آن شراب باشد، ۷ - خانه‌ای که در آن زن از شوهر خود دزدی کند مواضع العدیدیه، ص ۲۴۴.

^{۵۲۱} - (سوره توبه، آیه ۱۰۳) از اموالشان زکات بگیر، تا آنان را بدان وسیله پاک نمایی و پرورش دهی، و آنان را دعا نما، که دعای تو مایه آرامش آنهاست و خداوند شنوا و داناست.

مخصوصاً امام زمان علیه السلام نخواهد شد.

۳- کسی که وجوه خود را پرداخت نکند دو برابر آن را در راه باطل مصرف می نماید.

قال الصادق علیه السلام: مَنْ مَنَعَ حَقًّا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْفَقَ فِي الْبَاطِلِ مِثْلَيْهِ.^{۵۲۲}

۴- موجب زوال برکت و صفا در اجتماع می گردد.

قسمی از وجوه شرعی، خاص فقرا و مساکین و یا سادات و فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد و قسم دیگر مخصوص امام زمان (عج) است که اکنون به نواب آن حضرت یعنی راویان اخبار ائمه و تبیین کنندگان نظرات آنان اعطاء می شود.

گفتیم که یکی از مهمترین فواید پرداخت وجوه شرعی، این است که اعطاء کننده مشمول دعای خیر امام عصر ارواحنا له الفدا می شود و طبیعی است که دعای آن حضرت چه از نظر نوع خواسته و چه از جهت ارزش دعا نزد خداوند، از چه اهمیتی برخوردار است و مشخص است که مشمول نشدن آن ادعیه طاهره چه نقائصی در زندگی ما ایجاد می کند.

دعای او رحمت و صفا و الفت و صمیمیت می آورد، در ترقی و تکامل انسان مؤثر است، در کیفیت راهیابی انسان و یافتن «صراط مستقیم» از میان همه راههای کج و معوج و ثبات قدم در آن تأثیر فراوان دارد؛ و از سوی دیگر مشمول نشدن دعای وی باعث زوال برکت و رحمت و صفا در زندگی می گردد و انسان را به سوی هلاکت و نیستی واقعی سوق می دهد، حالتی که متأسفانه امروز در جوامع انسانی به وضوح دیده می شود. در اینجا به نمونه هایی از زایل شدن رحمت و مودت و صفا در جوامع امروزی اشاره می کنیم.

در برخی کشورهای اروپایی، والدین هنگام مرگشان با اینکه اولاد دارند، بخشی از ثروت خود را برای سگهایشان وصیت می کنند، چرا؟

زیرا فروپاشی کانون خانواده موجب شده رابطه واقعی و صمیمی بین والدین و فرزندان وجود نداشته باشد، و آنان میل درونی خود را به حیوانات خانگی ابراز دارند. یک فرد ایرانی که در یکی از بیمارستانهای لندن بستری شده بود، می گوید: من

^{۵۲۲} - کسی که حق خدای را منع کند دو برابر آن را در راه باطل خرج می کند وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲۵.

تعجب می‌کردم از اینکه مدتها در بیمارستان بودم و هیچ‌کس به عیادت بیماری که در کنار من بستری بود نیامد؛ تا اینکه روزی دو جوان آمدند دسته‌گلی روی سرش گذاشتند، چیزی نگذشت که بیمار مرد. از پرستار پرسیدم آیا کسی را ندارد؟ پرستار گفت: آن دو جوان فرزندان او هستند، گفتم چرا نمی‌آیند. گفت آنان آمده بودند پدرشان را به بخش تشریح بفروشد. اسناد را امضاء کردند پول آن را گرفتند و رفتند. یکی از علمای اخلاق نقل می‌کرد بین زن و شوهری در دادگاه نزاع درگرفته بود و زن درخواست طلاق می‌کرد و بر آن اصرار می‌ورزید. گفتند آخر دلیل شما چیست؟ جواب داد من به شوهرم گفتم ماشین فلان مدل بخرد، اما او ماشین دیگری خریده و من به آن راضی نیستم. همین بزرگترین دلیل است که من دیگر حاضر به زندگی با این مرد نباشم. خانه سالمندان هر منطقه خود حکایتهای جانکاه از وضعیت زمانه ما دارد.

در آخرت

۱- دسته‌هایی از انسانها بعد از خروج از قبر، بدون محاسبه وارد آتش می‌شوند، یکی از این دسته‌جات کسانی هستند که حقوق شرعی خود را پرداخت نمی‌کنند.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **أَرْبَعَةٌ يُخْرِجُونَ مِنَ الْقُبُورِ وَ يَدْخُلُونَ فِي النَّارِ بِغَيْرِ حِسَابٍ، النَّائِمُونَ فِي الْعَدَاةِ وَالْغَافِلُونَ فِي الْعَشِيَّاتِ وَالْمَانِعُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُصْرُونَ فِي السَّيِّئَاتِ.**^{۵۲۳}

و ایضا عنه صلی الله علیه و آله: **أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ أَمِيرٌ مُتَسَلِّطٌ لَمْ يَغْدِلْ، وَذُو ثَرْوَةٍ مِنَ الْمَالِ لَمْ يُعْطِ أَمَالُ حَقَّهُ وَفَقِيرٌ فَخُورٌ.**^{۵۲۴}

۲- منع کنندگان حقوق شرعی در قیامت بدهکارند.

قال الباقر علیه السلام: **إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ نَاسًا مِنْ قُبُورِهِمْ مَشْدُودَةً أَيْدِيهِمْ إِلَى أَعْنَاقِهِمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يَتَنَاوَلُوا بِهَا قَيْسَ أُنْمَلَهُ مَعَهُمْ مَلَائِكَةٌ**

^{۵۲۳} - چهار دسته‌اند که از قبر خارج شده و بدون محاسبه وارد جهنم می‌شوند: آنان که بعد از فجر بدون نماز بخوابند، آنان که شبها را به غفلت بگذرانند، آنان که زکات اموال خود را نپردازند و آنان که اصرار در معاصی بورزند.

^{۵۲۴} - اولین کسانی که وارد آتش می‌شوند عبارت‌اند از: سلطان ظالم، صاحب ثروتی که حق مال را نپردازد و فقیر متکبر **بحار الأنوار**، ج ۷۵، ص ۳۴۰.

يُعِيرُونَهُمْ تَعْيِيراً شَدِيداً وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ مَنَعُوا خَيْراً قَلِيلاً مِنْ خَيْرٍ كَثِيرٍ، هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَعْطَاهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَمَنَعُوا حَقَّ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي أَمْوَالِهِمْ.^{٥٢٥}

۳- شیوه عذاب منع کنندگان حقوق شرعی در قیامت.

...وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ.^{٥٢٦}

آیات ۷۵ تا ۷۸ سوره توبه در شأن یکی از انصار بنام «ثعلبه بن حاطب» است. او مردی فقیر بود و مرتب به مسجد پیامبر می آمد و نماز خود را همه وقت به جماعت می خواند. روزی خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید و از فقر خود شکوه نمود و درخواست کرد پیامبر در حق او دعایی کند تا غنی گردد.

حضرت به وی فرمود: اندکی که شکر آن را به جای آوری، بهتر است از کثیری که طاقت آن را نداشته باشی.

قَلِيلٌ تُؤَدِي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ.

ولی او راضی نمی شد و مدام اصرار می ورزید و در نهایت گفت، به خدایی که تو را به حق فرستاده، اگر خداوند ثروتی به من عنایت کند، همه حقوق آن را می پردازم. قرآن کریم این مطلب را از ثعلبه با چندین تأکید نقل می کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله دعا فرمود، چیزی نگذشت صاحب مکنت شد، و پس از چند روزی یک بار بیشتر به مسجد نمی آمد، کم کم گوسفندان وی بسیار شدند و به خارج مدینه رفت و تنها به نماز جمعه حاضر می گشت.

وقتی مأمور زکات پیامبر سراغ ثعلبه آمد، ابتدا بهانه آورد که از دیگر دامداران اطراف

^{٥٢٥} - خداوند روز قیامت عده ای را از قبرها بر می انگیزد، در حالی که دستهایشان به گردنشان گره خورده باشد، به صورتی که قدرت بلند کردن چیزی را ندارند هر چند به اندازه انگشتی، همراه آنان فرشتگانی باشد که آنان را سخت سرزنش کنند، و گویند اینان کسانی هستند که از مال بسیاری که خداوند در اختیارشان نهاده بود، حق خداوند را نپرداختند **وسائل الشیعة**، ج ۶، ص ۲۶.

^{٥٢٦} - (سوره توبه، آیات ۳۴ و ۳۵) کسانی که طلا و نقره می اندوزند و در راه خدا انفاق نمی کنند، به عذاب دردناک بشارت ده، روزی که آن را در آتش جهنم سوزان نموده و با آن صورتها و پهلوها و پشتهایشان را داغ می کنند، و به آنان می گویند این همان چیزی است که برای خود اندوخته کردید، پس بچشید هر چه را که خود جمع آوری می کردید.

شروع کند، ولی وقتی زکات همه جمع شد، وی ابا کرد و گفت این جزیه است و من که مسلمان هستم نباید جزیه دهم.

پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که واقعه را شنید دو بار فرمود: وای بر ثعلبه، وای بر ثعلبه. و آیاتی در مذمت او نازل گشت که دو آیه آن در ابتدای بحث گذشت و اینک به یک آیه دیگر اشاره می‌کنیم.

فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ.^{۵۲۷}

ثعلبه چون بخود آمد و عمل زشتش را متوجه شد و مذمت خودش را شنید، زکات خود را تقدیم کرد ولی حضرت رسالت نپذیرفتند. بعد از ارتحال پیامبر خدا، ابوبکر و عمر در عهد خلافت خود نیز زکات ثعلبه را قبول نمودند.^{۵۲۸}

^{۵۲۷} - (سوره توبه، آیه ۷۷) این عمل روح نفاق را در دل‌هایشان تا روزی که خدا را ملاقات کنند برقرار ساخت این بدان جهت است که از ایمان الهی تخلف جستند و دروغ گفتند.

^{۵۲۸} - جهت اطلاع بیشتر به مستدرک الوسایل، ج ۱۳، ص ۲۵۶ رجوع شود.

انفاق مستحب

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.^{۵۲۹}

از جمله دستوراتی که اسلام به شدت بر آن تأکید دارد، انفاق مستحبی و ترویج آن در جامعه است. اسلام با دراز کردن دست به سوی بندگان، مخالفت می‌ورزد و اجازه نمی‌دهد که عزت نفس انسان شکسته شود، امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

شيعتُنَا مَنْ لَا يَسْأَلُ النَّاسَ وَلَوْ مَاتَ جُوعًا.^{۵۳۰}

ولی به هر حال اگر کسی شدت فقر او را مجبور به درخواست کمک کرد و یا به هر دلیل دیگر عزت نفس خویش را نادیده گرفت، دیگران وظیفه دارند در حدّ توانشان وی را یاری نمایند و به کمک او بشتابند، نه اینکه او را با خشم و عصبانیت از خود برانند. وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَر.^{۵۳۱}

بر این اساس مسئله انفاق و کمک به هم‌نوعان مسئله‌ای جدّی بوده و برای اینکه شیطان وسوسه نماید و انسان را به بهانه‌هایی چون «وضعش خوب است»، «در کجا مصرف می‌کند»، «دروغ می‌گوید و فقیر نیست» فریب ندهد، حتی انفاق به غیر مستحق

^{۵۲۹} - (سوره بقره، آیه ۲۷۴) کسانی که اموال خود را شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می‌کنند، اجرشان با خداست، نه ترسی دارند و نه غمی.

^{۵۳۰} - شیعه ما کسی است که اگر از گرسنگی بمیرد، گدایی نمی‌کند و سائل الشبیعة. ج ۶، ص ۳۰۹.

^{۵۳۱} - سوره ضحی، آیه ۱۰ سائل را از خود مران.

را نیز جایز دانسته است.

قال الصادق علیه السلام: **إِنَّا لَنُعْطِي غَيْرَ الْمُسْتَحَقِّ حَذْرًا مِّنْ رَّدِّ الْمُسْتَحَقِّ**.^{۵۲۲}

ما ملزم به انفاق کردن هستیم. وظیفه ما نیست تحقیق کنیم که او در چه راهی مصرف می‌کند، چه بسا راهی که او مصرف می‌کند بستگی به ماهیت مالی داشته باشد که ما به او اعطاء می‌کنیم.

کسی نزد عالمی رفت و از او خواست فردی را معرفی نماید تا مقداری صدقه به وی بدهد. آقا فرمود: فردا به اولین فقیری که برخورد کردی، صدقه‌ات را پرداخت کن. وی چنین کرد و در پی او رفت تا ببیند با این پول چه می‌کند. فقیر پول را گرفت و به سراغ مشروب فروشی رفت. آن شخص نزد عالم آمد و با اعتراض به او که چرا شرابخوار را معرفی کرده است ماجرا را تعریف کرد. عالم مقداری پول به وی داد و به او گفت فردا به اولین فقیر این وجه را برسان. شخص همان دستور را اطاعت کرد، و در پی او رفت تا اینکه متوجه شد فقیر مرغ مرده‌ای را به محل جمع زباله‌ها انداخت و روان شد. نزد عالم برگشت و راز واقعه را جويا شد. وی پاسخ داد پول از هر راهی به دست آمده باشد در همان راه مصرف می‌شود، این خاصیت راهی است که انسان از آن طریق پول به دست می‌آورد.

انفاق با مال در قرآن کریم، در کنار انفاق با جان و گاهی قبل از آن ذکر شده است.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ.^{۵۲۳}

ثواب انفاق

پیامبر مکرّم صلی‌الله‌علیه‌وآله در روایتی خطاب به حضرت امیر علیه‌السلام صدقه را به پنج قسم تقسیم نموده و ثواب هر یک را بیان فرموده است، این پنج صنف عبارت‌اند از: ۱ - صدقه به فقیر

^{۵۲۲} - ما به غیر مستحق کمک می‌کنیم، مبادا در میان آنان مستحق باشد بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۱۵۹.

^{۵۲۳} - (سوره حجرات، آیه ۱۵) مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده، شک و تردید به خود راه نمی‌دهند و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده‌اند، آنان راستگویان هستند.

سالم ده برابر، ۲ - صدقه به فقیر مریض یا ناقص هفتاد برابر، ۳ - صدقه به رحم و خویشاوند هفتصد برابر، ۴ - صدقه به والدین هزار برابر، ۵ - صدقه به عالم صد هزار برابر. امام رضا علیه السلام می فرماید: در بنی اسرائیل، چندین سال خشکسالی بود. روزی سائلی از زنی لقمه نانی خواست، زن نان خود را به او داد؛ همان زن پسر بچه‌ای داشت که به صحرا رفته بود، گرگی وی را ربود و زن به دنبال گرگ و بچه خویش می‌دوید. خدای سبحان جبرائیل امین را فرستاد و بچه را از گرگ گرفت و به زن داد و فرمود: **يَا أُمَّةَ اللَّهِ أَرْضِيَتْ لُقْمَةً بِلُقْمَةٍ.**^{۵۳۴}

امام سجاد علیه السلام نیز می فرماید:

مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا مِنْ جُوعٍ أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ، وَمَنْ سَقَى مُؤْمِنًا مِنْ ظَمًا سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ، وَمَنْ كَسَا مُؤْمِنًا كَسَاهُ اللَّهُ مِنَ الثِّيَابِ الْخَضِرِ.^{۵۳۵}

میزان پرداخت

میزان پرداخت باید در حدی باشد که انفاق کننده را دچار مشکل نکند.

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا.^{۵۳۶}

در شأن نزول این آیه آمده است:

روزی فقری در خانه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و چون چیزی برای انفاق نبود فقیر درخواست پیراهن نمود، پیامبر مکرم پیراهن خود را به وی داد و آن روز نتوانست به مسجد بیاید، منافقین در مسجد شایعه کردند که پیامبر مشغول سرگرمی در خانه است و به مسجد نمی‌آید، لذا این آیه نازل شد.

^{۵۳۴} - ای کنیز خدا آیا راضی شدی، لقمه‌ای در عوض لقمه‌ای **ثواب الاعمال**، ص ۳۱۲.

^{۵۳۵} - هر کس مؤمن گرسنه‌ای را سیر کند، خداوند او را از میوه‌های بهشتی سیر می‌نماید، و هر کس مؤمن تشنه‌ای را سیراب کند، خداوند او را از شربت‌های مهر شده و دست نخورده بهشت سیراب می‌سازد، و هر کس مؤمنی را بپوشاند خداوند او را از لباس‌های سبز بهشتی می‌پوشاند **همان**، ص ۳۰۴.

^{۵۳۶} - (سوره اسراء، آیه ۲۹) هرگز دستت را بر گردنت حلقه منما (دست بسته مباحث) و بیش از حد نیز دست خود را باز مگذار تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار باز بمانی.

خداوند در سوره بقره میزان انفاق را چنین بیان فرموده است:
وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.^{۵۳۷}

مراد از وقوع در هلاکت چیست؟ در جنگ مسلمین و رومیان در فتح قسطنطنیه، یکی از مسلمین خود را یک تنه به میان سپاه روم انداخت و مشغول نبردی سخت شد. کسی فریاد زد که خودش را به هلاکت انداخت، **وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ** ابو ایوب انصاری صحابی معروف رسول خدا فرمود: ای مردم این تفسیر آیه نیست، بلکه معنای صحیح آیه این است که در راه خدا انفاق کنید و به واسطه افراط و تفریط خود را به هلاکت نیندازید.

البته آنچه گفتیم به این معنا نیست که انفاق همه اموال جایز نباشد، بلکه اسلام نمی‌خواهد همگان به مشقت و زحمت افتند، شاید نتوانند در آن لحظات، ایمان خود را نگه‌دارند و لذا عده‌ای که انفاق جمیع اموال برایشان توالی فاسده نداشته است، گاه همه اموال خود را انفاق نموده‌اند.

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا * وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا * إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمَطِرًا يَرِيًّا * فَوَقَّهْمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّهْمُ نَصْرَةً وَسُرُورًا.^{۵۳۸}

حسین علیهم‌السلام بیمار شدند، حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله به عیادت آمدند و فرمودند: خوب بود برای شفای آنان نذری می‌کردید، حضرت امیر علیهم‌السلام، حضرت زهرا علیها‌السلام و فضه خادمه تصمیم گرفتند سه روز روزه بگیرند و بچه‌ها هم گفتند ما نیز روزه می‌گیریم، هر دو به

^{۵۳۷} - (سوره بقره، آیه ۱۹۵) در راه خدا انفاق کنید و خود را به هلاکت نیندازید و نیکی نمایید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

^{۵۳۸} - (سوره انسان، آیات ۷ - ۱۱) آنها به نذر خود وفا می‌کنند، و از روزی که عذابش گسترده است می‌ترسند، غذای خود را با آنکه بدان نیاز دارند به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند، و می‌گویند انفاق ما برای خداست و پاداش از شما نمی‌خواهیم، ما از خدایمان در آن روزی که سخت و وحشتناک است می‌هراسیم، خداوند شر آن روز را از آنها دفع می‌کند و آنان را شاد و مسرور می‌پذیرد.

حمد خدا شفا یافتند و وقت ادای نذر رسید، امروز را روزه گرفتند و نان جوینی برای افطار پخته بودند، وقت افطار سر رسید، سائلی بر در خانه آمد و درخواست کمک کرد، آنان همگی فقیر را بر خود ترجیح دادند و قرصهای نان را به وی اعطاء نمودند، روز دوم را نیز روزه گرفتند و در لحظه افطار یتیمی از ایشان درخواست کمک کرد، و باز آنان سهم خود را انفاق کردند، روز سوم را به سختی روزه گرفتند و چون گذشته، نان جوین پخته بودند، اما باز هم اسیری بر در خانه آمد و آنان اسیر را نیز محروم نساختند. این ایثار سبب شد که آیات فوق نازل شود و بدین وسیله تا قیام قیامت درخشش این از خود گذشتگی با احتیاج شدید خودشان برای آل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله باقی بماند.

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...^{۵۳۹}

برای حضرت امیر علیه السلام مهمان آمد و او چیزی در خانه جز غذای مختصر خودشان نداشتند، حضرت چراغ را به بهانه‌ای خاموش کرد تا مهمان از کمی غذا خجالت نکشد ظرف غذا را آوردند و خود در کنار مهمان نشست و چنان وانمود می‌کرد که غذا می‌خورد، چنین ایثاری موجب نزول این آیه شریفه شد.

و يُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنًا نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.^{۵۴۰}

در خاتمه این قسمت از بحث، ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که، در اعطای صدقه بایستی وجه تناسبی بین صدقه و درخواست از خداوند وجود داشته باشد، به عبارت دیگر، می‌بایست همان طوری که برای درخواست خود ارزش قائلید و روای آن را مهم می‌شمارید، با صدقه خود دردی از دردهای فقیر را درمان نمایید، و این صدقه چه از جهت کمی و مقدار و یا از جهت کیفی و شیوه اعطای آن به حدی باشد که حداقل وجه تناسبی با خواسته داشته باشد.

^{۵۳۹} - (سوره آل عمران، آیه ۹۲) هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی‌رسید، مگر اینکه آنچه را که دوست می‌دارید، در راه خدا انفاق کنید.

^{۵۴۰} - سوره حشر، آیه ۹ و آنها را برخورد مقدم می‌دارند و هرچند خود بسیار نیازمند باشند، کسانی که از حرص و بخل نفس خود باز داشته شوند رستگارانند.

پرهیز از منت گذاری

انفاق می‌بایست فی سبیل‌الله صورت گیرد و هرگونه منت گذاری حاکی از این است که برای چیز دیگری انفاق صورت پذیرفته و لذا هیچ گونه ارزشی ندارد. کسانی که به فقرا و مساکین یاری می‌رسانند و بر آنان منت می‌گذارند، یا با بیان چیزی آنان را دل آزده می‌سازند، همانند آنند که در ظرف شیری لکه‌ای خون اندازند و بدین وسیله تمام شیر را نجس نمایند؛ و چه بسا تحقیری که انفاق کننده در مورد فقیر از خود بروز می‌دهد، از مقدار مالی که به وی بخشیده است بیشتر باشد، که در این صورت نه تنها انفاقش اثری ندارد، بلکه ورز و وبالی نیز خریداری نموده است.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ.^{۵۴۱}

جواز انفاق به کافر

در صدر اسلام به ذهن برخی از مسلمین خطور می‌کرد که، آیا اعطای صدقه به کافر صحیح است. زنی به نام «اسماء»، در «عمره القضاء» که بعد از صلح حدیبیه صورت گرفت در رکاب پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، مادر و جدّ این زن نزد وی آمدند و از او درخواست کمک کردند و چون آنان مشرک بودند، اسماء از یاری رساندن به آنان دریغ کرد و به حضور پیامبر خدا رسید و از او جواب مسئله خود را جويا شد، آیه شریفه ذیل در پاسخ او نازل شده است و انفاق به کفار را جایز می‌شمارد.

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا يُنْفِسِكُمْ وَمَا

^{۵۴۱} - (سوره بقره، آیه ۲۶۴) ای مؤمنین بخششهای خود را با منت و آز باطل نکنید، همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می‌کند، و ایمان به خدا و رستاخیز نمی‌آورد، عمل او چون سنگی است که قشری خاک بر آن باشد و بذر در آن افشاند و باران درشت به آن برسد، باران همه بذرها را می‌شوید و آن را صاف رها می‌کند، آنان از کارشان سودی نمی‌بینند و خداوند کفار را هدایت نمی‌کند.

تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظَلَمُونَ.^{۵۴۲}

در ابتدای آیه، بحثی در مورد هدایت آمده است و خداوند به رسولش ابلاغ می‌فرماید، هدایت تنها بدست خداوند است و کسی غیر او یارای هدایت خلائق نیست و پیامبر مکرم تنها وظیفه تبلیغ دین خدا و ارشاد آنان و نشان دادن راه از چاه دارد. سپس در ادامه آیه جواز انفاق برای همه خلائق از مؤمن و مشرک را به نحو اطلاق بیان فرموده و می‌افزاید: انفاق را تنها برای خدای انجام دهید و تنها رضایت او را بطلبید، و در انفاق «وجه‌الله» یعنی ذات خداوند و به بیان ساده‌تر یعنی تنها و تنها خدا را در نظر داشته باشید. در نهایت آیه ختم می‌شود به بیان این نکته که ثواب و فایده انفاق کاملاً به خودتان باز می‌گردد، لذا در کم و کیف آن کوتاهی نکنید.

برکت انفاق

ثروت به انفاق کاسته نمی‌گردد، بلکه برکت یافته و زیادتر می‌شود.

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.^{۵۴۳}

امام صادق علیه‌السلام در همین باره فرموده است:

لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ اِكْتَسَبَ الْمَالَ مِنْ حِلِّهِ وَأَنْفَقَ فِي حِلِّهِ، لَمْ يُنْفِقْ دِرْهَمًا إِلَّا أَخْلَفَ اللَّهُ عَلَيْهِ.^{۵۴۴}

مرحوم حسین نوری طبرسی در «کلمه طیبه»، می‌نویسد، شخصی تاکستانی داشت، به کارگزارانش دستور داده بود که انگورهای حاشیه خیابان و محل گذر مردم را نچینند تا عابران استفاده کنند، بعد از آنکه همه باغ چیده شد برای چیدن آن قسمت رفتند، در

^{۵۴۲} - (سوره بقره، آیه ۲۷۲) هدایت آنان بر تو نیست، زیرا خداوند هر که را بخواهد هدایت می‌کند، و آنچه از خوبیها انفاق می‌کنید برای خودتان است، ولی جز برای رضای خداوند انفاق نکنید، و آنچه از خوبیها انفاق کنید به خودتان برگردانده می‌شود، و به شما ستم روا نمی‌شود.

^{۵۴۳} - سوره سبأ، آیه ۳۹ هر چیزی را که انفاق کنید، خداوند جای آن را بر می‌کند و او بهترین روزی دهندگان است.

^{۵۴۴} - اگر کسی از شما مالی را از راه حلال بدست آورد و در مسیر مشروع انفاق کند، درهمی را انفاق نمی‌کند مگر اینکه خداوند جای آن را بر می‌نماید بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۱۷؛ ج ۹۶، ص ۱۴۶.

خاتمه کار متوجه شدند که همان باریکه نسبت به همه باغ، انگور بیشتری داشته است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **إِنَّ الصَّدَقَةَ تَزِيدُ صَاحِبَهَا كَثْرَةً فَتَصَدَّقُوا يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ.**^{۵۴۵}

و امام ششم علیه آلاf التَّحِيَّةُ وَالثَّنَاءُ، اَهْمِيَّةٌ فِي مَوْضِعٍ مِنْ مَوْضِعٍ بِإِنْشَاءِ بَيَانٍ فَرَمُوهُ اسْت.

أَنِّي لَأَمْلِقُ أَحْيَانًا فَأَتَا جِرُّ اللَّهِ بِالصَّدَقَةِ.^{۵۴۶}

صدقه

صدقات از انواع انفاقهای مستحبی می باشد، اهمیت و آثار دنیوی و اخروی آن در میان اخبار و احادیث از جایگاه ویژه ای برخوردار است.

برخی از این روایات را تحت عناوین اهمیت صدقه، آثار صدقه، شیوه اعطاء و مصادیق آن می آوریم.

الف (اهمیت صدقه

گیرنده صدقه خداوند است، لذا دست سائل تنها واسطه ای بیش نیست به همین جهت سفارش شده است، صدقه را در دست بگذارید تا سائل آن را بردارد و دست فقیر بالاتر از دست دهنده قرار گیرد، آیه شریفه ذیل مؤید این اهمیت است.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.^{۵۴۷}

ب) آثار صدقه

از جمله آثار صدقه عبارت اند از:

۱- نزد خداوند و ذخیره ای برای آخرت است. **مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ....**^{۵۴۸}

^{۵۴۵} - صدقه موجب می شود اموال اعطاء کننده بیشتر شود، پس صدقه دهید، خداوند به شما رحم کند و شما را ببخشد **همان**، ج ۹۶، ص ۱۲۲.

^{۵۴۶} - گاهی که ما گرسنه می مانیم به وسیله صدقه با خداوند معامله می کنیم **همان**، ج ۷۸، ص ۲۰۷.

^{۵۴۷} - (سوره توبه، آیه ۱۰۴) آیا نمی دانستید که فقط خداوند، توبه کنندگان را می پذیرد و فقط او صدقات را می گیرد و او توبه پذیر و مهربان است.

^{۵۴۸} - سوره نحل، آیه ۹۶ آنچه نزد شماست نابود و آنچه نزد اوست باقی می ماند.

- ۲- خشم را فرو می‌نشانند. **قال رسول الله** صلى الله عليه وآله: **إِنَّ الصَّدَقَةَ لَتُطْفِئَ غَضَبَ الرَّبِّ**.^{۵۴۹}
- ۳- دفع بلا می‌کند. **قال رسول الله** صلى الله عليه وآله: **أَلصَّدَقَةُ تَمْنَعُ سَبْعِينَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ**.^{۵۵۰}
- ۴- دفع مرگ بد می‌نماید. **قال رسول الله** صلى الله عليه وآله: **أَلصَّدَقَةُ تَمْنَعُ مَيِّتَةً سُوءٍ**.^{۵۵۱}
- ۵- داروی امراض و بیماریها است. **قال رسول الله** صلى الله عليه وآله: **دَاوُوا مَرُضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ**.^{۵۵۲}
- ۶- موجب نزول روزی است. **قال رسول الله** صلى الله عليه وآله: **أَكْثَرُوا مِنَ الصَّدَقَةِ تُرْزُقُوا**.^{۵۵۳}
- ۷- رافع نحوست است. امام صادق عليه السلام فرمودند: قرار بود زمینی بین من و کسی تقسیم شود، او نجوم می‌دانست، و لذا تأخیر انداخت تا وقتی که به خیال خودش بهترین لحظات بوده و برای او خوب و برای من بد باشد. زمین تقسیم گردید ولی به نفع من تمام شد، دست بر دست می‌زد و می‌گفت چه شده است؟ من منجم هستم و ساعتی خوب برای خود و ساعت بدی را برای تو انتخاب نمودم ولی اینک به عکس شده است. گفتم تو را حدیثی بیاموزم. چون تقاضا کرد گفتم هر که اول صبح صدقه بدهد، نحوست روز و هر که اول شب صدقه بدهد نحوست شب از وی زایل می‌شود و من امروز را با صدقه شروع کردم. صدقه برای تو بهتر از علم نجوم است.

ج (شیوه اعطاء صدقه

در خصوص شیوه اعطای صدقه دستورات مهمی رسیده است که اجمالاً به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

- ۱- عجله نمودن در اعطای صدقه، زیرا شیطان لحظه‌ای که انسان نیت پرداخت صدقه کرده از او غافل بوده است.
- ۲- اعطای صدقه در اوقات شریفه چون ماه مبارک رمضان، دهه ذی‌الحجه، عیدغدیر، وقت زوال هر روز.

^{۵۴۹} - صدقه خشم خدای را فرو می‌نشانند **کنز العمال**، ۱۶۱۱۴.

^{۵۵۰} - صدقه هفتاد نوع بلا را دفع می‌کند **همان**، ۱۵۹۸۲.

^{۵۵۱} - صدقه مرگ بد را مانع می‌شود **بحار الأنوار**، ج ۹۶، ص ۱۲۴.

^{۵۵۲} - بیماریها پتان را با صدقه مداوا کنید **همان**، ص ۱۱۸.

^{۵۵۳} - صدقه زیاد دهید، تا روزی یابید **همان**، ج ۷۷، ص ۱۷۶.

- ۳- همان لحظه که احساس نیاز را از فقیر متوجه شد، به وی انفاق کند، تا صدقه در برابر آبروی ریخته شده نبوده و ثواب بیشتری داشته باشد.
- ۴- دست خود را زبردست فقیر بگذارد، چرا که دست گیرنده دست خداست.
- ۵- اعطای صدقه مایه خواری گیرنده نشود، لذا در این صورت به شیوه هدیه بدهد، درب خانه ببرد و...
- ۶- آنچه اعطاء می شود بزرگ نشمارد و روی آن حساب باز نکند.
- ۷- در صورت توان به اندازه نیاز فقیر بدهد.
- ۸- بعد از پرداخت دست خود را ببوسد چه اینکه بدست خدای چیزی اعطاء نموده است.
- ۹- از فقیر التماس دعا داشته باشد.
- ۱۰- استحقاق فقیر لحاظ شود.

- ۱۱- صدقه را مخفیانه دهد. **قال علی** علیه السلام: **الْصَّدَقَةُ فِي السِّرِّ مِنْ أَفْضَلِ الْبِرِّ**.^{۵۵۴}
- ۱۲- صدقه را بدون منت دهد. **قال علی** علیه السلام: **إِيَّاكَ وَالْمَنْ عَلَى رِعِيَّتِكَ بِإِحْسَانِكَ**.^{۵۵۵}

د) انواع صدقه

صدقه منحصر در اعطای امور مالی نمی شود بلکه موارد ذیل هم صدقه محسوب می شود.

- ۱- هر کار نیک. **قال رسول الله** صلی الله علیه و آله: **كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ**.^{۵۵۶}
- ۲- تعلیم علم. **قال رسول الله** صلی الله علیه و آله: **تَصَدَّقُوا عَلَيَّ إِخِيكُمْ بِعِلْمٍ يَرشُدُهُ وَرَأْيٍ يُسَدِّدُهُ**.^{۵۵۷}
- ۳- گفتار نیک. **قال رسول الله** صلی الله علیه و آله: **الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ**.^{۵۵۸}
- ۴- امر به معروف و نهی از منکر. **قال رسول الله** صلی الله علیه و آله: **وَأْمُرُكَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهْيُكَ عَنِ**

^{۵۵۴} - صدقه مخفیانه، از بهترین نیکوکاریهاست **غررالحکم**.

^{۵۵۵} - بهره‌یز از منت گذاشتن بر زیر دستانت با احسان **بحار الأنوار**، ج ۷۵، ص ۹۶.

^{۵۵۶} - هر کار نیکی صدقه است **همان**، ج ۹۶، ص ۱۱۹.

^{۵۵۷} - به برادرت با علمی که هدایتش می کنی و نظری که او را در مسیر درست قرار دهی، صدقه ده **همان**، ج ۷۵، ص ۱۰۵.

^{۵۵۸} - سخن نیک صدقه است **همان**، ج ۸۳، ص ۳۶۹.

الْمُنْكَرِ صَدَقَةٌ.^{۵۵۹}

۵- نگهداری زبان. **قال رسول الله** صلى الله عليه وآله: **أَمْسِكْ لِسَانَكَ فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ تَصَدَّقُ بِهَا عَلَى نَفْسِكَ.**^{۵۶۰}

۶- خنده بر چهره برادر دینی. **قال رسول الله** صلى الله عليه وآله: **تَبَسَّمْتَكَ فِي وَجْهِ أَخِيكَ صَدَقَةٌ.**^{۵۶۱}

قرض الحسنه

قرض الحسنه نیز یکی از موارد انفاق مستحبی است و آیات و روایات زیادی در ترویج این سنت حسنه وارد شده است. در آیه شریفه ذیل، خدای متعال آن را در مقابل ربا قرار داده و اراده ترویج آن نموده است.

يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ.^{۵۶۲}

هرچند کسی که به نیازمندی قرض الحسنه می‌دهد، در مدت معینی آن را باز پس می‌گیرد ولی با این حال ثواب آن از صدقه بالاتر است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **الْصَّدَقَةُ بِعَشْرٍ، وَالْقَرْضُ بِثَمَانِيَةَ عَشْرٍ وَصَلَةُ الْأَخْوَانِ بِعِشْرِينَ وَصَلَةُ الرَّحِيمِ بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ.**^{۵۶۳}

علت افزایش ثواب قرض الحسنه نسبت به صدقه چیست؟ پاسخ این سؤال را عاجزانه از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام جویا می‌شویم. آن حضرت می‌فرماید:
لَإِنَّ الْمُسْتَقْرِضَ لَا يَسْتَقْرِضُ إِلَّا مِنْ حَاجَةٍ، وَقَدْ يَطْلُبُ الصَّدَقَةَ مَنْ لَا يَحْتَاجُ إِلَيْهَا.^{۵۶۴}

^{۵۵۹} - امر به معروف و نهی از منکر، از سوی تو، صدقه است **کنز العمال**، ۱۶۳۰۵.

^{۵۶۰} - زیانت را نگه‌دار که صدقه‌ای برای تو می‌باشد **بحار الأنوار**، ج ۷۱، ص ۲۹۸.

^{۵۶۱} - تبسم تو بر چهره برادرت، صدقه است **کنز العمال**، ۱۶۳۰۵.

^{۵۶۲} - (سوره بقره، آیه ۲۷۶) خداوند ربا را نابود و صدقات (قرض الحسنه) را افزایش می‌دهد و او هیچ انسان ناسپاس و گنهکار را دوست ندارد.

^{۵۶۳} - صدقه ده برابر، قرض الحسنه هیجده برابر، صلّه دوستان و برادران بیست برابر، و صلّه رحم بیست و چهار برابر ثواب دارد **بحار الأنوار**، ج ۷۴، ص ۳۱۱.

^{۵۶۴} - زیرا قرض گیرنده تنها از روی حاجت قرض می‌کند، ولی صدقه را گاهی کسی که به آن نیاز ندارد طلب می‌کند **همان**، ج ۱۰۳، ص ۳۶۹.

مهلت به بدهکار

یکی دیگر از انواع انفاق، مهلت دادن به بدهکار است. مهلت دادن به بدهکاری که توان پرداخت بدهی را ندارد مستحب بوده و ثواب آن برای هر روز مهلت، به اندازه صدقه تمام مقدار بدهی می‌باشد.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **مَنْ أَنْظَرَ مُعْسِرًا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ صَدَقَةٌ بِمِثْلِ مَا لَهُ عَلَيْهِ حَتَّى يُسْتَوْفَى حَقُّهُ.**^{۵۶۵}

آنچه از این بحث نتیجه گرفتیم آن است که، اسلام یک دین فردی نیست که فرد فقط به خود بنگرد، انسان باید جوانب و اطراف و اکناف خود را با دقت بنگرد، مبدا حاجتمندی نیاز جدی داشته باشد، مبدا همسایه‌اش گرسنه بخوابد و مبدا...

^{۵۶۵} - کسی که بدهکار دست تنگی را مهلت دهد، بر خداست که به اندازه هر روز، ثواب صدقه تمام مال را به وی بدهد تا اینکه حقش را دریافت می‌نماید همان، ج ۱۰۳، ص ۱۵۱.

دانی خدا چرا داده دو دست
دائم حتماً در این کار سرّی هست
یک دست بکار خویش گماری
با آن دگر از بینوایان گیری دست

چنین حالتی نه تنها ابعاد معنوی و درجات اخروی انسان را متعالی می‌نماید، بلکه امنیت اجتماعی او را نیز تأمین می‌کند زیرا که قریب به اتفاق جنگ‌های عالم، جنگ فقر و غناست؛ و در کشورهای به ظاهر متمدن همیشه فقرا با ثروتمندان در نبردند، ثروتمندان با خود اسلحه حمل می‌کنند، محافظ شخصی دارند و مخارج سنگین برای امنیت خویش هزینه می‌نمایند چرا؟
چون فقیر احساس می‌کند که فقر آنان و ثروت اینان دو کفه ترازو هستند، و اگر ثروتمندان حقوق آنها را به درستی ادا می‌کردند، فاصله این دو کفه اینقدر نمی‌شد. در انتهای این بحث به یک داستان اشاره می‌کنیم.
زهري^۱ می‌گوید: در سیاهی شب دیدم کسی در کوچه نشسته است، نزدیک شدم متوجه گشتم که امام سجاد علیه‌السلام می‌باشد. بسته‌های غذا از کیسه‌ای ریخته شده و امام

^۱ - محمد بن شهاب زهري از اصحاب امام سجاد علیه‌السلام که روایاتی در مسائل مختلف از جمله پیرامون مذمت دنیا و زهد در آن، نقل کرده است احتمالات دیگری نیز در خصوص نام و مشخصه زهري داده شده است که برای تحقیق بیشتر باید به کتب رجال رجوع کرد **معجم الرجال** الحدیث، ج ۲۴، ص ۱۱۵.

مشغول جمع نمودن آنها بودند، من کمک کردم، و بسته‌ها را در کیسه جمع نمودیم.
عرض کردم بگذارید شما را یاری کنم و با شما کیسه را حمل نمایم.
امام فرمود: توشه سفر است باید خود بردارم. چندی نگذشته بود که به منزل
امام علیه‌السلام رفتم و عرض کردم، آقا علامتی و نشانه‌ای از آن سفر که فرمودید نمی‌بینم.
امام علیه‌السلام فرمودند: منظورم سفر آخرت بود، توشه سفر آخرت با خود داشتیم، غذایی بود
برای محرومان و بینوایان.

حج

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ * فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ.^۱

در این آیه پنج امتیاز برای مکه عنوان شده است.

۱ - مکه اولین پرستشگاه در عالم است و اولین خانه‌ای است که انسان بر کره زمین و به جهت اظهار عبودیت به درگاه حق ساخت.

منصور عباسی به واسطه عدم گنجایش مسجدالحرام، قصد توسعه آن را داشت و دستور خرید خانه‌های اطراف را صادر کرد ولی هیچ یک از صاحبان آنها حاضر به فروش نشدند، منصور در تنگنا قرار گرفت نه به خود اجازه می‌داد منازل مردم را به زور تصاحب کند و جزء بیت نماید و نه آنان حاضر به فروش و معاوضه بودند.

منصور تصویر غم خود را برای امام صادق علیه‌السلام رسم کرد و آن حضرت فتوایی کرامت گونه صادر کردند و فرمودند: به کتاب خدا استدلال کن و سپس آیه فوق را قرائت نمود و اضافه کرد: خداوند می‌فرماید نخستین خانه برای مردمان کعبه بود. اگر مردم پیش از

^۱ - (سوره آل عمران، آیات ۹۶ و ۹۷) همانا اولین خانه‌ای که بخاطر نیایش خداوند برای مردم قرار داده شد در سرزمین مکه است، که پر برکت و موجب هدایت جهانیان است. در آن نشانه‌های روشن چون مقام ابراهیم می‌باشد و هر که در آن داخل شود در امان خواهد بود، و برای خداست بر مردمی که توان رفتن دارند به حج خانه او روند و هر که کفر ورزد به خود زیان رسانده، و خدا از همه عالمیان بی‌نیاز است.

کعبه خانه ساخته بودند اطراف کعبه ملک آنان بود، ولی چون کعبه ابتدائاً ساخته شده تا هر جا که لازم باشد حریم آن محسوب می‌شود و عدم نیاز به آن در مقطعی از زمان، موجب سلب حق کعبه نمی‌گردد.

منصور همسایگان را حاضر ساخت و با بیان این استدلال زیبا همه راضی شدند و مایل به فروش بیوت خود گردیدند.^۱

– مکه از جهات مختلفی پر بار و پر برکت است. این شهر از قدیم‌الایام مرکز تجاری بزرگی برای بازرگانان نقاط دوردست بوده است، برکت معنوی آن که باعث تقویت ارکان ایمان و بنای تقوای خالصانه در خانه دل می‌شود طرف دیگر و البته جانب مهم قضیه است.

۳ – کعبه مسیر هدایت خلایق بسوی خدای دلهاست. این چهار دیواری از زمان ساخت خود همیشه دلها را بسوی خالق آنان رهنمون کرده است.

۴ – نشانه‌های روشن باقی مانده از زحمات اب الانبیاء حضرت ابراهیم خلیل علیه‌السلام، آدمی را بسوی حقایق و واقعیات می‌خواند. دفاع از حریم توحید، توحیدی بی‌پیرایه و پیراسته از هر گونه خرافه، جهاد با نفس سرکش و با شیطان برون و آثاری که از این مجاهدتها باقی مانده است، سیر ادیان ابراهیمی را طرح‌ریزی نموده است.

۵ – مکه سرزمین امن و امان است، هر که وارد این مکان مقدّس می‌شود مصون و محفوظ از هر گونه خطر اجتماعی است و طبعاً کسی که این حریم را بشکند، معصیتی بس بزرگ مرتکب شده است.

حکمت حج

حج در لغت به معنای قصد است و رفتن به کعبه را حج گویند. زیرا که حاجی قصد حج می‌کند، این عمل در زمان حضرت آدم ابوالبشر علی نبینا و آله و علیه‌السلام پایه‌ریزی شد و در زمان حضرت ابراهیم علیه‌السلام شکل کامل به خود گرفت و رسمیت یافت، و از آن پس تا

^۱ – عیاشی مثل این واقعه را نیز در زمان حضرت امام موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام و حکومت مهدی عباسی آورده است تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۵.

ظهور اسلام، اعراب جاهلی آن را با پیرایه‌های خرافی به جای می‌آوردند، ولی با ظهور دین اسلام این پیرایه‌ها زدوده شد و حج شکل الهی و توحیدی یافت.

«ابن ابی العوجا» با کسب اجازه از محضر امام ششم علیه‌السلام از وی در فلسفه حج و اعمال آن می‌پرسد، امام می‌فرماید: این خانه محل آزمایش خلائق است، خداوند آنان را آزمایش می‌کند، که چه مقدار از حق تبعیت می‌کنند. خدای آن را جایگاه انبیاء و قبله نمازگزاران قرار داده و آن شعبه‌ای از رضوان حق و راهی برای غفران عباد می‌باشد.^۱

حضرت امیر علیه‌السلام در خطبه مشهور به «قاصعه» فلسفه وجودی حج را بیان فرموده که چکیده‌ای از آن چنین است:

«خدای انسان را به سنگهایی که نه زبان دارند و نه نفعی، می‌آزماید. این سنگها را خانه خود قرار داده و آن را در سرزمینی پر از سنگلاخ بی‌آب و علف که بهائم را توان زندگی راحت نیست، نهاد. سپس به بنی آدم امر فرمود که همه به آنجا رو کنند. انسانها از هر کوی و برزن به آنجا ریختند. اگر او خانه خویش را در محلی پر نعمت و دارای مزارع و دشتهای وسیع و درختان پرثمر و گندم‌زارها و باغهای خرم قرار می‌داد به همان قدر که آزمایش ساده‌تر بود، جزا و کیفر نیز کمتر بود؛ و اگر پی و بنیان خانه کعبه و سنگهایی که در بنای آن بکار رفته از زمرّد سبز و یاقوت سرخ و... ساخته می‌شد، مردم به آن اطمینان خاطر می‌یافتند، راه شک بسته می‌شد و قابلیت برای امتحان زدوده می‌گشت، اما او بندگان را با بلاهای شدید می‌آزماید».^۲

امام صادق علیه‌السلام در پاسخ هشام‌ابن حکم که از فلسفه حج و طواف می‌پرسد، چنین می‌فرماید:

... فَجَعَلَ فِيهِ الْأَجْتِمَاعَ مِنَ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ لِيَتَعَارَفُوا، وَ لِيُنْزَعَ كُلُّ قَوْمٍ مِنَ التِّجَارَاتِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَ لِيَتَنَفَّعَ بِذَلِكَ الْمَكَارِي وَالْجَمَالِ وَ لِيَتَعْرِفَ آثَارَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ تَعْرِفَ أَخْبَارَهُ وَ يَذْكَرَ وَ لَا يَنْسِيَ...^۳

^۱ - بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۹.

^۲ - نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۹۲ به ترتیب صبحی صالح.

^۳ - خداوند مکه را محل اجتماع شرق و غرب عالم قرار داد، تا همدیگر را بشناسند و کالاهای تجاری هر شهری منتقل شوند. و به این وسیله کرایه دهندگان وسایل و شتربانان و صاحبان آنها فایده برده، و برای اینکه آثار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را بشناسند و فرمایشات او را بفهمند و او را یاد نموده و بفراموشی نسپزند وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۹.

آثار حج

اعلام هماهنگی مسلمین در مقابل مشرکین عالم، اعم از یهود و مسیحیت غرب و بت پرستان شرق، شناخت حوائج مسلمین و درک وضعیت آنان در اقصی نقاط بلاد اسلامی، هماهنگی آداب و رسوم مسلمانان و زدودن خرافه‌ها و بدعت‌های غلط احتمالی، تجارت و بازرگانی و مهمتر از همه قرب به خداوند و توجه به محشر عظیم از انسانها، از جمله آثار مهم سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و عبادی حج محسوب می‌شوند. در این قسمت از بحث به دو نمونه از آثار فردی در اخبار و روایات توجه کنید. یکی از آثار حج، از بین رفتن فقر و تنگدستی از حاجی است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **الْحَجُّ يَنْفِي الْفَقْرَ**.^۱

و نیز در جای دیگر فرموده است: **حَجُّوا تَسْتَعْنُوا**.^۲

و برخی آثار مادی حج در بیان امام سجاد علیه السلام با ذکر چند اثر معنوی جمع شده‌اند.

حَجُّوا وَاعْتَمِرُوا تَصِحُّ أَجْسَامُكُمْ وَ تَتَّسِعُ أَرْزَاقُكُمْ وَ يَصْلَحُ إِيْمَانُكُمْ.^۳

دومین اثر فردی حج، غفران و بخشایش حاجی نسبت به معاصی و لغزشهای گذشته اوست و البته این اثر مهمترین اثر حج شمرده می‌شود.

قال علی علیه السلام: ... **وَحَجُّ الْبَيْتِ وَالْعُمْرَةَ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَ يُكَفِّرَانِ الذَّنْبَ وَ يُوجِبَانِ الْجَنَّةَ**.^۴

و نیز فرموده است:

الْحَاجُّ وَالْمُعْتَمِرُ وَفَدَا اللَّهَ، وَ حَقَّ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يُكْرِمَ وَفْدَهُ وَ يُحِبُّهُ بِالْمَغْفِرَةِ.^۵

^۱ - حج فقر را می‌زداید بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۶۲.

^۲ - حج کنید تا غنی شوید همان، ج ۷۶، ص ۲۲۱.

^۳ - حج کنید و عمره به جا آورید، بدن شما سالم می‌شود، روزی شما وسعت می‌یابد، ایمان شما اصلاح می‌شود همان، ج ۹۹، ص ۲۵.

^۴ - حج خانه خدا و عمره، فقر را منتفی و موجب کفاره گناهان و باعث رفتن به بهشت هستند همان، ج ۷۷، ص ۲۹۰.

^۵ - حاجی در حج و عمره بر خدا وارد شده است، و بر خدای متعال لازم است که وارد شده بر خودش را اکرام کند و او را با بخشیدنش دوست بدارد همان، ج ۹۹، ص ۸.

و البته چنین اثر مهمی مشروط به یک شرط است.

قال الصادق صلى الله عليه وآله: مَنْ حَجَّ يُرِيدُ بِهِ اللَّهَ وَ لَا يُرِيدُ بِهِ رِيَاءً وَ سُمْعَةً غَفَرَ اللَّهُ لَهُ
الْبَتَّةَ.^۱

شروط حج

شرط اساسی حج صحیح اخلاص است، و آن محقق نمی‌شود مگر به مقدماتی و از جمله مقدمات، پیراسته شدن از گناهان و معاصی و لقمه‌های حرام است. بیتوته، حلق، تقصیر، قربانی، رمی، طواف، نماز، احرام و تلبیه زمانی شکل واقعی می‌یابند که از مطعم و ملبس و مشرب حلال حاصل شده باشند، و در غیر این صورت اگر حاجی بگوید لبیک، جواب خواهد آمد: لا لبیک.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ حَجَّ بِمَالٍ حَرَامٍ فَقَالَ: لَبِيكَ اللَّهُمَّ لَبِيكَ. قَالَ اللَّهُ لَهُ: لَا لَبِيكَ وَ لَا سَعْدِيكَ، حَجَّكَ مَرْدُودٌ عَلَيْكَ.^۲

و امام صادق عليه السلام نیز در همین رابطه فرموده‌اند:

إِذَا اِكْتَسَبَ الرَّجُلُ مَالًا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ، ثُمَّ حَجَّ قَلْبِي، نُودِيَ لَا لَبِيكَ وَ لَا سَعْدِيكَ، وَ
إِنْ كَانَ مِنْ حِلِّهِ، قَلْبِي نُودِيَ لَبِيكَ وَ سَعْدِيكَ.^۳

مقدمه دیگر، خالی کردن دل از غیر خداست، آنی که صد سودا بسر دارد، از سفر حج جز رنج و غربت کسب نمی‌کند.

قال الصادق عليه السلام: إِذَا أَحْرَمْتَ فَعَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ ذِكْرِ اللَّهِ كَثِيرًا.^۴

حاجی وقتی وارد مدینه می‌شود بایستی جای پای رسول خدا را همه جا ببیند.

^۱ - کسی که حج کند و آخرت را در نظر داشته باشد نه اینکه قصد ریا و خودنمایی و شهرت‌طلبی کند، خداوند حتماً او را می‌بخشد همان، ص ۲۴.

^۲ - کسی که از مال حرام حج کند و بگوید، لبیک، اللهم لبیک، خداوند به وی می‌فرماید، لبیک تو مورد قبول نیست و تو را سعادت‌مند نمی‌کنم، و نیز حج تو پذیرفته نشده و به خودت باز می‌گردد **تفسیر درالمنثور**، ج ۱، ص ۲۴۷.

^۳ - وقتی کسی مال غیر حلالی را کسب کرده باشد، و با آن مال به حج رود و لبیک بگوید، ندا داده می‌شود که لبیک تو پذیرفته نیست، ولی اگر از مال حلال حج کند به وی گفته می‌شود لبیک و سعیدیک، لبیک تو را پذیرفتم و تو را سعادت‌مند کردم **وسایل الشیعة**، ج ۱۲، ص ۶۰.

^۴ - هر گاه احرام بستنی تقوای الهی پیشه کن، و بسیار خدای را یاد نما **بحار الأنوار**، ج ۹۹، ص ۱۲۱.

صدای مناجات و ناله‌هایش را همه جا بشنود خروش او را در بدر، احد و خیبر به وضوح رؤیت نماید. فداکاری علی علیه‌السلام را دوشادوش او لمس کند و به فدک زهرا علیه‌السلام چشم دوزد، آنگاه نگاهی غم‌آلود به جای خالی امام حسن علیه‌السلام در کنار رسول خدا انداخته و لحظه وداع امام حسین علیه‌السلام را به خاطر آورد و در خاتمه واله و حیران، خود را بین مسجد و بقیع ببیند و گمشده‌اش را در هر دو سو بجوید، گاه اراده مسجد کند، سپس گام به عقب نهد و سوی بقیع رود، بعد بازگشته و در کنار قبر پدر شکایت حال دختر کند و رقیب شاهد، عقده دلش را و صدای فغانش را و... در کنار بقیع، ثبت و ضبط نماید.

وقتی وارد مکه شد بعد از انجام فرائض و آداب، بیدرنگ به احد رود، و ابلاغ هدایت بشر را عطیه بزرگ الهی بشمرد، آنگاه در جای جای مکه، پیامبر تنها را در برابر موجی از پستیها و منتهیهای عرب جاهلی بنگرد، به عظمت بنیان خانه خدا و سیل خروشان موحدان عالم نظر کند.

بیاد سردمداران کفر و الحاد افتد، که برای از بین بردن دین چه کارهایی که نکردند، ولی اکنون اثری از آنان باقی نمانده است، و بداند باطل نابود محض است هر چند سالها عمر کند، و حق پیروز محض است هر چند بظاهر زوال پذیرد، و این سیره و سنت الهی بوده و لایتغیر می‌باشد. ... **إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ ذَهُوْقًا**^۱.

فداکاری‌های بانوی اوّل اسلام حضرت خدیجه کبرا علیه‌السلام مگر فراموش شدنی است؟ نماز او پشت سر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و در کنار پسر عمش حضرت امیر علیه‌السلام، و در برابر خانه خدا مگر از یاد رفتنی است؟ اهدای همه دارایی‌اش و ترجیح خواب بر پشم گوسفند نسبت به زندگانی ملوکانه، مگر نظیری در صفحه تاریخ دارد؟

لازم است نگاهی هم به شعب اندازد و سه سال مقاومت را در یک نگاه خلاصه کند، به‌طوری‌که آثار سه سال مجاهدت مؤمنین در آن تک نگاه پیدا باشد.

جبل‌النور و غار ثور را اگر جای تصدیق و هم تکذیب گفتار ملائک در مقابل خداوند، هنگام خلقت بشر که عرضه داشتند: کسی را خلق می‌کنی که خون ریزد و فساد کند، نام نهاده شود بیهوده نیست.

^۱ - (سوره اسراء، آیه ۸۱) همانا باطل نابود شدنی است.

تصدیق ملائک بخاطر آن همه انسانهای خونریز و سفاک که در اطراف غار جمع شده‌اند، که تنها پرچم نورانیت در سراسر کره خاکی را خاموش سازند. تکذیب از آن جهت که فردی در غار جای گرفته که شخصا در مقابل همه بیداد و الحاد در عالم به پا خاسته و چنان استوار است و چنان کمر همت بسته است که گوئی احدی در مقابل او نیست و همه عالم پشت سر وی قرار گرفته‌اند. و خلاصه اینکه در جای جای مکه و مدینه و اطراف و حوالی آنها و طول مسیر، و همه جا، صدای مظلومیت یاسر و سمیه و بلال و عمار و حمزه و... و غرّش دنیا طلبان و ظالمانی چون ابوجهل، ابولهب، ابوسفیان و... را بشنود و صدای پیامبر و تلاوت دلنشین او را که کفّار و سردمداران آنان را شبانه مات و حیران خود می‌ساخت بشنود و البته تا زمانی که آنجاست جز همان صدا در گوشش طنین نیفکند و همان را همیشه زمزمه کند.

و در نهایت، کوچه به کوچه و محله به محله مکه و مدینه سراغ یار گیرد و جز با وصال قامت رعناى او آرام نشود و قرار نگیرد که همان نشانه تمامیت حج اوست، امام ششم در تفسیر اتمام حج در آیه شریفه **وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ...**^۱ می‌فرمایند:

إِذَا حَجَّ أَحَدُكُمْ فَلْيُخْتِمِ حَجَّهُ بِبَارْتِنَا لِإِنَّ ذَلِكَ مِنْ تَمَامِ الْحَجِّ.^۲

اینک شما قضاوت کنید کسی که چنین حج کند، آیا فرصت رؤیت زرق و برقه‌های تمدن امروزی و کالاهای تجاری و هدر دادن فرصت و هضم شدن در مادیات به شیوه‌ای دیگر و اضطراب از کم و کسر کادوها و یا افکار پریشان استقبال و روبوسی دوستان و خرج و مخارج دارد؟ هرگز.

به هر حال شرط اساسی قبولی حج که با حصول مقدمات آن به نحو صحیح، بحول الله و عنایتہ قطعاً خواهد آمد، للهی بودن حج و به اصطلاح اخلاص در آن است. **قَالَ الْمَتَادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَجُّ حَجَّانِ، حَجٌّ لِلَّهِ وَحَجٌّ لِلنَّاسِ، فَمَنْ حَجَّ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى**

^۱ - (سوره بقره، آیه ۱۹۶) حج و عمره را برای خدا به پایان رسانید.

^۲ - هر گاه یکی از شما حج نمود، آن را با دیدار ما به پایان رساند زیرا این همان به اتمام رساندن حج است که در آیه شریفه آمده است **تفسیر نورالثقلین**، ج ۱، ص ۱۸۳.

اللَّهِ الْجَنَّةَ، وَ مَنْ حَجَّ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.^۱

همان حضرت در حدیث شریف ذیل مجموعه‌ای از آداب باطنی حج را بیان فرموده است.

اذا اردت الحجَّ فجرد قلبك لله من قبل عزمك من كل شاغل، و حجاب كل حاجب، و فوض امورك كلها الى خالقك، و توكل عليه في جميع ما يظهر من حرکاتک و سکناتک، و سلم لقضائه و حکمه و قدره، و ودع الدنيا و الراحة و الخلق، و اخرج من حقوق تلزمك من جهة المخلوقين، و لا تعتمد على زادك و راحلتك و اصحابك و قوتك و شبابك و مالک، مخاضة ان يصير ذلك عدواً و بالاً. قال: من ادعى رضى الله و اعتمد على شيء سواه، صيره عليه عدواً و بالاً. قال: من ادعى رضى الله و اعتمد على شيء سواه، صيره عليه عدواً و بالاستعداد انه ليس له قوة و لا حيلة و لا لأحد الا بعصمة الله و توفيقه، و استعداد استعداد من لا يرجوا لرّجوع، و احسن الصّحبة و راع اوقات فرائض الله و سنن نبيه صلى الله عليه و آله و ما يجب عليك من الادب و الاحتمال و الصبر و الشكر و الشفقة و السخاء و ايثار الزاد على دوام الاوقات. ثم اغسل بماء التوبة الخالصة ذنوبك، و البس كسوة الصدق و الصفاء و الخضوع و الخشوع، و احرم عن كل شيء يمنعك من ذكر الله و يحجبك عن طاعته، و لبّ بمعنى اجابته صافية خالصة زاكية لله عزوجل في دعوتك متمسكا بالعروة الوثقى. و طف بقلبك مع الملائكة حول العرش كطوا فك مع المسلمين بنفسك حول البيت. و هرول هرباً من هواك، و تبرياً من جميع حولك و قوتك، و اخرج عن غفلتك و زلاتك بخروجك الى منى، و لا تتمنّ ما لا يحل لك و لا تستحقه. و اعترف بالخطايا بعرفات، و جدّد عهدك عند الله بوحدانيته، و تقرب الى الله، و اتقّه بمزدلفة، و اصعد بروحك الى الملاء الاعلى بصعودك الى الجبل، و اذبح حنجره الهواء و الطمع عند الذبيحة. و ارم الشهوات و الخساسة و الدناءة و الأفعال الذميمة عند رمى الجمرات. و اخلق العيوب الظاهرة و الباطنة بحلق شعرك. و

^۱ - حج بر دو قسم است، حج برای خدا و حج برای مردم، آنکه برای خدا حج کند ثوابش بهشت، و آنکه برای مردم حج کند روز قیامت مزدش با مردم است بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۴.

ادخل فی امان اللّٰه و کنفه و ستره و کلاءته من متابعتہ مرادک بدخولک الحرم.
وزر البیت متحقّقاً لتعظیم صاحبه و معرفتہ جلاله و سلطانه. و استلم الحجر رضاً
بقسمته و خضوعاً لعزّته، و ودّع ما سواه بطواف الوداع. و اصف روحک و
سرّک للقاء اللّٰه یوم تلقاه بوقوفک علی الصّفا. و کن ذا مروءة من اللّٰه نقیاً
اوصافک عندالمروءة. و استقم علی شرط حجّتک و وفاء عهدک الّذی عاهدت
به مع ربّک و اوجبت له الی یوم القیامة...^۱

همین که اراده حج نمودی، خانه دل را از هر فکر و خیال و غل و غش خالی نما، و برای خدا
خالص گردان و کارها و امورات خود را به خدا واگذار کن و در حرکات و سکنات خویش به خدا
توکل کن و به قضا و قدر و خواست الهی تسلیم شو، و دنیا و راحتی دنیا و اهل آن را رها ساز
و حقوق مردم را که در نزد توست ادا کن و به توشه و مرکب رفیق خود اعتماد نکن و به قوّت
و جوانی و مال و ثروت خویش مغرور مباش و به آنها تکیه نکن، زیرا خوف آن می‌رود که
اینها دشمن و وبال انسانی گردند. پس مهیا شو مانند مهیا شدن کسی که امید بازگشت ندارد،
و با رفقایت نیکی کن و اوقات نماز را رعایت نما و دستورات و سنن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را بکار
بند، و آنچه از آداب و رسوم بر تو لازم است انجام ده و حلم و صبر و شکر و مهربانی و
سخاوت را در همه جا و پی‌درپی شعار خود گردان، و با آب توبه خالص که زایل کننده گناهان
است غسل کن و لباس راستی و صدق و صفا و فروتنی و خشوع را در بر کن، و آنچه که تو را
از یاد خدا و اطاعت او باز می‌دارد بر خود حرام کن، اجابتی خالصانه و صادقانه و پاک و
بی‌آلایش از روی صفای باطن و تنها برای خدا، در حالی که به دست آویز محکم دست زده
باشی. و با قلبت با فرشته‌های اطراف عرش الهی طواف کن، همان گونه که با مسلمین در
اطراف کعبه معظمه طواف می‌کنی، هروله کن یعنی از قوای نفس‌گریزان باش و از حول و
قوه خود بی‌زاری جوی و با خارج شدن بسوی منی از غفلت و لغزشها بدر آی و هرگز آرزوی
چیزی که حلال نیست و یا تو لیاقت آن را نداری منما، و در عرفات به گناهان و خطاهای
خود اقرار کن، و عهد خود را نزد خداوند تجدید نما و بدو تقرب بجو و در مزدلفه به عنایت او
متشبهت شده از گناهان دوری کن، و چون بر کوه صفا و مروه بالا روی روح خود را به ملائ
اعلا ارتقا ده، و گردن هوا و طمع را در هنگام ذبح جدا کن، و در رمی جمرات شهوات و

^۱ - همان، ص ۱۲۴.

اخلاق پست را از خود دور ساز و در وقت تحلیق، عیوب ظاهری و باطنی خود را پاک کن و در ورود به حرم امن خدا، حفظ و متابعت از فرامین او را درخواست کن و در هنگام ورود به بیت احترام صاحب‌خانه و جلالت او را از خاطر میر، حجرالاسود را استلام کن و خشنودی به قسمت خداوندی را اقرار و اعتراف بنما، و در برابر نیروی او خضوع و خشوع کن و غیر او را برای آخرین بار وداع کن، و هنگامی که بر کوه صفا وقوف پیدا می‌کنی روح و سیرت را برای ملاقات رحمت او آماده کن، و در مروه خود را با کمال طهارت از خیانت نفسانی در مرئی و منظر حق تعالی قرار بده، و به شرایط حج استقامت بورز و به عهد خود برای همیشه برقرار باش.

به یک نمونه از حج‌های خالص توجه کنید:

«عبدالله بن مبارک» برای حج عازم شد، در یکی از منازل بین راه، زنی را در مزبله‌ای دید که مرغ مرده‌ای برداشت و زیر چادر خود مخفی کرد، عبدالله به تعقیب وی پرداخت، زن به منزل رسید، بچه‌ها که گویا مضطربانه منتظر مادر بودند به او گفتند چه آورده‌ای؟ او گفت: مرغ برایتان آورده‌ام، آنان در پوست خود نمی‌گنجیدند. عبدالله در زد و ماجرا را پرسید و برای آنکه زن چیزی را انکار نکند، گفت همه چیز را دیده‌ام. زن گفت بر ما حلال است، این کودکان چند روزی است طعام نخورده‌اند، امروز مجبور شدم این مرغ مرده را برای سد جوع آنان بیاورم. عبدالله که نیاز شدید اینان و عفت والای زن را مشاهده کرد مخارج حج را که پانصد اشرفی بود به آنان داد و برگشت. وقتی حج انجام دادند، به وی گفتند وقت بازگشت کجا رفتی، هر چه گشتیم تو را نیافتیم، گفت من حج نیامدم، متعجبانه گفتند هر جا ما می‌رفتیم تو بودی، طواف و سعی و سایر اعمال را با ما به جا آوردی، البته آقایی احوال تو را پرسید و کیسه‌ای به ما داد به تو بدهیم، عبدالله کیسه پول را گرفت نگاه کرد و شمرد، متوجه شد که به همان مقدار است که به آن زن داده بود.

تأخیر حج

در طول عمر بر هر مسلمانی، در صورت استطاعت مالی و بدنی و نیز امکان رفتن، واجب است یک بار که اصطلاحاً «حجّة الاسلام» گفته می‌شود به جا آورد. انکار این

واجب، همانند انکار سایر واجبات اگر به تکذیب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برگردد، کفر و ترک آن گناه کبیره محسوب می‌شود.

در ذیل آیاتی که در صدر بحث گذشت، تارک حج کافر شمرده شده و پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در یکی از سفارشهای خود به حضرت امیر علیه‌السلام ضمن بیان همین مطلب و اینکه تارک حج کافر است، به همان آیه شریفه استدلال نموده است.

يَا عَلِيُّ، تَارِكُ الْحَجِّ وَ هُوَ مُسْتَطِيعٌ كَافِرٌ، يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ...^۱

این دو روایت نیز در همین باره است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّى يَمُوتَ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا.^۲

قَالَ عَلِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله: مَنْ تَرَكَ الْحَجَّ لِحَاجَةٍ مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا لَمْ يَقْضَ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى الْمُحَلِّقِينَ.^۳

مرحوم شیخ حرّ عاملی در وسائل‌الشیعة، چندین روایت پی‌درپی آورده است که مضمون همه آنها این است که، تارک حج در قیامت کور محشور می‌شود. در یکی از این روایتهای «معاویة بن عمار» می‌گوید از امام صادق علیه‌السلام وضعیت کسی را پرسیدم که با وجود دارایی، حج نمی‌رود، حضرت جواب داد:

هُوَ مِمَّنْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى.^۴

^۱ - ای علی، آنکه حج را ترک کند با اینکه مستطیع است کافر است. خداوند متعال می‌فرماید، برای خدا بر مردم حج واجب است وسائل‌الشیعة، ج ۸، ص ۲۱.

^۲ - کسی که حج را به امسال و سال دیگر بیندازد تا اینکه بمیرد، خداوند روز قیامت او را یهودی یا نصرانی برمی‌انگیزد بحارالأنوار، ج ۷۷، ص ۵۸.

^۳ - هر کس حج را برای انجام حاجتی از حوائج دنیا ترک کند، حاجیان با سرهای تراشیده برمی‌گردند در حالی که کار وی هنوز انجام نشده است عقاب‌الاعمال، ص ۵۳۶.

^۴ - او از کسانی است که خدای متعال درباره‌اش فرموده است، روز قیامت او را کور محشور می‌کنیم وسائل‌الشیعة، ج ۸، ص ۱۷.

امر به معروف و نهی از منکر

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ
سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.^۱

واژه امر به دو معنا آمده است که عبارتند از:

امری که جمع آن امور به معنای کارها است. ... وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ.^۲

امری که جمع آن اوامر به معنای دستورات است. قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ...^۳

در مبحث امر به معروف و نهی از منکر، امر به معنای دوم استعمال شده است.

نهی نیز به دو معنای به هم مربوط (زجر و پرهیز از چیزی - انتهای چیزی) آمده است و البته در اینجا به معنای طلب ترک عمل یا سخنی می‌باشد.

معروف، از ماده عرف به معنای ادراک چیزی است و در اصطلاح هر چیزی را گویند که شرع مقدس و عقل سلیم، حُسن آن را بشناسد.

منکر، ضد معروف است، راغب در مفردات می‌گوید، هر چیزی را که عقل سالم آن را

^۱ - (سوره توبه، آیه ۷۱) مردان و زنان با ایمان یاور یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، نماز به پای می‌دارند زکات می‌پردازند و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند، بزودی خداوند آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد، خداوند توانا و حکیم است.

^۲ - (سوره بقره، آیه ۲۱۰) همه کارها بسوی خداوند باز می‌گردند.

^۳ - (سوره اعراف، آیه ۲۹) بگو پروردگارم مرا به عدالت امر کرده است.

قبيح بشمرد و یا عقل از فهم آن عاجز و شرع قبح آن را اعلام کند، منکر است.

اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

۱- امر به معروف و نهی از منکر عمل خداوند است.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَابْتِئَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ
وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.^۱

خداوند با اعطای عقل به بشر برای درک خوبیها و بدیها، و نیز با ارسال رسولان و انبیاء و انزال کتب آسمانی، امر به معروف و نهی از منکر نموده است، و همچنین اساس دین و اصول، فروع، اخلاق و معاملات آن بر پایه امر به معروف و نهی از منکر استوار شده است.

امام باقر علیه السلام در روایتی امر به معروف و نهی از منکر را خُلُقِ الهی می‌داند.

الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ خُلُقَانِ مِنَ خُلُقِ اللَّهِ فَمَنْ نَصَرَهُمَا أَعَزَّهُ اللَّهُ وَ
مَنْ خَذَلَهُمَا خَذَلَهُ اللَّهُ.^۲

۲- امر به معروف و نهی از منکر عمل انبیاست.

... يَأْمُرُوهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ
الْخَبَائِثَ...^۳

۳- امر به معروف و نهی از منکر سیره ائمه طاهرين است.

الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ
نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ.^۴

^۱ - سوره نحل، آیه ۹۰ خداوند به عدل و احسان و بخشش به خویشان فرمان می‌دهد، و از فحشاء و منکر و ظلم نهی می‌کند، شما را اندرز می‌دهد شاید متذکر شوید.

^۲ - امر به معروف و نهی از منکر دو خُلُق از اخلاق الهی هستند، کسی که آنها را یاری کند خداوند گرامی‌اش داشته و کسی که آن را خوار نماید خداوند خوارش نماید **وسائل الشیعة**، ج ۱۱، ص ۳۹۸.

^۳ - (سوره اعراف، آیه ۱۵۷) همانا که از پیامبر خدا تبعیت می‌کنند... پیامبری که آنان را به معروف دستور و از منکر نهی می‌نماید، اشیاء پاکیزه را برای آنان حلال می‌شمرد و ناپاکیها را حرام می‌نماید.

^۴ - سوره حج، آیه ۴۱ همان کسانی که هر گاه در زمین به آنان قدرت دادیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و پایان همه کارها از آن خداوند است.

تفاسیر روایی شیعه و از جمله تفسیر قمی ضمن ذکر روایاتی، این آیه را به ائمه اطهار علیهم السلام و مخصوصاً امام عصر عجل الله تعالی فی فرجه تفسیر می کنند.

امام حسین علیه السلام علت قیام خود را چنین بیان می دارد.

وَإِنِّي لَم أَخْرُجُ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ
الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرُ
بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.^۱

بدون تردید همان طوری که علت مُخَدِّثه دین اسلام رسالت پیامبر و جانفشانی های یاران وی در غزوات و سرایا بود، علت مبقیه دین، قیام اباعبدالله الحسین علیه السلام و اصحاب وی می باشد.

حرکت وی شریعت را قوام بخشید، شیعه را ترقی و تکامل داد، و راه را برای کلاسهای درس امامین باقرین علیهما السلام هموار ساخت.

قال علی علیه السلام: قِوَامُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ إِقَامَةُ
الْحُدُودِ.^۲

امر به معروف و نهی از منکر در قرآن و روایات

الف) قرآن کریم

آیه ای که در ابتدای بحث گذشت، اهمیت عمده ای به امر به معروف و نهی از منکر می دهد، به طوری که حتی این دو را قبل از نماز و روزه ذکر می فرماید، و در واقع همین طور است زیرا تا اینها نباشد نماز و روزه ای محقق نمی شود، وجود نماز و روزه منوط به انجام این دو واجب بزرگ است. اکنون به دو آیه دیگر در همین زمینه نیز اشاره می کنیم.

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.^۳

^۱ - من باطل و بیهوده و برای افساد یا ظلم قیام نکرده ام، قیام من برای اصلاح امت جدم می باشد، می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و بر سیره جدم و پدرم حرکت نمایم بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

^۲ - قوام دین، به امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود، بستگی دارد غرر الحکم.

^۳ - (سوره آل عمران، آیه ۱۰۴) باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آنان رستگارند.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...^۱

آیه اول، امر به معروف را مخصوص عده‌ای از مسلمین می‌داند، و می‌فرماید:

دسته‌ای از شما اقدام به چنین عملی کنند، اما در آیه دوم مانند آیه ابتدای بحث و یا مانند آیات سوره والعصر، فریضه امر به معروف و نهی از منکر را عمومی دانسته و وظیفه همه مسلمانان می‌شمارد. کنار هم قرار دادن این آیات نکته‌ای را به ما القاء می‌کند و آن این است که، تمام جامعه وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را بایستی انجام دهند، ولی در خود جامعه هم بایستی عده‌ای باشند که بر انجام این فریضه نظارت کنند. آنان در سطحی بالاتر کارهای اجتماع را در نظر می‌گیرند و دستورات اجتماعی می‌دهند، و البته همه مردم باید وظایف فردی خود را نسبت به هم فراموش نکنند. علاوه اینکه استفاده از افعال مضارع چون «یدعون، یأمرون، ینهون و...»، در آیات شریفه حکایت از لزوم استمرار و دوام این فریضه در طول تاریخ و گذشت اعصار دارد.

(ب) روایات

روایات در باب امر به معروف و نهی از منکر بسیار است که برخی در لابلای همین بحث مطرح می‌شوند، در اینجا به سه نمونه از این احادیث پیرامون اهمیت این فریضه اشاره می‌کنیم.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِذَا أُمَّتِي تَوَاكَلَتِ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَلْيَأْذَنُوا بِوَقَاعِ مِنَ اللَّهِ.^۲

قال علي عليه السلام: مَنْ تَرَكَ إِنْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ، فَهُوَ مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ.^۳
تعبیر حضرت امیر عليه السلام، تعبیری دقیق است، زیرا کسی که نتواند در اصلاح جامعه بکوشد، در واقع مرده است و حیات ندارد. او چون خشت بی‌جانی است که به واسطه مرگ خود، قدرت احیاء دیگران را ندارد.

^۱ - (سوره آل عمران، آیه ۱۱۰) شما بهترین امت هستید که آفریده شدید، زیرا امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید.

^۲ - اگر امت در امر به معروف و نهی از منکر سستی کنند، به خداوند اعلان جنگ نموده‌اند **وسائل الشیعة**، ج ۱۱، ص ۳۹۴.

^۳ - کسی که نهی از منکر را با قلب و زبان و دست ترک کند، مرده‌ای در میان زندگان است همان، ص ۴۰۴.

قال الباقر عليه السلام: إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِنْهَاجُ الصَّالِحَاءِ، فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَحِلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تَرُدُّ الْمَظَالِمَ وَ تَعْمُرُ الْأَرْضَ وَ يَنْتَصِفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ.^۱

آثار ترک

ترک امر به معروف و نهی از منکر، همانند برخی واجبات دیگر نیست که صرفاً اثر فردی داشته باشد و فرد در دنیا و آخرت لطمه ببیند، بلکه ترک این فریضه جامعه را تباه خواهد ساخت و بر اثر ترویج معاصی شالوده و بنیادهای اخلاقی جامعه فرو خواهد ریخت، و نسل بشر را در مسیر انحطاط شدید اخلاقی قرار خواهد داد و نقش تربیتی خانه و مدرسه را بی‌اثر می‌نماید، لذا اسلام آثار مخرب ترک این فریضه را، جدی گرفته است. به نمونه‌هایی از این آثار توجه فرمایید:

۱- افساد جامعه

همان‌گونه که در مقدمه اشاره شد، یکی از آثار ترک این فریضه نابودی روند اخلاقی جامعه است.

قال رسول الله ﷺ: إِنَّ الْمَعْصِيَةَ إِذَا عَمِلَ بِهَا الْعَبْدُ سِرًّا لَمْ يَضُرَّ إِلَّا عَامِلَهَا، فَإِذَا عَمِلَ بِهَا عَلَانِيَةً وَ لَمْ يُغَيِّرْهُ عَلَيْهِ أَعْرَضَتْ بِالْعَامَّةِ.^۲

۲- تعمیم عذاب

قال رسول الله ﷺ: مَا مِنْ قَوْمٍ يَعْمَلُ فِيهِمْ بِالْمَعَاصِي ثُمَّ يَقْدِرُونَ عَلَى أَنْ يُغَيَّرُوا وَلَا يُغَيَّرُونَ إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يُعَمِّمَهُمُ اللَّهُ الْعِقَابَ.^۳

امام باقر عليه السلام می‌فرماید، خداوند متعال به شعیب وحی فرستاد که:

^۱ - امر به معروف و نهی از منکر راه انبیاء و طریق صلحاست، واجب بزرگی است که به وسیله او واجبات به پا داشته می‌شود، راهها امن می‌شود، کسبها حلال می‌گردد، مظالم رد می‌شود، زمین آباد می‌گردد و از ظالمین دادخواهی می‌شود و امور در حد تعادل قرار می‌گیرد همان، ص ۳۹۵.

^۲ - اگر بنده‌ای گناه را مخفیانه انجام دهد فقط خودش ضرر می‌بیند، ولی اگر علنی انجام دهد، و او را از عملش باز ندارند اجتماع متضرر می‌شود همان، ۴۰۷.

^۳ - ملتی و قومی نیستند که، عده‌ای از آنان مرتکب گناه شوند و دیگران قادر بر منع آنها باشند ولی نهی از منکر ننمایند و آنان را از گناه باز ندارند، مگر اینکه شاید قهر الهی همه را در بر گیرد جامع الاخبار، ج ۱، ص ۲۳۴.

أَتَى مُعَذِّبٌ مِنْ قَوْمِكَ مِئَةَ أَلْفٍ، أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِنْ شِرَارِهِمْ وَ سِتِينَ أَلْفًا مِنْ خِيَارِهِمْ. شعیب به خداوند عرضه داشت: یا ربِّ هُوَلاءِ الْأَشْرَارُ قَمَا بِالْأَخْيَارِ.

خداوند عزّ وجلّ به وی وحی فرمود:

لَا نَهْمُ دَاهِنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي وَ لَمْ يُعْضِبُوا لِعَضْبِي.^۱

۳ - عدم استجابت دعا

قال رسول الله ﷺ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِي لَتَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لِيُوشَكَنَّ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عِقَابًا تُمْ تَدْعُونَهُ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَكُمْ.^۲

۴ - تسلط اشرار

قال رسول الله ﷺ: إِذَا لَمْ يَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ يَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لَمْ يَتَّبِعُوا الْأَخْيَارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ شِرَارَهُمْ فَيَدْعُوا عِنْدَ ذَلِكَ خِيَارَهُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ.^۳

۵ - زوال برکت

قال رسول الله ﷺ: لَا تَزَالُ أُمَّتِي بِخَيْرٍ مَا أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ، فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ نَزَعَتْ مِنْهُمْ الْبَرَكَاتُ وَ سَلَطَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ نَصِيرٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ.^۴

اگر گفته شود در جوامعی که این فریضه بزرگ در میان آنان نقشی ندارد و یا ضعیف است، زوال برکت به صورت سیل و زلزله و خشکسالی، بیکاری و فساد اجتماعی خودنمایی می‌کند، سخنی به گزاف نیست.

^۱ - من یکصد هزار نفر را از قوم تو عذاب خواهم کرد. چهل هزار از اشرار و شصت هزار از نیکان. شعیب عرضه داشت، اشرار که معلوم است خوبان چه کرده‌اند؟ فرمود: اینان با اهل گناه باقی مانده‌اند آمیخته شدند و در پی غضب من، بر آنان غضب نکردند (وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۱۶).

^۲ - به خدایی که جانم در ید قدرت اوست امر به معروف و نهی از منکر کنید وگرنه شاید خداوند عذابی بر شما فرود آورد و شما آنگاه دعا کنید و برایتان مستجاب نشود جامع الاخبار، ج ۱، ص ۲۳۵.

^۳ - وقتی امر به معروف و نهی از منکر نشود و از خوبان امت اطاعت نگردهد، خداوند بدان امت را بر آنان مسلط خواهد ساخت آنگاه خوبان دعا می‌کنند و برای آنها اجابت نمی‌شود بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۷۲.

^۴ - همیشه امت من مادامی که امر به معروف و نهی از منکر کنند، و در امور شایسته با هم همکاری کنند، در خیر و سلامتی هستند، ولی اگر چنین نکنند برکات آسمان از آنان گرفته می‌شود، برخی بر بعض دیگر مسلط می‌شوند و هیچ یابوری نه در زمین و نه در آسمان نخواهند داشت (وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۹۸).

هر جامعه‌ای که می‌خواهد خود را از گزند این آفات نجات دهد باید به دور از یاهوها و شعارهای دیگران، عملاً آیین دین را متجلی سازد و از هیچ کس ترسی نداشته باشد.

شرایط امر به معروف و نهی از منکر

در فقه اسلامی برای امر به معروف و نهی از منکر شرایطی بیان شده است که از جمله آنها.

۱- امر به معروف و نهی از منکر واجب کفایی است، لذا اگر عده‌ای این واجب را اتیان کردند و به واسطه امر و نهی آنان منکر برداشته شد و واجب برقرار گردید، از دیگران ساقط است ولی اگر کسی بر انجام این فریضه قیام نکند و یا اگر اقدامی صورت گرفته، نتیجه عملی نداشته، از دیگران ساقط نمی‌شود.

۲- شرط دیگر وجوب این فریضه این است که، آمر و ناهی حداقل احتمال تأثیر را بدهند، پس اگر یقین داشته باشند مؤثر نمی‌باشد امر و نهی واجب نمی‌شود.

۳- تارک واجب و فاعل حرام، قصد تکرار عمل خود یا ادامه ترک واجب را داشته باشد، لذا اگر برای یک دفعه مرتکب گناهی شده است و می‌دانیم قصد تکرار ندارد، امر و نهی وی، واجب نیست.

۴- شرط دیگر اینکه مفسده‌ای بیشتر از ترک آن واجب و یا انجام آن گناه پیش نیاید، پس اگر امر و نهی وی موجب ضرر مالی یا جانی برای خود آمر و ناهی یا بستگان وی دارد، امر و نهی واجب نیست.

۵- فعل ترک شده واجب و آنچه انجام گرفته حرام باشد.

با این خصوصیات، امر به معروف و نهی از منکر در موردی که مستحبی ترک شده یا مکروهی انجام گرفته واجب نیست، بلکه در هر دو مورد مستحب می‌باشد.

شرایط آمر و ناهی

آمر به معروف و ناهی از منکر، بایستی علم به ترک واجب و انجام حرام داشته باشد، کسی که شنیده است مثلاً قمار بازی کرده، بر وی نهی از منکر واجب نیست و یا

اگر عملی از کسی سرزده و او نمی‌داند حرام بوده یا نه، باز نهی از منکر واجب نشده است. شرط دیگر این است که امر خود عامل به معروف باشد و ناهی آن گناه را ترک کند، امری که دستور به معروفی می‌دهد و خود زیر پا می‌گذارد و یا بیم از عملی حرام می‌دهد و خود عامل به آن است، این شرط را محقق نساخته است. حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید:

لَعْنَةُ اللَّهِ الْأَمْرِينَ بِالْمَعْرُوفِ التَّارِكِينَ لَهُ، وَالنَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ بِهِ.^۱
أَظْهَرَ النَّاسِ نِفَاقًا مَنْ أَمَرَ بِالطَّاعَةِ وَلَمْ يَعْمَلْ بِهَا وَنَهَى عَنِ الْمَعْصِيَةِ وَلَمْ يَنْتَهَ عَنْهَا.^۲

قرآن کریم نیز می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ.^۳

البته آنچه را که بیان کردیم شرط تأثیر امر به معروف و نهی از منکر است، و الا بر کسی که خود واجبی را انجام نمی‌دهد باز هم امر به معروف واجب می‌باشد، و کسی که خود مرتکب گناه می‌شود نهی از همان گناه واجب می‌باشد، سخن در تأثیر واقعی است که آیا امر و نهی شخص غیر عامل مؤثر می‌باشد یا نه، البته امر و ناهی بایستی احتمال تأثیر بدهند و نمی‌توانند با این بهانه که خود عمل نمی‌کنند و لذا سخن آنان بی‌اثر است، از زیر بار وجوب شانه خالی کنند.

^۱ - خدای لعنت کند آمرین به معروفی که خود تارک آن هستند و ناهینی که خود معصیت را انجام می‌دهند همان، ص ۴۲۰.

^۲ - روشن‌ترین نفاقها، آن است که کسی امر به اطاعت خدای می‌کند و خود بدان عمل نمی‌نماید، و نهی از معصیت می‌کند و خود ترک نمی‌نماید مستدرک الوسایل، ج ۱۲، ص ۲۰۶.

^۳ - (سوره صف، آیات ۲ و ۳) ای مؤمنین چرا چیزی می‌گویید و به آن عمل نمی‌کنید، گناه سختی است نزد خداوند که چیزی بگویید و بدان عمل نکنید.

موانع پذیرش

۱ - جهل و نادانی

مردم دشمن جهل خود هستند، انسان غالباً می‌خواهد در هر مجلسی سخن از چیزی به میان آید که بدان تسلط دارد و به شدت از آنچه نمی‌داند بیزار می‌باشد، علت چنین پدیده‌ای، تفاخر و تکبر است. حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید: **الْأَنَاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا**.^۱

۲ - عجب و خودبینی

گاهی برخی از افراد، به محض شنیدن پند و موعظه‌ای، عجب و غرورشان شعله‌ور گشته و دنیا برایشان تنگ می‌گردد، و خود را با خنده‌ای سرد و یا رویی ترش از آن حالت نجات می‌دهند.

گاهی اوقات علت غرور، پست و مقام است. شخصی خود را در مرتبه‌ای رفیع‌تر نسبت به آمر و ناهی می‌بیند، گاهی دلیل غرور، قدرت و توان بازو می‌باشد، چنانچه قوم حضرت هود علی نبینا و آله و علیه‌السلام در جواب نصایح پیامبرشان و بیم و انذار وی و درس عبرت از هلاکت اقوام گذشته گفتند: خدایان ما از خدایان قوم نوح قوی‌ترند و لذا ما شکست نمی‌خوریم.

البته انسان عاقل، اگر به گذشته خویش بنگرد که از چه بوده است و الآن چیست و در آینده چه خواهد شد، جایی را برای عجب و غرور خود نمی‌بیند.

اسکندر بعد از آن همه فتوحات هنگام مرگ خود وصیت می‌کند که دستانم از تابوت بیرون باشد تا همه ببینند با دستان خالی رفته‌ام.

بهرحال کسی که مواعظ و پندها در وی اثر نمی‌کند و امر به معروف و نهی از منکر کسی را نمی‌پذیرد باید بداند که اگر عیب خویش را بر طرف نکند، جامعه به شکل بدتری او را اصلاح خواهد کرد و ضربات سختی در مسیر گنااهش خواهد خورد.

^۱ - مردم دشمن جهل خود هستند بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۴.

قال علی علیه السلام: مَنْ لَمْ يُصْلِحْهُ الْكِرَامَةُ، أَصْلَحَتْهُ الْإِهَانَةُ.^۱

و ایضا عنه علیه السلام: مَنْ لَمْ يَهْدَبْ نَفْسَهُ فَضَحَهُ سُوءُ الْعَادَةِ.^۲

و در نهایت هر کس نصیحت حکیمی را نپذیرد، پشیمان خواهد شد و در حسرت خواهد سوخت.

حضرت امیر علیه السلام بعد از واقعه صفین و ماجرای حکمیت خطاب به مردم فرمودند:

إِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْعَالِمِ الْمُجْرَبِ تُورِثُ الْحَسْرَةَ وَتُعَقِّبُ النَّدَامَةَ.^۳

مراتب امر به معروف و نهی از منکر

انسانها متفاوت هستند و اعمال نیک و بد آنان در یک حد نمی باشد، بر این اساس، شیوه برخورد با معصیت کار برای هر گناهی، و نسبت به هر فردی مختلف است. امر و ناهی بایستی از ذوق و سلیقه خدا دادی خود بهره برد و برای هر گناهی پادزهر مناسب تهیه کند. شخصی هرگاه امام کاظم علیه السلام را می دید، حضرت امیر علیه السلام را ناسزا می گفت، اصحاب عرض کردند اجازه بفرماید تا سزای او را به وی نشان دهیم، امام مانع شدند و سراغ از محل کار او گرفتند. امام به محل کشاورزی او آمد، شخص فریاد برآورد و گفت کشت مرا پایمال کردی. امام نزد او رفت و فرمود: چقدر زحمت کشیدی؟ جواب داد صد دینار، فرمود: چقدر امید سود داری؟ گفت خدا می داند. امام فرمود: چقدر امیدواری؟ گفت دویست دینار، امام سیصد دینار به وی دادند و فرمود: کشت تو از آن خودت. هم او روزی به مسجد آمد و امام را دید. صدا بلند کرد که تنها، خدای می داند رسالتش را در کدام خانه قرار دهد. **اللَّهِ اعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ.**^۴

حال به برخی از مراحل امر و نهی اشاره می کنیم:

۱- ناراحتی قلبی

^۱ - کسی که رفتار بزرگوارانه‌ای اصلاحش نکند، توهین مردم اصلاحش خواهد کرد **غُررالحکم**.

^۲ - کسی که خود را پیراسته نکند عادت بد وی، او را رسوا خواهد ساخت **همان**.

^۳ - برآستی نافرمانی از دستور نصیحت کننده مهربان، دانا و با تجربه موجب حسرت و باعث پشیمانی است **نهج البلاغه**، خطبه ۳۵.

^۴ - **بحار الأنوار**، ج ۴۸، ص ۱۰۲.

در مرحله اول با دیدن گناه یا ترک واجب، می‌بایست قلباً متأثر شد و با ظاهر شدن این ناراحتی در چهره، خطای مخاطب را به وی اعلان نمود. حضرت امیر علیه‌السلام در این باره فرموده‌اند:

أَمْرًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ نَلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي بِوُجُوهِ مُكْفَهَرَةٍ^۱

و نیز امام صادق علیه‌السلام فرموده است:

طَلَبْتُ حُبَّ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَوَجَدْتُهُ فِي بُغْضِ أَهْلِ الْمَعَاصِي.^۲

۲- موعظه مخفیانه

در مرحله بعد می‌بایست، خطا کار را به نرمی و بدون از خشونت و البته بصورت مخفیانه راهنمایی نمود.

۳- اعلان علنی

بعد از تجربه دو مرحله قبل و یا اگر بدانیم آندو مفید نیستند، موعظه علنی و در حضور مردم واجب می‌شود، تا اگر عصیان‌گر از خداوند شرم نمی‌کند، از خلاق خجالت بکشد و گناه را ترک و باعث رواج آن در جامعه نشود.

۴- تصرف در آلات معصیت

در صورت بی‌اثر بودن مراحل قبل، تصرف در آلات معصیت و تغییر آنها و یا نابودی وسایل گناه واجب می‌شود، ذکر این نکته در اینجا لازم است که از بین بردن آلات معصیت جایز بوده و ضمانی به دنبال ندارد.

قال الباقر عليه السلام: مَنْ كَسَرَ بَرِيْطًا، أَوْ لَعْبَةً مِنَ اللَّعْبِ، أَوْ بَعْضَ الْمَلَاهِي، أَوْ خَرَقَ زِقُّ مُسْكِرٍ أَوْ خَمْرٍ، فَقَدْ أَحْسَنَ وَلَا عُرْمَ عَلَيْهِ.^۳

۵- ضرب و شتم

یکی دیگر از مراحل امر به معروف و نهی از منکر، ضرب و شتم است و اگر جلوگیری از گناه و یا انجام واجب جزء به آن ممکن نیست، جایز می‌باشد. البته مشروط به اینکه

^۱ - پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ما را امر فرمود که با اهل گناه با چهره درهم کشیده برخورد کنیم **وسائل الشیعة**، ج ۱۱، ص ۴۱۳.

^۲ - عشق به خداوند را می‌جستم و آن را در خشم به اهل گناه یافتم **مستدرک الوسائل**، ج ۱۲، ص ۱۰۱.

^۳ - کسی که عود یا هر وسیله بازی حرام را بشکند، یا وسیله ساختن چیزهای مست کننده و شراب را از بین ببرد، کار نیکی کرده و ضامن نیست **مستدرک الوسائل**، ج ۱۷، ص ۹۴.

مراحل قبل کافی نبوده و مفسده‌ای ایجاد نکند و جان یا عرض و اموال آمر و ناهی را در معرض خطر قرار ندهد.

۶- قتل و جرح در امور غیر مهم به اذن مجتهد

مرحله دیگر امر به معروف و نهی از منکر مجروح ساختن یا کشتن تارک واجب یا عامل حرام می‌باشد، این مرحله در صورت عدم موفقیت مراحل قلبی صورت می‌پذیرد. فقها این مرحله را منوط به اذن حاکم می‌دانند و اقدام خود سرانه و بدون اجازه مشروع نمی‌باشد.

۷- قتل و جرح در امور مهم بدون اذن مجتهد

در اموری که وجود گناهی، موجب هدم دین شود و اساس دین را به هم بریزد و چاره‌ای جز جرح یا قتل مجرم نباشد، ایندو بنا بر نظر بسیاری از فقها بدون اذن حاکم می‌تواند صورت پذیرد. البته مشروط به اینکه مفسده‌ای بزرگتر ایجاد نکند و حقوق کسانی که موظف به امر و نهی هستند را در خطر نیندازد.

دو نکته مهم

نکته اول:

تا مراحل اولیه امکان‌پذیر است، آمر و ناهی حق استفاده از مراحل بعدی را ندارند. به عنوان مثال اگر کسی با یک اخم متوجه اشتباه خود می‌شود، گفتن و ذکر اشتباه به وی جایز نیست، و یا اگر با نصیحتی در خفاء متوجه اشتباه خود می‌گردد و تکرار نمی‌کند، ذکر آن عمل در جمع و نزد دیگران مشروع نبوده و گناه کبیره تلقی می‌گردد، زیرا وی در آن حد مؤمن است و تحقیر وی تحقیر مؤمن شمرده می‌شود. این دو روایت در همین زمینه وارد شده‌اند.

حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید:

نُصِحْتُكَ بَيْنَ الْمَلَأِ تَفْرِيعًا^۱.

^۱ - نصیحت تو در حضور مردم کوچک شماری است [موجب خرسدن شدن شخصیت او می‌شود] (غررالحکم).

و نیز می‌فرماید:

مَنْ وَعَظَ أَخَاهُ سِرًّا فَقَدْ زَانَهُ وَمَنْ وَعَظَهُ عَلَانِيَةً فَقَدْ شَانَهُ.^۱

در تمام مراحل بایستی مراتبی فرعی تصور نمود و در آن مراتب فرعی نیز، الاهون فالاهون را باید رعایت کرد. به عنوان مثال اگر کسی با سخنی نرم و لطیف، واجب ترک شده را به جا می‌آورد، یا معصیت انجام گرفته را ترک می‌کند، سخن متوسط و خشن درباره وی جایز نیست.

در قرآن کریم وقتی داستان ارسال موسی و هارون علی نبینا و آله و علیهم‌السلام بسوی فرعون بیان می‌شود، می‌بینیم خداوند به آن دو دستور می‌دهد که با نرمی با فرعون رفتار کنند:

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى.^۲

گویند شخصی صاحب نام در زمان هارون الرشید عباسی، خلیفه را با پرخاش از عملی نهی نمود، هارون به وی گفت: بگو آیا من بدتر هستم یا فرعون؟ گفت: فرعون بدتر است، چون او ایمان به خداوند نداشت و ادعای خدایی نیز می‌نمود. هارون پرسید: آیا تو بهتری یا حضرت موسای پیامبر، جواب داد: موسی بهتر است و اصلاً من و او قابل قیاس نیستیم. هارون بعد از طرح این استدلال پرسید پس چرا پرخاش نمودی؟ آیا نمی‌دانی خداوند به موسی و هارون دستور داد با فرعون به ملایمت حرف بزنند. شخص خجل گشت، هارون به وی هدیه‌ای داد و وی به اصرار زیاد هارون پذیرفت.

نکته دوم:

هرچند ما مراتبی را برای امر به معروف و نهی از منکر بیان کردیم، اما باید توجه داشت مراتب ذکر شده کلی است و برخی گناهان خود فی نفسه مراتبی برای امر و نهی دارند که البته خارج از چهار چوب کلی ذکر شده نیست، به عنوان مثال حضور در مجلس

^۱ - کسی که برادرش را مخفیانه موعظه کند، او را زینت داده است، و کسی که او را علنی موعظه نماید، کوچک شمرده است بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۶۵.

^۲ - سوره طه، آیه ۴۴ پس با نرمی با وی صحبت کنید شاید متذکر شود یا از خدا بترسد.

گناهانی چون غیبت، قمار، رقص، معاشرت با زنان بی‌عفت و هرزه در شب‌نشینی... تعاون بر گناه می‌باشد، و عذاب چنین کسی از عذاب گنهکار اگر بیشتر نباشد کمتر نیست.

حضرت امیر علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّخِلِ مَعَهُمْ فِيهِ وَعَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلِ إِثْمَانٍ، إِنَّهُمُ الْعَمَلُ بِهِ وَإِنَّهُمْ الرِّضَا بِهِ.^۱

نهی از منکر در چنین مجالسی به این ترتیب است که، یا مجلس را تغییر دهی و موعظه و ارشاد نمایی، و یا اگر قادر بر انجام چنین تحولی نیستی از مجلس خارج شوی و مدح و ستایش چند نفر گنهکار را نادیده بگیری و به درگاه خدای روی آوری.

قال الصادق علیه‌السلام: لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَجْلِسَ مَجْلِسًا يُعْصَى اللَّهُ فِيهِ وَلَا يَقْدِرُ عَلَى تَغْيِيرِهِ.^۲

به خدا پناه می‌بریم از اینکه بشنویم مؤمنی در مجلس گناهی نشسته است و برای اینکه به وی بد نگویند و افترا نبندند، مرتجع تاجرگرا نخوانند و برای اینکه اهل گناه او را بپسندند، رضایت خلق را به خشم خالق می‌پذیرد.

قال الصادق علیه‌السلام: لَا تَسْخَطُوا اللَّهَ بِرِضَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ، وَلَا تَتَقَرَّبُوا إِلَى النَّاسِ بِتَبَاعُدٍ مِنَ اللَّهِ.^۳

اگر تو با خدایی بگذار بگویند، از تو چیزی کم نخواهد شد و اگر با مخلوق پیوند برقرار کردی و از او بریدی، اینان تا حداکثر چند روز دنیا رفیق تو هستند، اگر نگوئیم در اولین حادثه‌ای که برای تو پیش آید، همه سراغ کار خود گیرند و گویی رفیقی نداشته‌اند.

^۱ - کسی که به کار دیگری راضی باشد مثل آن است که وی خودش داخل آن عمل شده باشد و او دو گناه مرتکب شده است گناه عمل معصیت، گناه رضایت به آن وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۱۱.

^۲ - سزاوار نیست، مؤمن در مجلسی بنشیند که در آن گناه صورت می‌گیرد و وی قادر بر تغییر آن نباشد همان، ص ۵۰۳.

^۳ - به خاطر کسب رضایت مخلوق، خداوند را از خود ناخشنود نساز، و با نزدیکی به بندگان، از خداوند دور مشو همان، ص ۴۲۲.

گر با همه‌ای چو بی منی بی همه‌ای
ور بی همه‌ای چو با منی با همه‌ای

علل ترک

اکنون جای پاسخ به این پرسش است که با این همه اهمیتی که اسلام برای این دو فریضه قائل است و گاه آن را قبل از نماز و زکات ذکر می‌کند^{۶۲۷} و گاهی قبل از ایمان به آن می‌پردازد^{۶۲۸} چرا در جامعه ترک می‌شوند، عامل ترک چیست؟ حال برخی از این عوامل را بر می‌شمریم:

۱- حیا

دو شکل از حیا قابل تصور است. نوعی از حیا، حیا از خدای تبارک و تعالی است. چنین حیایی موجب تعالی و ترقی و تکامل است. اینکه عبد خود را در مقابل خداوند جزئی صغیر ببیند و در خلوت و جلوت، خدای خویش را به خاطر آورد، صفتی محمود و پسندیده است، حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید:

أَلْحَيَاءُ مِنَ اللَّهِ يَمْسَحُوا كَثِيرًا مِنَ الْخَطَايَا.^{۶۲۹}

گاهی نیز به ظاهر حیا از بنده خدا صورت پذیرفته ولی بالمآل و در واقع حیا از خداوند است. مثلاً جوان در برابر پدر و مادر خویش حیا نموده و صدا بلند نمی‌کند. این هم صفتی حمیده محسوب می‌گردد. حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

مَنْ لَمْ يَسْتَحْيِ مِنَ النَّاسِ لَمْ يَسْتَحْيِ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ.^{۶۳۰}

ولی گاهی حیا صرفاً از بنده خدا است، چنین حیایی اگر مستوجب ترک واجب یا ترک مستحبی شود، مذموم می‌باشد و ناشی از جهالت است. بر همین اساس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حیا را این گونه تقسیم فرموده‌اند:

أَلْحَيَاءُ حَيَاتَانِ، حَيَاءُ الْعَقْلِ وَحَيَاءُ الْخُمْقِ فَحَيَاءُ الْعَقْلِ الْعِلْمُ وَحَيَاءُ الْخُمْقِ الْجَهْلُ.^{۶۳۱}

حیائی که موجب ترک امر به معروف و نهی از منکر می‌شود از نوع دوم است، بنده

^{۶۲۷} - سوره توبه، آیه ۷۱.

^{۶۲۸} - سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

^{۶۲۹} - حیا از خداوند، بسیاری از گناهان را محو می‌نماید غررالحکم.

^{۶۳۰} - کسی که از مردم حیا نکند از خداوند نیز حیا نمی‌نماید کنز العمال، ۵۷۷۷.

^{۶۳۱} - حیا بر دو قسم است: حیا عقل و حیا حمق، حیا عقل همان علم و حیا احمق همان جهل است بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۴۹.

خدا جز از خداوند خوف و هراسی ندارد، و در بیان مسائل شرعی و حدود الهی تعارف نمی‌نماید.

عامل حیا چیست؟

گاهی علت حیا برخی دوستی‌هاست، چنین شخصی احساس می‌کند ذکر عیب رفیقش موجب می‌شود دوستی آنان به هم بخورد، یا ممکن است دوستش احساس کند که او با ذکر عیبش می‌خواهد خود را ستایش کند.

در جواب این عده باید گفت: آن نوع از دوستی که با ذکر عیب به هم بخورد و یا... بر پایه صحیحی استوار نیست، چنین دوستی‌یی اگر امروز بماند فردا به هم خواهد خورد و قطعاً دوامی نخواهد داشت، دوستی ثابت و پایدار بایستی بر پایه عمل به دستورات دین باشد و امر به معروف و نهی از منکر دستور دینی و واجب شرعی است. حضرت امیر علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

وَلَا تَضِيعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اِتِّكَالًا عَلَى مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَنْ أَضَعَتْ حَقَّهُ. ۶۳۲

۲- عدم احساس مسئولیت

یکی دیگر از عوامل در حاشیه قرار گرفتن فریضه امر به معروف و نهی از منکر، عدم احساس مسئولیت است. گاهی آدم از کنار گناه به آسانی می‌گذرد و با توجیه‌هایی چون «خود را به دردمس نیندازیم»، و از این قبیل از انجام وظیفه الهی خود شانه خالی میکند،

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ. ۶۳۳

و در روایت دیگر، کسی را که در مقابل جامعه مسئولیت خود را انجام نمی‌دهد، از دایره اسلام خارج می‌داند.

مَنْ أَصْبَحَ وَلَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ. ۶۳۴

۶۳۲ - حق برادرت را به خاطر دوستی بین تو و او ضایع مکن، که اگر حقش را ضایع کنی دوست وی نیستی شرح

نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۰۵.

۶۳۳ - همه شما نگهبانید و مسئول رعیت و زیر دستان خود هستید بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۳۸.

۶۳۴ - کسی که صبح کند و به امور مسلمین بی‌اعتنا باشد مسلمان نیست وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۵۹.

۳- ترس و وحشت

گاهی علت ترک این فریضه ترس و وحشت است، چه بسا انسان، تارک واجب و عاصی را در مقام بالاتری می‌بیند و قدرت و توانایی کذایی برای او فرض می‌کند، و همین نگرانیها و اضطرابها باعث ترک این فریضه می‌شود.

مؤمن بایستی از غیر خدا نترسد، تنها او سزاوار ترس است و غیر او همه بندگان و مخلوقات اویند که قدرت مقابله با حشره‌ای را هم ندارند.

... وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ...^{۶۳۵}

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید:

مَنْ مَشَى إِلَى سُلْطَانٍ جَائِرٍ فَأَمَرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَوَعظَهُ وَخَوَّفَهُ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ الثَّقَلَيْنِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَمِثْلُ أَعْمَالِهِمْ.^{۶۳۶}

در پایان این بحث از خدای منان عاجزانه طلب می‌نمائیم که توفیق انجام این فریضه بزرگ را نصیب همه مؤمنین بفرماید.

^{۶۳۵} - (سوره احزاب، آیه ۳۷) فقط خداوند سزاوار است که از وی بهراسید.

^{۶۳۶} - کسی که بسوی سلطان ظالمی برود و او را به تقوا امر کند و موعظه نماید و از خدای بترساند، اجر وی مانند اجر تمامی انسانها و اجنه و اعمال آنان است وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۰۶.

شیعه

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ
جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا
عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ. ۶۳۷

شیعه در لغت از «شاع - یشیع» به معنای تبعیت و همراهی اخذ شده و اینک اسم خاص برای کسانی شده است که حضرت مولی الموحدين علی بن ابیطالب علیه السلام را به عنوان خلیفه بلا فصل رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند.

ما در این مقوله به بررسی اوصاف لازمه شیعیان و نیز ذکر اوصافی که بایستی از شیعیان به دور باشد و نیز اصناف آنان و حالات ایشان در قیامت می پردازیم، تا با تفکر و تدبیر در جزء جزء آیات و روایات در این زمینه، خود را محک زنیم و میزان تشیع خود را آزمایش کنیم، سپس اگر اوصاف مثبت را در خود دیدیم و از صفتهای منفی بری بودیم خدای را به خاطر این نعمت بزرگ شاکر باشیم ولی اگر خود را متصف به ویژگیهای نیک نیافتیم و نفس خود را خالی از خصلتهای زشت ندیدیم، از گذشته خویش نادم گردیم و اشک حسرت ریزیم که تاکنون در دیوان شیعیان امام زمان عجل الله تعالی فی فرجه ثبت

۶۳۷ - (سوره بینه، آیات ۷ و ۸) کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات الهی هستند، پاداش آنان نزد خداوند باغهای جاوید است که نهرها در زیر درختانش جاری است، آنان همیشه در بهشت می مانند، هم خدای از آنان راضی و هم آنان از خداوند خشنودند و این مقام برای کسی است که از پروردگارش بترسد.

نبوده‌ایم؛ و با او عهد بندیم که شیعه محض او شویم و از هر آنچه مانع این عهد است جدا گردیم.

اوصاف شیعیان

اینکه به بیان اوصافی از شیعیان با استفاده از روایات می‌پردازیم.

۱- اطاعت خداوند؛

قال الباقر علیه السلام: لا تَذْهَبُ بِكُمْ الْمَذَاهِبَ قَوْلَ اللَّهِ مَا شِيعْتُنَا إِلَّا مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ.^{۶۳۸}

قال العسکری علیه السلام: شِيعَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمُ الَّذِينَ... لَا يَرَاهُمْ حَيْثُ نَهَاهُمْ وَلَا يَفْقَدُهُمْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ.^{۶۳۹}

۲- تبعیت از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه علیهم‌السلام؛

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: إِنَّ شِيعَتَنَا مَنْ شِيعَتْنَا وَتَبِعْنَا فِي أَعْمَالِنَا.^{۶۴۰}

قال الحسن العسکری علیه السلام: وَشِيعَةُ عَلِيٍّ هُمُ الَّذِينَ يَقْتَدُونَ بِعَلِيٍّ.^{۶۴۱}

۳- هماهنگی قول و عمل؛

قال الكاظم علیه السلام: إِنَّمَا شِيعَةُ عَلِيٍّ مَنْ صَدَّقَ قَوْلَهُ فِعْلُهُ.^{۶۴۲}

۴- نهراسیدن از مرگ؛

قال العسکری علیه السلام: شِيعَةُ عَلِيٍّ هُمُ الَّذِينَ لَا يُبَالُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْقَعَ الْمَوْتُ

عَلَيْهِمْ أَوْ أَوْقَعُوا عَلَى الْمَوْتِ.^{۶۴۳}

^{۶۳۸} - زمانه شما را پراکنده نسازد، به خدا سوگند شیعه ما نیست کسی که از خدای عزّ و جل پیروی نکند اصول کافی، ج ۲، ص ۷۳.

^{۶۳۹} - شیعیان علی علیه‌السلام کسانی هستند که هر جا خدا نهی کرده است آنان را آنجا نبیند و هر جا امر فرموده آنان را ببیند بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۱۶۲.

^{۶۴۰} - همانا شیعیان ما کسانی هستند که از ما پیروی کرده و از اعمال ما تبعیت کنند همان، ص ۱۵۵.

^{۶۴۱} - شیعیان علی علیه‌السلام کسانی هستند که به او اقتدا کنند همان، ص ۱۶۳.

^{۶۴۲} - شیعه علی علیه‌السلام کسی است که عمل وی، سخن او را تصدیق کند اصول کافی، ج ۸، ص ۲۲۸.

^{۶۴۳} - شیعه علی علیه‌السلام کسانی هستند که باکی ندارند مرگ بر آنان فرود آید یا آنان به سوی مرگ روند بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۱۶۲.

۵- ایثار؛

و ایضاً عنه علیه السلام: وشيعةٌ عليّ عليه السلام هم الذين يؤثرون إخوانهم على أنفسهم ولو كان بهم خصاصة.^{۶۴۴}

۶- اکرام و احترام به مؤمنین؛

وایضاً عنه علیه السلام: وشيعةٌ عليّ هم الذين يفتدون بعليّ عليه السلام في إكرام إخوانهم المؤمنین.^{۶۴۵}

۷- اهل نوافل و نمازهای مستحبی؛

قال الصادق علیه السلام: شيعتنا... أصحاب إحدى و خمسين ركعة في اليوم والليلة.^{۶۴۶}

۸- شب زنده‌دار؛

حضرت امیر علیه السلام به «نوف بکالی» فرمودند: آیا می‌دانی چه کسانی شیعه من هستند؟
نوف عرض کرد، نه به خدا سوگند. حضرت فرمودند:

شيعتي الذبل الشفاء، الخمص البطون، الذين تعرف الرهبانية في وجوههم، رهبان بالليل وأسد بالنهار.^{۶۴۷}

۹- اجتناب از محرمات؛

قال الصادق علیه السلام: شيعتنا... يجتنبون كل محرم.^{۶۴۸}
و ایضا عنه علیه السلام: إنما شيعه عليّ من عف بطنه وفرجه.^{۶۴۹}

۱۰- چشم بصیرت؛

قال الصادق علیه السلام: أما شيعتنا أصحاب الأربعة الأعين، عينان في الرأس وعينان في القلب، ألا والخلاق كلهم كذلك إلا أن الله عز وجل فتح أبصاركم وأعمى

^{۶۴۴} - شیعه علی علیه السلام کسانی هستند که برادران خود را بر خود ترجیح می‌دهند ولو اینکه نیازمند باشند همان، ص ۱۶۲.

^{۶۴۵} - شیعیان علی علیه السلام کسانی هستند که در احترام به برادران دینی خود به علی علیه السلام اقتدا می‌کنند همان.

^{۶۴۶} - شیعیان ما کسانی هستند که ۵۱ رکعت نماز در شبانه روز می‌خوانند [مجموع نمازهای واجب و نافله در شبانه‌روز] (همان).

^{۶۴۷} - پیرو من کسی است که لبانشان خشک، شکمشان خالی بوده و ترس از خدا از صورتشان نمایان و شبها شب زنده‌دار و روزها شیران بیشه عمل باشند همان، ج ۷۸، ص ۹۵.

^{۶۴۸} - شیعیان ما از هر حرامی چشم می‌پوشند و اجتناب می‌کنند همان، ج ۶۸، ص ۱۶۷.

^{۶۴۹} - همانا شیعه علی کسی است که عفت شکم و فرج خویش را نگه‌دارد بحار الأنوار، ص ۱۸۷.

أَبْصَارَهُمْ.^{۶۵۰}

اینان شیعه نیستند

در روایات به یک دسته اوصاف بر می‌خوریم که شیعیان بایستی از آنان بری باشند و کسی که چنین صفت‌هایی در او باشد شیعه واقعی نیست. این اوصاف عبارت‌اند از:

۱- با ورع‌تر از همه نباشد؛

قال الصادق علیه‌السلام: لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ يَكُونُ فِي مِصْرٍ يَكُونُ فِيهِ أَلْفٌ وَيَكُونُ فِي الْمِصْرِ أَوْرَعٌ مِنْهُ.^{۶۵۱}

و ایضا عنه علیه‌السلام: لَيْسَ مِنَّا وَلَا كِرَامَةً مَنْ كَانَ فِي مِصْرٍ فِيهِ مِئَةُ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ وَكَانَ فِي ذَلِكَ الْمِصْرِ أَحَدٌ أَوْرَعٌ مِنْهُ.^{۶۵۲}

۲- مالک غضب خویش نباشد؛

قال الصادق علیه‌السلام: يَا شِيعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَمْلِكْ نَفْسَهُ عِنْدَ الْعُضْبِ.^{۶۵۳}

۳- اهل مواسات با دوستان نباشد؛

عده‌ای به امام باقر علیه‌السلام عرضه داشتند، آقا شیعیان نزد ما زیاد هستند، امام فرمودند آیا ثروتمند آنان به فقیر میل دارد؟ آیا نیکوکار از گنهکار می‌گذرد؟ آیا همدیگر را یاری می‌کنند؟ عرض کردند: خیر، حضرت فرمودند:

لَيْسَ هَؤُلَاءِ الشَّيْعَةُ، الشَّيْعَةُ مَنْ يَفْعَلُ هَكَذَا.^{۶۵۴}

۴- توجیه‌گر باشد؛

^{۶۵۰} - شیعیان چهار چشم دارند. دو چشم در سر و دو چشم در قلب، همه خلایق چنین‌اند مگر اینکه خداوند عز و جل، چشم شما را بینا و چشم دل غیر شیعه را کور نموده است همان، ص ۸۲.

^{۶۵۱} - شیعه ما نیست کسی که در شهری زندگی کند و هزاران نفر جمعیت داشته باشد و در آن شهر احدی با ورع‌تر از او باشد همان، ص ۱۶۴.

^{۶۵۲} - از ما نبوده و مزیتی نیست کسی که در شهری باشد و در آن شهر صد هزار و بیشتر زندگی کنند، و احدی از او با ورع‌تر باشد همان، ج ۷۰، ص ۳۰۰.

^{۶۵۳} - ای شیعه آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله همانا از ما نیست کسی که مالک نفس خود هنگام غضب نباشد همان، ج ۷۸، ص ۲۶۶.

^{۶۵۴} - اینان شیعه نیستند، شیعه کسی است که چنین اعمالی را انجام دهد همان، ج ۷۴، ص ۳۱۳.

قال الصادق عليه السلام: قَوْمٌ يَزْعُمُونَ أَنِّي إِمَامُهُمْ، وَاللَّهِ مَا أَنَا لَهُمْ بِإِمَامٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ، كَلَّمَا سَتَرْتُ سِتْرًا هَتَكُوهُ، أَقُولُ كَذَا وَكَذَا، فَيَقُولُونَ: إِنَّمَا يَعْنِي كَذَا وَكَذَا، إِنَّمَا أَنَا إِمَامٌ مِّنْ أَطَاعَنِي.^{٦٥٥}

یکی از بدترین گناهان توجیه معاصی و گناهان است. از آنجا که شیطان و ابلیس برای فریب هر کسی از راه خود وارد می‌شود و نمی‌تواند در برخی انسانها مستقیماً وسوسه گناه و معصیت جلی ایجاد کند، از این رو با توجیهات واهی، بدترین گناهان را در مقابل وی مزین می‌نماید و گاهی از معصیت و گناه، مستحب و حتی واجب می‌سازد.
۵ - تنها به زبان اظهار تشیع کند؛

قال الصادق عليه السلام: لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ قَالَ بِلِسَانِهِ وَخَالَفَنَا فِي أَعْمَالِنَا وَأَثَارِنَا.^{٦٥٦}
۶ - اهل معصیت باشد؛

قال الصادق عليه السلام: إِنْ أَصْحَابِي أَوْلُوا النَّهْيَ وَالتَّقَى، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ النَّهْيِ وَالتَّقَى فَلَيْسَ مِنْ أَصْحَابِي.^{٦٥٧}

شیعه زینت ائمه عليهم السلام

آری، شیعه بایستی زینت آل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، اعمال او حرکات و سکنات او همه را به یاد خدا اندازه و مقام پیامبر و حضرت صدیقه طاهره و ائمه هدا علیهم افضل صلوات المصلین را متجلی ساخته و عظمت آنان را هویدا سازد.
کونوا لنا زیناً ولا تگونوا علينا شیناً.

چه اینکه وقتی عملی نیک از شیعه‌ای مخلص صادر گردد، خلایق با خود گویند این انسان وارسته یکی از شیعیان صادق الحجج علیه السلام است و البته پیداست آن امام همام خود

^{٦٥٥} - گروهی خیال می‌کنند من امام آنان هستم. به خدا سوگند امام آنان نیستم، خداوند آنان را لعن کند، هر زمانی که چیزی را پوشاندم، هتک کردند چنین می‌گویم آنان می‌گویند منظور امام این بود. من همانا امام کسی هستم که از من تبعیت کند همان، ج ۲، ص ۸۰.

^{٦٥٦} - شیعه ما نیست کسی که به زبان بگوید شیعه هستم و در اعمال و آثار ما مخالفت نماید همان، ج ۶۸، ص ۱۶۴.

^{٦٥٧} - همانا اصحاب من از معصیت پرهیز و اهل تقوا و صاحبان اندیشه هستند و کسی که چنین نباشد اصحاب من نیست همان، ص ۱۶۶.

چگونه بوده است.

امام علیه‌السلام به شقرانی که مخفیانه شرب خمر می‌کرد فرمودند:

يا شقرانی، إِنَّ الْحَسَنَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَحْسَنُ لِمَكَانِكَ مِنَّا، وَإِنَّ
الْقَبِيحَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ وَإِنَّهُ مِنْكَ أَقْبَحُ لِمَكَانِكَ مِنَّا.^{۶۵۸}

اما آنکه در امور دین لاابال و سست است، نسبت به نوامیس خود بی‌غیرت و نسبت به نوامیس غیر، هاتک می‌باشد؛ در اموال خود بخیل و به اموال غیر تعدی می‌کند. آنکه از ربا و رشوه و قمار و... دست نگه نمی‌دارد؛ آنکه ضمن سستی اعتقادات دینی، نسبت به فروع دین از نماز و روزه گرفته تا خمس و زکات و... ضعیف الحال است؛ آنکه پرده عفت و حجاب خویش را دریده و از خود عروسک خیمه شب بازی می‌سازد و ملعبه دست شیاطین می‌شود؛ آنکه عمر را به قهقهه مستانه می‌گذراند و غافل از خود می‌باشد؛ آنکه همه چیز را در مقام ثروت می‌بیند و... چنین کسی شئین است، باعث ریختن آبرو است، او عزت نیست.

به پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کردند فلانی مزاحم نوامیس دیگران می‌شود. حضرت او را احضار نمود. یکی از حاضرین گفت او از یاران علی علیه‌السلام است. پیامبر فرمودند شیعه ما کسی است که دنباله‌رو ما باشد.

^{۶۵۸} - ای شقرانی، کار نیک برای همه نیک است ولی برای تو نیک‌تر است چون به ما منسوب هستی، و کار زشت برای همه زشت است و برای تو زشت‌تر، چون به ما منسوب هستی همان، ج ۴۷، ص ۳۵۰.

شیعه زهرا قیامت باور است
شیعه و بی‌عفتی شرم‌آور است

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

مَعَاشِرَ الشَّيْعَةِ، كُونُوا لَنَا زَيْنًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا، قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا، وَاحْفَظُوا
أَلْسِنَتَكُمْ، وَكَفُّوا عَنِ الْفُضُولِ وَقَبِيحِ الْقَوْلِ.^۱
امام حسن عسکری علیه‌السلام نیز در این باره فرموده است.
اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا زَيْنًا وَلَا تَكُونُوا شَيْنًا، جَرِّوا إِلَيْنَا كُلَّ مَوَدَّةٍ، وَادْفَعُوا عَنَّا كُلَّ قَبِيحٍ.^۲

^۱ - ای گروه شیعیان، برای ما زینت باشید نه باعث آبروریزی ما، با مردم نیک سخن گوئید، زبانتان را حفظ نمایید، و آن را از سخن اضافی و زشت باز دارید همان، ج ۷۱، ص ۳۱۰.

^۲ - تقوای الهی پیشه کنید، زینت باشید نه مایه آبروریزی، محبت و مودت را بسوی ما بکشانید و هر قبیحی را از ما دفع کنید. با اعمال خود مردم را به مودت ما جلب کنید و بدیها را از ما دور نمایید (همان، ج ۷۸، ص ۳۷۲).

به هر حال معیار در دوستی با آل‌البتیت حرکت در مسیر آنان و زینت بودن برای آنان است و در این میان فرقی میان فرزندان صلیبی و غیر صلیبی آنان وجود ندارد.

قال علی علیه‌السلام: **إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَالَهُ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعَدَتْ لِحْمَتُهُ، إِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَالَهُ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرُبَتْ قَرَابَتُهُ.**^۱

شیعه یا محب

حال خود را بیازماییم، خلوتی با خویش داشته باشیم و خویشتن را محک زنیم اگر همان که از ما خواسته‌اند بودیم بایستی پیشانی شکر به درگاه الهی سائیم و خداوند را برای این نعمت عظمی که همانا رضای او را به همراه دارد ستایش کرد. و اگر در خود ندیدیم باز از کرم و رحمت الهی استفاده نموده و با استغاثه و انابه، درخواست توفیق کنیم و چنان در این امر مُصر باشیم و اصرار بورزیم تا آن را از حضرت حق جلّ و علی نگرفته‌ایم باز نه ایستیم، و البته تا آن زمان مبادا هیچ گاه ادعای شیعه‌بودن کنیم که آن خود وزری عظیم است.

شخصی به حضرت امام حسن علیه‌السلام عرضه داشت من از شیعیان شما هستم. حضرت به وی فرمودند:

يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ لَنَا فِي أَوْامِرِنَا وَرَوَاجِرِنَا مُطِيعاً فَقَدْ صَدَقْتَ، وَإِنْ كُنْتَ بِخِلَافِ ذَلِكَ، فَلَا تَزِدْ فِي ذُنُوبِكَ بِدَعْوَاكَ مَرْتَبَةً شَرِيفَةً لَسْتَ مِنْ أَهْلِهَا، لَا تَقُلْ: أَنَا مِنْ شِيعَتِكُمْ وَلَكِنْ قُلْ: أَنَا مِنْ مَوَالِيكُمْ وَمُحِبِّكُمْ وَمُعَادِي أَعْدَائِكُمْ وَأَنْتَ فِي خَيْرٍ وَآلِي خَيْرٍ.^۲

«محمد بن مسلم» از بزرگان اصحاب امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام است، روزی وی و

^۱ - دوست پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کسی است که خدای را اطاعت کند هر چند با وی نسبتی نداشته باشد و دشمن او کسی است که نافرمانی خداوند کند هر چند از منتسبین به او باشد همان، ج ۶۷، ص ۲۵؛ ج ۶۸، ص ۸۳؛ ج ۷۱، ص ۱۸۹؛ نهج البلاغه، حکمت ۹۲ به ترتیب فیض الاسلام و ۹۶ به ترتیب صحیحی صالح.

^۲ - ای بنده خدا، اگر مطیع اوامر و نواهی ما هستی، راست گفتی و اگر نه، با ادعای مرتبه بزرگی که اهل آل نیستی، بر گناهانت نیفز، نگو من شیعه تو هستم، بلکه بگو، من از دوستداران و یاران توام و با دشمنان تو دشمنم، تو بر خیر هستی و عاقبت تو خیر است تنبیه الخواطر، ص ۳۴۸.

«ابو کریب ازدی» مورد غضب شریک قاضی قرار گرفتند، شریک ضمن نگاه تندی به آنان، آنان را جعفری و فاطمی خواند. آنان هردو به گریه افتادند، شریک علت گریه را پرسید، آنها در جواب گفتند: ما را به شخصیت بزرگی نسبت دادی که راضی نیست انسان کم ورع شیعه او باشد اگر لطف فرموده و ما را بپذیرد بر ما منت گذاشته است.

اصناف شیعه

امام باقر علیه السلام شیعه را به سه صنف تقسیم نموده است، دسته‌ای که ادعای تشیع آنان برای این است که طعامشان برسد و درمانده نشوند، دسته‌ای دیگر اسرار ائمه را حفظ نمی‌کنند و هر آنچه که دارند بیرون می‌ریزند و گروه سوم همانند طلای سرخ می‌باشند.

شِيعَتُنَا ثَلَاثَةٌ أَصْنَافٍ، صِنْفٌ يَأْكُلُونَ النَّاسَ بِنَا، وَصِنْفٌ كَالزُّجَاجِ يَنْمُ، وَصِنْفٌ كَالذَّهَبِ الْأَحْمَرِ كُلَّمَا أُدْخِلَ النَّارَ إِزْدَادَ جُودَةً.^۱

امام صادق علیه السلام نیز مردم را در ارتباط با ائمه دین به سه دسته تقسیم فرموده است:

إِفْتَرَقَ النَّاسُ فِينَا عَلَى ثَلَاثَةِ فِرَقٍ، فِرْقَةٌ أَحَبُّونَا أَنْتَظِرَ قَائِمِنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيُصِيبُوا مِنْ دُنْيَانَا، فَقَالُوا وَحَفِظُوا كَلَامَنَا، وَ قَصَرُوا عَنْ فِعْلِنَا، فَسَيَحْشُرُهُمُ إِلَى النَّارِ؛ وَفِرْقَةٌ أَحَبُّونَا وَسَمِعُوا كَلَامَنَا وَلَمْ يَقْصُرُوا عَنْ فِعْلِنَا لَيْسَتْ أَكْلُوا النَّاسَ بِنَا، فَيَمَلَأُ اللَّهُ بُطُونَهُمْ نَاراً يُسَلِّطُ عَلَيْهِمُ الْجُوعَ وَالْعَطَشَ؛ وَفِرْقَةٌ أَحَبُّونَا وَحَفِظُوا قَوْلَنَا وَأَطَاعُوا أَمْرَنَا وَلَمْ يُخَالِفُوا فِعْلِنَا، فَأُولَئِكَ مِنَّا وَنَحْنُ مِنْهُمْ.^۲

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام می‌رسد، امام می‌فرماید: این مرد کیست؟ مرد عرضه می‌دارد از محبین و موالیان شما هستیم، امام می‌فرماید از کدام دسته آنان هستی؟ مرد در جواب ساکت می‌ماند. سدید که از اصحاب امام است عرضه می‌دارد، محبین شما چند

^۱ - شیعیان ما بر سه دسته‌اند، دسته‌ای به سبب ما روزی می‌خورند، دسته‌ای همانند شیشه سری را نگاه‌داری نمی‌کنند و دسته‌ای همانند طلای سرخ هستند، هر وقت وارد آتش شوند بهتر می‌شوند بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۸۶.

^۲ - مردم در مورد ما بر سه دسته‌اند: دسته‌ای ما را دوست دارند، منتظر آخرین حجت خدا هستند، تا از دنیا چیزی به آنان برسد، کلام ما را حفظ کرده‌اند ولی بدان عمل نمی‌کنند، اینها بسوی آتش محشور می‌شوند؛ دسته‌ای دیگر ما را دوست دارند، حرف ما را می‌شنوند، از اعمال چیزی کم نمی‌گذارند تا به این وسیله روزی بخورند، خداوند شکم اینها را پر از آتش می‌کند و گرسنگی و تشنگی بر آنان مسلط می‌شود؛ و دسته‌ای ما را دوست دارند، حرف ما را به خاطر می‌سپارند و بدان عمل می‌کنند، و با اعمال ما مخالف نمی‌ورزند آنان از ما و ما از آنان هستیم همان، ص ۳۸۲.

دسته‌اند؟ امام علیه‌السلام می‌فرماید:

عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ، طَبَقَةٌ أَحَبُّنَا فِي الْعَلَانِيَةِ وَلَمْ يُحِبُّنَا فِي السِّرِّ وَطَبَقَةٌ يُحِبُّنَا فِي السِّرِّ وَلَمْ يُحِبُّنَا فِي الْعَلَانِيَةِ وَطَبَقَةٌ يُحِبُّنَا فِي السِّرِّ وَلَمْ يُحِبُّنَا فِي الْعَلَانِيَةِ، هُمُ النَّمَطُ الْأَعْلَى... وَالطَّبَقَةُ الثَّانِيَةُ، النَّمَطُ الْأَسْفَلِ، أَحَبُّنَا فِي الْعَلَانِيَةِ وَسَارُوا بِسِيرَةِ الْمُلُوكِ، فَالَسَّنْتُهُمْ مَعَنَا وَسَيُوفُهُمْ عَلَيْنَا وَالطَّبَقَةُ الثَّلَاثَةُ، النَّمَطُ الْأَسْوَدُ أَحَبُّنَا فِي السِّرِّ وَلَمْ يُحِبُّنَا فِي الْعَلَانِيَةِ، وَلَعَمْرِي لَنْ كَانُوا أَحَبُّنَا فِي السِّرِّ دُونَ الْعَلَانِيَةِ، فَهَمُ الصَّوَامُونَ بِالنَّهَارِ الْقَوَامُونَ بِاللَّيْلِ، تَرَى أَثَرَ الرَّهْبَانِيَّةِ فِي وُجُوهِهِمْ، أَهْلُ سَلِيمٍ وَانْقِيَادٍ.^۱

کوچک شمردن شیعه

تحقیر نمودن هر کسی به هر شیوه‌ای که باشد، مشروع نیست و تمسخر افراد از عادت مؤمنین خارج است.

امام صادق علیه‌السلام ضمن نقل یک حدیث قدسی تحقیر اولیای در دین را محاربه با خداوند معرفی می‌نماید.

يقول الله تبارك و تعالى: مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ آرَصَدَ لِمُحَارَبَتِي وَأَنَا أَسْرَعُ شَيْءٍ إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي.^۲

تحقیر و خوار شمردن شیعیان حضرت امیر علیه‌السلام نیز از گناهان کبیره محسوب می‌شود و به هر شکلی که صورت گیرد جایز نیست، شخصی نزد امام صادق علیه‌السلام آمد و عرضه داشت شیعیان در کوفه زیادند اگر احتیاجی بود مرقوم بفرمایید تا حواله کنیم، البته سراغ اشخاص و جبه می‌رویم و با دیگران کاری نداریم. امام علیه‌السلام نامه‌ای به او نوشت

^۱ - سه گروه: گروهی ما را به ظاهر فقط دوست دارند، و گروهی به باطن فقط، و گروهی به ظاهر و باطن، اینان عالیترین طبقه‌اند؛ طبقه دوم پست‌ترین طبقاتند، ما را به زبان دوست دارند اما به روش پادشاهان زندگی می‌کنند، زبانشان با ماست و شمشیرشان بر ما؛ طبقه سوم طبقه متوسط هستند، در نهان ما را دوست دارند اما اظهار دوستی نمی‌کنند، به جان خودم اگر اینان در باطن دوستدار ما باشند نشانه‌اش این است که روزها روزه و شبها به نماز ایستاده‌اند، آثار ترک دنیا را در چهره‌هایشان می‌توانی ببینی و اهل تسلیم و اطاعت هستند **تحف العقول**، ص ۲۴۰.

^۲ - کسی که به یکی از دوستان من اهانت کند در کمین محاربه با من قرار گرفته و من سریعتر به یاری اولیایم می‌شتابم **بحار الأنوار**، ج ۷۵، ص ۱۵۸.

و درخواست مبلغی پول کرد، وی بزرگان قوم را فراخواند، آنان هر کدام با اکراه جوابی دادند و در نهایت مختصری تهیه شد. همان را فرستاد و نوشت بیش از این نتیجه‌ای نگرفتم و صلاح ندیدم با جهال کوچه و بازار مطرح کنم. امام فرمود به همانها مراجعه کنید. وی وارد جمعیت آنان شد و نامه امام را قرائت کرد. یکی بلند شد و گفت حجت بالغه خدا درخواست کمک برای احیای دین کرده، دوری زد و بیش از آن مبلغ فراهم شد. وی پولها را ارسال نمود، حضرت ضمن رد و جوه به وی نوشت می‌خواستم تو را متوجه کنم به احدی از شیعیان من با چشم حقارت منگر.

شیعه در قیامت

پیرامون آیه‌ای^۱ که در ابتدای بحث آمد روایات زیادی از طریق اهل سنت و شیعه وارد شده است که مراد آیه و مصداق آن علی علیه‌السلام و شیعیان وی می‌باشند. حاکم حسکانی از دانشمندان بزرگ اهل سنت در قرن پنجم هجری در کتاب معروفش شواهد التنزیل بیش از بیست روایت را در این زمینه نقل کرده است. از جمله آنان ابن عباس می‌گوید روزی که این آیه نازل شد پیامبر مکرّم صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود:

هُوَ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ، تَأْتِي أَنْتَ وَشِيعَتُكَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ رَاضِينَ مَرْضِينَ وَيَأْتِي عَدُوُّكَ غَضَبًا مُقْتَحِمِينَ.^۲

حاکم نیز از قول ابوبرزه آورده است وقتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آیه را قرائت کرد فرمودند:

هُمُ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ يَا عَلِيُّ، وَمِعَادُ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ الْحَوْضُ.^۳

ابن حجر در الصواعق، سیوطی در درالمنثور، خوارزمی در مناقب، طبری در تفسیر خود، آلوسی در روح المعانی، در ذیل آیه نمونه‌هایی از این احادیث را نقل نموده‌اند. به روایات دیگری در زمینه وضعیت شیعیان حضرت امیر علیه‌السلام اشاره می‌کنیم. جابر می‌گوید، شبی نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودم، وی به حضرت امیر علیه‌السلام نگرینست و فرمود،

^۱ - سوره بینه، آیات ۷ و ۸.

^۲ - اینها تو و شیعیان تو است که در روز قیامت وارد صحنه محشر می‌شوید در حالی که هم شما از خدای راضی و هم او از شما راضی می‌باشد و دشمن تو خشمگین وارد محشر شده و به زور به جهنم می‌رود **شواهد التنزیل**، ج ۲، ص ۳۵۷.

^۳ - ای علی آنان تو و شیعیان تو هستند وعده‌گاه من و شما کنار حوض کوثر است **همان**، ص ۳۵۹.

ای ابالحسن ترا مژده‌ای دهم! حضرت امیر گفتند: بفرمائید ای رسول خدا.

آنگاه پیامبر فرمودند:

هَذَا حَبِيبِي جَبْرَائِيلُ يَخْبِرُونِي عَنِ اللَّهِ، أُعْطِيَ شَيْعَتَكَ وَمُحِبِّكَ سَبْعَ خِصَالٍ،
الرِّفْقُ عِنْدَ الْمَوْتِ، وَالْأَنْسُ عِنْدَ الْوَحْشَةِ، وَالنُّورُ عِنْدَ الظُّلْمَةِ، وَالْأَمْنُ عِنْدَ الْفَزَعِ،
وَالْقِسْطُ عِنْدَ الْمِيزَانِ، وَالْجَوَارُ عَلَى الصَّرَاطِ، وَدُخُولُ الْجَنَّةِ قَبْلَ سَائِرِ النَّاسِ
بِثَمَانِينَ عَامًا.^۱

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: شبی حضرت ابراهیم علیه‌السلام هفت ساعت از شب گذشته از منزل خارج و بسوی صحرا رفت، و عرضه داشت، ای پروردگار، برای تو خانه کعبه و هفتاد مسجد بنا کرده‌ام، ندا آمد مزد تو نزد من است. هرچه اطراف را نگاه کرد چیزی ندید، باز همان را گفت، سپس همان را شنید. حضرت گفت: آنچه برای من مقرر کرده‌ای چیزی بر آن نمی‌افزایی، خطاب رسید، ای ابراهیم، گویا شکم شیعه‌ای از شیعیان علی را سیر کرده‌ای یا عیوب یکی از آنان را پوشانده‌ای که زیادتی مزد می‌طلبی. عرض کرد: علی به وجود آمده است یا خواهد آمد. فرمود: می‌خواهی او را ببینی، عرض کرد بلی، سپس حجاب برداشته شد و این همان فرمایش خداست که در مورد حضرت ابراهیم فرموده است:

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ.^۲

ابن عباس می‌گوید تفسیر آیه شریفه **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ**^۳ را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سؤال نمودم، حضرت فرمودند:

قَالَ لِي جَبْرَائِيلُ: ذَاكَ عَلِيُّ وَشَيْعَتُهُ هُمُ السَّابِقُونَ إِلَى الْجَنَّةِ، الْمُقَرَّبُونَ مِنَ اللَّهِ بِكَرَامَتِهِ لَهُمْ.^۴

^۱ - این دوستم جبرائیل علیه‌السلام است که مرا از جانب خداوند خبر آورده که هفت خصلت و نعمت به شیعیان و دوستداران تو عطا شده است، که عبارت‌اند از: ۱ - مدارا هنگام مرگ، ۲ - انس در وحشت قبر، ۳ - روشنایی در تاریکی قیامت، ۴ - ایمنی در فزع اکبر، ۵ - عدالت در سنجش اعمال، ۶ - جواز عبور بر صراط، ۷ - داخل شدن بر بهشت قبل از سایر مردم به هشتاد سال **بحار الأنوار**، ج ۶۸، ص ۹.

^۲ - سوره‌انعام، آیه ۷۵ و چنین ملکوت آسمان و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا اهل یقین گردد.

^۳ - (سوره‌واقعه، آیات ۱۰ و ۱۱) پیشگامان پیشگام، آنان مقربان درگاه الهی هستند.

^۴ - اینان علی و شیعیان وی هستند، آنان به بهشت سبقت جسته و به واسطه کرامت خداوند به آنان مقربان به **اویندبحار الأنوار**، ج ۶۸، ص ۲۰.

و نیز آن حضرت فرموده‌اند:

شِيعَةُ عَلِيٍّ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.^۱

نکته مهم

یکی از اوصاف مهم شیعیان واقعی دوری گزیدن از دنیا و مظاهر آن و توجه کامل به آخرت است و چیزی که می‌تواند انسان را در این مسیر یاری کند توجه نمودن به دنیا و دقت در احوال خود است.

شیعه بیشتر به خود می‌اندیشد، به گذشته و آینده خود، از قیل و قالهای دنیا به دور و از فتنه‌ها و آشوبها جداست.

قال الصادق عليه السلام: الْمُؤْمِنُ فِي الدُّنْيَا غَرِيبٌ.^۲

عبدالله بن جندب وقتی اوصاف شیعیان را از لبان مبارک امام ششم حضرت صادق الحجج علیه افضل صلوات المصلین می‌شنود، می‌پرسد کجا اینان را بیابم، حضرت در پاسخ می‌فرماید:

عَلَى رُؤُوسِ الْجِبَالِ وَأَطْرَافِ الْمُدُنِ، وَإِذَا دَخَلْتَ مَدِينَةً، فَسَلْ عَمَّا يُحَاوِرُونَهُ
فَذَلِكَ مُؤْمِنٌ كَمَا قَالَ اللَّهُ وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى وَاللَّهُ لَقَدْ كَانَ حَبِيبُ
النَّجَارِ وَحَدَهُ.^۳

در سوره یس، آیه شریفه وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا
الْمُرْسَلِينَ^۴ در پی داستان «اصحاب قریه»^۵ آمده است.

^۱ - شیعیان علی، آنان رستگاران در قیامت هستند همان، ص ۹.

^۲ - مؤمن در دنیا غریب است تحف العقول، ص ۴۳۱.

^۳ - سر کوهها و گوشه و کنار شهرها، چون به شهری وارد شوی، سراغ کسانی بگیر، که نه آنان با مردم آمیزش دارند و نه مردم با آنها، که چنین کسی مؤمن است، خداوند در قرآن کریم در مورد حبیب نجار می‌فرماید: «مردی از دورترین نقاط شهر انطاکیه آمد، به خدا قسم او تنها بود تحف العقول، ص ۳۵۰.

^۴ - سوره یس، آیه ۲۰ مردی از دور دست شهر با شتاب فرا رسید و گفت ای قوم من، از فرستادگان خدای پیروی کنید.

^۵ - بنا بر معروف بین مفسرین، قریه نام شهر انطاکیه است که جزء اراضی شام بوده و از شهرهای معروف روم می‌باشد که اکنون جزء کشور ترکیه محسوب می‌گردد.

دو نفر از سوی خداوند برای هدایت آنان فرستاده شدند ولی مردم آنان را تکذیب کردند.

مردی با ایمان از بیرون شهر فرا می‌رسد به یاری آن دو برمی‌خیزد، این مرد در روایات بنام «حییب نجار» معروف است.

خداوند این مرد مجاهد را به اوصافی می‌خواند که از جمله آنان:

۱- رجل، یعنی وی شخصی ناشناخته و تنها بوده است.

۲- اقصا المدینه، یعنی مؤمنین بیرون از شهر و به دور از هیاهوی مردم زندگی می‌کنند. این همان مطلبی است که امام صادق علیه‌السلام در پاسخ سؤال عبدالله بن جندب بدان استدلال فرموده است.

۳- قال... مؤمن هیچ‌گاه در حوادث مهم و مربوط به آخرت مردم ساکت نمی‌ماند و حرکت می‌کند و امر و نهی می‌فرماید.

در قرآن کریم مثل این تعبیر در حق «مؤمن آل فرعون» کسی که در دربار فرعون، حضرت موسی علی نبینا وآله و علیه‌السلام را یاری می‌داد آمده است.

وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ.^۱

همان تعبیرها که دلالت بر غربت می‌کند در مورد این شخصیت مهم زمان حضرت موسی علی نبینا وآله و علیه‌السلام آمده است.

ظاهر عبارت «اقصا المدینه» به همان معنای لفظی خود است، برخی چون دیده‌اند

مؤمن آل فرعون در دربار نقشی داشته است گفته‌اند مراد از اقصا المدینه، مرکز

فرعونیان است، که این توجیه قابل پذیرش نمی‌باشد، زیرا لازم نیست مؤمن آل فرعون با اینکه نقش حساسی نزد درباریان داشته است، حتماً با درباریان زندگی کند.

^۱ - سوره قصص، آیه ۲۰ مردی از دور دست شهر به سرعت آمد و به موسی گفت: این مردم، برای کشتن تو به مشورت نشستند فوراً خارج شو که من از خیرخواهان تو هستم.

حُبّ و بغض

قال الصادق عليه السلام: كُلُّ مَنْ لَمْ يُحِبَّ عَلَى الدِّينِ وَلَمْ يُبْغِضْ عَلَى الدِّينِ فَلَا دِينَ لَهُ.^۱
قانون حُبّ و بغض، و به عبارتی جاذبه و دافعه، قانونی کلی بر سراسر نظام هستی بوده و بر همه نظام آفرینش سیطره دارد و حتی قانون جاذبه زمین و یا نیروی گریز از مرکز در مورد اجسام می‌تواند تحت همین عنوان بگنجد.

^۱ - هر کسی برای دینش عشق نورزد و خشم نگیرد، دین ندارد بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۲۵۰.

ذره ذره کاندیرین ارض و سماست
جنس خود را همچو گاه و کهرباست

در مورد حیوانات این مسئله روشن تر به نظر می‌رسد، هر جنسی از حیوانات عموماً با هم‌نوع خود احساس دوستی دارد، و با غیر هم‌نوع غالباً نمی‌تواند زندگی مسالمت آمیزی داشته باشد، و اگر ارتباطی با غیر جنس خود ایجاد کرد با دقت و تفحص عمیق، می‌توان علتی عرضی برای آن جستجو کرد.

آن حکیمی گفت دیدم هم تکی
در بیابان زاغ را با لکلکی
در عجب ماندم بجستم حالشان
تا چه قدر مشترک یابم نشان
چون شدم نزدیک من حیران و دنگ
خود بدیدم هر دوان بودند لنگ

آری جاذبه زمین خاک را به سوی خود می‌کشد و خاک و سنگ رها شده در آسمان به زمین برمی‌گردد، بخار آب به هوا می‌رود و به ابرها می‌پیوندد، و چون شرایط خاص لازم ایجاد شد باز به باران تبدیل شده و به سوی رودها و دریاها برمی‌گردد و خلاصه کلُّ

شیء یرجع الی اصله.

این قانون در روابط بین انسانها و یا انسان و اشیاء نیز حاکم است. انسان چیزهایی را دوست دارد و از برخی دیگر بیزار است. آدمی آنچه را که برای وی نافع باشد دوست دارد، نوشیدنی و خوردنی لذیذ را می‌پسندد، به پوشاک و مسکن نیک علاقه دارد، و نیز از هر آنچه که آن را مضر ببیند بیزار است.

در روابط اجتماعی بین انسانها، قانون حبّ و بغض دقیق‌تر می‌شود و معیارهای دقیق‌تری در اینجا مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و افراد به چند گروه تقسیم می‌شوند.

افراد از حیث روابط اجتماعی

۱- دسته‌ای نه حب دارند و نه بغض، نه با کسی دوست هستند و نه دشمن، رأی اینان همیشه ممتنع است نظر خاصی ندارند. زحمت پی بردن به نظریه صحیح و انتخاب آن را به خود راه نمی‌دهند.

۲- برخی حبّ محضند، با همه دوستند، بدی، زشتی، قبح و ... برای آنان مفهومی ندارد، خوی آنان با همه کس سازگار است، اینان برای هر کسی آهنگ مخصوص او را می‌زنند و سازی مطابق می‌نوازند.

چنان با نیک و بدخو کن که بعد از مردنت
مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزاند

چنین انسانهایی قطعاً دو چهره بلکه چند چهره و منافقند. کسی که بخواهد رضایت عادل و فاسق و یا مسلمان و کافر را جلب کند بایستی با هر کسی با چهره‌ای خاص برخورد نماید و این از نشانه‌های نفاق است.

البته چنین حبّی دوام ندارد و حوادث زمانه آن را به هم می‌زند، لقمان به فرزندش می‌گوید:

لَا تَعْلُقْ قَلْبَكَ بِرِضَى النَّاسِ وَمَدْحِهِمْ وَدَمَمِهِمْ، فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يُحْصِلُ وَلَوْ بِالْغَى
الْإِنْسَانُ فِي تَخْصِيلِهِ بِغَايَةِ قُدْرَتِهِ^۱

^۱ - قلب خود را به رضایت مردم و مدح و ذم آنان مشغول نکن مربوط نکن که این حاصل شدنی نیست، هر چند آدمی در بدست آوردن آن، همه تلاش خود را بکار گیرد (همان، ج ۱۳، ص ۴۳۳؛ ج ۷۱، ص ۳۶۱).

۳- دسته سوم، افرادی هستند که بغض محض می‌باشند، این عده با همه احساس دشمنی می‌کنند و دوستان را در برخوردهای اولیه از رفاقت پشیمان می‌نمایند. طبیعی است این تفکر نیز تفکری ناسالم است. امام علی علیه الآف التّحیّته والثناء می‌فرماید:

أَعَجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اِكْتِسَابِ الْاِخْوَانِ وَأَعَجَزَ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ.^۱

۴- دسته چهارم، انسانهایی هستند که هم حب دارند و هم بغض، البته این عده به تعداد مذاهب و مسلکها و عقیده‌ها، مراحل و شقوق مختلفی دارند. دسته‌ای حب آنها بیشتر است و گروهی بغض آنها، و گاهی نیز هردو را به صورت مساوی دارند. همچنین به اعتبار محبوبها و مبغوضها نیز این دسته متفاوت می‌شوند. گاهی نسبت به خوبان محبت دارند و گاهی نیز بعکس است و به انسانهای شرور یا مطلق بدیها ارادت بیشتری نشان می‌دهند.

علاوه اینکه چگونگی تفسیر خوب و بد و تعیین محبوب و مبغوض، بر فروع این دسته می‌افزاید.

در میان دسته چهارم، جمعی که حبّ و بغض آنان فقط «لله تعالی» باشد رستگارانند. طبیعی است این عده معدودند، خود کم‌اند و دوستانشان نیز اندک و دشمنانشان بسیار است.

بر همین اساس می‌بینیم بعد از ارتحال پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله جز عده‌ای معدودی همه براه دیگری رفتند و اهل بیت آن حضرت را ترک گفتند.

پیامبر عظیم‌الشأن می‌فرماید:

مَنْ نَارَعَ عَلِيًّا عَلَى الْخِلَافَةِ، فَهُوَ كَافِرٌ.^۲

البته منصفین از دشمنان بعد از فروکش کردن جوّ احساسات و بدبینی علیه حق، به

^۱ - عاجزترین مردم، کسی است که نتواند برای خود دوست بگیرد، و عاجزتر از وی کسی است که، دوست خود را از دست بدهد وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۰۸.

^۲ - کسی که با علی علیه‌السلام در امر خلافت منازعه کند کافر است مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۸۶.

خود می آیند و پشیمان می گردند. علی علیه السلام خود در این باره قبل از شهادت و در پی خداحافظی و وداع با مردم، چنین می فرماید:

غَدَاً تَرَوْنَ آيَامِي وَيُكْشَفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِي وَتَعْرِفُونَنِي بَعْدَ خُلُوءِ مَكَانِي وَ قِيَامِ غَيْرِي مَقَامِي.^۱

این پیشگویی از حضرت امیر علیه السلام محقق گشته است، و اندیشمندان و متفکران اهل سنت، پی به عظمت او برده و درباره فضایل او کتابها نوشته اند.

حُبِّ وِ بَغْضِ پيامبر خدا ﷺ

عشق و محبت پیامبر خدا ﷺ به مردم بدان حد بود که با مطالعه تاریخ به سادگی می توان ادعا کرد که یکی از عوامل مهم پیشرفت دین اسلام و گرویدن جهال عرب به این دین، قدرت جاذبه آن وجود گرامی بوده است.

قرآن کریم بارها به این موضوع می پردازد و محبت بالای پیامبر را عامل هدایت جامعه می شمارد.

فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفَقَضْنَا مِنْ حَوْلِكَ...^۲

جاذبه حضرت چنان بود که، هر کس آوای قرآن او را می شنید و یا لحظه ای به جمال مبارکش چشم می دوخت، از خود بیخود می گشت، و تلاطم روحی و روانی او را مجبور به پذیرش اسلام با اختیار و اراده کامل می نمود، به همین خاطر قریش وقتی صدای تلاوت قرآن را در کعبه می شنیدند دست به گوش می گذاشتند تا صدایش را نشنوند، و جامه به سر می کشیدند تا وی را نبینند، چرا که می دانستند شنیدن صدا و دیدن جمالش کافی است تا به او بپیوندند.

و بنابر آنچه در تاریخ ثبت شده است، بارها سران کفر و شرک، شبانه بر گرد دیوار منزل وی می ایستادند تا صدای او را بشنوند، و در حقانیت او کوچکترین شبهه ای به دل

^۱ - فردا ارزش ایام زندگی مرا خواهید دانست و خاطر ناراحتم بر شما آشکار خواهد شد و پس از آنکه جای مرا خالی دیدید و کسی را به جای من یافتید، مرا خواهید شناخت نهج البلاغه، خطبه ۱۴۹.

^۲ - (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹) به برکت رحمت الهی در برابر مردم نرم شدی و اگر خشن و سنگدل می بودی از اطراف تو پراکنده می شدند.

راه نمی‌دادند ولی از بین رفتن قدرت و مقام خود را مانع پذیرفتن دین وی می‌دیدند. البته مؤمنین به آرمان وی، او را از جسم و جان خویش بیشتر دوست می‌داشتند و آنان به محبوب خود عشق می‌ورزیدند.^۱

«دو قبیله از قبایل عرب به نامهای «عَضَلُ» و «قاره»، برای فراگیری احکام دین از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درخواست معلم و راهنما نمودند. پیامبر شش نفر را روانه منطقه نمود ولی آنان مورد نیرنگ قرار می‌گیرند، مشرکین قصد داشتند آنان را به عنوان گروگان به قریش بفروشند. سه نفر در همان محل و نفر چهارم در بین راه به واسطه ممانعت از تسلیم شدن جان می‌دهند و به شهادت می‌رسند و دو نفر دیگر را به نامهای «زید بن الدثنه» و «حُبیب بن عدی» را به قریش می‌فروشند تا دو اسیر هدیلی که در قریش نگهداری می‌شدند باز پس گیرند. «صفوان بن امیه» زید را خریداری می‌کند تا به انتقام خون پدرش به قتل رساند. زید را به جوخه اعدام می‌سپارند، ابوسفیان به وی می‌گوید: آیا دوست نداری محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله اینجا بود و ما گردن او را... و تو راحت نزد زن و بچه‌هایت می‌بودی؟ زید در پاسخ می‌گوید: به خدا سوگند دوست ندارم در پای او خاری برود و من راحت در کنار اهل و عیالم نشسته باشم. ابوسفیان گفت: احدی ندیدم کسی را دوست داشته باشند مانند اصحاب محمد که او را دوست دارند. حبیب در محل اعدام خود درخواست فرصت برای دو رکعت نماز کرد، و به سرعت دو رکعت نماز خواند و بعد از آن رو به مردم نمود و گفت: به خدا سوگند اگر مورد تهمت قرار نمی‌گرفتم که از مرگ می‌هراسد، زیاد نماز می‌خواندم.^۲

پیامبر مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به قصد تبوک حرکت می‌کرد. در بین راه، سه نفر یکی پس از دیگری عقب نشستند، پیامبر هر بار می‌فرمود: اگر در او خیری هست خداوند او را باز می‌گرداند و اگر خیری نیست بهتر که رفت، نفر سوم ابوذر بود خبر عقب نشستن او را نیز آوردند و پیامبر همان جمله را تکرار فرمود، اما ابوذر نه به خاطر هراس از جنگ، و بلکه

^۱ - مشرکین بلال حبشی را زیر آفتاب سوزان و بر سنگهای گداخته قرار می‌دادند و می‌گفتند از دین جدید برائت جو، ولی صدای آحد، آحد وی قطع نمی‌شد.

^۲ - سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۷۸ - ۱۸۰.

به جهت ضعف شترش عقب مانده بود، شتر نحیف وی از حرکت بازماند. توان خویش را به کار برد اما شتر با وی همراهی نمی کرد، عاقبت شتر را رها کرد و پیاده روان شد، در مسیر راه در برکه‌ای مقداری آب باران جمع شده بود، خواست بیاشامد مقداری از آن را چشید و سردی آنرا احساس کرد با خود گفت نمی‌آشامم تا رسول خدا بنوشد. مشک را پر از آب نمود و حرکت کرد، اصحاب از دور شبحی دیدند، به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر رساندند، حضرت فرمودند: باید ابوذر باشد، نزدیکتر شد. عرض کردند ابوذر است، وی هنگامی که نزد پیامبر رسید از شدت خستگی، بر زمین افتاد. پیامبر فرمود: آب برسانید، عرض کرد آب به همراه دارم. فرمود آب داری و از تشنگی نزدیک است هلاک شوی، عرض کرد چشیدم خنک بود با خود گفتم نمی‌آشامم تا تو بنوشی.

تاریخ صدر اسلام نمونه‌های زیادی از بغض و خشم پیامبر خدا را برای خدا و در راه او بیان نموده است که به نمونه‌ای از آن در زندگی فردی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اشاره می‌کنیم. زنان پیامبر هنگامی که غنائم سرشار جنگها وارد مدینه می‌شد، در پی مال دنیا می‌شدند و از پیامبر تقاضای کنیز و حله و لباس می‌نمودند، پیامبر که می‌دانست این خواهشها پایان ندارد، یک ماه از همسران خود کناره گرفت. سپس آیه ذیل و آیات بعد از آن نازل شد که اگر زندگی دنیا را می‌خواهید از پیامبر جدا شوید.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّ وَأَسْرَحَنَّ سَرَاةً جَمِيلًا^۱

آیه ذیل حبّ و بغض پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و اصحاب راستین او را و معیار و محور آن را نیز دقیقاً ترسیم فرموده است.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...^۲

و در این آیه بغض پیامبر نسبت به دو دسته از معاندین به نام یهود و نصارا به واسطه عدم ایمان و معاندت آنان و تکذیب حقایق، مطرح شده است.

^۱ - (سوره احزاب، آیه ۲۸) ای پیامبر به همسرانت بگو، اگر شما زندگی دنیا را می‌خواهید چیزی به شما دهم و شما را رها سازم.

^۲ - سوره فتح، آیه ۲۹ محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستاده خداوند است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و در میان خود مهربانند.

... وَكَلِمَاتٍ أَتَتْكُمْ مِنْ بَعْدِ الَّذِي جَاءَكُمْ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ.^۱

حضرت امیر علیه السلام در مورد حالات رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که:
كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَا يَغْضَبُ لِلدُّنْيَا، فَإِذَا أَغْضَبَهُ الْحَقُّ لَمْ يَعْرِفْهُ أَحَدٌ، وَ لَمْ يَقُمْ لِعَظْمِهِ شَيْءٌ حَتَّى يَنْتَصِرَ لَهُ.^۲

حُبِّ وَ بَغْضِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام

حضرت امیر علیه السلام نیز به مؤمنان عشق می ورزیدند و منافقین و مشرکین و مقام پرستان و زر دوستان نزد وی هیچ پایگاهی نداشتند. مؤمنین واقعی، وی را مقتدای خویش می دانستند و بقیه خلائق از او ناراحت بودند. آن حضرت در مورد دوستان و ثبات دوستیشان و نیز دشمنان و عناد دائمی شان می فرماید:

لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَيَّ أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي، وَلَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَائِهَا عَلَيَّ الْمُنَافِقِ عَلَيَّ أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي، وَذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَأَنْقَضِيَ عَلَيَّ لِسَانُ النَّبِيِّ ﷺ الْ-^۳ ۳۰۳ مَيِّ صَلي الله عليه وآله، أَنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَلَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ.^۳

اصغ بن نباته می گوید: روزی در جامع کوفه به حضور حضرت امیر علیه السلام عبد سیاهی را آوردند گفتند دزدی کرده است. امام علیه السلام چون دزدی او را مطابق شرایط اجرای حد یافتند، دستور به قطع ید دادند. حکم اجرا شد و غلام دست راست خود را با دست چپ گرفت و بیرون رفت، در بین راه ابن کواکه از منافقین کوفه بود به وی برخورد نمود. وی

^۱ - (سوره بقره، آیه ۱۲۰) اگر از هوا و هوسهای آنها پیروی کنی بعد از آگاهی تو به حقایق، یار و یابوری از ناحیه خداوند نخواهی داشت.

^۲ - پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ وقت برای دنیا خشم نمی گرفت، ولی وقتی حقی را پایمال می دید، چنان به خشم می آمد که احدی او را نمی شناخت تا بر آن فائق می آمد **محجه البیضاء**، ج ۵، ص ۳۰۳.

^۳ - اگر با این شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم تا مرا دشمن دارد نخواهد داشت، و اگر تمام دنیا را در گلولی منافق بریزم، تا مرا دوست داشته باشد نخواهد داشت، و این بدان جهت است که بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله گذشته بود جاری شده بود که ای علی هیچ مؤمنی ترا دشمن نخواهد داشت و هیچ منافقی تو را دوست نخواهد شمرد (**نهج البلاغه**، حکمت ۴۲ به ترتیب فیض الاسلام و ۴۵ به ترتیب صبحی صالح).

خواست بهره‌ای از این جریان ببرد ولذا سؤال نمود، چه کسی دست تو را قطع کرده است؟ غلام پاسخ داد: «قطع یمینی الانزع البطین، و باب الیقین، و حبل اللّٰه المتین، و الشّافِع یوم الدّین، المصلی احدی و خمسین» و بدین وسیله مناقبی را از حضرت امیر علیه‌السلام برشمرد. ابن کوا چون این پاسخ را شنید متعجبانه نزد حضرت آمد و جریان را نقل کرد. امام علیه‌السلام به حسنین علیهما‌السلام فرمودند تا غلام را بیابند و نزد او آورند، سبطین رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌او را حاضر نمودند. حضرت امیر علیه‌السلام به وی فرمودند: من دست تو را قطع کردم و تو مرا ستایش کرده‌ای، غلام عرضه داشت به حقّ قطع نمودی، حقّی که خدا و رسولش آن را واجب کرده‌اند. آنگاه، حضرت دست او را طلبید و با عبای خویش پیچانید و تکبیر گفت و دو رکعت نماز گزارد، سپس دعایی نمود و به اصحاب فرمود: عبا را باز کنند، چون باز کردند به اذن خداوند متعال دست کاملاً سالم بود.^۱

اما در حالی که دوستان علی علیه‌السلام چنین او را دوست می داشتند، بسیاری از وجود او رنج می بردند و او را تحمل نمی کردند، توجّه به عدالت چه در زمان حیات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌او چه بعد از آن، چیزی است که مورخین شیعه و سنی و نیز سایر کسانی که در شأن او کلمه‌ای نوشته‌اند بدان پرداخته‌اند.

جرجی زیدان مسیحی در مورد عدالت حضرت می گوید: **اِنَّهٗ قَتَلَ لِشِدَّةٖ عَدْلِهٖ**
 علی علیه‌السلام به خاطر شدت عدالتش به شهادت رسید.

روزی پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌او را به فرماندهی لشکری به یمن فرستاد تا غنائم نجران را بیاورد، آن حضرت، هنگام بازگشت شخصی را جای خویش گذاشت تا از پیامبر که در آن وقت به مکه آمده بودند کسب تکلیف کند. جانشین حضرت، حله‌های غنیمتی را تقسیم نمود و نیت وی این بود که مسلمانان با لباس نو وارد مکه شوند و اهل مکه ابهت مسلمین را ببینند، علی علیه‌السلام چون بازگشت و این وضعیت را مشاهده فرمود، دستور داد همه لباسها را به جای خود برگردانند، این کار بر عده‌ای گران آمد، آنان در مکه به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌او شکوه نمودند ولی پیامبر در جواب آنان فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَشْكُوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ وَاللَّهِ لَا خُسْنَ فِي ذَاتِ اللَّهِ أَوْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مِنْ

^۱ - مستدرک الوسایل، ج ۱۸، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.

آن یُشکی.^۱

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت به امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند:

سَتَقَاتِلُ بَعْدِي النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ.^۲

حضرت خود در خطبه شفشقیه می فرماید:

فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكثَتْ طَائِفَةٌ وَمَرَقَتْ أُخْرَى وَقَسَطَ آخَرُونَ.^۳

ناکثین، پیمان شکنان زرپرست و مقام ستایان دنیا طلب از علی گریزان بودند و علی از آنان.

قاسطین، سیاستمداران حيله گر و منافقان مسلمان نما به فرماندهی معاویه بن ابوسفیان نیز از علی گریزان بودند و علی از آنان.

مارقین، مقدس مآبهای بی خرد و جاهلان بی روح، علی را مهدورالدم می شمردند، و علی نیز بیزار از جهل مرکب آنان.

ولذا عده ای جمل را براه انداختند، و دسته ای دیگر در صفین گردهم آمدند و حتی یارانش در لحظات پایانی جنگ چون کاغذ را بر سر نی دیدند، جهلشان بر سر زبان آمد و دست از جنگ شستند و بعد از آنکه به عمل زشت خود پی بردند به اصطلاح توبه کردند و علی بدون توبه را کافر شمردند و جنگ نهروان را براه انداختند.^۴

^۱ - ای مردم از علی شکوه نکنید که بخدا سوگند او از مقام خداوند و در راه او خشن تر و پر صلابت تر است از اینکه شکایت شود بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۳۷۴.

^۲ - بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین جهاد خواهی کرد همان، ج ۳۶، ص ۳۲۷.

^۳ - هنگامی که زمام خلافت را به دست گرفتم، جمعی پیمان خود را شکستند و گروهی از اطاعت سرباز زدند و دسته دیگر برای رسیدن به مقام از حق سرپیچی کردند نهج البلاغه، خطبه ۳.

^۴ - در آغاز حکومت حضرت علی علیه السلام در مدینه، کسانی که انتظار داشتند، مقام و منصبی به آنان داده شود با مشاهده وضعیت جدید احساس کردند نمی توانند امام را برای رسیدن به مقاصد خود فریب دهند، لذا به بهانه خونخواهی عثمان شورش کردند و جنگ جمل را به راه انداختند. اینان به پیمان شکنان «ناکثین» معروفند. بنی امیه به رهبری معاویه در شام، برای رسیدن به حکومت و خلافت، اهالی شام را بسیج نمود و علیه خلیفه مسلمین وادار به مبارزه کرد، بهانه آنان خونخواهی عثمان بود، آنها نبردی طولانی را در صفین تدارک دیدند و چون آثار شکست را در خود مشاهده نمودند، به حيله عمرو بن عاص، قرآنها را بر سر نیزه نمودند. این عده در تاریخ بنام «قاسطین» شناخته می شوند. برخی از یاران حضرت امیر علیه السلام فریب حيله معاویه را خوردند و به حکمیت تن دادند، ولی وقتی نتیجه شوم حکمیت را دیدند، خود به آن اعتراض نمودند و از پیشنهاد حکمیت پشیمان شده و توبه کردند و به امام علیه السلام امر به توبه نمودند؛ آنان حضرت را تکفیر کردند و جنگ خوارج را به راه انداختند. این عده را بنام «مارقین» می شناسیم.

آری امام علی علیه السلام بعد از حضرت زهرا علیه السلام آنقدر تنها بود که بر سر چاه می آمد و با چاه درد دل می گفت، و مردم آنقدر از علی جدا شدند که حتی دوستان در زمره سخت ترین دشمنان در می آمدند، و دوستان واقعی حضرت که ثابت قدم و استوار بودند، تعدادشان کم بود.

در خاتمه این بحث لازم به یادآوری است که وجود حب و بغض در هر فردی لازم است، لکن این دو بایستی صرفاً برای خداوند صورت پذیرند نه برای رضای نفس. بدیهی است در این راستا، حبّ مؤمن منحصراً برای اولیای خداوند و بغض او نسبت به اعدای او خواهد بود. امام رضا علیه السلام در این باره می فرماید:

حُبُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَاجِبٌ وَكَذَا بُغْضُ أَعْدَائِهِمْ وَالْبِرَاءَةُ مِنْهُمْ.^۱

^۱ - دوستی اولیای خداوند و بغض نسبت به اعدای او و اظهار برائت از آنها واجب است (قصار الجمل، ج ۱، ص ۱۳۱).

بهداشت

...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ^۱

از آنجا که اسلام کاملترین ادیان است، لازم است در تمام زمینه‌های مورد نیاز انسان، حوائج او را مرتفع نماید. یکی از مسائلی که نیاز بشر بدان آشکار است، بهداشت روح و جسم است.

بهداشت به معنای بهترین بهره‌بری از داشته‌هاست. جسم و روح دو مخلوق الهی هستند و حفاظت از آنها از ضروریات بوده و بهره‌برداری صحیح‌تر از جسم موجب ترقی و تکامل بخش روح و در نتیجه تحصیل ثبوت دائمی می‌گردد.

اهمیت این مسئله اقتضا می‌کند، ما در این مقوله جوانب مسئله را در حد وسع این نوشتار، از دیدگاه اسلام بررسی بیشتری بنماییم و بر همین اساس مبحث را با طرح سه عنوان بهداشت روانی، بهداشت فردی و بهداشت اجتماعی پی می‌گیریم. بدیهی است بهداشت فردی و اجتماعی هر دو از تقسیمات بهداشت جسمی محسوب می‌شوند.

بهداشت روانی

تمام ناهنجاریهای روانی در انسان، معلول مرض نفس است آنقدر اسلام به امراض نفسی توجه فرموده که هیچ دینی و آیینی تا بدین حد دقت و موشکافی نکرده است.

^۱ - (سوره بقره، آیه ۲۲۲) خداوند توبه کنندگان و پاکیزگان دور از هر آلایش را دوست دارد.

اصولاً میان مرض روحی و جسمی ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد، جسم ابزار و وسیله روح است و ایجاد خلل در آن روان را متأثر می‌سازد.

قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تُمَيِّتُوا الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ، فَإِنَّ الْقُلُوبَ تَمُوتُ كَالزَّرْعِ إِذَا كَثُرَ عَلَيْهِ الْمَاءُ.^۱

رسول مکرم اسلام ﷺ در این روایت پرخوری را موجب دل مردگی می‌داند و در حدیثی دیگر، سیری شکم را عامل خاموشی نور معرفت می‌شمارد.

لَا تَشْبَعُوا فَيُطْفَأَ نَوْرُ الْمَعْرِفَةِ مِنْ قُلُوبِكُمْ.^۲

امام صادق علیه السلام شکم سیر را سرکش و طغیان‌گر معرفی می‌فرماید:

إِنَّ الْبَطْنَ إِذَا شَبِعَ طَغَى.^۳

حضرت امیر علیه السلام سیری را رفیقی بد برای ورع، و دوستی خوب برای معصیت می‌داند.

بِئْسَ قَرِينُ الْوَرَعِ الشَّبَعُ وَنِعْمَ الْعَوْنُ الْمَعَاصِي الْوَرَعِ.^۴

پیامبر مکرم ﷺ در روایت مشهور بِنَبِيِّ الْأِسْلَامِ عَلَى النَّظَافَةِ^۵ بعد دیگری از ارتباط جسم و روح را مطرح می‌فرماید و البته در روایات عدیده‌ای، همین نکته را تأکید می‌فرمایند:

وَلَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا كُلُّ نَظِيفٍ.^۶

إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ يُحِبُّ الطَّيِّبَ وَنَظِيفٌ يُحِبُّ النَّظَافَةَ.^۷

^۱ - قلوب را با کثرت آب و غذا از بین نبرید، زیرا که آنها همانند زراعتی که به خاطر آب زیاد از بین می‌رود، می‌میرند مستدرک‌الوسائل، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

^۲ - سیر نشوید، که نور معرفت از قلوبتان خاموش می‌شود همان، ص ۲۱۸.

^۳ - شکم هرگاه سیر باشد، طغیان می‌کند وسائل‌الشیعة، ج ۱۶، ص ۴۹۹.

^۴ - سیری برای ورع قرینی بد و برای معصیت همکاری خوب است مستدرک‌الوسائل، ج ۱۶، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

^۵ - اسلام بر نظافت بنا نهاده شده است کنز العمال، ۲۶۰۰۲.

^۶ - وارد بهشت نمی‌شود مگر هر نظیفی همان.

^۷ - خداوند پیراسته است و پاکیزگی را دوست دارد، و نظیف است و نظافت را دوست دارد سنن ترمذی، ج ۱۰، ص ۲۴۰.

بهداشت فردی

بهداشت فردی را تحت دو عنوان مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱- بهداشت درونی

بسیاری از امراض و بیماری‌های جسمانی، از به هم خوردن تعادل دستگاه گوارش به وجود می‌آید. شیوه خوردن و آشامیدن، مقدار آن، نوع خوراکیها و آشامیدنیها، این دستگاه را از حال اعتدال خارج کرده و موجبات به هم خوردن سیستم تغذیه بدن را فراهم نموده، و در نتیجه اعضای دیگر بدن از مسیر خود منحرف شده و امراض مختلف بوجود می‌آید و حتی در مقدار عمر طبیعی انسان اثر منفی می‌گذارد، چه اینکه همه اعضای بدن از انرژی حاصل شده از فعالیت دستگاه گوارش تغذیه می‌شوند. بر این اساس، اسلام دستورات عدیده‌ای، در ارتباط با کم و کیف طعام و نیز شیوه آن بیان فرموده است، که به شمه‌ای از آنها اشاره می‌شود.

الف) مکانیسم بدن انسان به صورتی است که، به محض احتیاج به آب و غذا، اعصاب مربوطه تحریک می‌شوند و به مغز مخابره می‌کنند، توجه به این مکانیسم اقتضا دارد که تا وقتی گرسنه نشده‌ایم نخوریم و ننوشیم.

آیه شریفه ذیل به این معنا اشاره دارد:

... كَلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ.^۱

پیامبر مکرّم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله، در ضمن روایاتی این نکته مهم را گوشزد می‌نماید.

مَنْ قَلَّ طَعَامُهُ صَحَّ بَدَنُهُ وَصَفَا قَلْبُهُ وَمَنْ كَثُرَ طَعَامُهُ سَقَمَ بَدَنُهُ وَقَسَا قَلْبُهُ.^۲

إِيَّاكُمْ وَالْبَطْنَةَ، فَإِنَّهَا مَفْسَدَةٌ لِلْبَدَنِ وَمَوْرَثَةٌ لِّلْسُقْمِ وَمَكْسَلَةٌ عَنِ الْعِبَادَةِ.^۳

الْمِعْدَةُ بَيْتُ كُلِّ دَاءٍ وَالْحَمِيَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ.^۴

^۱ - (سوره اعراف، آیه ۳۱) بخورید و بیاشامید و زیاده روی نکنید که خداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد.

^۲ - کسی که غذایش کم باشد، بدنش سالم و قلبش پیراسته، و آن کس که طعامش زیاد باشد بدنش بیمار و قلبش قسی است بحارالأنوار، ج ۶۲، ص ۲۶۸.

^۳ - از پرخوری پرهیز که موجب افساد بدن و به جا گذارنده بیماری و کسل کننده انسان از عبادت است مستدرک الوسایل، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

^۴ - معده خانه هر بیماری و پرهیز و کم خوری سرآمد هر دارویی است بحارالأنوار، ج ۶۲، ص ۲۹۰.

حضرت امیر علیه السلام در وصیتی به فرزندش می فرماید:

أَلَا أَعَلَّمُكَ أَرْبَعُ خِصَالٍ تَسْتَعْنِي بِهَا عَنِ الطَّبِّ؟ فَقَالَ بَلَى قَالَ: لَا تَجْلِسْ عَلَى الطَّعَامِ إِلَّا وَأَنْتَ جَائِعٌ، وَلَا تَقُمْ عَنِ الطَّعَامِ إِلَّا وَأَنْتَ تَسْتَهِيه، وَجُودِ الْمَضْغَ، وَإِذَا نُمْتَ فَأَعْرِضْ نَفْسَكَ عَلَى الْخَلَاءِ، فَإِذَا اسْتَعْمَلْتَ هَذَا اسْتَعْنَيْتَ عَنِ الطَّبِّ.^۱

امام باقر علیه السلام می فرماید:

لَوْ أَقْتَصَدَ النَّاسُ فِي الْمَطْعَمِ لَأَسْتَقَامَتْ أَبْدَانُهُمْ.^۲

به ارسطو گفتند چرا کم غذا می خورید، جواب داد می خورم تا بمانم ولی دیگران می مانند تا بخورند، بگذار زیاد بخورند.

ب) دومین مرحله از این دسته دستورات، روایاتی پیرامون نوع خوردنیها و

آشامیدنیها است. چیزی که غالباً بدن کمتر توجه می شود.

بسیاری از طعامها صرفاً شکم را پر می نماید و کالری کافی و لازم بدن را تأمین

نمی کنند. این نوع خوردنیها کار دستگاه گوارش را سنگین می نماید، کسالت و

خواب آلودگی را به همراه دارند، و بتدریج ضعف قوای جسمانی و شیوع انواع

بیماری های عفونی را در پی خواهند داشت.

بنابراین باید توجه داشت کیفیت غذا، بسیار مهم تر از کمیت آن است.

قال رسول الله ﷺ: سَيِّدُ الطَّعَامِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اللَّحْمُ وَسَيِّدُ الشَّرَابِ الدُّنْيَا

وَالْآخِرَةِ الْمَاءُ.^۳

قال امير المؤمنين عليه السلام: مَنْ لَمْ يَأْكُلِ اللَّحْمَ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً سَاءَ خُلُقُهُ.^۴

ايضا عنه عليه السلام: مَنْ أَتَى عَلَيْهِ أَرْبَعِينَ يَوْماً وَلَمْ يَأْكُلِ اللَّحْمَ فَلْيَفْتَرِضْ عَلَى اللَّهِ

^۱ - فرزندم می خواهی چهار خصلت به تو یاد دهم که از طب بی نیاز شوی، عرضه داشت بلی پدرم. امام علیه السلام فرمودند: بر سفره غذا منشین مگر اینکه گرسنه باشی، و از سفره غذا بلند مشو مگر اینکه باز اشتهای غذا داشته باشی، و خوب غذا را بجو و چون خواستی بخوابی، خود را تخلیه نما، اگر این چهار نکته را رعایت کنی از طب بی نیاز خواهی شد **وسائل الشیعة**، ج ۱۶، ص ۵۰۱.

^۲ - اگر مردم در غذا خوردن میانه روی کنند، بدن های آنان سالم می ماند **بحار الأنوار**، ج ۶۲، ص ۲۶۶.

^۳ - بهترین غذاهای دنیا و آخرت گوشت، و بهترین نوشیدنی ها دنیا و آخرت آب است **وسائل الشیعة**، ج ۱۷، ص ۲۷.

^۴ - کسی که چهل روز گوشت نخورد اخلاقش تند می شود همان.

عَزَّوَجَلَّ وَلِيًّا كَلَّهُ^۱.

در همین زمینه خوردن نمک سفارش شده است، اثرات ضد عفونی کننده نمک را علم تجربی افزون بر هزار سال بعد از فرمایش ائمه طاهریین علیهم السلام بیان کرده است. **عن علی علیه السلام: مَنْ بَدَأَ بِالْمِلْحِ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُ سَبْعِينَ دَاءً مَا يَعْلَمُ الْعِبَادُ مَا هُوَ.**^۲ (ج) مرحله سوم، شیوه خوردن و آشامیدن است، اولین دسته از این دستورات حاکی از طهارت و تمیز نگاه داشتن ظروف می باشد. در فقه اسلامی تطهیر ظروف، نسبت به هر چیز متنحس دیگر مشکل تر گرفته شده است و در برخی اخبار و احادیث خوردن و آشامیدن از ظروف شکسته ممنوع شده است.

قال علی علیه السلام: لَا تَشْرَبُوا الْمَاءَ مِنْ ثُلْمَةِ الْأِنَاءِ وَلَا مِنْ عُرْوَتِهِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَقْعُدُ عَلَى الْعُرْوَةِ وَالثُّلْمَةِ.^۳

دسته ای دیگر از روایات به شستن دستها و کیفیت آن می پردازند.

قال الصادق علیه السلام: الْوُضُوءُ قَبْلَ الطَّعَامِ وَبَعْدَهُ يَزِيدَانِ فِي الرِّزْقِ.^۴

امام صادق علیه السلام به ابو حمزه ثمالی می فرماید:

يَا أَبَا حَمَزَةَ، الْوُضُوءُ قَبْلَ الطَّعَامِ وَبَعْدَهُ يُذْهِبَانِ الْفَقْرَ قُلْتَ يَا بَابِي أَنْتَ وَأُمِّي يُذْهِبَانِ الْفَقْرَ؟ قَالَ، نَعَمْ، يُذْهِبَانِ بِهِ.^۵

اکنون به دو روایت در مورد کیفیت شستن دست اشاره می کنیم:

عن المرزوم، قال: رَأَيْتَ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام إِذَا تَوَضَّأَ قَبْلَ الطَّعَامِ لَمْ يَمْسَسِ الْمُنْدِيلَ وَإِذَا

^۱ - کسی که چهل روز بر وی بگذرد و گوشت نخورده باشد، قرض کند که خدای آن را بر آورده می نماید و گوشت بخورد همان، ص ۲۶.

^۲ - کسی که به نمک طعام آغاز کند، هفتاد بیماری که بندگان از آن بی خبرند از وی دفع خواهد شد بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۳۹۷.

^۳ - آب را از محل شکستگی ظرف و دستگیره آن نخورید. که شیطان بر آن دو محل می نشیند وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۰۳.

^۴ - شستن دستها قبل و بعد از غذا روزی را می افزاید فروع کافی، ج ۶، ص ۲۹۰.

^۵ - امام صادق علیه السلام به ابو حمزه ثمالی فرمود: شستن دست قبل و بعد از غذا، فقر را از بین می برد، ابو حمزه با تعجب می پرسد، پدر و مادرم فدایت فقر را از بین می برد؟ امام می فرماید: بلی فقر را می زداید همان.

تَوْضُحًا بَعْدَ الطَّعَامِ مَسَّ الْمَنْدِيلَ.^۱

در مجلسی که امام صادق علیه السلام حضور داشتند، هنگام صرف غذا امام دستها را شستند، به خدمت حضرت حوله آوردند فرمود: من دست خود را به خاطر تماس با اشیاء شسته‌ام.

دسته‌ای دیگر از روایات، اخباری است که از خوردن غذای لای دندان نهی فرموده‌اند.

قال الصادق علیه السلام: لَا يَزِدُّرِدَنَ أَحَدُكُمْ مَا يَتَخَلَّلُ بِهِ فَإِنَّهُ يَكُونُ مِنْهُ الدَّبِيلَةُ.^۲
اخباری نیز، کیفیت نوشیدن شیر را بیان می‌فرماید.

قال علی علیه السلام: إِنْ شَرِبْتُمُ اللَّبَنَ فَتَمَضُّمُوا فَإِنَّ فِيهِ دَسْمًا.^۳

و نیز برخی روایات بر شستن میوه‌ها قبل از خوردن تأکید دارند.

قال الصادق علیه السلام: إِنْ لِكُلِّ ثَمَرَةٍ سَمًّا فَإِذَا أُتِيْتُمْ بِهَا فَامْسُوهَا بِالْمَاءِ وَأَغْمِسُوهَا فِي الْمَاءِ يَعْنِي إِغْسِلُوهَا.^۴

لازم است این نکته را یادآوری کنیم که، استفاده از داروهای شیمیایی تا حدی که بدن خود می‌تواند در مقابل بیماری مقاومت کند، نه تنها اثر مثبت ندارد بلکه گاهی آثار وخیمی را به جای خواهد گذاشت، و گذشته از ایجاد برخی امراض جدید، مقاومت بدن را نیز در مقابل میکروبها ضعیف می‌نماید.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: تَجَنَّبِ الدَّوَاءَ مَا أَحْتَمَلْ بَدَنُكَ الدَّاءَ فَإِذَا لَمْ يَتَحَمَّلِ الدَّاءَ فَالدَّوَاءُ.^۵

قال الكاظم علیه السلام: لَيْسَ مِنَ الدَّوَاءِ إِلَّا وَهُوَ يَهَيِّجُ دَاءً وَلَيْسَ شَيْءٌ فِي الْبَدَنِ أَنْفَعُ مِنْ

^۱ - مرازم می‌گوید: امام کاظم علیه السلام را می‌دیدم هرگاه قبل از غذا دست می‌شست با حوله خشک نمی‌کرد و هرگاه بعد از غذا دست می‌شست با حوله خشک می‌نمود **وسائل الشیعة**، ج ۱۶، ص ۵۷۷. مرازم از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیه السلام است و لذا بعید به نظر می‌رسد که مراد از ابوالحسن، امام رضا علیه السلام باشد.

^۲ - ریزه‌های غذایی که به واسطه خلال بیرون می‌آیند نخورید، زیرا عامل پیدایش زخمهایی در دهان هستند **فروع کافی**، ج ۶، ص ۳۷۸.

^۳ - جرعه جرعه شیر بنوشید و آن را مضمضه کنید که چربی آن بسیار است **مستدرک الوسائل**، ج ۱۶، ص ۳۲۹.

^۴ - هر میوه‌ای ستمی دارد، هرگاه میوه‌ای بدست آوردید با آب آن را تمیز نموده و آن را در آب بیفکنید، یعنی آن را با آب بشویید **وسائل الشیعة**، ج ۱۷، ص ۱۱۵.

^۵ - تا مادامی که بدن تو تحمل بیماری را می‌نماید، از خوردن دارو بپرهیز و آنگاه که نتوانست تحمل کند، دارو استفاده نما **بحار الأنوار**، ج ۶۲، ص ۶۶.

إِمْسَاكِ الْيَدِ^۱

۲ - بهداشت ظاهری

در اسلام بهداشت ظاهری مسلمان، محل زندگی و کار وی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و حتی مهمتر از بهداشت فردی می‌باشد، علت این امر آن است که، مسلمان بایستی برای سایر ملل الگو و نمونه باشد و همین نظافت و رعایت مقررات بهداشتی موجب توجه دیگر مذاهب به سوی اسلام شود.

در تاریخ قرون وسطی^۲، اروپایی که امروزه مهد تمدن غرب محسوب می‌شود، به ابتدایی‌ترین اصول بهداشتی توجهی نداشت، در حالی که آیین اسلام بهترین مقررات را در خصوص طهارات و نجاسات وضع نمود و احکام فقهی گسترده‌ای در باب مطهرات و نجاسات بیان فرمود؛ اما باگذشت زمان، ملل اروپایی از دستورات دین مبین اسلام بهترین بهره را گرفتند و شهرها، مناطق زیست محیطی و محل زندگی خود را به بهترین وضع آراستند، ولی متأسفانه در کشورهای اسلامی آن دستورات گران‌قدر به فراموشی سپرده شد و یا آن طور که بایسته است به آن بهایی داده نشد! به روایاتی که در زمینه بهداشت ظاهری وارد شده، تحت عناوین ذیل اشاره می‌کنیم.

الف) بهداشت دهان و دندان

در ارتباط با اهمیت مسواک، اخبار زیادی از معصومین علیهم‌السلام نقل شده است.

قال الصادق علیه‌السلام: مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ السُّوَاكُ، السُّوَاكُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ.^۳

قال الباقر علیه‌السلام: لِكُلِّ شَيْءٍ طَهْوَرٌ وَطَهْوَرُ الْفَمِّ السُّوَاكُ.^۴

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لَوْلَا أَنْ أَشَقَّ عَلَى أُمَّتِي لِأَمْرَتِهِمْ بِالسُّوَاكِ عِنْدَ وُضُوئِهِمْ كُلِّ

^۱ - هیچ دارویی نیست، مگر اینکه خود مهیج دردهای دیگر است، و چیزی برای بدن بهتر از پرهیز نیست همان، ص ۶۸

^۲ - [سده‌های میانه]، از حدود ۵۰۰ تا ۱۵۰۰ میلادی.

^۳ - مسواک زدن از اخلاق انبیا و سنتهای رسولان الهی است وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۴۶.

^۴ - هرچیز پاک کننده‌ای دارد، و مسواک پاک کننده دهان است همان، ص ۳۴۹.

صَلْوَةٌ^۱

قال علی علیه السلام: إِنَّ أَفْوَاهَكُمْ طُرُقُ الْقُرْآنِ فَطَهَّرُوهَا بِالسَّوَاكِ^۲.

پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در یکی از وصایای خود به حضرت امیر علیه السلام فواید مسواک را چنین بیان می فرماید:

- ۱ - خدا را خوشحال می نماید؛ ۷ - حافظه را تقویت می بخشد؛
- ۲ - سنت است؛ ۸ - پاک کننده دندان است؛
- ۳ - ملائک را شاد می نماید؛ ۹ - دندانها را سفید می گرداند؛
- ۴ - حسنات را می افزاید؛ ۱۰ - لثه ها را محکم می سازد؛
- ۵ - غم را می زداید؛ ۱۱ - خرابی دندان را اصلاح می کند؛
- ۶ - چشم را روشن می کند؛ ۱۲ - اشتها را می افزاید.

ب) بهداشت دست و پا

تمیز نگه داشتن دست و پا و کوتاه کردن به موقع ناخنها و حفظ ظاهر آراسته مسلمان، یکی دیگر از سفارشات اسلام است.

قال الصادق علیه السلام: إِنَّ أَسْتَرَ وَأَخْفَى مَا يُسَلِّطُ الشَّيْطَانُ مِنْ ابْنِ آدَمَ أَنْ صَارَ يَسْكُنُ تَحْتَ الْأَضَافِيرِ^۳.

استعمال کلمه شیطان به جای میکرب در این روایات، احتمالاً به علت عدم توجه مردم به این کلمه بوده است، و می بایست امام معصوم به لغت و زبان مردم و طبق فهم آنان سخن گوید، تا مؤثر بوده و ایجاد شبهات جدید و سؤالات بیش از ظرفیت محدود علوم تجربی در آن اعصار نکند.

^۱ - اگر بر اتمم دشوار نمی بود، دستور می دادم با وضوی هر نمازی مسواک بزنند همان، ص ۳۵۴.

^۲ - دهانهای شما مسیر قرآن می باشند قرآن را با دهان و زبان تلاوت می کنید، لذا آنها را با مسواک پیراسته نمایید (همان، ص ۳۵۸).

^۳ - پنهان ترین راهی که شیطان بر انسان مسلط می شود، مسکن گزیدن وی در زیر ناخنهاست همان، ص ۴۳۳.

ج) بهداشت سر و صورت

نظافت سر و صورت، اصلاح موهای اضافی نیز یکی از دستورات اسلام برای حفظ ظاهر مسلمان است، موی سر یا بایستی کوتاه باشد و یا اگر بلند است، تمیز نگه‌داشته شود.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **مَنْ اتَّخَذَ الشَّعْرَ فَلْيُحْسِنْ وَلَايَتَهُ أَوْلَيْجَزَّةً**^۱.

قال الصادق عليه السلام: **مَشَطُ الرَّأْسِ يَذْهَبُ بِالْوَبَا وَمَشَطُ اللَّحْيَةِ يَشُدُّ الْأَضْرَاسَ**^۲.

روزی حضرت رسول صلى الله عليه وآله کسی را ژولیده موی دید، فرمود: این چیزی نمی‌یابد موی خود را مرتب کند. و نیز نقل است آن حضرت در مورد کسی که لباسش کثیف و آلوده بود فرمود: آیا وی آبی نمی‌جوید که لباسش را شستشو کند، **أَمَّا كَان هَذَا يَجِدُ مَاءً يَغْسِلُ بِهِ** توبه.

کوتاه کردن شارب و مانع از بلند شدن آن، نیز در اخبار بدان تصریح شده است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **مَنْ لَمْ يَأْخُذْ شَارِبَهُ فَلَيْسَ مِنَّا**^۳.

د) استفاده از عطریات

قال الصادق عليه السلام: **كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُنْفِقُ فِي الطَّيِّبِ أَكْثَرَ مِمَّا يُنْفِقُ فِي الطَّعَامِ**^۴.

ه) توجه به رنگ سفید

روایات، تمایل اکیدی به رنگ سفید در میان رنگها، برای لباس و کفش دارند.

لَيْسَ مِنْ لِبَاسِكُمْ شَيْءٌ أَحْسَنُ مِنَ الْبَيَاضِ قَالِبِسُوهُ وَ كَفَّنُوا فِيهِ مَوْتَاكُمْ^۵.

^۱ - کسی که موی می‌گذارد، به آن رسیدگی کند و آ موی خود را کوتاه کند همان، ص ۴۳۲.

^۲ - شانه سر وبا را از بین می‌برد و شانه محاسن دندانها را محکم می‌نماید همان، ص ۴۲۸.

^۳ - کسی که شارب خود را نچیند، از ما نیست بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۱۱۲.

^۴ - پیامبر آنچه را برای عطر خرج می‌کرد، بیشتر از آن بود که برای غذا خرج می‌نمود وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۴۳.

^۵ - در میان لباسهاتان رنگی بهتر از سفید نیست، آن رنگ را بیوشید، و اموات را با همان رنگ کفن نمایید همان، ج ۳، ص ۳۵۶.

و) بهداشت منزل و محل کار

تمیز نگه داشتن منزل و محل کار نیز بسیار سفارش شده است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **إِكْنِسُوا أَفْنِيَّتَكُمْ وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ**.^۱

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **لَا تُبَيِّتُوا الْقِمَامَةَ فِي بُيُوتِكُمْ وَأَخْرِجُوهَا نَهَاراً فَإِنَّهَا مَقْعَدُ الشَّيْطَانِ**.^۲

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **بَيْتُ الشَّيْطَانِ مِنْ بُيُوتِكُمْ بَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ**.^۳

روشن نمودن محل زندگی و پرهیز از تاریکی نیز، از سفارشات اسلام است.

قال الرضا عليه السلام: **إِسْرَاجُ السَّرَاجِ قَبْلَ أَنْ تَغِيبَ الشَّمْسُ يُنْفِي الْفَقْرَ**.^۴

بهداشت اجتماعی

هرچند برخی از موارد بهداشت اجتماعی را در مبحث قبل بیان نمودیم، اما در اینجا می خواهیم بحث را در حدی فراتر از طهارت و نظافت مطرح نماییم و علاوه بر آنچه که پیرامون نظافت ظاهری انسان بیان کردیم، نمونه هایی دیگر از بهداشت اجتماعی را به اختصار بیاوریم.

الف (شیوه راه رفتن

سفارش شده است در کوچه ها، زنها برای جلوگیری از برخورد تصادفی در دو طرف کوچه و در دست راست خود حرکت نمایند. حرکت همه حجاج در طواف خانه خدا، به صورت هماهنگ و خلاف حرکت عقربه های ساعت است، و نیز دستوراتی پیرامون تقدم پای راست در همه امور خیر وارد شده است.^۵

^۱ - خانه های خویش را جارو کنید و همانند یهود نباشید **همان**، ص ۵۷۱.

^۲ - شبها ذباله در منزل نگذارید، و روزانه آنها را از منزل خارج کنید که محل شیطان است **همان**، ص ۵۷۲.

^۳ - تار عنكبوت، خانه شیطان در منزل شماست **همان**، ص ۵۷۴.

^۴ - روشن نمودن چراغ قبل از تاریکی هوا، موجب زدوده شدن فقر است **همان**، ص ۵۷۳.

^۵ - برای آگاهی بیشتر به کتاب **حلیه المتقین** رجوع کنید.

ب) شیوه سخن گفتن

با صدای بلند حرف زدن و داد کشیدن نهی شده است، قرآن کریم وصیّت لقمان به فرزندش را چنین نقل می‌فرماید:

وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ.^۱

ج) شیوه ورود به منزل

اجازه گرفتن قبل از ورود به منزل کسی، ورود از محل و درگاه اصلی خانه، سلام گفتن بر اهل منزل، از دستورات دیگر اسلام در این زمینه است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا...^۲

وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا...^۳

د) شیوه برخورد با همسایگان

در خصوص همسایگان، دستورات اکیدی وارد شده است. ما بیان حقوق همسایگان را به مقوله‌ای دیگر واگذار می‌کنیم و در اینجا به ذکر روایتی می‌پردازیم که اهمیت احترام به آنان را مطرح می‌نماید.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: وما زال يُوصيني (جبرئيل) بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُورَثُهُ.^۴

^۱ - (سوره لقمان، آیه ۱۹) در راه رفتن میانه روی کن، و از صدای خود بکاه، که زشت‌ترین صداها، صدای الاغ است.

^۲ - سوره نور، آیه ۲۷ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در خانه غیر خود وارد نشوید، مگر اینکه اذن بطلبید و بر اهل آن منزل سلام کنید.

^۳ - (سوره بقره، آیه ۱۸۹) بر و نیکویی آن است که... و از درگاه خانه وارد شوید.

^۴ - آن قدر جبرئیل در مورد همسایه مرا سفارش کرد که، گمان کردم همسایه ارث می‌برد **وسائل الشیعة**، ج ۱، ص ۳۴۷.

عوامل تربیت

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ
وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ.^۱

دو عامل در تربیت انسان مؤثر است، عاملی مربوطه به درون انسان می باشد و عاملی نیز از بیرون وجود او در وی اثر می گذارد؛ عامل درونی همان وراثت است که از طریق ژنها، خصوصیات والدین و نسلهای گذشته به آیندگان منتقل می شود، عامل بیرونی سلسله عللی هستند که، قبل و بعد از تولد در تکوین شخصیت آدمی می توانند مؤثر باشند.

وراثت

جنین از ترکیب «اسپرم» و «تخمک» به وجود می آید. این دو سلول بعد از ترکیب، تمام آنچه را که یک انسان کامل داراست بدون کم و کاست در خود جای داده، و تنها فرق آن با انسان کامل مقیاس بسیار کوچک آن است. از زمان لقاح، کلیه صفات غیر اکتسابی و ویژگیهای والدین، به جنین انتقال می یابد. البته امکان دارد برخی از صفات یا ویژگیهایی که از والدین به فرزند انتقال می یابد،

^۱ - (سوره بقره، آیه ۱۵۱) همان گونه رسولی از خودتان به میان شما فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاک کند و به شما کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه نمی دانستید به شما یاد دهد.

امکان بروز نیاید و به اصطلاح بارور نشود و مخفی بماند، این خصائص بوسیله ژنها به نسلهای بعد منتقل می‌شود و چه بسا در آنان ظهور یابند. لذا از پدر و مادری که سیاه‌پوست هستند، ممکن است فرزندی سفید پوست متولد شود، علت پوست سفید فرزند به واسطه وجود این پدیده در نسلهای گذشته می‌باشد، و یا حداقل یکی از دلایل آن این است، به طوری که پدیده سفیدی اجداد، در پدر و مادر بارور نشده و ظاهر نگشته است، و پدیده سیاهی که باز منشعب از گذشته است آشکار شده است، ولی در فرزندان همان پدیده سفیدی نابارور در پدر و مادر، بارور گشته و آشکار شده است. مثالی که ذکر شد، در مورد شکل و قیافه ظاهری بود، خُلق و خوی انسان نیز، مقوله‌ای جدای از این بحث نیست، علاوه اینکه آثار ژنتیکی در اخلاقیات از پیچیدگی بیشتری برخوردار است. البته علت اینکه یک حالت بارور می‌شود و حالت دیگر نه، در کنترل انسان نیست؛ تنها خالق انسان که هم او آگاه به درون سینه‌ها و خفیات امور است، می‌داند چه چیزی آفریده است و چه چیزی در وجود او بارور شده و یا مخفی مانده است. چه عاملی باعث شده حالتی بارور گردد یا مخفی بماند، و...^۱

ولی از آنجا که هدف اسلام، تربیت انسان و تکامل و ترقی اوست، اموری که می‌تواند در این رابطه مؤثر باشد و موجب پیدایش نسلی پاک گردد بیان فرموده است، تا با رعایت آن موارد، هدف نهایی دین یعنی ایجاد انسان کامل تحقق یابد.

عامل دوم، مجموعه عللی است که از بیرون وجود انسان موجب تربیت او می‌شوند. و البته چون هدف دین اسلام ارتقای روحانی انسان و اعتلای اوست، توجه آیات و

^۱ - مناسب است اینجا شبهه برخی را بر آیه ۸ از سوره شریفه رعد مطرح و پاسخ گوئیم.
 در این آیه آمده است، «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى...»، [خداوند آگاه از احوال جنین در شکم مادر است] همان طوری که مشهود است، در این آیه علم به محتویات رحم از علومی شمرده شده است که مخصوص ذات باری تعالی می‌باشد، در حالی که با وارد شدن تجهیزاتی چون رایانه، علم به آنچه که در شکم مادر است، برای همه امکان دارد. جواب این شبهه این است که منظور آیه شریفه از علم به جنین، صرفاً علم به مذکر و مؤنث بودن آن نیست، بلکه خداوند عالم به تمام حرکات، احوال و رفتارهای آینده جنین است. او می‌داند این جنین با اختیار خود راه سعادت را می‌پیماید، یا مسیر شقاوت را، او می‌داند که این جنین چقدر عمر می‌کند، چگونه زندگی می‌کند، در لحظات زندگی خود چه کارهایی انجام می‌دهد، و عاقبت چگونه می‌میرد و اعمالش وی را به کجا سوق می‌دهند و...

احادیث به این سلسله علل زیاد است به طوری که پیامبر هدف از بعثت خود را، اتمام اخلاقیات و اکمال آن معرفی می‌فرماید.

أَمَّا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.^۱

این عامل در دو مرحله قبل و بعد از تولد، در تعیین شخصیت انسان مؤثر می‌باشد، از عوامل بعد از تولد، می‌توان از عوامل محیطی یاد نمود، عواملی چون کانون خانواده، مدرسه، همسالان، رسانه‌های ارتباط جمعی و شبکه‌های جهانی اطلاع‌رسانی، نقش بسزایی در این راستا دارند.

عوامل اجتماعی و اقتصادی چون نوع شغل، سطح معلومات نیز بی‌تاثیر نمی‌باشند. علی‌هذا اسلام هر دو عامل را مد نظر قرار داده، و با یک سلسله دستورات می‌خواهد، رذایل را از بین برده و یا به حداقل ممکن برساند. حال به برخی از این دستورات اشاره می‌کنیم.

گزینش همسر

بدون شک همسر در وجود فرزند آینده تأثیر بسزایی دارد، زن می‌تواند در هر دو عامل تأثیر گذاشته، هم خصایص گذشتگان را منتقل سازد و هم به عنوان یک عامل بیرونی در کیفیت تربیت فرزند آینده بالاترین آثار را ایجاد کند؛ لذا باید در انتخاب همسر دقت نمود و کسی را انتخاب کرد که دارای فضایل و ویژگیهای نیکو باشد. حضرت امیر علیه‌السلام به عقیل که در علم انساب ماهر بود می‌فرماید:

أَنْظُرُ لِي إِمْرَتَهُ قَدْ وَكَدَتْهَا الْفَحْوَلَةُ مِنَ الْعَرَبِ لِأَتَزَوَّجَهَا فَتَلِدَ لِي غُلَامًا فَارِسًا.^۲

آن حضرت شجاعت و رشادت فرزندی که در آینده به یاری امام حسین علیه‌السلام بشتابد، منوط به وجود ریشه‌ای اصیل و نژادی شجاع در زن دانسته است.

دستورات دین مبین اسلام، در مورد خصوصیات همسر، صریح و روشن است. تأکید اسلام بر معیار ایمان، عمل صالح و نقش محوری این دو بر سایر معیارها در زوجین از

^۱ - همانا من برانگیخته شدم، تا مکارم اخلاقی را تکمیل نمایم کنز العمال، ۵۲۱۷.

^۲ - همسری برای من جستجو کن، که شیرمردی از عرب بزاید، تا با ازدواج با وی جوانی رزمنده برای من به دنیا آورد.

همین باب است.

حضرت امیر علیه السلام می فرماید: خوش خلقی نشانه خوش رگی و ریشه شایسته است، و آن کس که دارای گوهر پاکی است، آن را در خوش خلقی نشان می دهد، البته آن گوهر پاک و نهان، در واقع همان تأثیر عوامل ارثی در نسل آتی است، مطلبی که ما تحت عنوان «وراثت» به آن اشاره نمودیم.

بارداری

تمام کارها و حرکات مادر در ایام بارداری، در تربیت آینده فرزند مؤثر است. گناهان و معاصی مادر، غیبت کردن از دیگران و یا شنیدن غیبت، تهمت و افترا، نمایی، دروغ و... همه و همه نقشی کلیدی در این رابطه دارند.

ائمه اطهار علیه السلام موارد زیادی از خوردنی ها و آشامیدنی ها را ذکر کرده اند که، می تواند تأثیر در چگونگی فرزند در رحم مادر داشته باشد. مثلاً خوردن فلان میوه باعث خوشرویی فرزند می شود و یا فلان کار، بچه را عاقل بار می آورد و... حال وقتی نوع غذا بتواند شکل ظاهری فرزند در رحم را تغییر بدهد، آیا باطن غذا نمی تواند در روح و روان او اثر بگذارد؟ آری، غذایی که از طریق نامشروع و حرام تهیه شده باشد، می تواند روح را فاسد و تباه نماید.

فرزند عالم جلیل القدر، مرحوم مجلسی اول به نام محمد باقر (مجلسی مشهور) روزی مشک سقایی را پاره کرد، سقا نزد مرحوم مجلسی بزرگ رفته و از این کار فرزندش شکایت نمود. مرحوم مجلسی بزرگ بعد از راضی نمودن سقا به خانه آمدند و قضیه را برای همسر خود تعریف کردند، و گفتند نمی دانم چه کرده ایم که باعث صدور چنین عملی از فرزندمان شده است، زن یکبار به خاطر می آورد که در دوران حاملگی انار درخت همسایه را بدون اینکه آن را بچیند، مکیده است.

آری، همان طوری که بیان شد، آنچه را که مادر انجام می دهد در جنین وی مؤثر است، وقتی خوردن گلابی و به در زیبایی فرزند مؤثر باشد، به طریق اولی انجام اعمال خیر، اقامه نماز، روزه، حفظ عفت و حجاب مؤثر خواهد بود؛ همین طور غیبت، تهمت،

بدگویی، هرزه‌زبانی، خوردن اموال حرام از راه ربا، رشوه، غنا، قمار، بی‌عفتی و بدحجابی مؤثر می‌باشد.

شیر

یکی دیگر از عوامل مؤثر در تربیت، شیر و دوران شیرخوارگی است. شیر یعنی اولین غذای کودک که در تمام وجود او تأثیر می‌گذارد.

قال علی^۱ علیه‌السلام: لا تَسْتَرْضِعُوا الْحَمَقَاءَ فَإِنَّ اللَّبْنَ يَغْلِبُ الطَّبَاعَ.

در این روایت حضرت امیر علیه‌السلام تصریح می‌فرمایند، که شیر بر طبیعت انسانی غلبه می‌کند، و گاه طبیعت سالم را به فساد می‌کشاند.

در روایت دیگر حضرت امیر علیه‌السلام ضمن بیان تغییر طبیعت به وسیله شیر می‌فرماید، همان دقتی که در انتخاب همسر می‌کنید در انتخاب مرضعه^۲ بنمایید.

تَخَيَّرُوا لِلرُّضَاعِ كَمَا تَخَيَّرُونَ لِلنِّكَاحِ، فَإِنَّ الرُّضَاعَ يَغَيِّرُ الطَّبَاعَ.^۳

حجاج بن یوسف ثقفی شیر نمی‌خورد، اطرافیان مجبور شدند، خون بزغاله به وی بنوشانند تا بلکه دهان به شیر باز کند، او کسی بود که صدها هزار نفر از مردم عراق و خصوصاً کوفه را به خاک و خون کشید، اسیر کرد و زندانی نمود.

البته صحبت ما از مرضعه باعث نشود که مادران از شیر دادن به فرزندانشان کوتاهی کنند، زیرا هیچ غذایی همانند شیر مادر برای طبیعت کودکی که نه ماه با اعضای بدن مادر و مواد موجود در خون وی مانوس بوده، مفید نیست.

قال رسول الله^۴ صلى الله عليه وآله: ليس للصبى لبن خَيْرٌ من لبن أمه.

^۱ - اشخاص کم خرد را برای شیر دادن به فرزندان انتخاب نکنید، که شیر بر طبیعت انسان می‌تواند غالب شود
وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۸۸.

^۲ - مؤنث مرضع، زنی که بچه شیر می‌دهد، شیرده فرهنگ فارسی معین.

^۳ - همان طوری که در انتخاب همسر دقت می‌کنید، در انتخاب مرضعه نیز دقت نمایید، که شیر طبیعت انسان را تغییر می‌دهد وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۸۸.

^۴ - هیچ چیزی برای بچه بهتر از شیر مادر نیست همان؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۳۲۳.

غذا

تهیه غذا از راه حلال یا نامشروع نیز در تربیت فرزند اثر می‌گذارد، امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

كَسْبُ الْحَرَامِ يُبَيِّنُ فِي الذَّرِيَّةِ.^۱

محیط خانواده

خانواده نیز نقشی اساسی در تربیت ایفا می‌کند، فرزند از همان آغاز کودکی پدر و مادر را در کنار خود می‌بیند و با آنان مأنوس می‌گردد و حتی اعضای بدن وی در تماس مادر احساس آرامش می‌کند.

کودک‌انی که به واسطه متلاشی شدن خانواده‌هایشان از محیط خانه، به محیط پرورشگاه آمده‌اند، نوعی حالت افسردگی دارند برخی از آنان در آغاز ورودشان شبها به خواب نمی‌روند و مهر و عطوفت پرستاران آن مراکز را نادیده می‌انگارند، مطابق با آزمایش‌های فنی نوعی قلب مصنوعی با تولید صدای ضربان قلب ساخته‌اند، که شبها زیر متکای اطفال می‌گذارند و اطفال با شنیدن آن صدا به خواب می‌روند، گویی با صدای آن آشنا هستند.^۲

کارشناسان در مورد اینکه، چرا مادران غالباً اطفال خود را بر دوش چپ می‌گذارند گفته‌اند، طفل وقتی صدای قلب مادر را می‌شنود، این صدا برای وی مأنوس بوده و کودک آن را با صدایی که در داخل رحم و دنیای تاریک آن می‌شنیده است، تطبیق می‌دهد.

هرچه بچه بزرگتر می‌شود نقش خانواده مؤثرتر است، بر پدر و مادر لازم است زندگی خانوادگی را طوری پیش برند که بچه‌ها احساس امنیت و آرامش نمایند، با بچه‌ها به گونه‌ای برخورد کنند که، رفیق و یار و یاور آنان در گرفتاریها باشند، طبعاً چنین

^۱ - کسب حرام در ذریه آشکار می‌شود [آنان را به تباهی می‌کشاند] (بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۸۲).

^۲ - براساس تحقیقاتی که در سالهای ۵۷ - ۱۳۵۶ بر روی پرورشگاه‌های تهران انجام دادند، میزان مرگ و میر در فرزندان پرورشگاهی، نسبت به اطفالی که در خانواده زندگی می‌کردند خیلی بیشتر بود، و این در حالی بود که حفظ بهداشت محیط زیست در پرورشگاه رعایت می‌شد، اما فقدان محبت مادری موجب افزایش مرگ و میر بود.

خانواده‌ای فرزندی سالم از نظر روانی تحویل اجتماع خواهند داد.
گاهی یک نگاه محبت‌آمیز پدر، دنیایی از امید و آرزوهای برآورده شده را برای
بچه‌اش به ارمغان می‌آورد.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إِذَا نَظَرَ الْوَالِدُ إِلَى وَلَدِهِ، فَسَرَّهُ كَانَتْ لِلْوَالِدِ عِتْقٌ نَسَمَهُ قَيْلٌ يَا
رسول الله: وَإِنْ نَظَرَ سِتِّينَ وَثَلَاثَ مِئَّةَ نَظْرَةً، قَالَ اللَّهُ أَكْبَرَ.^۱
حضرت امیر علیه السلام در شعری منصوب به ایشان می‌فرماید:

^۱ - وقتی پدر به فرزند خود بنگرد و او را شاد کند، پدر ثواب آزاد کردن برده‌ای را دارد، اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا،
هرچند هر روز ۳۶۰ بار نگاه کند، حضرت با تکبیر تأیید فرمودند همان، ج ۷۴، ص ۸۰.

حَرَضَ بَنِيكَ عَلَى الْاَدَبِ فِي الصَّغَرِ
كِي مَا تَقَرَّ عَيْنَاكَ بِهِ فِي الْكِبَرِ
وَ اَنَّمَا مِثْلُ الْاَدَبِ تَجْعَلُهَا فِيهِ
عَنْفَوَانَ الصَّبَا كَانَقَشَ فِي الْحَجَرِ^{٧٥٧}

^{٧٥٧} - فرزند خود را در خردسالی تربیت کن، تا در بزرگی موجب چشم روشنی تو باشد، چون تربیت در خردسالی مانند نقش بر سنگ به جای ماندنی است.

در یک خانواده، پدر و مادر بهترین الگو برای فرزندان محسوب می‌شوند، و تمام کارها و حرکات آنان برای فرزندان درس است، در خانواده‌ای که پدر و مادر به نماز اهتمام می‌ورزند، کودکان خردسال نیز به انجام عبادات و فرایض دینی گرایش پیدا می‌کنند؛ و به عکس، خانواده‌ای که به لهویات می‌پردازند، کودکان ناخودآگاه از تقلید معاصی فروگذار نمی‌مانند.

مدرسه

نقش مدرسه نیز در تکوین شخصیت و تربیت غیر قابل انکار است، مدرسه خانه دوم برای دانش‌آموز است و از آنجا که وزارت آموزش و پرورش، آموزش کودکان را از دوره آمادگی و پیش‌دبستانی (دوره نونهالی) تا مقطع متوسطه (دوره نوجوانی) به عهده دارد، مسئولیت سنگینی در قبال جامعه دارد؛ مدرسه قبل از هر چیز بایستی به تربیت بیندیشد، و حتی محور علم و تربیت باشد، چقدر زیباست وقتی معلمی از پدیده‌ای در جهان یا اختراع و اکتشافی صحبت می‌کند، یا در پی اثبات قانون و یا طرح نظریه‌ای علمی نسبت به طبیعت است و یا...، قدری در مورد خالق آنها و پدید آورنده اصلی سخن

گوید.

اجتماع

محیط بین خانه و مدرسه یعنی کوچه و محله نیز نقش مهمی در آینده فرزندان می تواند داشته باشد، و البته اهمیت آن به واسطه تأثیر عمیق دوستی و همنشینی در تربیت است. به روایتی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام توجه کنید:

جَلِيسُ الْخَيْرِ نِعْمَةٌ وَجَلِيسُ الشَّرِّ نِقْمَةٌ.^{۷۵۸}

دوستی و مصاحبت، گاه انسان شقی را سعادتمند می نماید، و گاهی نیز انسان سعادتمند را به وادی هلاکت و نابودی می اندازد.

^{۷۵۸} - همنشین خوب نعمت و همنشین بد بلاست غررالحکم.

پسر نوح با بدان بنشست
خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند
پی نیکان گرفت و مردم شد

رسانه‌ها

رسانه‌های گروهی هم می‌توانند عامل مهمی در تکوین تربیت باشند، مخصوصاً اینکه می‌توانند واجبات و حسنات اخلاقی را به شکلی غیر مستقیم که تأثیر آن بر نوجوان و جوان از امر و نهی مستقیم بسیار برتر است، ترسیم کنند. رادیو و تلویزیون و همچنین شبکه‌های جهانی، در رشد و تربیت جامعه مؤثر هستند، مشروط بر آنکه برنامه‌های آموزنده ارائه دهند و از اشاعه و طرح مسائلی که اثر تربیتی نداشته و حتی گاهی ارائه‌کننده الگوهای غلط و مبلّغ فرهنگهای ضعیف و حتی فاسد می‌باشد، خودداری کنند، البته میزان توجه به این رسانه‌ها نباید از حد تعادل خارج شود چرا که افراط در توجه به رسانه‌ها، بدون تأثیر منفی در تربیت و بالندگی کودک و ذکاوت او نیست.

شغل

نوع شغل هم در تربیت انسان نقش پر اهمیتی ایفا می‌کند، چرا که لازمه برخی شغلها داشتن خلق و خویی خاص و مناسب با همان شغل است. آنکه در مسند تعلیم و تربیت جامعه نشسته است، چونکه همیشه با پند و اندرز مرتبط است، چه بسا خود کمتر از دیگری که در آن منصب نیست دچار لغزش شود؛ اما آنکه در بازار مشغول تجارت است، گاه ممکن است نتواند سود زیادی که مشتری در برابر سوگندی دروغ به وی می‌دهد، نادیده بگیرد. و لذا شاید بتوان گفت برخی معصیتها از لوازم بعضی مشاغل محسوب می‌گردند، البته لازمه ذاتی نیستند و قابل انفکاک می‌باشند، و چه بسیار معلمان و مربیان که خود نیازمند تهذیب نفس و تزکیه اخلاقند و چه بسیار مؤمنان وارسته‌ای که به شغل تجارت که از اهم مشاغل مسلمین است، مشغول می‌باشند.

عبادت

اساسی‌ترین نقش در تربیت در حدی که می‌تواند حتی طبیعت شقاوت‌مندی را متغیر سازد و نیز ضامن بقای تربیت گردد، عبادت است. این عنصر اساسی مورد تأکید شدید معصومین علیهم‌السلام و البته سیره عملیه مستمره آنان می‌باشد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند:

إِنِّي لِأَكْرَهُ لِلرَّجُلِ أَنْ تَرَى جِبْهَتَهُ جَلْعَاءَ لَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ^{۷۵۹}

آن حضرت نصف و یا ثلث شب را به عبادت بر می‌خاست، پاهای حضرت از شدت قیام و قعود ورم کرده بود، و وقتی به وی گفته می‌شد که خداوند به تو وعده مغفرت داده است و خطاب به تو فرموده است:

لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ ...^{۷۶۰}

ولی او با اینکه از هر خطایی مبرا بود، از عبادت دست بر نمی‌داشت و می‌فرمود:

^{۷۵۹} - من ناپسند می‌دانم که، پیشانی انسان را هموار و بدون نشانه سجده ببینی سفینه‌البحار، ج ۲، ص ۱۱۳.

^{۷۶۰} - سوره فتح، آیه ۲ تا خداوند خطاهای گذشته و آینده تو را ببخشد.

بَلَىٰ أَفَلَا أَعُوذُ بِعَبْدِ اللَّهِ شَكُورًا.^{۷۶۱}

حضرت صدیقه طاهره و همه ائمه هدی علیهم السلام، عابدترین خلایق در زمانهای خود بودند و تاریخ نقلهای مفصلی از شیوه عبادات آنان و تغییر رنگ و اضطراب هنگام عبادت، و حتی گاه آمادگی برای عبادت، ثبت نموده است.

توجه

غفلت عامل مهمی در تباهی انسان بوده، و طبعاً توجه آدمی به نفس سرکش و اغواهای شیطانی و مظاهر فریبنده دنیا، عاملی مهم در تربیت می‌باشد. علمای اخلاق توجه به نفس، و دقت در اعمال و افکار خود را توصیه می‌نمایند، و در این راستا به سیر شش مرحله زیر عنایت می‌ورزند.

مرحله اول این سیر، شرط نمودن «مشارطه» با نفس است تا مرتکب خطیئه‌ای نشود، در مرحله بعد، باید دائماً مراقب «مراقبه» نفس بود تا از مسیر منحرف نگردد، سومین مرحله «محاسبه» آخر روز می‌باشد، تا اگر خطایی صورت گرفته مورد «مؤاخذه» واقع شود و بخاطر تخلف او از شروط منعقد شده مورد «معاتبه» قرار گرفته، و در نهایت به نحوی مناسب «معاقبه» شود.

تربیت در قرآن

بعد از ذکر نمونه‌هایی از عوامل تربیت، باز این نکته را یادآور می‌شویم که اسلام و مخصوصاً قرآن، برای تربیت نقشی حساس قائل است. در سوره شمس، خداوند متعال بعد از یازده بار سوگند به خورشید، نور آن، ماه، روز، شب، آسمان، بنا کننده آن، زمین، گستراننده آن، جان آدمی و منظم کننده آن می‌فرماید:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا.^{۷۶۲}

^{۷۶۱} - آری وعده آمرزش داده شده‌ام، پس با این وصف بنده‌ای شکور نباشم تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۵۵.

^{۷۶۲} - سوره شمس، آیه ۹ هر کس که نفس خود را پاکیزه کرد رستگار شد، و آن کس که آلوده نمود نومید و محروم گشت.

در برخی دیگر از آیات قرآن، به مسئله تربیت چنان اهمیتی داده شده که دلیل ارسال رسل و انزال کتب، ترویج تزکیه و تربیت معرفی شده است. این مهم از آیه آغاز بحث، قابل استفاده است. خداوند متعال در این آیه، هدف ارسال رسولان و خاتم آنان حضرت محمد صلی الله علیه و آله را پیراسته نمودن انسان، عنوان کرده است و البته شبیه همین آیه در دو جای دیگر قرآن آمده است.

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ، وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.^{۷۶۳}
هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.^{۷۶۴}

در این آیات و آیه آغاز بحث، تزکیه قبل از تعلیم ذکر شده است، و آن به خاطر اهمّیت تربیت است، به طوری که علم بدون تربیت نه تنها فایده‌ای مثبت ندارد، بلکه ضررهای آن گاهی قابل جبران نیست، گاهی چنین علمی در خدمت استعمار قرار می‌گیرد و توان چپاولگری را در آنان می‌افزاید، چنین علمی گاهی بمب اتم می‌شود و صدها هزار نفر را در یک لحظه به خاک سپاه می‌نشانند. البته در سوره بقره، آیه ۱۲۹ همین تعابیر آمده است، ولی در اینجا علم مقدم شده است.

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.^{۷۶۵}

علت تقدم علم در اینجا، می‌تواند دلایل مختلفی داشته باشد، و از جمله آنها این است که، در این آیه سیر طبیعی قضیه بیان شده است، چرا که تا علم نباشد و معروف و

^{۷۶۳} - (سوره آل عمران، آیه ۱۶۴) خدای بر مؤمنین منت نهاد و پیامبری از میان خودشان برگزید، تا آیات او را بر آنان بخواند و آنان را پیراسته نموده، کتاب و حکمت بیاموزد، هر چند در گذشته در گمراهی آشکاری بودند.

^{۷۶۴} - (سوره جمعه، آیه ۲) خداوند کسی است که در بین مردمی امّی، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و آنان را تزکیه می‌کند و به آنان قرآن و حکمت می‌آموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

^{۷۶۵} - (سوره بقره، آیه ۱۲۹) پروردگارا در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد و آنان را پاکیزه کند زیرا که تو توانا و حکیم هستی.

منکر شناخته نشوند، تربیت محقق نمی‌شود، ولی در آیات سه‌گانه قبل به واسطه اهمیت واقعی تزکیه بر علم، تزکیه مقدم گشته است.

بداء

يَمْخُوا لِلَّهِ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.^{۷۶۶}

بداء در لغت یعنی ظهور بعد از خفای رأی و یا بعد از خفاء امر؛ در دو آیه ذیل بداء به هر دو معنا آمده است.

ثُمَّ بَدَّ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا آيَاتٍ لَيْسَ جُنَّةً حَتَّى حِينٍ.^{۷۶۷}

بداء در این آیه به معنای ظهور رأی آمده است.

...وَبَدَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ.^{۷۶۸}

بداء در این آیه به معنای ظهور اشیاء مخفی آمده است.

در اصطلاح، بداء یعنی انشاء رأی جدید در امور تکوینی، و به بیان دیگر بداء یعنی بود شدن نبوده‌ها و نبود شدن بوده‌ها.

لازم است اصطلاح نسخ هم در اینجا معنا شود، مراد از نسخ در اصطلاح، پایان مدت حکم سابق است، یعنی با آمدن حکم لاحق، معین می‌گردد که مدت زمان اجرای حکم سابق که ظاهر آن نشان میداد دائمی است، از بین رفته و وقت اجرای حکم لاحق است. بنابراین نسخ، به این معنا نیست که حکم آیه اول از بین برود، بلکه در واقع آن حکم

^{۷۶۶} - سوره رعد، آیه ۳۹ خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را خواهد اثبات می‌کند و لوح محفوظ نزد اوست.

^{۷۶۷} - یوسف، ۳۵ بعد از آنکه نشانه‌های پاکی را در یوسف دیدند، تصمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند.

^{۷۶۸} - سوره زمر، آیه ۴۷ از سوی خداوند برای ظالمین در قیامت، چیزهایی آشکار می‌شود که هرگز گمانش نمی‌کردند.

نهایتی داشته و ما با خبر از نهایت آن نبوده‌ایم. با آمدن آیه بعد «ناسخ»، پی می‌بریم که مدت زمان اجراء آیه قبل «منسوخ»، تا این مدت بوده است. علیهذا نسخ فقط در تشریحات صورت می‌پذیرد، مثال بارز نسخ در قرآن، آیات دال بر تغییر قبله است، هر چند که مفسران مختلف در این باره نظریات گوناگونی ارائه داده‌اند.^{۷۶۹}

دو بیان برای بداء

در پی بیان معنای لغوی و اصطلاحی بداء، اینک دو بیان برای بداء مطرح می‌شود.
۱- بداء یعنی ایجاد رأیی که قبلاً نبوده است و صاحب آن قبلاً بدان واقف نبوده و با تغییر شرایط به آن رسیده است. و یا معتقد به چیزی بوده و گذشت ایام وی را به نتیجه‌ای دیگر رسانده است.

چنین نوعی از بداء موجب نسبت جهل به مقام کبریائی باری تعالی است، و بر خداوند محال می‌باشد، و خدای سبحان بری از اوصاف ناپسند است.

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ.^{۷۷۰}

امام صادق علیه‌السلام در خصوص این نوع از بداء می‌فرماید:

مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ يَبْدُو لَهُ فِي شَيْءٍ وَلَمْ يَعْلَمْهُ أَمْسٍ فَأَبْرؤُوا مِنْهُ.^{۷۷۱}

و همان امام همام نیز می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْدُو لَهُ مِنْ جَهْلٍ.^{۷۷۲}

۲- بیان دیگر بداء و در واقع بداء مصطلح نزد شیعه، این است که بگوییم: گاهی خواست خداوند به چیزی تعلق می‌گیرد و آن خواست مطلق است، چنین خواستی مسلماً و بدون تردید تحقق می‌یابد؛ ولی گاهی خواست خداوند مطلق نیست بلکه خواست او مقید به تحقق اسباب و شرایط است.

^{۷۶۹} - سوره بقره، آیات ۱۴۳ و ۱۴۹.

^{۷۷۰} - (سوره صافات، آیه ۱۸۰) پیراسته است پروردگار تو، پروردگار عزت، از آنچه آنان توصیف می‌کنند.

^{۷۷۱} - کسی که خیال کند، چیزی امروز برای خداوند آشکار می‌شود که دیروز نمی‌دانست، از او پرهیز کنید بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۱۱.

^{۷۷۲} - بر خداوند چیزی بواسطه جهل آشکار نمی‌شود تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۵۱۷.

مثلاً مشیت الهی بر این تعلق گرفته که کسی صد سال عمر کند، مشروط بر اینکه زنا ننماید، قطع رحم نکند، عاق والدین نباشد، مال حرام نخورد، زیرا در صورت تحقق هر کدام از این معاصی قدری مشخص از عمر کاهش می‌یابد. و یا مقدر گشته کسی پنجاه سال عمر کند، چونکه مقتضای حال او بصورتی است که صدقه نمی‌دهد، صلح رحم نمی‌کند، امر به معروف نمی‌نماید، زیرا هر کدام از اینها بر عمر می‌افزاید. حال اگر مرتکب گناه شد یا عمل خیری را انجام داد، مشیت الهی تغییر می‌کند و به عبارت دیگر با تغییر شرط، مشروط نیز تغییر می‌نماید.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ...^{۷۷۳}

حمران از اصحاب امام صادق علیه‌السلام، تفسیر این آیه شریفه را از امام صادق علیه‌السلام سؤال می‌کند و امام می‌فرماید:

هُمَا أَجَلَانِ، أَجَلٌ مَوْقُوفٌ يَصْنَعُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَأَجَلٌ مَّحْتُومٌ ...^{۷۷۴}

همان امام همام در روایت دیگر، اجل مسمی را اجل حتمی و معین شده در هر شب قدر ماه مبارک رمضان تا سال آینده، بیان فرموده و هیچ تقدم و تأخر ندارد البته اجل مطلق همان است که مشیت الهی در آن تأثیر دارد و مقدم و مؤخر می‌شود.^{۷۷۵} این تغییر و تحول در لوح «محو و اثبات» صورت می‌پذیرد، و البته خداوند چون بشر را خلق فرموده و به ذره ذره سلولهای او آگاه است، می‌داند چه مسیری را طی می‌کند و به چه راهی می‌رود و لذا همه چیز از جمله مدت واقعی عمر هر کس در «لوح محفوظ» ثبت است.

قال الصادق علیه‌السلام: ما بدا لله في شيء إلا كان في علمه قبل أن يبذوله.^{۷۷۶}

^{۷۷۳} - (سوره انعام، آیه ۲) اوست، کسی که شما را از گل آفرید، و مدتی قرار داد و اجل حتمی را تنها او آگاه است.

^{۷۷۴} - آنها دو اجل هستند، اجلی که متوقف برخواست الهی است و اجلی که حتمی می‌باشد تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۵۵.

^{۷۷۵} - همان، ص ۳۵۴.

^{۷۷۶} - چیزی برای خداوند آشکار نمی‌شود، مگر اینکه قبل از آن، بدان آگاه است (تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۵۱۶).

اراده

اراده دو معنا دارد.

۱ - به معنای مصدر (خواستن)

خواستن مربوط به انسان است، وی می‌تواند بخواهد و می‌تواند نخواهد، اگر خواست انجام و اگر نخواست ترک می‌کند.

اختیاری بودن این صنف از اراده موجب می‌شود تمام اعمال انسان به اختیار او صورت گیرد، با اختیار راه سعادت یا شقاوت را طی کند و به همان آزمایش شود، و لذا مثبت یا عقوبت می‌بیند، چونکه ثواب و عقاب مربوط به امور اختیاری می‌باشد، و آنچه که در اختیار انسان است می‌تواند مستحق پاداش نیک یا جزای بد شود.

وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ
وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ^{۷۷۷}

۲ - اراده به معنای اسم مصدر یعنی حاصل مصدر (توانستن)

قدرت خواستن و توان آن، چیزی نیست که در قبضه قدرت انسان باشد، بلکه این مربوط به حی لایزال است. و تنها به دست اوست، اوست که باید این توان را به وسیله فرشته احیاء به انسان اضافه کند.

حیات، بستگی کامل به فیض ربّ دارد، این نیست که خدای چیزی را بسازد و آن را رها کند و او موجود باشد، خیر علاوه بر ساختن، باقی ماندن نیز بایستی به افاضه حقّ جلّ و علی باشد، و او دائماً می‌بایست حیات را به او بدهد تا زنده باشد، و لحظه‌ای که حیات داده نشود، ممات خواهد آمد.

بنابراین هرچند خواستن تحت اختیار انسان است. اما توان خواستن، دست خدای متعال است و تنها دست تدبیر اوست.

^{۷۷۷} - (سوره بقره، آیه ۱۵۵) همه شما را به چیزی از ترس، گرسنگی، کاهش مالها و جانها و نتایج، آزمایش می‌کنیم و به صابران بشارت ده.

يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.^{۷۷۸}
اراده اسم مصدری، مکمل اراده مصدری است، و تا دومی نیاید اولی محقق
نمی‌شود.

^{۷۷۸} - (سوره فاطر، آیه ۱۵) ای مردم، شما همگی به خداوند نیازمند، و تنها او بی‌نیاز و شایسته هرگونه ستایشی است.

از قضا سر کنگبین صفرا فزود
روغن بادام خشکی می نمود

آتش باید بسوزاند، او می خواهد بسوزاند، اما اگر توان سوزاندن به وی ندهند سرد می شود؛ کارد آهنی تیز باید گلوی فرزند را بشکافد، کما اینکه سنگ را شکافت، مشروط به اینکه توان بریدن به وی افاضه شود. هر چیزی حتی نباتات و گیاهان، چه رسد به انسان و حیوان باید از ترکیب سلول دو جفت، ایجاد گردد، اما اگر خدای این توان را در یک سلول هم قرار دهد، آفرینش محقق می شود.

علم خداوند

برای خداوند، سه صنف علم متصور است.

- ۱ - علم ذاتی خداوند به خودش؛ خدای به خود علم ذاتی ازلی دارد.
- ۲ - علم ذاتی ازلی خداوند به غیر؛ خدای متعال نسبت به تمام موجوداتی که آفریده، علم ذاتی دارد، او می داند، فلان مخلوق در طول حیات خود، در هر لحظه، در چه حالی است، و در نهایت او به کجا می رود، او می داند، انسان در طول زندگی چه می کند و در هر لحظه و هر ثانیه در چه حالی است، آیا او سعید خواهد شد و یا شقی.
- ۳ - علم فعلی به اشیاء؛ یعنی زمانی خداوند به شیئی علم دارد که موجود باشد، پس اگر حاصل شد به او عالم است ولی اگر حاصل نشد، چون سالبه منتفی به انتفاء موضوع است، فرض علم و جهل هم صحیح به نظر نمی رسد.

معلومات بطور مطلق یا حضوری هستند و یا محتاج به کسب و حصول می باشند، اما تمامی صفحه وجود برای خداوند یک چیز است و زمان برای او مطرح نیست، او همه جهان گذشته و حال و آینده را یکجا می بیند، حتی علم وی به اشیائی که فعلاً بوجود نیامده اند، حضوری بوده لکن در مرحله ذات و به نحو علم به ذات و اعیان اشیاء است، نه

اشکال و نقوش فعلی.

ناگفته نماند علم خدای به خودش یا به غیر، عین ذات خداوند است و از او جدا نیست.

امام رضا علیه السلام به سلیمان مروزی می فرماید: حضرت علی علیه السلام می فرمود:

أَعْلِمُ عِلْمَانِ، فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ مَلَائِكَتَهُ وَرُسُلَهُ، فَإِنَّهُ يَكُونُ وَلَا يَكْذِبُ نَفْسَهُ وَلَا مَلَائِكَتَهُ وَلَا رُسُلَهُ، وَعِلْمٌ عِنْدَهُ مَخْزُونٌ لَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ، يُقَدِّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ، وَيَمْحُوا مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ مَا يَشَاءُ.^۱

بداء در آیات و روایات

روایات در خصوص بداء بسیارند، علامه طباطبایی ادعای استفاضه نموده و می فرماید، این اخبار متکثر و مستفیض هستند. در این مقوله کوتاه، ما گوشه‌ای از روایات را در ذیل آیات مورد بحث، ذکر می نماییم.

۱- در تفسیر آیه ابتدای بحث، به این روایات از ائمه طاهرين عليهم السلام توجه کنید:

اصیغ ابن نباته از حضرت امیر علیه السلام نقل کرده اند که فرمود:

وَلَوْلَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِمَا كَانَ وَبِمَا يَكُونُ وَبِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ، وَهِيَ هَذِهِ الْآيَةُ: يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.^۲

حمیری در قرب الاسناد همین روایت را با اختلاف اندک از حسنین، امام

زین العابدین و صادقین علیهم افضل صلوات المصلین نقل نموده است.

قال الباقر علیه السلام: مِنَ الْأُمُورِ، أُمُورٌ مَحْتُمَةٌ كَائِنَةٌ لَا مُحَالَءَ، وَمِنَ الْأُمُورِ، أُمُورٌ مَوْقُوفَةٌ عِنْدَ اللَّهِ يُقَدِّمُ فِيهَا مَا يَشَاءُ وَيَمْحُوا مَا يَشَاءُ، وَيُثَبِّتُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ، لَمْ

^۱ - علم خداوند بر دو قسم است: ۱ - علمی که خداوند به ملائک و رسولان خود تعلیم نموده است، آن علم محقق خواهد شد و خداوند همان را ایجاد نموده و بر خلاف علم خود و ملائک و رسولانش، کاری را نخواهد کرد. ۲ - علمی که عندالله محفوظ بوده و کسی را به آن اطلاعی نیست، هر چه بخواهد مقدم می کند و آنچه را بخواهد مؤخر می دارد، محو می کند و اثبات می نماید تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۵۱۵.

^۲ - اگر در قرآن یک آیه نبود، هر آینه شما را خبر میدادم از آنچه می شود و خواهد شد تا روز قیامت، و آن آیه این است، «یمحوالله... همان، ص ۵۱۴».

يَطَّلِعُ عَلَى ذَلِكَ أَحَدًا يَعْنِي الْمَوْقُوفَةَ فَأَمَّا مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ فَهِيَ كَائِنَةٌ لَا
يَكْذِبُ نَفْسَهُ وَلَا نَبِيَّهُ وَلَا مَلَائِكَتَهُ.^۱

قال الصادق عليه السلام: إذا كان ليلة القدر نزلت الملائكة والروح والكتبه إلى سماء
الدنيا، فكتبوا ما يكون من قضاء الله تبارك وتعالى في تلك الليلة، فإذا أراد الله
أن يقدم شيئاً أو يؤخره أو ينقص شيئاً، أمر الملك أن يمحو ما يشاء، ثم أثبت
الذي أراد.^۲

۲- ... كل يوم هو في شأن.^۳

امام حسین علیه السلام به ابوذر، زمانی که عازم ربه بود، فرمودند:

يا عمّاه، إنّ الله تعالى قادرٌ أن يُغيّر ما قد ترى، الله كل يوم هو في شأن وقد
منعك القوم دنياهم، ومنعتهم دينك...^۴

۳- وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ، غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَاعْمَأَزَمُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ
يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ...^۵

یهود که روزی بر بخش بزرگی از دنیا حکومت داشتند (زمان حضرت داوود و
سلیمان علی نبینا و آله و علیهم السلام) به تدریج حکومت آنان غروب نمود و در زمان ظهور
اسلام به ضعیف ترین حالت خود رسید، برخی از آنان گفتند: دست قدرت خداوند بسته
است و به ما بخششی نمی کند، آنان معتقدند که هر چه قرار است انجام بگیرد خداوند

^۱ - برخی امور حتمی هستند و حتماً خواهند شد. و برخی متوقف و مشروطند، آنها را خداوند به خواست خود، مقدم میدارد،
محو می کند، اثبات می نماید، بر امور موقوفه احدی را اطلاعی نیست. اما امور حتمی که به رسولان داده شده است، همان خواهد شد و خلاف آن و
دانسته علم خدا و رسول و ملائک صورت نخواهد گرفت با اختلاف در بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۱۳.

^۲ - شب قدر ملائک و روح و کتب به سوی آسمان دنیا نازل کرده و احکام خداوند متعال را در آن شب می نویسند و اگر خداوند
بخواهد چیزی را مقدم دارد یا به تأخیر اندازد یا از چیزی بکاهد، به فرشته امر می کند آنچه که می خواهد محو کند و هر آنچه اراده کرده اثبات نماید
تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۵۱۵.

^۳ - (سوره رحمن، آیه ۲۹) هر لحظه (هر روز) خداوند در کاری است، هر روز در تقدیر امری جدید است.

^۴ - ای عمو، خدای متعال می تواند، آنچه را که می بینی تغییر دهد، خداوند هر روز در انجام کاری است، این مردم دنیاشان را از
تو منع کردند تو را تبعید نمودند و تو دین خود را از آنان بازداشتی (الغدیر، ج ۸، ص ۳۰۱ و ۳۰۲).

^۵ - (سوره مائده، آیه ۶۴) یهود گفتند دست خداوند بسته است، دستهایشان بسته باد و از رحمت الهی دور شوند، بلکه هر دو
دست قدرت او باز است و هر گونه بخواهد می بخشد.

مقدّر کرده و تغییرپذیر نیست، آیه فوق در ردّ این اعتقاد باطل نازل شده است. بنا بر این آیه، دست خداوند نه تنها بسته نیست، بلکه هر لحظه در انجام کاری است و به هر که می‌خواهد می‌بخشد و عطا می‌کند.

امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه، احتمال دوم را می‌پذیرد و می‌فرماید:
لَمْ يَعْزُوا أَنَّهُ هَكَذَا وَلَكِنَّهُمْ قَالُوا قَدْ فَرَغَ مِنَ الْأَمْرِ فَلَا يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ، وَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ تَكْذِيبًا لِقَوْلِهِمْ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ...^۱

شیخ صدوق می‌فرماید: بداء رد یهود است. زیرا که آنان گفتند، دستان خدای بسته است و ما می‌گوییم خداوند هر روز در کاری جدید است، می‌میراند، زنده می‌کند، روزی می‌دهد و هر کار دیگری که بخواهد انجام می‌دهد.

۴- وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...^۲
در این آیه شریفه معیار و نزول برکت، ایمان مردم عنوان شده است. البته هر چند آیه نظر به اقوام گذشته دارد، ولی منحصر در آنان نیست و تمام اقوام و ملت‌های حال و آینده از این وضعیت مستثنی نیستند، بنابراین هر وقت ایمان آمد، عذاب محقق شده برداشته می‌شود.

سه نمونه از موارد بداء در قصص قرآنی

۱- وعده سی شب حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام تبدیل به چهل شب شده است.

وَإِعْدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ...^۳

۲- وعده عذاب محقق شده بر قوم حضرت یونس علی نبینا و آله و علیه‌السلام با رهبری یکی از دانشمندان قوم و هدایت مردم بسوی خداوند برداشته شده است.

^۱ - مرادشان بسته بودن دست نیست، بلکه منظور یهود این بود که خداوند از انجام امور فارغ شده و چیزی کم و زیاد نمی‌کند و همه امور مقدر شده است. و خداوند برای تکذیب سخن آنان فرمود «غُلَّتْ.. تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۵۱۴.

^۲ - (سوره اعراف، آیه ۹۶) اگر اهل مناطق ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، ما برکات خود را از آسمان و زمین بر آنان می‌گشودیم.

^۳ - (سوره اعراف، آیه ۱۴۲) و ما با موسی سی شب وعده گذاشتیم، سپس آن را با ده شب دیگر تکمیل نمودیم.

...إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ
إِلَى حِينٍ.^۱

۳- دستور به ذبح حضرت اسماعیل توسط پدر، برداشته شد.

وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمَ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَذَا
لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ * وَقَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ.^۲

تا اینجا حصول این نتیجه قطعی به نظر می‌رسد که بداء نه تنها نقص نیست بلکه
کمال محض است. بداء با معنایی که ما بیان کردیم از اوصاف بزرگ خداوند متعال بوده و
عظمت او را در ایجاد خلق جدید، در هر لحظه و هر آن توصیف می‌کند.

امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

مَا عَظَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِمِثْلِ الْبِدَاءِ.^۳

بداء در بیان امام حسین علیه‌السلام در واقعه کربلا

امام حسین علیه آله التَّحِيَّةُ وَالتَّنَاءُ، در مسیر کربلا به در منزل «صفاح» به «فرزدق
شاعر» برخورد نمود. و از او پرسید، از پشت سرت چه خبر. بَيِّنْ لِي خَبَرَ النَّاسِ خَلْفَكَ.
فرزدق گفتند، دل‌های مردم با توست، ولی شمشیرهای آنان بر تو می‌باشد، اما فرمان
الهی از آسمان نازل می‌شود و خواست خدا محقق می‌گردد.

امام علیه‌السلام فرمودند:

صَدَقْتَ، لِلَّهِ الْأَمْرُ، يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ، وَكُلُّ يَوْمٍ رَبَّنَا فِي شَأْنٍ.^۴

از این جواب درمی‌یابیم هرچند امام حسین علیه‌السلام دقیقاً و به تفصیل وقایع و حوادث
کربلا را نه به صورت پیش‌بینی، بلکه به صورت علم قطعی می‌دانست و به یک یک آن

^۱ - (سوره یونس، آیه ۹۸) مگر قوم یونس، هنگامی که ایمان آوردند، عذاب خوار کننده را از زندگی آنان برطرف ساختیم و تا مدت معینی مهلتشان دادیم.

^۲ - (سوره صافات، آیات ۱۰۴ - ۱۰۷) او را ندا دادیم ای ابراهیم آن رؤیا را تحقق بخشیدی، ما اینگونه نیکوکاران را جزا می‌دهیم. این همان امتحان آشکار است، ذبح عظیمی را فدای او کردیم.

^۳ - خداوند به چیزی به اندازه بداء تجلیل نشده است بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۰۷.

^۴ - راست گفתי، خدای هر چه که بخواهد، انجام می‌دهد، و پروردگار ما هر روز در کاری است تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۰.

قضایا خبر داده شده بود و از اسلاف خود همه چیز را به خاطر داشت، ولی مشیت الهی چیزی دیگر است و کسی از آن آگاه نیست. و چه بسا هر لحظه در آن تغییری حاصل می‌گشت و خواست خداوند به چیز دیگری متعلق می‌شد. بیان امام علیه‌السلام این معنا را افاده می‌نماید.

اشرف مخلوقات

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ.^۱

انسان موجودی بسیار متفاوت با سایر موجودات است، همه آنچه را که خلاق دیگر خداوند دارند، به نحوی انسان نیز دارد، ولی در وجود انسان چیزی نهفته شده است که آنان همگی فاقد آن می‌باشند.

انسان را به منزله عالمی تصور نموده‌اند که، تمام آنچه را که در عالم کبیر و هستی وجود دارد، در خود جمع کرده است.

سر انسان را برای بدن به منزله آسمان برای زمین تصور کرده‌اند، چنانچه از آسمان باران رحمت سرازیر است از سر نیز رطوبات به بدن ساری می‌باشد، و چنانچه اجرام علوی در سُغلی مؤثرند، سر نیز نقش تصمیم‌گیری برای بدن ایفا می‌کند.

در زمین کوهها موجب استقامت آن می‌باشند، و در بدن استخوان‌ها همان نقش را برعهده دارند. در زمین خاکها قطعات سنگ را به هم پیوند می‌دهند، و در بدن گوشت که به همین جهت آن را «لحم» نامیده‌اند همان کار را انجام می‌دهند، و همانند زمین موی‌ها را بر خود می‌رویانند.

رودخانه‌ها و رودها در زمین همانند مویرگ‌ها و رگ‌های بدن فعالیت دارند و امواج مختلف در محیط کار، سلسله اعصاب بدن را برعهده دارند.

^۱ - (سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵) آیا گمان کرده‌اید شما را بی‌هوده آفریده‌ایم، و بسوی ما باز نمی‌گردید.

عناصر اصلی زمین (آب، باد، خاک، آتش) مثل عناصر اصلی بدن (خون، بلغم، صفراء، سوداء) به فعالیت می‌پردازند.

عالم کبیر، صانعی واحد، و عالم صغیر، فرمانده‌ای (عقلی) واحد دارد، او از نعمت پیامبر برخوردار؛ و به این حجت باطنی هبه شده است، او از وجود امام و وصی پیامبر متنعم؛ و در این قلب به ودیعت گذاشته شده است ...

اما با این حال، عالم کبیر بخاطر وجود انسان آفریده شده، و بی‌وجود او آن عالم عظیم، ارزشی ندارد، و این بخاطر همان ودیعه الهی در انسان می‌باشد.

سوره مؤمنون وقتی کیفیت خلقت انسان را بر می‌شمرد، چون به خلقت آن ودیعه اشاره می‌کند، عبارت تَبَارَكَ اللَّهُ به خاطر اهمیّت و عظمت آن آورده است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.^۱

ویژگی‌های انسان

این ودیعه الهی در انسان موجب ویژگی‌هایی منحصر به فرد برای انسان شده است که از جمله آنها:

۱ - عقل

انسان موجودی عاقل است، توان تجزیه و تحلیل دارد، توان بازشناسی حسن و قبح و تمیز آنها از یکدیگر را داراست.

این نعمت در روایات بالاترین نعمت اعطاء شده به انسان محسوب شده است.

قال الكاظم عليه السلام: ما قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنْ الْعَقْلِ.^۲

^۱ - (سوره مؤمنون، آیات ۱۲ - ۱۴) و ما انسان را از چکیده گل آفریدیم، سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن قرار دادیم، سپس نطفه را به صورت خون بسته و آن را به صورت گوشت جویده و آن را به صورت استخوان قرار دادیم، و بر استخوان گوشت پوشاندیم، سپس آن را آفرینش تا زه‌ای بخشیدیم، پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است.

^۲ - خداوند چیزی به بندگان بالاتر از عقل، اعطاء نکرده است (بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۲).

۲- اراده و اختیار

انسان موجودی مختار است، بعد از تشخیص حسن و قبح اشیاء با اختیار و اراده خود می‌تواند، هر راهی که خود می‌خواهد انتخاب کند. او موجودی مجبور نیست و اصلاً جبر در عقاید، برای انسان نه تنها منتفی بلکه محال عقلی است.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا.^۱

۳- کمال‌طلبی

حس کمال‌یابی و کمال‌طلبی از انسان منفک نیست، هر کاری که عقل انسانی آن را نیک تشخیص داد و شرایط اراده برای او محقق شد، فعل انسانی می‌شود و انسان نه تنها در مسیر همان فعل قرار می‌گیرد، بلکه همواره سعی دارد به قلّه آن فعل صعود کند. اگر به علم بها می‌دهد هرگز از آن سیر نمی‌شود، و اگر حبّ مال و جاه یافته است و آن را نیک تصور کرده است، هرگز به منصبی قانع نمی‌گردد.

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا.^۲

۴- حس کنجکاوی

یکی از ویژگی‌های انسان حس کنجکاوی است. انسان موجودی راکد نیست، موجودی پویاست، از حرکت باز نمی‌ماند. کمال‌جویی او را وادار می‌کند که، هر لحظه در تکاپوی راه و مسیر جدید برای رسیدن به مقصود با سرعت بیشتر و کیفیت بالاتر اقدام کند. البته معیار کمیّت و کیفیت را نوع هدفی که او دنبال کرده است تعیین می‌کند، لذا منظورمان کم و کیف مثبت نیست، بلکه مطلق آنها مورد نظر است.

^۱ - (سوره‌انسان، آیه ۳) ما راه را به او (انسان) نشان دادیم، خواه بپذیرد و شاکر باشد یا کفران کند.

^۲ - (سوره‌معارج، آیه ۱۹) همانا انسان، حریص و کم طاق آفریده شده است.

۵ - علاقه به زیبایی

در وجود انسان علاقه به زیبایی، علاقه به نظافت، علاقه به دوستان، علاقه به بزرگان و... و بغض از دیگران و یا همان‌ها نهفته شده است.

انسان موجودی بی‌حبّ و بی‌عشق نیست، او گاهی عاشق حقایق است و گاهی به امور مجازی عشق می‌ورزد، به هر حال عشق از او جدا نمی‌گردد. بغض نیز در وی از همین حالت برخوردار است.

این ویژگی‌ها در انسان موجب شده است، انسان اشرف کائنات و اشرف مخلوقات شود.

روح انسانی

حالات صحت و سقم روح و روان انسان، چون جسم و بدن وی است. یعنی همان طوری که بدن انسان شش حالت (خواب و بیداری، بیماری و سلامتی، مرگ و زندگی) دارد، روح نیز دارای شش حالت است که عبارت‌اند از: غفلت و توجه، شک و یقین، جهل و علم.

دو جنبه روحانی و جسمی در انسان هر کدام متضاد با هم و به فراخور مادی بودن یکی و مجرد بودن دیگری نیازهای مرتبط با خود دارند.

جسم محتاج آب و غذاست، و بی آن قادر به ادامه حیات نیست، اما این آب و غذا برای روح بایستی به شکل دیگری فراهم شود. جسم، بزرگ و قوی می‌گردد و مدارج صحت را می‌پیماید و نیز می‌تواند ضعیف و ناتوان گردد و در سرایش بیماری قرار گیرد، روان نیز دو جنبه عالی و سافل دارد، می‌تواند بالا رود و راه کمال را طی کند و راضی و مرضی^۱ گردد، و نیز می‌تواند قوس نزول طی کند و سقوط نماید و مطبوعه و منقلبه^۲ شود.

^۱ - نفس راضیه نفسی را می‌گویند که، رضایت از تمام مقدرات الهی داشته باشد، و مرضیه نفسی است که خداوند از او راضی بوده باشد.

^۲ - نفس مطبوعه، نفس مهر خورده شده است به طوری که قادر به قبول فیض حق نمی‌باشد، و نفس منقلبه به نفس واژگون شده اطلاق می‌شود.

به عنوان مثال غنا برای گوش جسمانی شاید خوشایند و نشاط آور باشد، مشاهده یک فیلم شهوی برای چشم جسمانی شاید انبساط آورد و ذهن جسمانی از تصور یک گناه شاداب شود، اما همه اینها برای روان انسانی خستگی آور می‌باشند روان به چیزهای دیگری انس می‌گیرد.

... أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.^۱

ولی همین نماز برای وجهه جسمانی برخی افراد، ملال آور می‌باشد.

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَأِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ.^۲

البته اگر روح تعالی باید و جسم را در قبضه کنترل قرار دهد در این صورت هر آنچه برای روح شادی آور باشد برای جسم نیز همان اثر را دارد، و هرچه روح را ملول کند جسم را نیز افسرده می‌سازد؛ چنین جسمی از قالب جسمانیت جدا شده و به خاطر تبعیت محض از روان، روحانی گشته و حتی خاک قبر با اینکه می‌بایست جسم عادی را بپوساند، در وی اثر نکرده و تغییری در آن ایجاد نمی‌نماید.

قیاس روح با آهن

روح انسانی در برخی روایات به آهن و یا فلز به‌طور اعم تشبیه شده است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَصَدَّءُ كَمَا يَصَدَّءُ الْحَدِيدُ إِذَا أَصَابَهُ الْمَاءُ قِيلَ:

وَمَا جَلَاءُهَا، قَالَ: كَثْرَةُ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ.^۳

و ایضا عنه صلى الله عليه وآله: إِنَّ لِقُلُوبٍ صِدَاءً كَصِدَاءِ النُّحَاسِ، فَاجْلُوهَا بِالْإِسْتِغْفَارِ.^۴

آهن در معرض اکسیژن هوا، اکسید می‌گردد و زنگ می‌زند، زنگ آفت آهن است، هرچه بگذرد اکسیده شدن آن بیشتر شده و گاه از یک تیر آهن قطور جز گردی از خاکستر باقی نمی‌ماند.

^۱ - سوره رعد، آیه ۲۸ آگاه باشید تنها با یاد خدا دلها آرام می‌گیرد.

^۲ - سوره بقره، آیه ۴۵ از روزه و نماز یاری جویید، و این جز برای خاشعین سنگین است.

^۳ - این قلبها چون آهن، وقتی آب به آن برسد زنگ می‌زند. عرض کردند جلای قلب به چیست؟ فرمودند: به کثرت ذکر مرگ و تلاوت قرآن کنز العمال، ۴۲۱۳۰.

^۴ - همانا قلبها تیرگی، چون تیرگی مس دارند. آنها را به وسیله استغفار جلا دهید بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۲۸۴.

اگر آهن از آغاز در مقابل این آفت واکسینه شود و به اصطلاح ملون به ضدزنگ گردد، از این آفت در امان می‌ماند ولی اگر اکسیده شد، سالم سازی آن محتاج به زحمت مضاعف می‌شود، می‌بایست به وسیله برس و سمباده آهن را کاملاً پیراسته گردانند سپس رنگ بزنند، و اگر این کار به تأخیر افتد بعد از مدتی دیگر چیزی از آهن باقی نمی‌ماند و اصولاً به زحمت آن نمی‌ارزد تا آفت‌زدایی شود.

روان انسان نیز در مقابل نفس اماره و وسوسه‌های ابلیس متأثر می‌شود. ذره‌ای از گناه در روان انسان تأثیر منفی خود را ایجاد می‌کند، هرچه این گناه بیشتر شود، روان را بیشتر در کام نیستی قرار می‌دهد، تا زمانی که ممکن است اصلاً راه بازگشتی وجود نداشته باشد.

اگر خطاها بوسیله توبه، استغفار، یاد مرگ، تلاوت قرآن و... شستشو گردد، فبها، والّا پس از مدتی، آثار منفی گناه بر همه روان سیطره می‌یابد و راه بازگشت مشکل و گاهی محال می‌شود.

قال الصادق علیه‌السلام: إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ حَرَجَ فِي قَلْبِهِ نَكْتَةً سَوْدَاءَ فَإِذَا تَابَ انْمَحَتْ وَ إِن زَادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ، فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا.^۱

وظیفه اشرف کائنات

هر مخلوقی که خداوند متعال خلق کرده، حوایج وی را نیز فراهم نموده است. به‌عنوان مثال برای گوسفند، علف را به وفور آفرید و او را در همان اوان تولد با لباس و پر از پشم خلق کرد.

اما انسان چون مختار است و توان اندیشه و تفکر دارد و قدرت رسیدن به حوایج خویش در وی نهفته است، هنگامی که پا به زمین گذاشت از نعمت خارجش نمود و حتی لباس را هم از وی گرفت.

^۱ - وقتی کسی گناهی مرتکب شود، بر قلبش لکه‌ای سیاه ایجاد شود. اگر توبه کرد محو می‌شود و در غیر این صورت با هر گناهی، آن لکه سیاه بیشتر می‌گردد، تا اینکه بر همه قلب غالب شده و بعد از آن هیچ‌گاه رستگار نخواهد شد همان، ج ۷۳، ص ۳۲۷.

يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا...^۱

در پی توجه به اینکه انسان اشرف کائنات است. اکنون روشن شد اشراف او به ظواهر نیست، به لباس نیست. اشراف او به ویژگی‌های منحصر به فردش در میان تمام خلایق است.

^۱ - (سوره اعراف، آیه ۲۷) ای فرزندان آدم، شیطان شما را نفریبد، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از تن آنان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنان نشان دهد.

جامه تن بهر حفظ آبروست
ارزش انسان به مغز است نی به پوست
افتخار هر کسی بر جامه است
عاقلش هرگز مدان دیوانه است
عاقلان اندیشه فردا کنند
در بر خود جامه تقوا کنند

همان ویژگی‌هایی که باعث شده است انسان مکلف شود و تاج تکلیف را در میان همه
خلایق بر سر نهد.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ
مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ...^۱

از جماد و نبات تکلیفی نمی‌خواهند، از مجردات و ملائک نیز تکلیفی نمی‌طلبند،
توان تجزیه و تحلیل اسماء و علم به حقیقت اشیاء را از فرشتگان نمی‌پرسند، مورد
سؤال همه اینها از روز ازل انسان بوده و همو خواهد بود و بس، چه اینکه سایر موجودات
بر طبق هدایت تکوینی در چرخه‌ای معین شده در گردشند.

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ
بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا...^۲

و البته اضطراب ما از همان پیمان اولیه در عالم ذر است تا چه جوابی در برابر پیمان
شکنی‌های خود بیابیم.

^۱ - (سوره احزاب، آیه ۷۲) ما امانت تعهد و تکلیف را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم آنها نپذیرفتند و از آن
هراسیدند، اما انسان آن را بر دوش گرفت.

^۲ - (سوره اعراف، آیه ۱۷۲) به خاطر آور زمانی که پروردگارت از صلب فرزندان آدم، ذریه آنان را بر گرفت و آنان را گواه بر
خویش ساخت و فرمود آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند آری گواهی می‌دهیم.

مو از قالوا بلی تشویش دیرم
گنه از برگ و بارون بیش دیرم^{۸۰۸}

^{۸۰۸} - در یکی از نسخ دیوان باباطاهر، بجای این مصرع، چنین آمده است «گنه از برگ دارون بیش دیرم».

اگر لاتقنطوا دستم نگیره‌مو از یا ویلتا اندیشه دیرم
بر این اساس، انسان باید بداند اولاً اینکه خدای متعال غنای محض است و به هیچ
چیزی محتاج نیست.

... **إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ**^۱.

و همه خلایق به وی نیازمند و دست‌ان نیاز آنها بلند است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ^۲.

و ثانیاً خدای متعال که این همه خلایق را برای مخلوق اشرف خود خلق نموده است،
او را نیز بیهوده نیافریده است.

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا...^۳

و لذا هدفی والا از خلقت او دارد. خداوند می‌خواهد انسان خویش‌تن خویش را
بشناسد، تا بدین وسیله به عظمت خدای خویش پی ببرد، **مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ
رَبَّهُ**^۴.

خود در این حدیث قدسی فرموده است:

كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًا فَاحْبَبْتُ أَنْ أَعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِيَكُنِيَ أَعْرَفًا^۵.

آری، خداوند می‌خواهد آدمی راه ترقی و سعادت خویش را با اطاعت از او پیموده و
مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي^۶، و رنگ الهی گرفته، **صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ
صِبْغَةً...**^۷ و نزد همو جای گیرد و به هیچ چیزی جزء آن مکان رفیع راضی نشود، فی

^۱ - (سوره عنکبوت، آیه ۶) همانا خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است.

^۲ - سوره فاطر، آیه ۱۵ ای مردم شما همه به خداوند نیازمندید، و تنها اوست که بی‌نیاز بوده و شایسته هر نوع حمد و ستایشی
است.

^۳ - سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

^۴ - هر که خود را بشناسد، خدای خویش را می‌شناسد **غَرر الحکم**

^۵ - گنجی نهان بودم خواستم آشکار شوم، خلایق را خلق کردم تا آشکار گردم **بحار الأنوار**، ج ۸۷، ص ۳۴۴.

^۶ - (سوره زاریات، آیه ۵۶) ما خلق نکردیم جنیان و انسانها را، جز برای اینکه خدای خویش را بستایند.

^۷ - (سوره بقره، آیه ۱۳۸) رنگ خدایی، و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است.

مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ^۱

و طبعاً انسان با چنین خصلت‌هایی، اشرف خواهد بود نه هر موجود دو پا.

^۱ - سوره قمر، آیه ۵۵ در جایگاه صدق، نزد خداوند مالک مقتدر جای دارد.

نه هر آدميزاده از دَد به است
که دَد ز آدميزاده بد به است
به است از دَد انسان صاحب خرد
نه انسان که در مردم افتد چو دَد
چو انسان نداند بجز خورد و خواب
کدامش فضيلت بود بر دواب

شرایط ایمان

قال رسول الله عليه السلام: الأيمانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ.^{۸۱۷}

جسم برای روح ابزار و وسیله است و هر دو در حیات دنیوی مکمل دیگری می‌باشند، روح بدون جسم قدرت زندگی مادی و انجام امور مربوط به آن را ندارد، همچنین جسم بدون روح دوام و بقایی نمی‌تواند داشته باشد.

دو واژه اعتقاد و عمل مربوط به این دو بخش از وجود انسان می‌باشند. اعتقاد مربوط به روان است و عمل گاهی با اعضا و جوارح صورت می‌پذیرد. هماهنگی و عدم هماهنگی این دو، چهار گروه متفاوت از انسانها را به وجود می‌آورد.

۱- گروهی از انسانها حسن فاعلی و حسن فعلی دارند، هم دارای اعتقادات پسندیده عقلانی هستند و هم اعمال شایسته دارند.

۲- گروهی دیگر حسن فاعلی دارند و عقیده‌مند می‌باشند، ولی حسن فعلی نداشته و به تعبیری صاحب عمل صالح نیستند. مصداق این گروه مسلمانانی هستند که هر کدام با گناهان و خطاهایی وارد صحنه قیامت می‌شوند.

۳- گروه سوم قبح فاعلی و حسن فعلی دارند، اعتقادات آنان صحیح نیست، راه ضلالت و گمراهی را پیموده‌اند ولی اعمال نیکی چون تعاون و همکاری، کمک به ممنوع، دستگیری از مستمندان و نیز کارهای عام المنفعه دیگر در زندگی آنان

^{۸۱۷} - ایمان شناخت قلبی، اقرار زبانی و عمل به وسیله اعضای بدن است **خصال صدوق**، ج ۱، ص ۱۷۸.

مشاهده می‌شود.

۴- گروه چهارم کسانی هستند که نه حسن فاعلی دارند و نه حسن فعلی، نه صاحب عقیده‌ای سالم هستند و نه اعمال شایسته و مطابق فطرت انجام می‌دهند، اینان قبیح فاعلی و فعلی دارند.

گروه چهارم قطعاً اهل آتشند.

لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ.^{۸۱۸}

و اما اعمال گروه سوم نیز به واسطه اعتقاد فاسدشان قابل پذیرش نیست، زیرا عمل در پرتو اعتقاد ارزش دارد و عمل بدون اعتقاد حرکاتی بی‌روح و خشکیده است.

إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ.^{۸۱۹}

وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ.^{۸۲۰}

عمل صالح تنها از متقین و پروا پیشگان پذیرفته می‌شود، و آن کس که کافر بوده ولی

اعمال شایسته دارد، این اعمال حبط می‌شوند. بنابر آنچه در تفسیر آیه شریفه ۲۱۷

سوره بقره پیرامون حبط مشاهده می‌شود، اعمال صالح هر چند گسترده ممکن است به واسطه برخی سیئات و گناهان کبیره نابود شوند و اثری از آن اعمال صالحه باقی نماند.

پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در این باره می‌فرماید:

إِيَّاكُمْ وَالْحَسَدَ فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ.^{۸۲۱}

حال وقتی گناه بتواند عمل را از میان بردارد، اعتقاد فاسد به طریق اولی می‌تواند

عمل را از بین ببرد.

... وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا

وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.^{۸۲۲}

^{۸۱۸} - سوره هود، آیه ۱۱۹ جهنم را از همه عاصیان جنی و انسی پر خواهیم نمود.

^{۸۱۹} - (سوره مائده، آیه ۲۷) خداوند تنها اعمال را از پرهیزکاران می‌پذیرد.

^{۸۲۰} - (سوره مائده، آیه ۵) کسی که انکار کند آنچه را که باید به او ایمان آورد، عملش تباه می‌شود.

^{۸۲۱} - از حسد پرهیز که اعمال نیک را چنانچه آتش هیزم را می‌خورد، از بین می‌برد بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۲۵۵.

^{۸۲۲} - (سوره بقره، آیه ۲۱۷) کسی که از آیین خود برگردد و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک او در دنیا و آخرت از بین می‌رود، و آنان اهل دوزخ بوده و همیشه در آنجا خواهند بود.

البته می‌توان از مجموع آیات و اخبار در ارتباط با این گروه بدست آورد که اعمال این دسته به نیاتشان بستگی دارد. اگر آنان نیت دنیا نموده‌اند در دنیا به نتیجه مطلوب خود می‌رسند و اگر نیتی فراتر از دنیا داشته باشند، نزد خداوند بی‌پاسخ نخواهد ماند. در برخی روایات شرایطی بین بهشت و دوزخ برای برخی از مصادیق این دسته پیش بینی شده است. هر چند مطابق برخی روایات دیگر در صورتی که کفر آنان انکاری و عنادی نبوده باشد، شرایط بهتری خواهند یافت.

به هر حال بحث از این گروه مقوله‌ای دیگر را می‌طلبد.

گروه اول اهل نجات هستند و هیچ مشکلی نخواهند داشت، اما گروه دوم با اینکه مثل گروه اول بهشت خواهند رفت، ولی برای از بین رفتن گناهانشان بایستی مدتی صبر نمایند. البته چه بسا این عده در دنیا به واسطه مصائبی که چشیده‌اند و بلاهایی که دیده‌اند و یا اعمال صالح عمده‌ای که بتواند کفاره گناه باشد انجام داده‌اند، گناهان آنان نابود شده باشد. و اگر باز هم لغزش‌هایی باقی مانده باشد، به واسطه سختی جان دادن و یا عذاب قبر و برزخ، آن گناهان محو شده باشد. و اگر وسعت گناهان بیش از اینها بوده یا در برزخ حکمت الهی اقتضای عذاب نکرده است، هر چند این دسته با گناه وارد صحنه محشر می‌شوند، ولی گاهی به واسطه داشتن استعداد شفاعت، به این ریسمان محکم چنگ می‌زنند، و به این وسیله از قید خطاها می‌رهند. و در غیر این صورت مدتی در جهنم کفاره کردار خود را خواهند دید و آن گاه خارج خواهند گشت.

پس از بررسی اجمالی این چهار گروه، روایتی که در همین رابطه در ابتدای بحث آمده است توضیح می‌دهیم، این روایت که با همین مضمون از حضرت امام رضا علیه‌السلام وارد شده است، برای ایمان سه رکن رکین و سه شرط مهم معین می‌کند.

اعتقاد قلبی

شرط اول ایمان، اعتقاد قلبی است.

ایمان بر دو گونه است:

۱- ایمان عاریه‌ای، و آن ایمانی است که نزد شخص به ودیعت گذاشته شده است. وی

از ظاهر آن استفاده می‌برد و خود را مؤمن می‌شمارد و در لحظه‌ای حساس از او گرفته می‌شود.

چنین ایمانی ذاتی انسان نیست و لذا با یک نهیب شیطان در آخرین لحظات زندگی فرو می‌ریزد.

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.^{۸۲۳}

یکی از ادعیه‌ای که مناجات به آن سفارش شده است دعای «عدیله» است. قرائت این دعا و تدبیر در آن که در مفاتیح الجنان آورده شده موجب می‌شود، وسوس شیطان در واپسین لحظات حیات برای گرفتن ایمان، مؤثر واقع نشود.

۲- ایمان ثابت و راسخ به اصول، و آن ایمانی است که همانند کوه استوار بوده و گردبادها در وی تأثیر نمی‌کند.

قال علی علیه السلام: كُنْتَ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُكَ الْعَوَاصِفُ.^{۸۲۴}

چنین ایمانی باگوش و خون ممزوج شده است و جدا شدن آن به سادگی امکان پذیر نیست.

^{۸۲۳} - سوره حشر، آیه ۱۶ مثل آنان مثل شیطان است که به انسان گفت کافر شو، وقتی انسان کافر گشت به وی گفت من از تو بیزارم، من از پروردگار جهانیان در هراسم.

^{۸۲۴} - همانند کوه استوار باش، که تندبادها در تو تأثیر نکنند مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۴۷.

عشقت نه سرسریست که از دل بدر شود
مهترت نه عارضیست که جای دگر شود
عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم
با شیر اندر آمد و با جان به در شود

چنین عشقی با روان انسانی عجین شده است، و حتی اگر روح از بدن مفارقت کند باز
از روان جدا نمی‌شود.

اقرار زبانی

شرط دوم ایمان، صدور ایمان از زبان است. اعتقاد که کامل شد بایستی زبان نیز هم‌نوا با اعتقاد شود، حق بر لبان جاری نماید و در این راه از هیچ چیزی هراس بخود راه ندهد. ابوذر و بلال رضی‌الله‌عنهما، آن هنگام که قلبشان مملو از عشق الهی می‌گشت، بانگ توحید و صدای اذان آنان بلند می‌شد. زبان مؤمن همانند شمشیرش بایستی برآن باشد، از گفتن حقایق خودداری نکند و هیچ مصلحتی را بر مصالح اسلام ترجیح ندهد و بداند تقیه در موارد خاصی وارد شده است و استفاده از آن در غیر مورد خود، وسوسه شیطان است. بعد از فتح مکه، پیامبر و عده‌ای از اصحاب به سوی طائف حرکت کردند، پیرمردی از اهل طائف به مکه آمد تا اخبار مکه را به طائف ببرد، وقتی متوجه جریان مکه و حرکت پیامبر به طرف طائف شد بازگشت و اهل طائف را خبر داد. طائفی‌ها دروازه را بستند و بر پشت بامها سنگ مهیا نمودند به طوری که به محض ورود مسلمانان باران سنگ سرازیر گشت دختر عالمه‌ای که به مصاحف زبور و تورات و انجیل آگاه بود و همه او را می‌شناختند گفت: من نزد او می‌روم اگر نشانه‌های پیامبر آخرالزمان را در وی دیدم و بشارت انبیا در او بود، من ایمان می‌آورم و شما نیز چنین کنید، دروازه را باز کردند دختر بیرون رفت، همین که وارد بر مسلمین شد پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله از نام پدر و مادر و نیز معلمینی که نزد آنان تعلیم دیده و سفرهایی که برای کسب علم کرده بود خبر داد، و حتی بحث‌هایی که بین او و استادش در موردی خاص مطرح شده بود ذکر نمود.

به‌یکباره دختر صدا زد گمشده پیدا شده و شهادتین بر زبان جاری نمود. وی بازگشت و خبر را نقل نمود، پدر به او عتاب کرد که تو را سحر کرده‌اند، اما دختر اصرار بر دین جدید کرد مدتی شکنجه کردند بی‌فایده بود، پدر دستور داد دخترش را روی زمین خوابانیدند، آنگاه میخ آهنی بزرگی آورد و روی چشم راست دختر گذاشت و فشار داد ولی زبان دختر به گفتن «محمد رسول الله» قطع نمی‌شد، میخ دیگری در چشم چپ وی

فرو کردند، اما زبانش همان شعار را تکرار می‌کرد، میخ سوم بر سینه دختر فرو بردند و دختر را شهید نمودند و حتی جسدش را به بیرون دروازه پرتاب کردند. پیامبر خدا عبایش را به روی او انداخت و دستور فرمود همسرش صفیه را از مکه آوردند، پیامبر آب می‌ریخت و او غسل می‌داد، سپس جسد را از ترس اینکه مبادا نبش کنند و بسوزانند در مکه دفن نمودند. این معنای نطق به لسان است. مسلمانی که شعار محافظه کاری را سر لوحه زندگی خود قرار داده است، از ترغیب و تشویق مردم علیه ظلم و بیداد خودداری می‌کند، از امر و نهی به معروف و منکر پرهیز دارد و...، چنین مسلمانی از شرط دوم ایمان، چیزی کسب نکرده است.

عمل به ارکان

شرط سوم ایمان، عمل به ارکان و جوارح است.

مؤمن نبایستی به صرف شعار بسنده کند، بلکه باید در کنار گفتارش عمل صالح هم داشته باشد. در قرآن کریم هرگاه سخن از ایمان آمده است و خواسته است ثوابی بر ایمان مترتب کند، عمل صالح را نیز بیان نموده است.

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...^۱

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...^۲

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...^۳

وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...^۴

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...^۵

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...^۶

^۱ - سوره بقره، آیه ۲۵.

^۲ - سوره بقره، آیه ۸۲.

^۳ - سوره بقره، آیه ۲۷۷.

^۴ - سوره آل عمران، آیه ۵۷.

^۵ - سوره نساء، آیه ۱۷۳.

^۶ - سوره مائده، آیه ۹.

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ...^۱

...لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...^۲

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ...^۳

فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...^۴

زبان بی عمل نوعی نفاق است و در نقطه مخالف ایمان قرار گرفته است. ایمان آن است که نیک بگویند و به همان عمل کنند.

بر مؤمن لازم است از انجام فرایض و واجبات کوتاهی نکنند، نماز و روزه را به نحو مطلوب شارع به جا آورد، از پرداخت حقوق شرعیه چون خمس و زکات هراس به خود راه ندهد، در مقابل معاصی و گناهان در اجتماع و نیز ترک واجبات، فریضه امر به معروف و نهی از منکر را فراموش ننماید. همچنین بایستی از محرّماتی چون ربا، رشوه و هر نوع حرام خواری دیگر، شراب و هر قسم نوشیدنی مضرّ و هرگونه تفریح حرام چون غنا و انواع قمار بپرهیزد.

مؤمن لازم است خود را به اخلاق الهی چون حلم، صبر، سخاوت، عفت، حجاب، پوشش چشم از نامحرم و همچنین صلّه ارحام، وفای به نذر و عهد و قسم، زینت دهد؛ و سعی کند از رذایل اخلاقی مانند غیبت، تهمت، دروغ، دست یازی به مال دیگران و حقوق ایتام، اسراف، کبر، نمّامی، احتکار، حسد و غیر آن مصون و محفوظ ماند؛ و در یک نگاه خود را همیشه در منظر و مرآی خداوند متعال ملاحظه کند و نامه عمل هفتگی خود را هر عصر پنجشنبه‌ای در محضر حضرت حجت عجل الله تعالی فی فرجه ببیند. و البته زیور اعمال انسان، صبر وی در مقابل مشکلات و مصائب است، و همان موجب ترقی و سعادت او می‌شود.

علی بن حسن مثلث شهرت در عبادت داشت وی با عموی خود «عبدالله بن حسن مثنی» در زندان تاریک منصور دوانیقی بودند، آنان اوقات نماز را با پایان کار خود از عبادات و قرائت

^۱ - سوره مائده، آیه ۹۳.

^۲ - سوره یونس، آیه ۴.

^۳ - سوره حج، آیات ۱۴ و ۲۳.

^۴ - سوره حج، آیه ۵۰.

قرآن معین می نمودند، روزی عبدالله بن حسن از سختی زندان شکوه نمود و زبان به گلایه گشود، علی به وی گفت: برای ما در بهشت درجه‌ای است که به آن نمی‌رسیم مگر با صبر، اگر بخواهیم صبر می‌کنیم و البته مرگ ما نزدیک است و بزودی راحت می‌شویم، و اگر بخواهیم دعا می‌کنیم ولی منصور به آن حد از عذاب نمی‌رسد، عبدالله گفت صبر می‌کنیم. سه روز نگذشت که علی در حال سجده جان داد.

امام صادق علیه‌السلام به عبدالله نامه نوشت که من هم مانند شما محزون هستم. تو صبر کن و مانند حضرت یونس علی نبینا و آله و علیه‌السلام بی‌صبری نشان مده، که در پیشگاه خداوند چیزی محبوب‌تر از ناراحتی یا صبر نیست. اگر چنین نبود دشمنان خدا، دوستان او را نمی‌کشتند، یحیی و زکریا به ستم کشته نمی‌شدند. خدا نمی‌فرمود اگر موجب تمایل همه مردم به کفر نمی‌شد برای کفار خانه‌هایی که سقف آنها از طلا باشد می‌ساختم و اگر موجب ناراحتی مؤمن نمی‌شد عمامه‌ای از آهن برای کافر قرار می‌دادم. بدان که محبوب‌تر از این دو نزد خدا نیست. اندوهی که مخفی بماند و اندوهی که بر او صبر شود.

حضرت اسماعیل ذبیح‌الله علی نبینا و آله و علیه‌السلام، هنگامی که پدر مشغول ذبح او می‌شد به وی سفارش کرد که: ۱- دست و پایم را محکم ببند تا اضطراب نکنم، ۲- لباسم را بشوی تا مادرم از دیدن خون آن ناراحت نشود، ۳- پیراهنت را بر من بپوشان، تا بوی تو مرا سرمست عشق خدای کرده، مرگ بر من آسان باشد، ۴- کارد را به صورتی بر گلویم بگذار تا براحتی جان دهم، ۵- امشب نزد مادرم مرو تا فراموش کند، ۶- به مادرم سلام برسان. ابراهیم علیه‌السلام که این شکیبایی را از پسر دید فرمود: تو نیک یآوری هستی برای انجام فرمان حق «نعم العون انت علی امرالله».

مردی به حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام التماس کرد تا دعا نماید بلکه خداوند حاجتش را برآورده سازد. موسی به درگاه خداوند استغاثه کرد چیزی نگذشت که حیوانی او را بلعید. حضرت به خدا عرضه داشت این چه بود و سیر کار کجاست؟ خطاب آمد وی مقامی از مقامات را درخواست کرد که با اعمالش بدان نمی‌رسید، آن بلا وسیله‌ای برای رسیدن او به حاجتش می‌باشد.

عبدالله بن جعفر به واسطه بیماری نتوانست در کربلا حاضر شود. محمد و عون را همراه حضرت زینب علیها السلام روانه کرد، وقتی خبر شهادت آنان به مدینه رسید، غلام عبدالله بی تابی کرد و گفت اگر نمی رفتند کشته نمی شدند، عبدالله خشمگین شد و گفت حمد و سپاس خدای را که فرزندانم در رکاب حسین علیه السلام شهید شده اند، به خدا سوگند از آنان چشم پوشیدم که در راه حسین جانبازی کنند، شهادت آنان مایه آرامش من در مصیبت حسین علیه السلام است.

عزّت نفس

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِئْتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا^۱

یکی از برجسته‌ترین صفات بازر هر مؤمن عزّت نفس است. وی که با ایمان خویش به غیب، خود را متصل به مبدأ لایتناهی نموده و عبد برای مولای حقیقی گشته، حاضر نیست خود را ذلیل بندگان نموده و در مقابل دیگر خلائق خداوند، برای رسیدن به حاجتی از حواجی دنیا خود را تحقیر نماید.

مؤمن هیچ گاه خود را برتر نمی‌داند و از عجب بری است، هیچ گاه دیگران را نسبت به خود پست نمی‌شمارد و از کبر به دور است، ولی حاضر نیست خود را ملعبه دست دیگران قرار دهد و در مقابل هر کسی دست دراز کرده و خود را خرد کند.

ابراهیم خلیل علیه‌السلام در میان آتش جهل نمرودیان بود، جبرائیل امین علیه‌السلام به وی عرض نمود، آیا کاری داری اجرا کنم **أَلَمْ أَلِكْ حَاجَةً؟** حضرت پاسخ فرمود: **بَا تُو خَيْرَ أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا، حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ^۲**

^۱ - سوره نساء، آیه ۱۳۹ آنان که کفار را به جای مؤمنین، به دوستی خود بر می‌گزینند، آیا عزّت و آبرو را نزد آنان می‌جویند، همانا همه عزّت‌ها نزد خداوند است.

^۲ - با تو کاری ندارم، خدای مرا کافی است و او بهترین وکیل است **بحار الأنوار**، ج ۷۱، ص ۱۵۶.

چون رها از منجنیق آمد خلیل
ز دربار عزّت آمد جبرئیل

گفت هل لك حاجة اي مجتبي
گفت اما منك يا جبرئيل لا
من ندارم حاجتي با هيچ كس
با يكي كار من افتاده است و بس
هست اينجا نامحرم مقال
علمه بالحال حسبى بالسؤال

از آنجا كه يكي از موجبات عزت نفس، وقار و طمأنينه و سكينه است، به گفتاري
كوتاه در اين باره مي پردازيم.

وقار و سكينه

از صفات وارسته مؤمن، وقار و سكينه است. حضرت امير عليه السلام در پاسخ «همام» كه از
صفات متقين سؤال كرد فرمودند:

فِي الزَّلَازِلِ وَقُورٌ وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ وَفِي الرَّخَاءِ شَكُورٌ.^۱

رسول مكرم صلى الله عليه وآله وقار را موجب زينت انسان مي داند.

أَحْسَنُ زِينَةِ الرَّجُلِ، السَّكِينَةُ مَعَ إِيْمَانٍ.^۲

و حضرت امير عليه السلام آن را زينت عقل مي شمارد.

أَلْوَقَارُ حَلِيَّةُ الْعَقْلِ.^۳

وقار يعني سنگيني و آرامش روان و خودداري از اضطراب و تعجيل و تأمل و درنگ
در تصميم گيري، اين خصيصه صفتي فوق العاده مهم بوده و به راحتی بدست نمي آيد.
اين صفت از حلم نشأت مي گيرد و علامت آن سكوت بيشتر از تكلم است و نتيجه اش
افزايش هيبت و عزت نفس مي باشد.

قال علي عليه السلام: سَبَبُ الْوَقَارِ الْجَلْمُ.^۴

و ايضاً عنه عليه السلام: بِالصَّمْتِ يَكْتُرُ الْوَقَارُ.^۵

^۱ - در مشكلات خونسرد و با وقار، در برابر ناملايمات شكيبا و بردبار و در مواقع نعمت و راحتی سپاسگزار است
نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴ به ترتيب فيض الاسلام و ۱۹۳ به ترتيب صبحي صالح.

^۲ - بهترين زينت انسان، آرامش توأم با ايمان است بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۳۷.

^۳ - وقار، زيور عقل است غرر الحكم.

^۴ - حلم، موجب وقار است همان.

^۵ - خاموشي وقار را مي افزايد همان.

و ایضاً عنه علیه السلام: بِالْوَقَارِ تَكْتُرُ الْهَيْبَةُ.^۱

سرچشمه عزّت

سرچشمه عزّت، خدای تبارک و تعالی است و هر عزّتی از او سرچشمه می‌گیرد و غیر آن همه ذلّت محض است، لذا هر که عزّت می‌خواهد بایستی از او طلب کند.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً...^۲

و اوست که به هر که بخواهد عزّت می‌دهد و از هر که بخواهد سلب می‌کند.

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^۳

حضرت امیر علیه السلام خدای را چنین مدح می‌نماید.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ الْعِزُّ وَالْكَبْرِيَاءُ، وَاخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ، وَجَعَلَ هُمَا حِمِيًّا وَحَرَمًا عَلَىٰ غَيْرِهِ، وَاصْطَفَاهُمَا لِجَلَالِهِ، وَجَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَىٰ مَنْ نَارَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ...^۴

و لذا عزّت هر صاحب عزّتی، منشاء از عزّت لایتنهای اوست، و بی اذن او کسی عزیز نمی‌گردد.

ناگفته نماند که مراد از عزّت، ملک و سلطنت نیست تا کسی حکومت سلاطین و حاکمان را ببیند و بگوید پس چرا این عده عزّت دارند در حالی که ارتباطی با مبدأ عزّت نداشته‌اند.

همین شبهه برای «مولی آل سام» پیش آمد و آن را به حضرت امام صادق علیه السلام عرضه

^۱ - وقار موجب افزایش هیبت می‌شود همان.

^۲ - سوره فاطر، آیه ۱۰ کسی که طالب عزّت است بداند که تمام عزّت نزد خداوند است.

^۳ - (سوره آل عمران، آیه ۲۶) بگو خدایا مالک حکومتها تو هستی به هر کس که بخواهی حکومت می‌بخشی و از هر کس که بخواهی می‌گیری هر کس را بخواهی عزّت می‌دهی و هر کس را که بخواهی خوار می‌کنی، تمام خوبیها بدست توست و تو بر هر چیز قادری.

^۴ - ستایش ویژه خدایی است که لباس عزّت و کبریایی را پوشیده و این دو را تنها ویژه خود قرار داده و آن را حدّ و مرز بین خود و دیگران گردانیده است و آن را به خاطر جلالت و بزرگی‌اش برگزیده، و آن کس که با وی در این دو متازعه کند از رحمت خود به دور داشته است نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۹۲ به ترتیب صبحی صالح.

داشت و گفت مگر نه این است که خداوند به بنی‌امیه ملک داده است با اینکه آیه می‌فرماید مالک ملک خداوند است...

حضرت در پاسخ فرمودند: اینکه تصور کرده‌اید درست نیست. خداوند به ما حکومت داد ولی بنی‌امیه این خلافت را از ما گرفتند، مثل اینکه کسی پیراهنی داشته باشد و دیگری بگیرد، این پیراهن ملک غاصب محسوب نمی‌شود.^۱

عوامل عزّت

مهمترین بخش این مقوله بیان عوامل عزّت است، ظرفیتها و عواملی که باید محقق شوند تا خدا عزّت را به مخلوق خویش اعطاء نماید.

عامل اول: اولین و مهمترین عامل عزّت، اطاعت و پیروی از فرامین الهی است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَعَزَّ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ.^۲

قال الصادق عليه السلام: مَنْ أَرَادَ عِزًّا بِلاَ عَشِيرَةٍ وَغِنًى بِلاَ مَالٍ وَهَيْبَةً بِلاَ سُلْطَانٍ، فَلْيَنْتَقِلْ عَنِ ذلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَتِهِ.^۳

عامل دوم: دومین عامل مهم در عزّت نفس «پاس عما فی ایدی الناس» است.

نگریستن به آنچه که در دست دیگران است و قانع بودن به داشته‌ها، اثر مهمی در حصول عزّت نفس می‌گذارد، به طوری که علمای اخلاق، همین تعریف را برای عزّت نفس بیان می‌کنند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ فَتَحَ عَلَى نَفْسِهِ بَابَ مَسْئَلَةٍ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَبْعِينَ بَاباً مِنَ الْفَقْرِ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ.^۴

و امام باقر عليه السلام نیز فرموده است:

^۱ - فروغ کافی روضه ، ج ۸، ص ۲۶۶.

^۲ - آن کس که دوست دارد عزیزترین مردم باشد، تقوای خدای متعال پیشه کند بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۸۵.

^۳ - آن کس که می‌خواهد بدون عشیره عزیز گردد، بدون مال غنی شود، بدون حکومت با هیبت گردد، پس از ذلت گناه به عزّت اطاعت منتقل شود همان، ج ۷۸، ص ۱۹۲.

^۴ - کسی که باب یک درخواست از غیر را در امور مالی بر خویش باز کند، خداوند هفتاد در فقر را بر وی می‌گشاید که چیزی آنها را نبندد، (همان، ج ۱۸، ص ۱۱۴؛ ج ۹۶، ص ۱۵۴ و ص ۱۵۸).

طَلَبُ الْخَوَائِجِ إِلَى النَّاسِ اسْتِلابٌ لِلْعِزِّ وَمَذْهَبُهُ لِلْحَيَاءِ، وَالْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي
النَّاسِ عِزُّ الْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ.^۱

البته موجب و عامل چشم نداشتن به اموال مردم، قناعت است.

قال علی علیه السلام: الْقَنَاعَةُ تُؤَدِّي إِلَى الْعِزِّ.^۲

به حاتم گفتند از خود بلند همت تر دیده‌ای، گفت آری، روزی چهل شتر قربانی کردم
و از مردم پذیرایی نمودم سپس به صحرا رفتم، خار کنی دیدم که نفس می‌زد و کار
می‌کرد، به او گفتم چرا بر سر سفره حاتم نمی‌نشینی و این قدر به خود مرارت هموار
می‌کنی، گفت:

^۱ - درخواست حاجت از مردم عزت مؤمن و حیاء او را از بین برده و یأس از آنچه که مردم دارند، موجب عزت مؤمن در دینش
می‌شود همان، ج ۷۵، ص ۱۱۲.

^۲ - قناعت به عزت منجر می‌شود غررالحکم.

هر که نان از عمل خویش خورد

منت حاتم طائی نبرد

یکی از علمای برجسته گذشته صاحب فرزندى شد، وزیر هزار دینار در طبقى برای او فرستاد، سید نپذیرفت و برگرداند. وزیر پس فرستاد و گفت به قابله بدهید، سید گفت: قابله از خود ماست، بیگانه نیست، وزیر گفت: به طلبه‌ها بدهید. سید جلو طلبه‌ها گذاشت تنها یکی از طلاب مقداری به میزان تهیه روغن چراغ برداشت و گفت: شبی خادم مدرسه نبود تا از وی روغن بگیرم این مقدار را برای روغن چراغ قرض کرده‌ام. از آن پس سید دستور داد به اندازه طلبه‌ها، کلید انبار بسازند.

مردى فقیر با زنى مشورت نمود و تصمیم گرفت از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کمکی مالی طلب کند، و به همین خاطر در جلسه پیامبر حاضر شد، حضرت در بین سخنانش فرمود، هر که از ما چیزی بخواهد می‌دهیم ولی اگر بی‌نیازی بوزد، خدای او را بی‌نیاز می‌کند، فقیر دیگر حاجت خویش را بر زبان نیاورد و برگشت، فقر بر فقیر شدت آورد و باز تصمیم گرفت از حضرت رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله چیزی در خواست کند، و البته این بار نیز همان واقعه تکرار گشت و همان مطلب را از حضرت شنید، این قضیه سه بار تکرار شد و هر بار فقیر با شنیدن این کلام از حضرت، دم فرو می‌بست. در پی بار سوم، تصمیم گرفت تیشه‌ای

عاریه کند، آن روز همیزم از کوه آورد و فروخت، همین کار را تکرار کرد. بعد از مدتی وسایل کار خرید و رونقی به زندگی خود داد، چیزی نگذشت صاحب غلام شد، پیامبر او را دید و لبخندی زد و فرمود: هر که از ما... .

بوعلی سینا در ایام وزارت بر کناسی گذشت که زمزمه می کرد.

گرامی داشتم ای نفس از آنت

که آسان بگذرد بر دل جهانت

بو علی گفت این شغل داری و منت بر نفس خود می گذاری؟

کناس، دست از جاروکشی برداشت و به وی نگاهی کرد و گفت:

نان از شغل خسیس خوردن

به از منت رئیس بردن

یکی از ثروتمندان به شیخ انصاری پولی داد تا منزلی در نجف برای خودش تهیه کند، ولی شیخ آن را بر خود نپسندید و با آن پول مسجدی ساخت که اکنون به نام مسجد ترکها مشهور است.

عامل سوم: یکی از موجبات عزت نفس، ذلت نفس است، شاید تعجب کنید اما اگر دقت کنیم در می یابیم که هر کس نفس خود را در پیشگاه حق جل و علی ذلیل کند و خود را کوچک شمارد و تواضع و فروتنی کند، خداوند او را نزد خلائق عظیم شمارد و عزت دهد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **ثَلَاثَةٌ لَا يَزِيدُ اللَّهُ بِهِنَّ إِلَّا خَيْرًا، التَّوَّاضُعُ لَا يَزِيدُ اللَّهَ بِهِ إِلَّا ارْتِفَاعًا، وَذِلُّ النَّفْسِ لَا يَزِيدُ اللَّهَ بِهِ إِلَّا عِزًّا وَالتَّعَفُّفُ لَا يَزِيدُ اللَّهَ بِهِ إِلَّا غِنًا.**^۱

عامل چهارم: ایثار و گذشت از کسی که به تو ستمی روا داشته و بدون دلیل بر تو ظلمی نموده است و نیز بخشش و اعطاء و یاری کسی که تو را از حق خودت محروم ساخته است و صلّه کسی که با تو قطع مراوده نموده است، از عوامل عزت نفس شمرده می شوند.

قال الباقر عليه السلام: **ثَلَاثَةٌ لَا يَزِيدُ اللَّهَ بِهِنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمُ إِلَّا عِزًّا، الصَّفْحُ عَمَّنْ ظَلَمَهُ،**

^۱ - سه چیزند که اگر محقق شوند، خداوند بوسیله آنها خیر و برکت را می افزاید: ۱ - تواضع موجب می شود خداوند ارتفاع شأن را بیفزاید، ۲ - ذلت نفس موجب افزایش عزت می گردد، ۳ - تعفف و خود نگهداری و آشکار نمودن فقر موجب می شود خداوند ثروت را بیفزاید بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۲۴.

وَأَعْطَاءَ مَنْ حَرَمَهُ، وَالصَّلَاةَ لِمَنْ قَطَعَهُ.^۱

عامل پنجم: کظم غیظ و فرو بردن خشم نیز از عوامل عزت است، صبر و سکوت در برابر شنیدن ناملازمات، ناگفتنی‌ها، ناسزاها، تهمت‌ها و... و فرو بردن غضب و دم فرو بستن و با چاه درد دل کردن، عامل مهمی در پیدایش عزت نفس می‌باشد چه اینکه گفتگو و مجادله با فاسق، ذلت نفس است، چه رسد به اینکه جواب یاهوهایش داده شود.

قال الصادق علیه السلام: ما مِنْ عَبْدٍ كَظَمَ غَيْظًا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، عِزًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^۲

عامل ششم: صبر در مصیبت و بلا، خودداری از جزع و فزع عامل مهمی برای عزت نفس شمرده می‌شود. آنکه هنگام نزول مصیبت، بی‌تابی می‌کند دو چیز مهم از دست داده است، از طرفی صبر در مصیبت را که یکی از مهمترین امتحان‌ها و آزمون‌های الهی است از کف داده، و دیگر اینکه خویشتن خویش را ذلیل ساخته بدون اینکه اثری بر آن مترتب شود.

قال الباقر علیه السلام: مَنْ صَبَرَ عَلَى مُصِيبَةٍ زَادَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عِزًّا عَلَى عِزِّهِ وَأَدْخَلَهُ جَنَّتهُ مَعَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ.^۳

عامل هفتم: هفتمین عامل مؤثر در عزت، قناعت است، حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید:
ثَمَرَةُ الْقَنَاعَةِ الْعِزُّ.^۴

عامل هشتم: آخرین عامل از عوامل و موجبات عزت، کرامت و بزرگواری است. شخص کریم آبرو و عرض خود را با هیچ چیزی عوض نمی‌کند و همین موجب عزت او می‌گردد، بر خلاف لئیم که چیزی را با مال معاوضه نمی‌نماید.

قال علی علیه السلام: الْكِرَامُ إِثَارُ الْعِرْضِ عَلَى الْمَالِ.^۵

^۱ - سه چیزند که اگر محقق شوند، موجب می‌شود خداوند عزت را بیفزاید: ۱ - گذشت از کسی که به تو ستم کرده، ۲ - اعطا و بذل به کسی که تو را از حق خودت محروم ساخته، ۳ - صلح به کسی که با تو قطع نموده است همان، ج ۷۱، ص ۴۰۳.

^۲ - هیچ بنده‌ای نیست که خشم خود را فرو بندد، مگر اینکه خداوند عزت وی در دنیا و آخرت را بیفزاید همان، ص ۴۰۹.

^۳ - کسی که بر مصیبتی صبر کند، خدای عز و جل عزتی بر عزت وی بیفزاید، و او را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام وارد بهشت کند همان، ج ۸۲، ص ۱۲۹.

^۴ - نتیجه قناعت، عزت است غررالحکم.

^۵ - کرم و بزرگواری، برگزیدن عرض و ناموس و ترجیح آن بر اتلاف مال است همان.

انسان کریم هیچ گاه حاضر به شنیدن ناله و انابه کسی برای درخواست چیزی از وی نیست و قبل از اینکه سائل لب بگشاید او را راضی می‌نماید.

قال الحسن بن علی عليهما السلام: أَمَا الْكَرَمُ فَالتَّبَرُّعُ بِالْمَعْرُوفِ وَالْإِعْطَاءُ قَبْلَ السُّؤَالِ.^۱

تفسیر آیه شریفه

آیه شریفه‌ای که در آغاز بحث خواندید، به چند نکته اساسی از جمله نهی از دوستی با کفار به واسطه طلب عزت اشاره دارد.

دوستی با غیر را از دو دیدگاه می‌توان بررسی کرد، گاهی دوستی تنها جنبه فردی دارد، این نوع از دوستی اهمیت زیادی در سرنوشت فرد می‌گذارد.

دوست شایسته زمینه ترقی و تکامل انسان را بالا می‌برد و دوست ناباب، انسان را در گرداب هلاک قرار می‌دهد و نابود می‌کند.

اما گاهی دوستی بر اجتماع اثر می‌گذارد، و اجتماع را در معرض آثار خود قرار می‌دهد. توضیح مطلب اینکه: دین مبین اسلام یک دین اعتقادی - عملی است، طبیعتاً کسانی در زیر چتر اسلام قرار می‌گیرند که از حیث اعتقاد و عمل نقطه اشتراک داشته باشند. البته ممکن است نقطه اشتراک قوی باشد یا ضعیف، ولی باید حتماً نقطه مشترک وجود داشته باشد. زیرا خلاق از نظر اعتقاد و عمل در یک رتبه قرار ندارند. بر این اساس دوستی مسلمین با کسانی که از نظر اعتقادی و یا عملی (مخصوصاً اعتقادی) نقطه اشتراکی ندارند، نوعی بی‌احترامی به اعتقاد و عمل خودشان محسوب می‌شود. مضافاً اینکه، این نوع دوستی خود زیر پا گذاشتن یکی از دستورات مهم اسلام، بنام «تولی و تبری» یا «حبّ و بغض» است.

در قرآن کریم از دوستی با یهود و نصاری به شدت نهی شده است، و آن کس که با آنان دوستی نماید از خود آنان شمرده شده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ

^۱ - کرم، بخشش بلاعوض به چیزی شایسته و اعطای آن قبل از درخواست است بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۸۹.

يَتَوَلَّوْهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.^۱

گاهی دوستی با مخالفان و معاندان با عقاید ما، برای این جهت است که ما خیال می‌کنیم با ایجاد پیمان دوستی، بر آرامش خود می‌افزاییم. و بدین وسیله عزت خود را حفظ می‌کنیم، این همان سیاستی است که اکنون بسیاری از کشورهای اسلامی را مشغول خود ساخته است، در حالی که دوستی با چنین نیتی هم جایز نیست، چرا که تمام عزت، نزد خداوند می‌باشد و هر کس هر عزتی دارد آن را از او گرفته است. طبعاً هیچ قدرتی قادر به زائل ساختن عزت الهی نیست. ولی آن که از غیر او طلب عزت ظاهری کند، قطعاً آب و رنگی بیش خریداری ننموده و بقایی ندارد.

^۱ - (سوره مائده، آیه ۵۱) ای مؤمنین، یهود و نصاری را دوست خود نگیرید، آنان با هم دوستند، هر کسی از شما با آنان پیوند دوستی بر قرار کند از خود آنهاست، خداوند ستمکاران را هدایت نمی‌کند.

طهارت ظاهر و باطن

...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ^۱

طهارت را می‌توان به دو قسم کلی تقسیم نمود.

طهارت ظاهری

مراد از طهارت ظاهری، طهارت بدن از خبث و حدث و نیز از آلودگی‌ها می‌باشد که به آنها اشاره اجمالی می‌شود.

الف) طهارت از خبث، پرهیز از نجاسات و اجتناب از آنها مقدمه عبادت و طاعت می‌باشد، قبل از هر نوع عبادتی به فراخور خود، بایستی از آنچه که شرعاً آن را نجس و یا متنجس اعلام فرموده است دوری نمود.

نجاسات که در رساله‌های عملیه فقها، به آنها اشاره شده عبارت‌اند از: «بول، غائط، منی، مردار، خون، سگ، خوک، شراب، آبجو، عرق شترنجاست‌خوار، عرق انسانی که از راه حرام جنب شود و کافر».

هر چیزی که با اینها برخورد کند در صورت مرطوب بودن یکی از ملاقی و ملاقی (ملاقات کننده و ملاقات شده) متنجس می‌باشد و اجتناب از آن نیز واجب است. ب) طهارت از حدث، تطهیر بدن بعد از حدث اکبر (جنابت) به غسل و نیز طهارت

^۱ - سوره بقره، آیه ۲۲۲ خداوند توبه کنندگان و پاکان را دوست دارد.

بدن بعد از حدث اصغر (مبطلات وضو) به وضو و یا در هر دو مورد به تیمم نیز از موارد طهارت بدنیه می‌باشد.

غیر از موارد لزوم غسل و وضو، ایندو در همه حالات مستحب هستند. امام صادق علیه‌السلام در مورد استحباب وضو و تأثیر آن در برآورده شدن خواسته‌ها می‌فرماید:

أَنِّي لَأَعْجَبُ مِمَّنْ يَأْخُذُ فِي حَاجَةٍ وَهُوَ عَلَى وَضوءٍ كَيْفَ لَا تُقْضَى حَاجَتُهُ.^۱

ج) طهارت از سایر آلودگی‌ها، چون تطهیر دهان و دندان، ازاله موهای زاید، تطهیر سر و صورت، و نظافت آنها رفع و دفع بیماری‌ها و امراض جسمی نیز مورد تأکید شدید اسلام می‌باشد، که پرداختن به آن در این مختصر نمی‌گنجد.

طهارت باطنی

اصولاً بسیاری به طهارت ظاهری اهمّیت زیادی می‌دهند، چه تطهیر بدن و تنظیف آن و چه نظافت محل زندگی و محل کار. البته این در حد معقول نیکوست، اما نباید از طهارتی مهمتر و با اهمّیت‌تر غافل بود و آن طهارت باطن و تطهیر نفس است. عمر طبیعی انسان، بسیار محدود است، بعد از پایان حیات، این بدن در زیر خاک مدفون می‌گردد و چند روز گذشته، متلاشی شده و طعمه مار و مور خواهد گردید ولی آنچه بقا دارد روح و روان انسانی است.

بنابراین، طهارت باطن از اهمّیت بیشتری برخوردار است، و مثبت و عقوبت از هنگام مرگ در عالم برزخ تا خلود در بهشت یا جهنم به واسطه اوست، و جسم تنها به صورت ابزار آن می‌باشد.

ابن سیرین جوانی زیباروی بود، وی بزازی می‌کرد، روزی زنی شیفته وی شد و او را به بهانه خرید داخل منزل برد و بر خود خواند، ابن سیرین از عواقب زشت زنا گفت، ولی زن اصرار می‌ورزید و گفت اگر ابا کنی همسایه را خبر می‌کنم که قصد سوء داری، ابن سیرین به ظاهر پذیرفت و به دستشویی رفت و سر و صورت خود را با نجاست آلوده نمود، همین که بیرون آمد زن از چهره زشت او متفرد گشت ابن سیرین بقچه خود را برداشت و خود را به نهری

^۱ - من تعجب دارم از کسی که نیازی دارد و با وضوست چگونه حاجت او برآورده نشود وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۲۶۲.

رساند و خود را تطهیر کرد. پس گفت خدایا نجاست و کثافت بدن را با آب شستم، اگر به معصیت آلوده می‌شدم نجاست روان را چه می‌کردم؟ آورده‌اند که توان تعبیر خواب در عوض ترک معصیت به وی عطا شده است.

مطهرات

تطهیر بدن به وسیله آب و خاک و به شیوه وضو، غسل، تیمم، برطرف کردن نجاست و آلودگی و آثار آن میسر می‌باشد. حصول چنین طهارتی کار سختی نیست و گاه به سادگی امکان‌پذیر است. مقداری آب، نجاست بدن را مرتفع می‌سازد و قدری دارو، درمان عضو بیمار از اعضای بدن را میسر می‌نماید، اما چنین شیوه‌هایی در دفع بیماری‌های باطنی کارساز نمی‌باشد.

باطن به مقتضای باطنی بودنش و روان به واسطه پیچیدگی آن، هم بیماری وی و هم کیفیت درمان آن از دشواری خاصی برخوردار است. و چه بسا گاهی یک مرض روحی تا پایان عمر ناشناخته می‌ماند و گاهی راههای مختلف درمان و علاج، در عمل بی اثر بودن خود را آشکار می‌نمایند.

در این بخش از مبحث مطهرات گناه را به اجمال بررسی می‌کنیم.

۱ - مکافات دنیوی

یکی از طرق مهم زدوده شدن گناه، کیفر دنیوی آن است.

قال الصادق علیه السلام: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا عَجَّلَ عُقُوبَتَهُ فِي الدُّنْيَا، وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ سُوءًا أَمْسَكَ عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ حَتَّى يُوَافِيَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ.^۱

این مکافات ممکن است به شیوه‌های مختلف و با نزول بلاهای گوناگون محقق شود.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا قَارَفَ الذُّنُوبَ ابْتَلَىٰ بِهَا بِالْفَقْرِ فَإِنْ كَانَ فِي ذَلِكَ كَفَّارَةً لِّذُنُوبِهِ، وَالْإِبْتَلَىٰ بِالْمَرَضِ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِّذُنُوبِهِ وَ إِلَّا ابْتَلَىٰ

^۱ - وقتی خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد، مکافات عمل او را در دنیا نزدیک می‌گرداند و چون بدی بنده‌ای را بخواهد، گناهانش را ننگه می‌دارد تا در روز قیامت به آنها رسیدگی کند بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۱۷۷.

بِالْخَوْفِ مِنَ السُّلْطَانِ يَطْلُبُهُ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِهِ وَالْأَضِيقَ عَلَيْهِ عِنْدَ خُرُوجِ نَفْسِهِ، حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ حِينَ يَلْقَاهُ وَمَالَهُ مِنْ ذَنْبٍ يَدْعِيهِ عَلَيْهِ فَيَأْمُرُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ.^۱

رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله در روایت ذیل، حزن و اندوه را، کفّاره گناهان اعلام کرده است.

إِذَا كَثُرَتْ ذُنُوبُ الْمُؤْمِنِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ الْعَمَلِ مَا يُكَفِّرُهَا، اِنْتِلَاهُ اللَّهُ بِالْحُزْنِ لِيُكَفِّرَ بِهَا بِهِ عَنْهُ.^۲

هر غم و غصه‌ای در این راستا می‌تواند کفّاره گناهان باشد، چه اندوه و غصه برای فقر و تنگدستی مردم و نیازمندی‌های آنان و چه هموم اجتماعی و تفکر در گرفتاری‌های جامعه اسلامی و امت اسلام، و چه اندوه در فراق یار و انتظار فرج او، و یا اندوه در گذشته پر گناه و عمر تباہ شده و به یغما رفته، وضعیت بی حاصل کنونی و آینده نا مشخص و...

۲ - اعمال نیک

اعمال شایسته نیز می‌تواند کفّاره کردار ناشایست شوند.

... إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ...^۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این رابطه می‌فرماید:

إِذَا عَمِلْتَ سَيِّئَةً فَأَعْمَلْ حَسَنَةً تَمْحُوهَا.^۴

تقوای الهی در این میان و پرهیز از گناه در آینده نیز می‌تواند نقشی اساسی داشته باشد.

^۱ - مؤمن هنگامی که با گناه باشد، به فقر مبتلا می‌شود، پس اگر همان کفّاره گناهانش شد فیها، و الاّ به مرض مبتلا می‌گردد، پس اگر همان کفّاره گناهانش گردید فیها، و الاّ به ترس از حاکمی که در طلب او بر می‌آید مبتلا می‌شود، پس اگر آن کفّاره گناه وی شد فیها، و الاّ هنگام مرگ بر وی سخت گرفته می‌شود، تا اینکه خدای را ملاقات کند و هیچ گناهی که بر او ادعا شود نداشته باشد، پس از وی درخواست می‌شود به سوی بهشت رود همان، ص ۱۹۹.

^۲ - وقتی گناه مؤمن زیاد شود و عملی که بتواند کفّاره آن باشد نداشته باشد، خداوند او را به حزن مبتلا می‌کند، تا بدین وسیله کفّاره گناه او شود همان، ج ۷۳، ص ۱۵۷.

^۳ - سوره هود، آیه ۱۱۴ حسنات، سیئات را از بین می‌برد.

^۴ - وقتی گناهی مرتکب شدی، کار نیکی انجام بده، تا گناهت محو شود همان، ج ۷۱، ص ۳۸۹.

...وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفُرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمُ لَهُ أَجْرًا.^۱

۳ - اخلاق نیک

سومین عامل بعنوان تطهیر کننده روان از گناه، اخلاق شایسته است. تعدادی از مصادیق اخلاق نیک در این روایت جمع شده است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَكَانَ مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ ذُنُوبٌ بَدَّلَهَا اللَّهُ حَسَنَاتٍ، الصَّدْقُ وَالْحَيَاءُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالشُّكْرُ.^۲

۴ - فریادرسی مظلوم

یاری کسی که درخواست کمک می کند و رفع گرفتاری وی نیز، می تواند کفاره گناهان باشد.

قال علی علیه السلام: مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ، إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَالتَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ.^۳

۵ - سجده زیاد

شخصی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا گناهانم بسیار و عملم اندک است. حضرت به وی فرمود:

أَكْثِرِ السُّجُودَ فَإِنَّهُ يَحُطُّ الذُّنُوبَ كَمَا تَحُطُّ الرِّيحُ وَرَقَ الشَّجَرِ.^۴

^۱ - سوره طلاق، آیه ۵ هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند گناه او را می بخشد و پاداش او را بزرگ می دارد.

^۲ - چهار چیز در هر کس باشد ولو از سر تا پایش گناه بوده باشد، خداوند همه را به حسنات تبدیل می کند، آنها عبارت انداز: راستگویی، حیا، نیک خلقی، شکر نعمت بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۳۲.

^۳ - از کفاره های گناهان بزرگ، فریادرسی حزین و ازاله غم از مهموم است همان، ج ۷۵، ص ۲۱.

^۴ - بر سجودت بیفزای که آن گناه را می ریزد، چون باد که برگ درختان را فرو می ریزد همان، ج ۸۵، ص ۱۶۲.

۶ - صلوات بر پیامبر و آل

ششمین نکته‌ای که در اینجا به عنوان کفاره گناهان بیان می‌گردد، صلوات بر پیامبر و آل اوست.

قال ابوالحسن الرضا عليه السلام: مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يَكْفُرُ بِهِ ذُنُوبَهُ فَلْيَكْثُرْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا.^۱

۷ - استغفار

استغفار و انابه نیز می‌تواند کفاره گناهان باشد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ، وَدَوَاءُ الذُّنُوبِ الْإِسْتِغْفَارُ.^۲

۸ - مرگ

مرگ و شیوه آن، می‌تواند کفاره گناهان باشد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أَلَمَوْتُ كَفَّارَةٌ لِذُنُوبِ الْمُؤْمِنِينَ.^۳

ذنوب لا یغفر

در میان معاصی و گناهان، برخی از آنها به تصریح آیات و روایات قابل بخشش نیستند، و قابلیت شفاعت و یا بخشوده شدن به هر نحو دیگر در قیامت را ندارند، و لذا هر کس با این معاصی از دنیا برود، راه فرجی برای او پیش‌بینی نمی‌شود.

حضرت امیر علیه السلام گناهان را از نظر بخشش و عفو آنها بر سه قسم تقسیم فرموده است:

إِنَّ الذُّنُوبَ ثَلَاثَةٌ... فَذَنْبٌ مَغْفُورٌ وَ ذَنْبٌ غَيْرٌ مَغْفُورٍ، وَ ذَنْبٌ نَرْجُو لِصَاحِبِهِ وَ نَخَافُ عَلَيْهِ... أَمَّا الذُّنُوبُ الْمَغْفُورُ، فَعَبْدٌ عَاقَبَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى ذَنْبِهِ فِي الدُّنْيَا، فَاللَّهُ أَحْكَمُ وَ أَكْرَمُ أَنْ يُعَاقِبَ عَبْدَهُ مَرَّتَيْنِ، وَ أَمَّا الذُّنُوبُ الَّتِي لَا يَغْفِرُ فَظُلْمُ الْعِبَادِ

^۱ - کسی که قادر نیست به چیزی که گناهانش را کفاره بدهد، صلوات بر محمد و آل بسیار بفرستد، همان گناهانش را به طور کلی نابود می‌نماید همان، ج ۵، ص ۳۲۹.

^۲ - هر دزدی دارویی دارد، و درمان گناه استغفار است وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۵۴.

^۳ - مرگ کفاره گناه مؤمنین است امالی شیخ طوسی، ص ۱۶۶.

بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ... أَمَا الذَّنْبُ الثَّلَاثُ، فَذَنْبٌ سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَى عَبْدِهِ وَرَزَقَهُ التَّوْبَةَ
فَأَصْبَحَ خَاشِعًا مِنْ ذَنْبِهِ رَاجِيًا لِرَبِّهِ.^۱

از جمله گناہانی که قابلیت بخشش ندارند، می‌توان به معاصی ذیل اشاره کرد:

۱- شرک

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ
افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا.^۲

۲- غلول

غل و غش که نوعی خیانت است از گناہان نابخشودنی شمرده شده است.

۳- ربا

ربا از بزرگترین گناہان کبیره بوده و روایت ذیل از پیامبر مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را ذنب لایغفر دانسته است.

إِيَّاكُمْ وَ الذُّنُوبَ الَّتِي لَا تَغْفِرُ، الْغُلُولُ، فَمَنْ غَلَّ شَيْئًا يَأْتِي بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ أَكَلُ
الرِّبَا، فَإِنَّ أَكَلَ الرِّبَا لَا يَقُومُ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ.^۳

۴- ستم به هم‌کیشان

قال الصادق عليه‌السلام: كُلُّ الذُّنُوبِ مَغْفُورَةٌ سِوَى عُقُوقِ أَهْلِ دَعْوَتِكَ.^۴

حدیث فوق از سفارش‌های حضرت امام صادق علیه‌السلام به عبدالله بن جندب است.

^۱ - گناہان بر سه دسته‌اند: گناہانی که بخشیده شده‌اند و گناہان نابخشودنی و گناہانی که امید بخشش و ترس از عدم

بخشش دارند. اما دسته اول، گناہانی هستند که خداوند فاعل آنان را در دنیا عقاب نموده و او حکیم‌تر و کریم‌تر از آن است که بنده‌اش را دو بار عقوبت دهد، اما دسته دوم، گناہانی هستند که خلاق برخی بر بعضی دیگر روا می‌دارند، اما دسته سوم، گناہانی است که خداوند آن را بر بنده پوشانیده و به او توبه از آن گناه را روزی فرموده و بنده به واسطه گناہش خاشع شده و به خدا امیدوار گشته است بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۰.

^۲ - سوره نساء، آیه ۴۸ خداوند هیچ گاه شرک را نمی‌بخشد، و پایین‌تر از آن را برای هر کسی که بخواهد می‌بخشد، و آن کس که برای خدا شریک قرار دهد گناه بزرگی مرتکب شده است. در آیه ۱۱۶ همین سوره در آخر آیه آمده است «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» کسی که برای خداوند شریک قائل شود، در گمراهی دوری افتاده است.

^۳ - از گناہان نابخشودنی بهره‌یز، که آنها عبارت‌اند از: غل و غش و کسی که به چیزی غش کند، روز قیامت با همان آورده خواهد شد، و خورنده ربا، زیرا که او در قیامت بر نمی‌خیزد، مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان دیوانه شده و نمی‌تواند خود را حفظ کند کنز العمال، ۴۳۷۷۰.

^۴ - تمام گناہان بخشودنی هستند، مگر ستم به هم‌کیشان تحف العقول، ص ۲۲۳.

۵ - کوچک شمردن گناه

کسی که معصیتی مرتکب می‌شود و آن را کوچک شمرده و می‌گوید، این گناه من در مقابل بقیه گناهانم چیزی نیست، این معصیت، خود گناهی نابخشودنی می‌شود.
قال الباقر علیه السلام: **مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي لَا تَغْفَرُ، قَوْلُ الرَّجُلِ: يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوَاحِدْ إِلَّا بِهَذَا.**^۱
حضرت امیر علیه السلام شدیدترین گناه را خطایی می‌داند که مرتکب شونده آن، وی را ضعیف شمارد:

أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ.^۲

^۱ - از گناهانی که بخشوده نمی‌شود سخن کسی است که می‌گوید، ای کاش من با غیر این گناه موأخذه نمی‌شدم
بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۵۵.

^۲ - بدترین گناهان و سخت‌ترین آنها، گناهی است که صاحبش آن را کوچک شمرد (**نهج البلاغه**، حکمت ۳۴۰ و ۴۹۶ به ترتیب فیض الاسلام و حکمت ۳۴۸ و ۴۷۷ به ترتیب صبحی صالح).

زهد

قال علی علیه السلام: الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ الْكَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ، قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ، وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَ لَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ.^۱

حضرت امیر علیه السلام فرق بین زاهد و صابر و راغب را چنین بیان می‌دارد: زاهد آن است که غم و شادی را از دل بیرون نموده باشد، نه از بدست آوردن چیزی خوشحال می‌گردد و نه از دست دادن چیزی ناراحت. صابر آن است که هرچند دلش طلب دنیا کند ولی چون بدی عاقبت آن را می‌داند از او بیزار است، ولی راغب، دل به محبت دنیا بسته است. رسول خاتم صلی الله علیه و آله، شبها عبای خویش را دو لا می‌کرد و بر آن می‌خوابید، شبی عبایش را چهار لا کرده بودند، وقتی بیدار گشت ناراحت شد که چرا امشب بر عبای چهار لا خوابیده است، تا مبادا از بیداری شب محروم بماند.

و اما علی علیه السلام:

دنیا گریزی وی بی‌بديل است، بی‌رغبتی وی به دنیا مانند ندارد و نه قبل از او و نه بعد از او (جز معصومین علیهم السلام) احدی را یارای حتی شنیدن زندگی زاهدانه علی علیه السلام نیست،

^۱ - تمام زهد در دو جمله از قرآن آمده است، خدای پاک و منزّه می‌فرماید «بر گذشته تأسف مخورید و نسبت به آینده دل‌بند نشوید» بنابراین هر آن کس که غم گذشته نمی‌خورد و نسبت به آینده دلخوش نمی‌شود، هر دو جانب زهد را در اختیار گرفته است **نهج البلاغه**، حکمت ۴۳۱ به ترتیب فیض الاسلام و ۴۳۹ به ترتیب صبحی صالح.

حضرت خود می‌فرمود: شما قادر به زندگی مثل من نیستید **أَلَا وَانَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ**^۱.

عیسای مسیح علی نبینا و آله و علیه‌السلام فرمودند: دنیا سه آفت دارد. ۱ - از غیر حلال بدست آمده باشد، عرض کردند اگر از راه حلال بدست آورد، چی؟ حضرت آفت دوم را در پاسخ آنها آورد و فرمود: ۲ - در جای خود نشود، عرض کردند اگر در جای خود صرف شود، چی؟ حضرت در پاسخ این سؤال، آفت سوم را بیان کرد و فرمود: ۳ - آدمی را از یاد خدا باز می‌دارد، و البته این دیگر پاسخی ندارد و آفتی بی‌علاج است. علمای علم اخلاق، برای زهد مراتبی عنوان کرده‌اند که از جمله آنها:

- ۱ - زهد فرضی، که آن اجتناب از محرّمات است.
 - ۲ - زهد سلامت، که آن اجتناب از مشتبهات و همه شبهات است.
 - ۳ - زهد فضل، که آن اجتناب از زاید بر احتیاجات نفس است.
 - ۴ - زهد معرفت، و آن عدم التفات به ماسوی‌الله و توجه تمام عیار به خالق هستی‌بخش می‌باشد.
 - ۵ - زهد خائفین، و آن خوف و اضطراب و احساس تنهایی بخاطر عواقب امور می‌باشد.
 - ۶ - زهد عارفین، و آن این است که بنده هیچ چیزی جز رضای خالق نپسندد نه بهشت می‌خواهد و نه از جهنم بیزار است، او فقط خالق خود را می‌طلبد و بس.
- حضرت امیر علیه‌السلام از آنچه که در ابتدای بحث گذشت، زهد را در دو کلمه مستفاد از قرآن کریم خلاصه می‌فرماید:

- ۱ - ناراحت نشدن از آنچه از دست می‌رود.
- ۲ - خوشحال نشدن از آنچه بدست می‌آید.

زهد و رهبانیت در اسلام

رهبانیت یعنی گوشه‌گیری از اجتماع و اعراض از حیات دنیوی و پرهیز از انعام الهی، اصولاً راهب، دنیا را از آخرت کاملاً جدا می‌بیند. همین دید و نگرش باعث شده از مردم فاصله بگیرد و از دنیا جز به اندازه سدجوع و حفظ رمق بهره نبرد.

^۱ - بدانید که شما قادر نیستید عیناً مثل من باشید همان، نامه ۴۵.

ولی از آنجا که اسلام یک دین اجتماعی است، و به ارزشهای اجتماعی بیش از ارزشهای فردی بها می‌دهد و حتی گناهان و خطاهای انسانها، اگر وجه اجتماعی داشته باشد، بیشتر مورد نکوهش واقع شده و عذاب سخت‌تری برای آنها در نظر گرفته است. این طرز فکر را بنیاء و مبناء رد می‌کند، در نظر اسلام دنیا و آخرت دو مقوله کاملاً از هم جدا نیستند، بلکه آنچه در جمع‌بندی آیات و روایات مربوط به این مسئله بدست می‌آید، این است که دنیا گذرگاه آخرت است و جای زراعت و پرورش محصول می‌باشد و آخرت محل درو و بهره‌برداری از زراعت‌ها محسوب می‌شود و زهد نیز به معنای بهره‌گیری از دنیا برای آخرت است. و سر لوحه اعمال زاهد دنیاگریزی نیست که این همان رهبانیت مردود است کما اینکه دنیاگرزینی جانب افراط مسئله است.

لَيْسَ الزُّهْدُ أَنْ لَا تَمْلِكَ الشَّيْءَ بَلِ الزُّهْدُ أَنْ لَا يَمْلِكَكَ الشَّيْءُ.^۱

بنابراین گوشه‌گیری و دوری‌گزینی و بی‌توجهی به اجتماع و صلاح و فساد آن در شرایط عادی و امکان امر به معروف و نهی از منکر صحیح نیست. خداوند می‌خواهد مخلوقاتش هدایت یابند. اگر هدایت‌یافتگان گوشه صومعه‌ای را به خود اختصاص دهند، خلاق توسط چه کسانی راه را تشخیص دهند و در دام شیاطین گرفتار نگردند. البته ناگفته نماند انسان اجتماعی در اسلام چون در معرض خطر و اغواهای نفسانی و شیطانی قرار می‌گیرد بایستی مزین به خصوصیات و ویژگی‌هایی شود، که تحت عنوان ذیل به آنها می‌پردازیم.

بایسته‌های زاهد

۱ - عشق

اولین رکن زهد، عشق است. عشق به ذات لایتناهی، زاهد بعد از ایثار و جانفشانی برای خلاق خداوند، همدردی با آنان، حریت و آزادی در مقابل صاحبان قدرت و مال و جاه، بایستی به معشوق خود عشق ورزد. عشقی که به وی توان اطاعت و عبادت حق دهد.

^۱ - زهد آن نیست که مالک چیزی نشوی، بلکه زهد آن است که چیزی مالک تو نشود.

مزار بن حمزه از یاران امام علی علیه السلام بر معاویه وارد شد، معاویه از او خواست حالات حضرت را برای او توصیف کند. وی گفت: شهادت می‌دهم گاهی وی را در محل عبادتش دیده‌ام، هنگامی که تاریکی شب همه جا را فراگرفته بود، در محراب ایستاده و محاسنش را گرفته بود و مثل مارگزیده به خود می‌پیچید و در تب و تاب بود، می‌گریست و می‌گفت: **آه مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِيمِ الْمُؤَرِدِ**^۱. همین بود که معاویه با آن همه عنادش با علی علیه السلام می‌گفت: **عَقِمَتِ النِّسَاءُ أَنْ تَلِدَ بِمِثْلِهِ**^۲.

۲ - ایثار

زهد هیچ‌گاه از ایثار منفک نمی‌شود و زاهد کسی است که دیگران را بر خود ترجیح دهد و اندوخته خود را به محتاجان و فقرا دهد، همان کاری که مولای زاهدان و سرور متقیان عالم می‌کرد.

... وَ يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ...^۳

و البته این سنت خانواده عصمت و طهارت علیهم السلام است.

وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا.^۴

این آیات چقدر به انسان امید می‌دهند. خوشا بر احوال ما شیعیان که افتخار تبعیت از چنین اسوه‌هایی را داریم و بدا به حال ما که با وجود چنین سرورانی، از غیر خدا یاوری می‌طلبیم و تملق هر کس را برای لقمه نانی بر خود هموار می‌کنیم.

«معاویه برای ابوذر ۲۰۰ اشرفی به وسیله غلامی فرستاد، ابوذر پرسید: به همه داده‌اند؟ غلام گفت: خیر، پیش کش معاویه است برای شما، شاید غلام تصور می‌کرد از اینکه معاویه فقط برای ابوذر هدیه فرستاده است وی خوشحال می‌شود، در حالی که با چهره در هم کشیده ابوذر روبرو شد و فرمود نمی‌گیرم، غلام گفت: آقا قبول کنید، آزادی من در گرو قبولی شماست، ابوذر فرمود: بردگی من هم در قبولی آن است. امام صادق علیه السلام فرمود: همان شب

^۱ - آه از کمی توشه و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت مقصد **نهج البلاغه**، حکمت ۷۴ به ترتیب فیض الاسلام و ۷۷ به ترتیب صبحی صالح.

^۲ - زنان از اینکه مثل علی را بربایند عقیم‌اند **بحار الأنوار**، ج ۴۲، ص ۱۱۸.

^۳ - سوره حشر، آیه ۹ آنان را بر خودشان مقدم می‌دارند، هر چند خود بدان محتاجند.

^۴ - سوره دهر، آیه ۸ و غذای خود را با اینکه بدان محتاجند، به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند.

که ابوذر آن ۲۰۰ اشرفی را نپذیرفت به نان شب محتاج بود».

۳ - همدردی

فاصله فقر و غنا، از آثار وجود ظلم و عدم رعایت عدالت اجتماعی در جامعه است. اگر حقوق انسان‌ها مطابق اقتصاد اسلامی رعایت می‌شد، اگر حق فقرا پایمال نمی‌گشت، قطعاً فاصله فقیر و غنی به این اندازه وحشت‌بار نمی‌گردید. از این رو اسلام بر رسیدگی به امور فقرا اهمیت زیادی می‌دهد و با وضع قوانینی چون صدقات واجبه و مستحبیه، اوقاف و امور خیریه و... در صدد از بین بردن و یا به حداقل رساندن این شکاف طبقاتی است، ولی از آنجا که یکی از دو محور و کانون فریب‌های شیطان‌ی مال‌پرستی است، رسیدن به این آرزو هم‌تنی همه‌جانبه را می‌طلبد.

شخص زاهد چون به اجتماع می‌نگرد به واسطه ناتوانی وی از زدودن آثار فقر، بایستی حداقل با آنان همدرد شود و زندگی خود را در پایین‌ترین سطح جامعه تنظیم نماید.

به این زاویه از زندگی حضرت امیر علیه‌السلام توجه کنید:

آن حضرت می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَى أَيْمَةِ الْعَدْلِ أَنْ يَقْدِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ.^۱

أَفْتَحَ مِنْ نَفْسِي بَأَنْ يُقَالَ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أَشَارُ كُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ...^۲
...وَلَكِنْ هَيْهَاتَ أَنْ يُغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُودَنِي جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوَّالِيَمَامَةً مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ، وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالسَّبْعِ، أَوْ أَبِيتَ مِبْطَانًا وَ حَوْلِي بَطُونٌ غَرَّتِي وَ أَكْبَادٌ حَرَّتِي...^۳

^۱ - خداوند بر پیشوایان حق واجب گردانیده که، بر خود سخت گیرند و همچون ضعیفترین مردم باشند، تا فقر فقیر موجب پریشانی و نگرانی او نشود (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰ به ترتیب فیض الاسلام و ۲۰۹ به ترتیب صبحی صالح).

^۲ - آیا خود را قانع کنم که من امیرمؤمنانم، اما با مردم در سختی‌های روزگار خود را شریک نگردانم همان، نامه ۴۵.

^۳ - اما هیهات که هوی و هوس بر من غلبه کند و حرص و طمع مرا وادار نماید تا طعام‌های لذیذ را برگزینم، در حالی که ممکن است در سرزمین حجاز یا یمامه، کسی باشد که امید بدست آوردن قرص نانی نداشته باشد و سیرشدن را یاد ندارد و به خاطر نمی‌آورد، چه دور است که من با شکم سیر بخوابم و در اطرافم شکم‌های گرسنه و کبد‌های تشنه باشند همان.

روزی مرحوم وحید بهبهانی قسیر، لباس نیکو بر تن عروس خود مشاهده کرد، به پسرش می‌فرماید: چرا چنین زندگی می‌کنی، چرا این لباس‌های گران‌قیمت را خریداری می‌نمایی، فرزند در جواب پدر عرض کرد:

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...^۱

آقا فرمود من نگفتم حرام است، ولی بدان ما خانواده‌ای هستیم که پیشوایی دینی مردم را برعهده داریم. مردم بعضی فقیرند، برخی غنی هستند، فقرا از دیدن خوراک و لباس اغنیا حسرت می‌برند، و همیشه خود را به زندگی ما تسکین می‌بخشند و می‌گویند زندگی ما مثل زندگی فلان آقا است، اگر لباس برای عروسش نمی‌تواند تهیه کند و اگر بر تن او لباس وصله‌داری می‌بیند، روانش کمتر آزار می‌بیند و می‌گوید عروس من مثل عروس آقایمان است.

نوعاً علمای شیعه، این صفت حسنه و زاهدانه یعنی همدردی با اقشار ضعیف را فراموش نمی‌کردند، و البته از صاحبان ثروت و مقام و سلطنت کناره می‌گرفتند، که نمونه‌های بسیاری از این شیوه در تاریخ ضبط شده است و ما برای رعایت اختصار تنها به دو نمونه ذیل اشاره می‌کنیم:

گویند: میرزای شیرازی در مکه به دیدار خلیفه شریف عبدالله حسنی نرفت و فرمود:
اذا رايتم العلماء على باب الملوك فقولوا بئس العلماء و بئس الملوك و اذا رايتم

الملوك على باب العلماء فقولوا نعم العلماء و نعم الملوك.^۲

شریف چون این سخن را شنید خود به دیدار میرزا شتافت.

فتحعلی شاه به میرزای قمی صاحب قوانین پیشنهاد کرد که دخترش به عقد پسر میرزا در آید، میرزا به آینده موکول نمود، وی در نماز شبش به درگاه خداوند استغاثه کرد که «اگر قرار است دختر شاه همسر پسر من شود، مرگ جوانم را برسان»، چیزی از این دعا نگذشت که خبر غرق شدن جوان میرزا را آوردند.

^۱ - (سوره اعراف، آیه ۳۲) بگو چه کسی زینتهای الهی که خداوند برای بندگانش خود آفریده و روزی‌های پاکیزه را، حرام کرده است.

^۲ - اگر علما را بر درگاه پادشاهان دیدی، بگو چه بدند علما و پادشاهان؛ و اگر پادشاهان را بر درگاه علما دیدی، بگو چه نیکند علما و پادشاهان.

۴ - پرهیز از تجمل

خلقت انسان به صورتی است که برای بقای حیات، به برخی امور محتاج است. این نیازها در حدّ محدودی قرار دارند و بیشتر از آن، نه تنها مورد نیاز نبوده بلکه گاهی قدرت استفاده از آن نیز وجود ندارد. غذا پوشاک و مسکن انسان حدّ خاصی دارد و او بیش از حدّ نیازش توان بهره‌برداری از آنها را ندارد. اما گاهی این مخلوق خداوند به نیاز ضروری خود بسنده نمی‌کند و همیشه و در همه حال در صدد تهیه وسایل تجمل و عیش و نوش خود می‌باشد، این زیاده‌طلبی معلول علت‌هایی است که از جمله آنها: الف - عوامل تاریخی، گاهی تاریخ یک ملت با تجمل‌گرایی عجین شده است، نسل‌های بعدی نیز به تجملات گذشتگان چیزهایی افزوده‌اند و این روند صعودی همیشه در حال افزایش است.

ب - عوامل سیاسی، امور سیاسی در ایجاد زندگی‌های مرفّه نقش عمده‌ای دارند، و متأسفانه در طول تاریخ بهانه‌های واهی موجب تقویت این عامل شده است. وقتی مردم عثمان را از ساختن کاخ نهی می‌کردند، وی می‌گفت این دارالزیاره و محل دیدار با سران کشورهای جهان است. معاویه نیز کاخ سبز ساخت، گارد محافظ بوجود آورد، بر محل کار خود دربان گماشت و هنگامی که خلیفه دوم از وی گله کرد، گفت: می‌خواهیم حشمت مسلمین در مقابل رومیان محفوظ بماند.

ج - دور ماندن از فرهنگ اسلام، جهالت و نادانی نیز در ترویج تجملات نقش مهمی ایفا می‌کند. افزایش مخارج ازدواج، سختگیری‌های بیجا در خصوص ازدواج و... را می‌توان تحت این عنوان برشمرد. نتیجه این عامل برگشت به سنت‌های غلط جاهلی است.

د - چشم و هم‌چشمی‌ها، یکی از عوامل مهم تجمل‌گرایی، خواسته‌های بیجای برخی است که تصور می‌کنند آنچه را دیگران در زندگی از آن برخوردار هستند، آنان نیز باید همانند آن را داشته باشند و معمولاً چون قدرت و توانایی تهیه تمام امکانات دلخواه خود را ندارند یا مجبور به صبری حسرت‌آور می‌شوند و یا به برخی از معاصی و لغزش‌ها برای رسیدن به هدف خود، دست می‌زنند.

در حالی که زندگی زاهدانه از این دغدغه‌ها به دور است و این‌گونه اغواهای شیطانی

در آن بی‌اثر می‌باشد.

ابن سعد در طبقات که در ردیف مهمترین کتاب‌های تاریخی صدر اسلام است می‌نویسد، علی علیه‌السلام فرمود: روزی که با زهرا علیها‌السلام ازدواج کردم، فرش ما پوست گوسفندی بود که شب بر آن می‌خوابیدیم و روز بر روی آن به شتر آبکش خود علف می‌خوراندیم. به شیخ انصاری ^{قدس سره} گفتند: آقا شما خیلی زحمت می‌کشید، خیلی هنر است، این همه وجوهات می‌دهند و مصرف نمی‌کنید و چنین زندگی فقیرانه‌ای دارید، آقا فرمود: چه هنری کرده‌ام، عرض کردند: آقا هنری از این بالاتر، ایشان فرمودند: حداکثر کار من کار خرکچی‌ها و چاروادارهای کاشان است، به آنان پول می‌دادند که از اصفهان چیزی خریداری کنند و آنان در این کار خیانت نمی‌کردند و این هم هنری نیست.

دنیا در نظر زاهد

دنیا مخلوق خدای متعال است و او هرگز «شرّ محض» خلق ننموده است. خلاق الهی یا خیر محضند، و یا خیر غالب می‌باشند، و نیز ممکن است خیر و شر آنها مساوی یا شرّ غالب باشند ولی به هر حال شرّ محض در میان مخلوقات وجود ندارد. شرور خلق شده نسبی هستند و هر کدام از حیثی شر محسوب می‌شوند نه از کلیه جهات. مثلاً نیش زنبور را شاید شر بنامیم اما با توجه به عسلی که او می‌سازد، و شفای بسیاری از امراض را در خود دارد، چنین شرّی نادیده انگاشته می‌شود، و یا ممکن است میکروب را مایه بیماری بنامیم اما هموست که گلبولهای سفید را در مقابل انواع بیماری‌های دیگر تقویت می‌کند.

باز به عنوان مثال، سیل برای عده‌ای هلاکت‌بار است، اما پرشدن سفره‌های زیرزمینی از آب، منفعتی غیر قابل اغماض می‌باشد.

حتی ابلیس با اینکه شر محسوب می‌شود، اما این نکته نباید فراموش شود که مایه سعادت انسان و بهشت سرمدی برای او، ابلیس است، چه اینکه اگر او نمی‌بود، و آدمی ترک اوامر او نمی‌کرد و به وسیله او آزمایش نمی‌شد، هرگز چنین مقامی برای او حاصل نمی‌گشت.

علی‌هذا، دنیا نیز شرّ محض نیست و آیات و روایات به دیده شرّ مطلق به آن نمی‌نگرند، اگر به دنیا به عنوان وسیله و ابزار رسیدن به هدف نگاه کنیم علاوه بر مضرّ نبودن، مفید نیز هست.

حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید:

... وَ لَنِعْمَ دَارٌ مَّنْ لَمْ يَرْضَ بِهَا دَارًا وَ مَحَلٌّ مَّنْ لَمْ يُوْطِنْهَا مَحَلًّا...^۱

بر این اساس دنیایی که مورد نکوهش و سرزنش قرار گرفته است، علاقه به دنیا و وابسته شدن به آن است. این صفت، صفتی بسیار مذموم بوده و محور فعالیت شیطان است. حضرت امیر علیه‌السلام در قسم عمده‌ای از دستورات اخلاقی خود به مذمت دنیا می‌پردازد.

بعد از ارتحال پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله لحظه لحظه به متصرفات جهان اسلام افزوده می‌شد، فتح ممالک ثروتمندی چون ایران و سایر بلاد دیگر و ارسال آن‌همه غنایم جنگی و بی‌تدبیری و سوء تدبیر اولیای امور در کیفیت استفاده از آنها و نیز سایر ثروت‌های بیت‌المال، باعث شد میل به کثرت‌طلبی و دنیا‌خواهی جاهلیت بازگردد. زندگی اشرافی عثمان برخلاف دو خلیفه قبل، به این روند دامن زد و طبیعی است که:

^۱ - دنیا خوب سرایی است برای کسی که به آن دل نبندد، و خوب وطنی است برای کسی که آن را وطن بنگزیند نهج البلاغه، خطبه ۲۱۴ به ترتیب فیض الاسلام و ۲۲۳ به ترتیب صبحی صالح.

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی
برآوردند غلامان او درخت از بیخ

مسعودی در حالات عثمان می‌نویسد: وقتی عثمان کشته شد، دارایی وی نزد صندوقدارش ۱۵۰/۰۰۰ دینار و ۱/۰۰۰/۰۰۰ درهم بود و املاک او بدون احتساب شتران، ۴۰۰/۰۰۰ دینار می‌شد.

حضرت امیر علیه‌السلام، این روند را آغاز انحطاط اخلاقی جامعه می‌دانست و لذا با هشدارهای سرزنش‌آمیز، نسلهای آینده را از این خطر بزرگ برحذر داشت. به طوری که بدون اغراق می‌توان گفت حضرت امیر علیه‌السلام که در صدر دنیاگریزان قرار گرفته است بیشترین مذمت‌ها را از دنیا بیان فرموده است.

چهره دنیا از دیدگاه حضرت امیر علیه السلام

مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسُّهَا، وَالسَّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا، يَهْوِي إِلَيْهَا الْغِرُّ
الْجَاهِلُ وَيَحْذَرُهَا ذُو اللَّبِّ الْعَاقِلُ.^۱

مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِكِ إِنْ وَقَفْتَ وَقَفَ وَإِنْ طَلَبْتَهُ بَعْدَ.^۲

فَلْتَكُنِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِكُمْ أَصْغَرَ مِنْ حُثَالَةِ الْقَرْظِ وَ قُرَاضَةَ الْجَلَمِ.^۳

یا دنیا یا دنیا ایلبیک عنی اَبی تعرَضت؟ اَم اِلیَّ تَشَوَّقت؟ لاحان حینک، هییهات،

غری غیری لاحاجه لی فیک قد طَلقتک ثلاثا لارجعه فیها فعیشک قصیر و

خطرک یسیر و املک حقیر، آه من قلله الزاد و طول الطریق و بُعد السفر و عظیم

المورد.^۴

دُنیا کم هذه آرهد عندی من عطفه عنی.^۵

وَ اِنَّ دُنیاکم عندی لاهون من ورقه فی قم جراده تفضمها، ما لعلی و لنعیم یفنی

و لذه لا تبقی.^۶

وَاللَّهِ لَدُنیاکم هذه اهُون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم.^۷

ابن عباس می گوید در منزل «ذی قار»^۸ خدمت حضرت امیر علیه السلام رسیدم و ایشان

^۱ - مَثَلُ دنیا مانند مار است که زیر دست انسان نرم و ملایم ولی سم کشنده‌ای در درون با خود دارد. نادان بی‌خبر به آن علاقه پیدا می‌کند و هوشمند عاقل از آن پرهیز می‌نماید همان، حکمت ۱۱۵ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۱۹ به ترتیب صبحی صالح.

^۲ - مَثَلُ دنیا مانند سایه توست، بایستی می‌ایستد، او را بخواهی و به سوی آن بروی دور می‌شود غررالحکم.

^۳ - ای مردم، دنیا در نظر شما بایستی کم ارزش‌تر از پوست درخت و اضافی‌ها و دم‌چی‌های پشم چیده شده حیوانات باشد نهج‌البلاغه، خطبه ۳۲.

^۴ - ای دنیا، ای دنیا، از من دور شو، خود را به من عرضه می‌کنی؟ یا می‌خواهی مرا به شوق آوری؟ هرگز آن زمان نرسد، هییهات، دور شو از من، دیگری را فریب ده، من به تو نیازی ندارم، تو راسه طلاقه نمودم که بازگشتی در پی نداشته باشد. زندگی تو کوتاه، جایگاهت اندک، آرزویت پست است. آه از کمی زاد و توشه و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت مقصد همان، حکمت ۷۴ به ترتیب فیض الاسلام و ۷۷ به ترتیب صبحی صالح.

^۵ - دنیای شما با همه زینتهایش نزد من، از آب بینی گوسفند بی‌ارزش‌تر است همان، خطبه ۳

^۶ - و دنیای شما نزد من از برگ جویده‌ای در دهان ملخی، خوارتر است. علی را با نعمت‌های فانی شدنی و لذت‌های نابود شدنی چکار؟ همان، خطبه ۲۱۵ به ترتیب فیض الاسلام و ۲۲۴ به ترتیب صبحی صالح.

^۷ - به خدا سوگند دنیای شما نزد من، از استخوان خوکی در دست یک جذامی پست‌تر است همان، حکمت ۲۲۸ به ترتیب فیض الاسلام و ۲۳۶ به ترتیب صبحی صالح.

^۸ - نام منزلگاهی در نزدیکی بصره برای استراحت مسافران است.

مشغول وصله زدن کفش خود بود، به من فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟ گفتم بهایی ندارد، فرمود:

وَاللّٰهُ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَمْرِتِكُمْ إِلَّا أَنْ أَقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا.^۱
وَلَهِيَ فِي عَيْنِي أَوْهَى وَأَهْوَنُ مِنْ عَفْصَةِ مَقْرَةٍ.^۲
وَإِيمُ اللّٰهِ يَمِينَا أَسْتَتِنِي فِيهَا بِمَشِيئَةِ اللّٰهِ، لَأُرْوِضَنَّ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهْتَشُّ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُومًا وَتَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَا دُومًا، وَلَأُدْعَنَنَّ مَقْلَتِي كَعَيْنِ مَاءٍ نَضَبَ مَعِينُهَا مُسْتَفْرِغَةً دُمُوعَهَا. أَتَمْتَلِي السَّائِمَةَ مِنْ رَعِيهَا فَتَبْرُكُ، وَتَشْبَعُ الرَّبِيضَةَ مِنْ عُشْبِهَا فَتَرْبُضُ، وَيَأْكُلُ عَلَيَّ مِنْ زَادِهِ فَيَهْجَعُ، قَرَّتْ إِذَا عَيْنُهُ إِذَا أَقْتَدَى بَعْدَ السَّنِينِ الْمُتَطَاوِلَةِ بِالْبَهِيمَةِ الْهَامِلَةِ، وَالسَّائِمَةِ الْمَرْعِيَّةِ.^۳

^۱ - به خدا سوگند همین کفش، از حکومت بر شما محبوب‌تر است، مگر اینکه حقی را به پا دارم و مانع باطلی شوم همان، خطبه ۳۳.

^۲ - این دنیا در جلو چشم من، بی‌ارزش‌تر از دانه تلخی است که بر شاخه درخت بلوط بروید همان، نامه ۴۵.

^۳ - به خدا سوگند، سوگندی که فقط مشیت خداوند را از آن استثنا می‌کنم، آن چنان نفس خویش را به ریاضت وا دارم، که به یک قرص نان هرگاه به آن دست یابم کاملاً متمایل شود، و به نمک بجای خورش قناعت نماید. و آنقدر از چشمانم اشک بریزم که همچون چشمه‌ای خشکیده دیگر اشکم جاری نشود.
آیا همان‌گونه که گوسفندان در بیابان شکم را پر می‌کنند و می‌خوابند و پادسته‌های دیگر از آنها در آغل‌ها از علف سیر می‌شوند و استراحت می‌کنند، علی هم باید از این زاد و توشه بخورد و به استراحت پردازد، در این صورت چشمش روشن باد که پس از سالها عمر به چهارپایان رها شده و گوسفندان مشغول چرا، اقتدا کرده است همان، نامه ۴۵.

نه لایق به عیش است آن دلبری
که هر بامدادش بود شوهری

سوید بن غفله می گوید: خدمت حضرت رسیدم، می خواستند غذا بخورند، سفره نانی باز کردند و نان جوینی را با زانو چند تکه نمودند، مقداری دوغ نیز بر سفره بود که بوی ترشی آن را از دور استشمام می کردم، به فرزندان آن حضرت گفتم، آقا دیگر پیر شده است این غذای او نیست آن هم در این حد، گفتند: آقا خود سفره را محکم می بندد تا کسی به نان سفره روغن نمالد.

اسود بن علقمه گوید:

خدمت امام علی^{علیه السلام} رسیدم، طبقی از لیف خرما در مقابل حضرت بود و تنها دو گرده نان جو در آن قرار داشت به طوری که نخاله آرد بر نانها نمایان بود. به فضّه گفتم چه می شد اگر نخاله

آرد را برای حضرت می‌گرفتی. فضّه گفت: علی نان گوارا بخورد و گناهش برگردن من باشد! حضرت تبسمی کرد و فرمود: من خودم گفته‌ام نخاله نگیرد. امام علیه‌السلام می‌خواست جگر بخورد، یک سال گذشت، روزی به فرزندش امام حسن علیه‌السلام فرمود جگر تهیه کند. گویا حضرت می‌خواست آن روز را با جگر افطار کند که فقیری در زد، حضرت فرمود: این جگر را به فقیر بده تا در روز قیامت این آیه را در نامه اعمالمان نخوانی.

و يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَدْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا....^۱

در حالات شیخ انصاری از علمای بزرگ شیعه آورده‌اند که روزی در ایام تحصیل به هم حجره‌ای خود پولی داد تا نان تهیه کند، او حلوا هم قرض گرفت و نان و حلوا بر سفره گذاشت. شیخ لب به حلوا نزد و فقط نان میل فرمود، مدت‌ها گذشت، همان شخص به نجف و نزد شیخ آمد و از او پرسید: چه شد که به این مقام رسیده‌ای؟ شیخ در جواب گفت: چون جرأت نکردم حتی نان زیر حلوا را بخورم. به جمله‌ای دیگر از امام علیه‌السلام توجه کنید:

أَغْزَبِي عَنِّي فَوَاللَّهِ لَا أَذِلُّ لَكَ فَتَسْتَنْدِي لِي، وَ لَا أَسْلَسُ لَكَ فَتَقُودِي.^۲

دنیا از نظر امام حسین علیه‌السلام

امام حسین علیه‌السلام بعد از مرگ معاویه و آغاز حکومت یزید، آن گاه که امر به بیعت شد، به دنیا و مظاهر آن زیر سایه ظلم و ستم یزید پشت نمود، و همه مصائب و بلاها را بر خود و اصحاب و اهل بیت خویش هموار نمود. «عبدالله بن عمر» در مکه به حضور امام علیه‌السلام رسید و عرض کرد، در تصمیمت عجله منما، از همین جا به مدینه بازگرد و شما نیز مثل سایرین باش، اگر قصد بیعت نداری در خانه بمان، کسی با تو کاری ندارد.

^۱ - (سوره احقاف، آیه ۲۰) آن روز که کافران را بر آتش عرضه می‌کنند به آنان گفته می‌شود از طیبیات و لذایذ در زندگی دنیوی خود استفاده کردید.

^۲ - ای دنیا از من دور شو، به خدا سوگند من تو را رام نخواهم شد تا خوارم سازی، و اختیارم را به تو واگذار نمی‌کنم تا هر کجا خواستی ببری نهج البلاغه، نامه ۴۵.

امام علیه‌السلام در پاسخ فرمودند: افّ بر این سخن. **أَفْ لِهَذَا الْكَلَامِ أَبَدًا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ.**

آیا من خطا کارم؟ اگر هستم بگوئید، من مطیع می‌شوم!
«عبدالله» گفت خداوند فرزند پیامبر را خطاکار قرار نداده و نخواهد داد، طهارت خاندان شما بر همه روشن است. شما و یزید قابل قیاس نیستید. ولی می‌ترسم این صورت زیبایت را با شمشیر مورد حمله قرار دهند و از امت، آن بینی که دوست نداری. «حجاج» در زمان حکومت «عبدالملک»، به مدینه حمله نمود و «عبدالله بن زبیر» را به دار آویخت. «عبدالله بن عمر» نزد حجاج آمد و گفت دستت را دراز کن تا با تو برای عبدالملک بیعت کنم، چرا که پیامبر فرمود کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است. حجاج پایش را دراز کرد و گفت دستم مشغول است. عبدالله چون این تحقیر را دید گفت مرا تمسخر می‌کنی؟ حجاج پاسخ داد: ای احمق بنی عدی، تو با علی بیعت نکردی و اینک می‌گویی رسول خدا چنین و چنان فرموده است، آیا علی امام زمان تو نبود. به خدا سوگند، تو برای سخن پیامبر به اینجا نیامده‌ای، ترس تو از این چوبه داری است که عبدالله بن زبیر بدان آویخته شده است.

«عبدالله بن عباس» که او نیز در نوک حمله یزید قرار داشت به امام علیه‌السلام آن هنگام که حضرت از مکه قصد کوفه کرد، گفت: می‌ترسم در این مسیر کشته شوی، یا در مکه بمان و یا به یمن برو. حضرت در پاسخ فرمودند: به خدا سوگند خیرخواهی تو برایم محرز است ولی من تصمیم خود را گرفته‌ام.

مرگ و زندگی، دنیا و آخرت، برای امام علیه‌السلام شناخته شده بود، او به آخرت می‌نگریست و به وظیفه‌اش می‌اندیشید.

ولی دیگران به دنیا می‌اندیشیدند و دین برای آنان لقلقه زبانی بیش نبود.

ثمرات زهد

حال به بیان اجمالی برخی از آثار و نتایج زهد اشاره می‌کنیم:

۱ - علم و حکمت

یکی از ثمرات زیبای زهد و پرهیز از دنیا گزینی، اعطای حکمت و دانش از سوی خداوند به زاهد است. رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیاناتش خطاب به ابوذر می فرماید: **يَا أَبَا ذَرٍّ، مَا زَهَدَ عَبْدٌ فِي الدُّنْيَا إِلَّا أَنْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِهِ لِسَانَهُ، وَ يُبَصِّرُهُ غُيُوبَ الدُّنْيَا وَ دَوَاءَهَا وَ دَوَاءَهَا، وَ أَخْرَجَهُ مِنْهَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ.**^۱

۲ - حلم و صبر

صبر در مقابل ناملایمات، بلاها، فقر، مصائب و نیز صبر در برابر معصیت از برجسته ترین ویژگی های اخلاقی می باشد، و این موهبتی است که به زاهد هبه شده است.

قال زين العابدين عليه السلام: مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا هَانَتْ عَلَيْهِ مَصَائِبُهَا وَ لَمْ يُكْرَهْهَا.^۲

۳ - واقع بینی

از آثار مهم زهد برداشته شدن حجاب دل و نگریستن به حقیقت اشیاست. گاهی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت عرض می کردند، ما می ترسیم منافق شده باشیم، چون هرگاه نزد شما هستیم و شما ما را به یاد آخرت می اندازید، به دنیا بی رغبت می شویم به طوری که گویا قیامت را با چشم خود می بینیم، ولی وقتی بیرون می رویم و بوی فرزندان و زنان را استشمام می نماییم از آن حال جدا می شویم، حضرت در پاسخ آنان می فرمود: این نفاق نیست این وسوسه شیطان است که شما را به طرف دنیا تشویق می کند و سپس می افزود:

وَ اللَّهُ لَوْ تَدُوْمُونَ عَلَى الْحَالَةِ الَّتِي وَصَفْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِهَا لَصَافَحْتَكُمْ الْمَلَائِكَةُ وَ مَشَيْتُمْ عَلَى الْمَاءِ.^۳

^۱ - ای ابوذر، بنده ای در دنیا زهد نورزید، مگر اینکه خداوند حکمت را در دلش رویانید و زبانش را به آن به سخن آورد، و عیب های دنیا و درد و درمان او را به او نشان داد، و او را سالم و بی گناه از دنیا به سوی دار خوشبختی انتقال داد **بحار الأنوار**، ج ۷۷، ص ۸۰.

^۲ - آنکه در دنیا زهد ورزد، گرفتاری ها بر او آسان می شود و هرگز آنها را مکروه نمی شمارد **همان**، ج ۷۸، ص ۱۴۰.

^۳ - به خدا سوگند اگر به حالتی که توصیف کردید می ماندید، ملائک دست در دست شما می گذاردند و بر آب راه می رفتید **همان**، ج ۷۰، ص ۵۶.

محبت آل البيت (عليهم السلام)

قال رسول الله ﷺ: عَنْوَانُ صَحِيفَةُ الْمُؤْمِنِ حُبُّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.^۱

انسان موجودی است کمال طلب، خلقت وی به گونه‌ای است که هیچ گاه نمی‌خواهد ثابت بماند و همیشه در پی ترقی و تکامل به سوی جهانی که روح وی با آن مأنوس شده است، می‌باشد. و از آنجا که طینت و طبیعت اجتماعی انسان با اثرپذیری از محیط و اطراف خود عجین شده است، وی برای رسیدن به هدف مطلوب خود به الگوهای نیاز دارد تا بتواند با توجه به آنان سیر خود را تصحیح کند و سرعت بخشد.

دین اسلام به عنوان اکمل و اتمّ ادیان الهی، این مقوله مهم را بی‌پاسخ نگذاشته و اسوه‌هایی را برگزیده است، تا راه سعادت را به بشر اعلام نموده و دستگیر آنان برای راهیابی به سعادت شوند. این اسوه‌ها همان آل بیت پیامبرند و البته قدم اول در توفیق تلمذ از آنان و شاگردی مکتب گران سنگشان، عشق و محبت به آنان می‌باشد.

قال رسول الله ﷺ: مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حُبَّ الْأَيْمَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^۲

آنکه پیرو اهل بیت پیامبر باشد با آنان خواهد بود، کما اینکه هر کسی دنبال

^۱ - سرآغاز و عنوان نامه اعمال مومن دوستی علی ابن ابیطالب علیه السلام است کنز العمال، ۳۲۹۰۰.

^۲ - کسی که خداوند، حبّ ائمه اطهار علیهم السلام را روزی او کرده باشد، به خیر دنیا و آخرت رسیده است مشکوٰۃ الأنوار، ص ۸۱.

معبودهای دروغین و معشوق‌های روزمره گیرد، از آنان خواهد گردید. علاوه اینکه این عشق روزمره چشم او را کور و گوش او را کر خواهد ساخت، به طوری که هیچ حقی را نبیند و نشوند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمِي و يُصِمُّ**^۱.

ولی معشوق واقعی، چشم دل انسان را می‌گشاید و افق‌های دوردست را در اختیار انسان قرار خواهد داد و ظرف دلش را وسیع خواهد ساخت.

قال علی عليه السلام: **اِذَا أَحَبَّ اللهُ عَبْدًا زَيَّنَّهُ بِالسَّكِينَةِ وَالْحِلْمِ**^۲.

اهمیت محبت

همان طور که گذشت انسان برای رسیدن به مکارم اخلاقی و سیر الهی باید نسبت به اولیاء خدا و اهل بیت عصمت و طهارت، عشق و محبت بورزد. زیرا اولاً: محبت به آل بیت مصنوع و مخلوق الهی است.

قال الباقر عليه السلام: **أَنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْحُبَّ الَّذِي تُحِبُّونَا لَيْسَ بِشَيْءٍ صَنَعْتُمُوهُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ صَنَعَهُ**^۳.

ثانیا: اساس اسلام عشق و محبت به خاندان پیامبر است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبِّي و حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي**^۴.

ثالثاً: محبت به آل بیت، اجر و مزد رسالت است.

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى^۵.

رابعا: هر کس به آل بیت محبت دارد از آنان است.

^۱ - عشق تو به چیزی موجب کوری و کری می‌شود، حرف حق در تو تأثیر نخواهد کرد و تعصب باطل تقویت می‌شود بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۶۴.

^۲ - وقتی خداوند بنده‌ای را دوست داشته باشد، به اطمینان خاطر و بردباری وی را زینت می‌دهد **غرر الحکم**.

^۳ - من می‌دانم که این محبتی که شما به ما می‌ورزید ساخته شما نیست، بلکه صنع الهی می‌باشد بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۲۲.

^۴ - اساس اسلام حب من و حب اهل بیت من است **کنز العمال**، ۳۷۶۳۱، ۳۴۲۰۶.

^۵ - سوره شوری، آیه ۲۳ بگو برای رسالتم مزدی نمی‌طلبم، مگر اینکه خویشانم را محبت کنید.

قال الباقر عليه السلام: مَنْ أَحَبَّنَا فَهُوَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ.^۱

زیرا هر گروهی به داشته‌ها شادمان می‌باشند.

كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ قَرْحُونٌ.^۲

و همچنین علاقه به هر چیزی در دنیا موجب می‌شود همان در اولین لحظات آغاز قیامت همراه آدمی گردد.

قال علی عليه السلام: وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ حَجْرًا لَحَشَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ.^۳

و هر کسی در قیامت با محبوب خویش است.

قال رسول صلی الله علیه و آله: أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحَبَبْتَ.^۴

خامسا: محبت آل بیت ذکر خداوند است.

قال الباقر عليه السلام: إِنَّ ذِكْرَنَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذِكْرَ عَدُوِّنَا مِنْ ذِكْرِ الشَّيْطَانِ.^۵

شیوه ابراز

تمام دوران زندگی بایستی مملو از محبت به اهل بیت باشد، و از همه جای آن این عشق آشکار گردد. ظاهر محل سکونت، اول و آخر هر سخن، مقدم و مؤخر هر مجلس بایستی مملو از عشق به خاندان عصمت و طهارت بوده باشد، باید از آن خاندان کرم و سخا صحبت نمود و به وسیله آنان از خداوند طلب کمک کرد. اکنون به چند نمونه از شیوه‌های ابراز محبت اشاره می‌کنیم.

۱- اسم‌گذاری فرزندان

شاید بتوان گفت اولین نشانه محبت نسبت به اهل بیت انتخاب اسامی ائمه

^۱ - کسی که ما را دوست داشته باشد، از ما اهل بیت می‌باشد تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۱.

^۲ - سوره روم، آیه ۳۲ هر گروهی به آنچه نزد آنان است خوشحالند.

^۳ - اگر انسان سنگی را دوست داشته باشد، با همان محشور می‌شود بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۳۸۴.

^۴ - تو با کسی هستی که او را دوست داری کنز العمال، ۲۴۶۸۶.

^۵ - یاد ما یاد خدا و یاد دشمنان ما یاد شیطان است بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۴۶۸.

اطهار علیهم السلام برای فرزندان است، که تأثیرات روحی و معنوی خوبی به جای می‌گذارد و خوشبختانه این سنت حسنه در جامعه اسلامی ما رعایت می‌شود.

۲ - تربیت اولاد

فرزندان را بایستی با محبت اهل بیت بزرگ کرد، به طوری که این عشق خمیرمایه وجود آنان باشد.

عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم
با شیر اندر آمد و با جان به در شود

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **أَدِّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى حُبِّي وَ حُبِّ أَهْلِ بَيْتِي وَ الْقُرْآنِ**.^۱

۳ - ایجاد محبت در جامعه

قال الصادق عليه السلام: **رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً حَبَبْنَا إِلَى النَّاسِ وَ لَمْ يُبْغِضْنَا إِلَيْهِمْ**.^۲

بیان فضایل خاندان پیامبر صلى الله عليه وآله نیز یکی از راههای ایجاد محبت است. شافعی یکی از ائمه اربعه اهل سنت و امام شافعی‌ها در مدح اهل بیت علیهم السلام می‌گوید:

^۱ - فرزندان را بر محبت من و محبت اهل بیت من و قرآن تربیت کنید (احقاق الحق، ج ۱۸، ص ۴۹۸؛ کنز العمال، ۴۵۴۰۹، حدیثی به همین مضمون وارد شده است).

^۲ - خدای رحمت کند بنده‌ای را که محبت ما را در دل مردم ایجاد می‌کند و ما را نزد آنان مغضوب نمی‌گرداند بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۴۲۱.

يا اهل بيت النبوه حُبِّكُمْ
فَرَضَ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ
كَفَاكُمْ مِنَ عَظِيمِ الْفَخْرِ أَنْتُمْ
مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ^{٩٢٣}

^{٩٢٣} - ای اهل بیت نبوت، حبّ شما واجبی است که خدای در قرآن فرموده است، افتخار شما همین بس که اگر کسی بر شما صلوات نفرستد، نمازش باطل است کنایه از صلوات بعد از شهادتین در تشهد است.

وقتی غیر شیعیان، اهل بیت علیهم السلام را چنین توصیف می‌نمایند، بر ما لازم است بیشتر احساس وظیفه در برابر وسائط فیض حق نماییم.

۴ - محبت عملی

یکی دیگر از شیوه‌های ابراز محبت که از همه شیوه‌ها مهمتر است، پرهیز از گناهان و معاصی و انجام طاعات و عبادات است.

حضرت امیر علیه السلام در این رابطه می فرماید:

مَنْ أَحَبَّنَا فَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِنَا وَ لِيَتَجَلَّبِبِ الْوَرَعَ.^۱

امام رضا علیه السلام می فرماید:

لَا تَدْعُوا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَالْإِجْتِهَادَ فِي الْعِبَادَةِ إِتْكَالاً عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تَدْعُوا حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ التَّسْلِيمَ لِأَمْرِهِمْ إِتْكَالاً عَلَى الْعِبَادَةِ فَإِنَّهُ لَا يُقْبَلُ أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ.^۲

معاویه برای ابوالاسود دثلی یکی از یاران حضرت امیر علیه السلام به عنوان هدیه، عسل فرستاد. مأمور، عسل را به منزل برد و چون ابوالاسود نبود نامه معاویه را به محل کار او رساند، همین که ابوالاسود فهمید معاویه عسل فرستاده و عسلها را به خانه برده اند ترسید مبادا کسی از اهل خانه از آن عسل بخورد، لذا آشفته و سراسیمه به سوی منزل روان شد و چون یکی از دختران خویش را کنار عسل دید فریاد زد **یا بنتاه لا تا کلاه فانه سم نافع** دخترانم دست بر عسل مبرید و از آن نخورید که سم مهلکی است. معاویه می خواهد به این وسیله محبت علی علیه السلام را از دل ما بزداید. دخترش انگشت آغشته به عسل خویش را به خاک مالید.

۵ - تشکیل مجالس سرور و حزن

یکی از شیوه های ابراز محبت، تشکیل مجالس ذکر فضایل و یا مرثیه و عزا و نیز شرکت در مجالس شهادت یا وفیات آل البیت و نیز سرور در اعیاد و ولادت های آنان است.

آنچه مهم است اینکه مجالس حزن یا سرور باید بری از گناه و معصیت بوده، و عملاً اظهار ارادت و دوستی به ائمه اطهار علیهم السلام را به همراه داشته باشد. امام عصر روحی له الفدا می فرماید:

^۱ - کسی که ما را دوست دارد، عمل ما را انجام دهد و ورع و تقوا پیشه کند (مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۷۶؛ قریب به آن در بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۹۲؛ ج ۷۰، ص ۳۰۶؛ ج ۷۱، ص ۱۷۴).

^۲ - به اتکای محبت آل البیت، عمل صالح و کوشش در عبادت را ترک نکنید، و به اتکای عبادت، محبت آل البیت و اطاعت آنها را رها ننمایید، که همانا یکی بدون دیگری قبول نمی شود بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۳۴۷ و ۳۴۸.

إِنَّ شَيْعَتَنَا خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا وَ عَجِنُوا بِمَاءِ وَايْتِنَا.^۱

برگزاری مجالس جشن و شادی، چون عروسی و... در اعیاد و پرهیز از تقارن چنین مجالسی با شهادت یا وفیات نمونه‌ای دیگر از ابراز محبت می‌باشد.

امام صادق علیه‌السلام اوصاف شیعه را در این رابطه چنین بیان می‌دارد:

... الَّذِينَ يَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَيَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا.^۲

۶ - احترام و تقدیس اسمای ائمه اطهار علیهم‌السلام

ذکر درود و صلوات بعد از شنیدن اسم مبارک آنان و جلوگیری از هتک حرمت اسماء و القاب آنان نیز یکی دیگر از شیوه‌های ابراز محبت است.

۷ - دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان

شیوه دیگر، دوستی با دوستان اهل بیت و عناد و دشمنی با دشمنان آنان است.

به این دو روایت در این زمینه از امام صادق علیه‌السلام توجه کنید:

مَنْ تَوَلَّى مُحِبَّنَا فَقَدْ أَحَبَّنَا.^۳

هَيْهَاتَ، كَذَّبَ مَنْ ادَّعَى مُحِبَّتِنَا وَلَمْ يَتَّبِرْ مِنْ عَدُوِّنَا.^۴

فرمایش فوق را امام صادق علیه‌السلام در پاسخ کسی فرمود که به ایشان عرضه داشت فلانی شما را دوست دارد، ولی با دشمنان شما هم دوست است.

آری، کسانی که با معاندان ائمه اطهار علیهم‌السلام تارکان دستورات آنان و اهل گناه و

معصیت رفیق و همنشین هستند، ابراز دوستی آنان نسبت به ائمه صادقانه نیست و قطعاً دروغ می‌گویند.

کسانی که با اهل گناه مأنوسند و ندای انتظار امام عصر سر می‌دهند راست نمی‌گویند

^۱ - شیعیان ما از فضل و باقیمانده طینت ما خلق شده و با آب ولایت ما تخمیر گشته‌اند همان، ج ۳، ص ۳۰۳.

^۲ - کسانی که در شادی ما شاد، و در حزن و غم ما محزون هستند همان، ج ۴، ص ۲۸۹.

^۳ - کسی که به دوست ما محبت کند، ما را دوست می‌دارد همان، ج ۱۰۰، ص ۱۲۴.

^۴ - هیهات، دروغ می‌گوید کسی که ادعای دوستی ما را دارد، و از دشمنان ما بی‌زاری نمی‌جوید همان، ج ۲۷، ص ۵۸.

چه اگر در ادعای خود صادق و پیرو امام زمانشان می‌بودند، نه خود گرد گناه می‌رفتند، و نه با اهل گناه همنشین می‌شدند.

قال الصادق علیه السلام: إِنَّ رَجُلًا قَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ إِنِّي لِأَجِيبُكَ، (ثلاث مرّات) فقال علي عليه السلام: وَاللَّهِ مَا تُحِبُّنِي! فَغَضِبَ الرَّجُلُ فَقَالَ: كَأَنَّكَ وَاللَّهِ تُخْبِرُنِي مَا فِي نَفْسِي! قَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا وَلَكِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِالْفِيءِ عَامٍ فَلَمْ أَرِ رَوْحَكَ فِيهَا.^۱

محبت در قیامت

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْ عَمِلَ أَحَدٌ عَمَلًا سَبْعِينَ نَبِيًّا لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ حَتَّى يَجِبَ هَذَا أَحَى عَلِيًّا وَوَلَدِهِ.^۲

و ايضا عنه صلى الله عليه وآله: مَعْرِفَةُ آلِ مُحَمَّدٍ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ جَوَازٌ عَلَيَّ الصِّرَاطِ وَالْوِلَايَةُ لِإِلِ مُحَمَّدٍ أَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ.^۳

و در همین رابطه روایت ذیل که دریایی از رحمت را در خود جا داده است، امیدی مضاعف می‌بخشد:

سئل رجلٌ رسول الله صلى الله عليه وآله عن الساعة؟ فقال صلى الله عليه وآله: ما أعددت لها؟ قال: ما أعددت لها كبريا إلا إني أحبُّ اللهَ وَ رَسُولَهُ، قال: فَأَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ. الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحْبَبَ.^۴

انس که راوی این روایت است می‌گوید:

^۱ - مردی به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: به خدا سوگند تو را دوست دارم و این جمله را سه بار تکرار کرد. حضرت به وی فرمود: به خدا سوگند دروغ می‌گویی. آن مرد در خشم شد و گفت مثل این است که از نفس من باخبری و از آن خبر می‌دهی! حضرت امیر علیه السلام فرمودند: خیر ولی خداوند دوهزار سال قبل از خلقت بدن‌ها، ارواح را خلق کرد، و من روح تو را بین دوستان ندیدم همان، ج ۶۱، ص ۱۳۲.

^۲ - به خدایی که نفسم در قبضه قدرت اوست، اگر کسی عمل هفتاد پیغمبر را داشته باشد وارد بهشت نمی‌شود تا این که علی و فرزندان‌ش را دوست داشته باشد همان، ج ۲۷، ص ۱۹۶.

^۳ - شناخت آل محمد صلى الله عليه وآله، موجب برائت از آتش است و حب آنان جواز گذر از صراط می‌باشد و ولایت آل محمد صلى الله عليه وآله امان از عذاب می‌دهد همان، ج ۱۷، ص ۱۳.

^۴ - شخصی از پیامبر خدا صلى الله عليه وآله از قیامت پرسید. حضرت فرمود: چه برای آن آماده کرده‌ای؟ عرض کرد چیز زیادی آماده نکرده‌ام ولی خدا و رسولش را دوست دارم، حضرت فرمود: «تو با آنان هستی که دوستشان داری» کنز العمال، ۲۵۵۵۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۳

فَمَا رَأَيْتُ الْمُسْلِمِينَ فَرِحُوا بَعْدَ الْأَسْلَامِ بِشَيْءٍ أَشَدَّ مِنْ فَرَحِهِمْ بِهَذَا.^۱
قال رسول الله ﷺ: حُبِّي وَ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ أَهْوَا لُهُنَّ عَظِيمَةٌ،
عِنْدَ الْوَفَاةِ وَ فِي الْقَبْرِ وَ عِنْدَ التَّشْوِيرِ وَ عِنْدَ الْكِتَابِ وَ عِنْدَ الْحِسَابِ وَ عِنْدَ
الْمِيزَانِ وَ عِنْدَ الصَّرَاطِ.^۲

در این زمینه به یک روایت دیگر، اشاره می‌کنیم.

قال رسول الله ﷺ: أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حَبًّا أَلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيدًا... مَاتَ مَغْفُورًا
لَهُ... مَاتَ تَائِبًا... مَاتَ مُؤْمِنًا مُسْتَكْمِلَ الْإِيمَانِ... بَشَرَهُ مَلِكُ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ ثُمَّ
مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ يَرْفُؤُ إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا يَرْفُؤُ الْعُرُوسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا... فُتِّحَ لَهُ فِي
قَبْرِهِ بَابٌ إِلَى الْجَنَّةِ، ... جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ... مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ
وَالْجَمَاعَةِ.^۳

اهل بیت

در خاتمه این بحث به سه نکته اشاره می‌کنیم:

- ۱- هر چند اهل بیت منحصر به چهارده معصوم علیهم‌السلام افضل صلوات المصلین هستند، ولی نباید فراموش کرد دوستداران آنان نیز به اندازه محبت و عشقشان به آن خاندان، تالی تلو آل‌البیت قرار می‌گیرند بدان حد که عاشق‌ترین آنان در زمره خود آنان واقع می‌شود، و لذا پیامبر ﷺ را اهل‌البیت می‌شمرد و امام صادق علیه‌السلام فضیل و یونس را اهل‌بیت می‌دانست. سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ.^۴

^۱ - ندیدم مسلمانان بعد از نعمت اسلام به چیزی برتر از این خوشحال شوند.

^۲ - دوستی من و اهل‌بیت من در هفت جایی که اضطراب آن عظیم است نافع می‌باشد، و آن جاها عبارت‌اند از: هنگام وفات، در قبر، هنگام زنده شدن، نزد نامه اعمال، هنگام محاسبه، هنگام میزان سنجش اعمال و وقت عبور از صراط بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۴۷.

^۳ - کسی که بر دوستی آل پیامبر بمرسد، شهید و بخشیده شده و تائب و با ایمان کامل مرده است. ملک‌الموت و سپس نکیر و منکر وی را به بهشت بشارت می‌دهند، سرعت می‌گیرد به سوی بهشت همان طوری که عروس به خانه شوهر می‌رود. و از قبرش بابتی به سوی بهشت گشوده شده و خداوند قبر او را محل زیارت ملائک رحمت قرار می‌دهد و بر سنت و جماعت مرده است همان، ج ۲۳، ص ۲۳۳.

^۴ - سلمان از ما اهل‌بیت است همان، ج ۱۰، ص ۱۲۳.

۲- کسی که عشق به اهل بیت بورزد دشمنانش زیادند، کما اینکه دشمنان خود آل‌البیت زیاد بودند، آن کس که بخواهد در مسیر آل‌البیت حرکت کند از تمام جوانب در هجمه شیاطین جتنی و انسی است، تا او را از معشوقش جدا کنند.

قال علی علیه‌السلام: مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَيْسَتْ عِدَّةٌ لِبِلَالٍ.^۱

و نیز به ابوذر فرمود:

إِنْ كُنْتَ تُحِبُّنِي فَأَعِدْ لِلْفَقْرِ تَجْفَافاً أَوْ جِلْبَاباً، إِنَّ الْفَقْرَ إِلَىٰ مُحَبِّبِنَا أَسْرَعُ مِنْ أَعْلَىٰ
الْوَادِي إِلَىٰ أَسْفَلِهِ.^۲

۳- اهل بیت از دیدگاه اهل سنت

فخر رازی که یکی از علما و متفکرین اهل سنت است در تفسیر آیه شریفه قُلْ لَا
أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ^۳، روایات زیادی را در محبت به آل‌البیت نقل
می‌کند و سپس می‌گوید:

و لا شك ان فاطمة و عليا و الحسن والحسين كان التعلق بيهم و بين

رسول الله صلى الله عليه وآله اشد التعلقات و هذا كالمعلوم بالنقل المتواتر فوجب ان يكونوا هم
الآل.

سپس می‌افزاید:

ان الدعاء لآل، منصب عظيم و لذلك جعل هذا الدعاء خاتمة التشهد في الصلاة
و هو قوله: اللهم صل على محمد و على آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد،
و هذا التعظيم لم يوجد في حق غير الآل. فكل ذلك يدل على ان حب آل محمد
واجب.^۴

^۱ - کسی که ما اهل بیت را دوست می‌دارد، برای استقبال از بلا آماده شود همان، ج ۳۹، ص ۲۹۵.

^۲ - اگر ما را مرا دوست دارید، در مقابل فقر زره و پیراهنی بپوشید، و خود را برای مقابله با فقر مهیا سازید، که آن از سرعت
آبی که از بلندی سرازیر می‌شود، سریعتر به مؤمن می‌رسد (همان، ج ۲۶، ص ۱۳۰).

^۳ - (سوره شوری، آیه ۲۳) بگو من هیچ پاداشی از شما برای رسالت نمی‌خواهم، جز آنکه نزدیکانم را دوست داشته باشید.

^۴ - شکی نیست که فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم‌السلام، شدیدترین تعلقات را با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دارند، و این به نقل متواتر
ثابت شده و لذا آنان آل پیامبر می‌باشند. دعا برای اهل بیت، منصبی عظیم است، و به همین خاطر این دعا در پایان تشهد قرار داده شده است، خدایا
بر محمد و آل او درود فرست و به آنان رحم فرما. این ستایش در حق احدی جز اهل بیت دیده نشده است، اینها همگی دلالت می‌کنند که دوستی
آل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله واجب است تفسیر فخر رازی، ج ۲۷، ص ۱۱۶.

و اما زمخشری یکی دیگر از علما و مفسرین اهل سنت در تفسیر کشاف می گوید:
لما نزلت هذه الآية قيل يا رسول الله من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا
مودتهم؟ فقال علي و فاطمه و ابناهما... و لا شك أن النبي صلى اله عليه و
[آله و [سلم، كان يحب فاطمة عليها السلام قال صلى اله عليه و [آله و [سلم: فاطمة
بضعه مني يؤذيني ما يؤذيها.¹

¹ - وقتی این آیه نازل شد، به رسول خدا صلى الله عليه واله گفته شد، قربای تو چه کسانی هستند که محبت آنان بر ما واجب شده است؟
حضرت فرمود: آنان علی و فاطمه و فرزندانشان هستند. شکی نیست که حضرت، فاطمه را دوست می داشت و فرمود: او پاره تن من است، کسی که او
را بیازارد، مرا آزرده است تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۲۱۹؛ این روایت در کتب روائی شیعی نیز آمده است، بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۳۴.

هجرت

قال رسول الله ﷺ: يا أيها الناس: إنما الأعمال بالنياتِ و لكل امرئ ما نوى فمن كان هجرتة إلى الله و رسوله فهجرتة إلى الله و رسوله و من كان هجرتة إلى دنيا يصيبها أو امرئته يتزوجهما، فهجرتة إلى ما هاجر إليه.^۱

هجرت یعنی حرکت از نقطه‌ای به مکانی دیگر، که از جهاتی با نقطه اول فرق داشته و همین فرق و وجه تمایز موجب و انگیزه هجرت شده باشد.

اصطلاحاً چهار مفهوم کلی را می‌توان برای هجرت در نظر گرفت:

- ۱- هجرت مادی محض برای رسیدن به مادیات.
- ۲- هجرت در امور معنوی برای تزکیه روح و روان.
- ۳- هجرت با ابزار مادی برای وصول به عقبی.
- ۴- هجرت نهایی انسان که از آن به مرگ تعبیر می‌شود.

^۱ - ای مردم، ثواب اعمال به نیت آنها بستگی دارد، و هرکسی مالک آن چیزی است که نیت نموده است. پس اگر هجرت وی به سوی خدا و رسول او باشد و بدین نیت صورت گرفته باشد، هجرت وی در محاسبه همان بهره را خواهد داشت، و اگر هجرتش به نیت دنیاطلبی باشد یا مثلاً بخواهد با زنی ازدواج کند هجرت به سوی همان خواهد بود و بیش از آن بهره‌ای نخواهد داشت (بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۱۱).

هجرت مادّی محض

گاهی عامل هجرت، رسیدن به امور دنیوی است و مهاجر هدفی جز آن ندارد. از این نوع هجرت، می‌توان به مهاجرت برای امرار معاش و کسب معیشت اشاره کرد. حُسن و قبح این نوع هجرت بستگی تام به نیت مهاجر و عمل وی دارد،^۱ یعنی اگر وی برای امرار معاش از طریق حلال مهاجرت می‌کند، هجرت وی لازم است و اگر از طریق حرام کسب معیشت می‌نماید، مثلاً مواد مخدر، شراب و آلات لهو و لعب و قمار و... خرید و فروش می‌کند، هجرت وی حرام است. مسافرتی که جوان بدون اذن والدین و یا همسر بدون اجازه شوهر انجام می‌دهد جزء این قسم از هجرت است، این نوع از هجرت در ذیل روایت آغاز بحث مطرح شده است.

هجرت روحانی

از این نوع هجرت در روایات تعبیر به **افضل الهجرة و اشرف الهجرة** شده است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **أَفْضَلُ الْهَجْرَةِ أَنْ تَهْجَرَ السَّوَاءَ.**^۲

و ایضا عنه صلی الله علیه و آله: **أَشْرَفُ الْهَجْرَةِ أَنْ تَهْجَرَ السَّيِّئَاتِ.**^۳

هجرت از گناه و معاصی، در واقع همان جهاد اکبر و جهاد نفس است که از جهاد عملی و با شمشیر بالاتر دانسته شده است، لذا مهاجر واقعی کسی است که از گناه هجرت نماید.

^۱ - در صدر اسلام شخصی فریفته زنی به نام ام قیس شد، زن که در جایی دوردست سکونت داشت عاشق خود را به سوی خود کشانید و مرد را وادار به هجرتی سخت و با مشقت نمود، چون اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله از این موضوع خبر یافتند، او را مهاجر ام قیس نام نهادند.

^۲ - برترین هجرت‌ها، هجرت از بدیهاست **کنز العمال**، ۴۶۲۶۴.

^۳ - شریفترین هجرت‌ها، هجرت از گناه است **همان**، ۶۵.

سفر آن نیست که از مصر به بغداد روی
از سر نفس گذشتن سفر مردان است

قال رسول الله ﷺ: الْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ.^۱
این نوع از هجرت احتیاج به نقل و انتقال ندارد، بلکه باید روان ناآرام و مضطرب را به

^۱ - مهاجر کسی است که از آنچه خدا بر او حرام کرده، هجرت نماید اثنی عشریه، ص ۹.

آرامش و طمأنینه رسانید **وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ**^۱

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از بعثت و نزول اولین وحی، از شدت و اضطراب حمل امانت سخت الهی، به منزل رفتند و به حضرت خدیجه کبری علیها‌السلام فرمود: مرا بپوشانید، جبرائیل امین علیه‌السلام بار دیگر بر وی نازل شد و دستوراتی به وی داد که عبارت‌اند از: ۱ - برخیز جهانیان را بیدار کن، ۲ - پروردگارت را بزرگ شمار، ۳ - لباست را (عملت را) پیراسته نما، ۴ - از پلیدی پرهیز کن، ۵ - منت مگذار، ۶ - فزونی طلب نکن، ۷ - شکیبایی نما. یکی از این دستورات وجوب هجرت از پلیدی و آلودگی گناه یا عذاب و قهر الهی که نتیجه معصیت است و یا هجرت از نگرانی و اضطراب می‌باشد، هرچند این سه تفسیر از آیه شریفه در کتب تفسیری آمده، اما کاملاً واضح است که این معانی عرضی نیستند که با هم منافات داشته باشند، بلکه همه در طول یکدیگر می‌باشند، به این بیان که پلیدی و آلودگی گناه موجب اضطراب می‌شود و ثمره آن عذاب قهر الهی خواهد بود.

هجرت مادی برای وصول به عقبی

در این نوع از هجرت نیز نقل و انتقال مادی صورت می‌گیرد و مهاجر از نقطه‌ای به نقطه دیگر حرکت می‌کند، ولی هدف از این حرکت، تقرب به سوی خداوند است. نیت وی، نیت اصلاحی است نه افسادی، در این نوع از هجرت صرفاً رضوان خداوند مورد نظر است، حدیثی که در ابتدای بحث گذشت، این نکته را به ما می‌فهماند که ثواب مهاجرت، به نیت آن بستگی دارد، اگر کسی در هجرتش فقط نیت دنیا کند، قطعاً از آخرت بی‌بهره خواهد بود، ولی آن کس که برای خدا و رسولش مهاجرت نماید، هجرت برای آنها بوده و همان را پاداش می‌بیند.

در صدر اسلام، یکی از سپاهیان اسلام به قصد کشتن مشرکی و تصاحب الاغ وی به میدان رفت، از قضا آن مسلمان کشته شد، واقعه را به حضور پیامبر عرض کردند، فرمود: شهید راه الاغ است.

^۱ - سوره مدثر، آیه ۵ از پلیدی دوری گزین.

اقسام هجرت نوع سوم

۱- هجرت برای کسب معارف اسلامی و

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ^۱

چندین شأن نزول برای این آیه بیان شده است، بنابر یکی از آنها، آیه مربوط به جهاد است و لذا در تفسیر آیه باید گفت: مسلمانان در سرایا که پیامبر در مدینه باقی می‌مانند، همه به جهاد نروند و اطراف پیامبر را خالی نگذارند. مطابق شأن نزول دیگر، تفسیر آیه این است که مبلغان دینی همه با هم از مدینه خارج نگردند تا پیامبر تنها بماند. اما طبق شأن سوم، بادیه نشینان صحرای حجاز، هنگام مسلمان شدن همه به مدینه ریختند تا احکام دین بیاموزند و این موجب کمبود ارزاق و بالا رفتن قیمت اجناس و مشکلات دیگر برای اهل مدینه شد. آیه فوق از هجرت عمومی ممانعت فرمود و دستور داد تنها عده‌ای برای یادگیری قیام کنند و به دیگران ابلاغ نمایند. این قسم از هجرت، هجرت علمی است و با توجه به ارزش علم و دانش و مقام عالم، از بزرگترین انواع هجرت نیز معرفی می‌شود.

۲- هجرت برای انجام وظایف دینی

در برخی نقاط عالم به خاطر وضعیت محیط، فشار دستگاههای حاکم و... انسان مسلمان قدرت انجام واجبات خود را ندارد و ناخواسته هر لحظه با گناهان و معاصی مختلفی روبرو می‌شود؛ ماندن در آن مکانها بهانه ترک واجب و انجام گناه نمی‌شود چرا که در روز جزا از این عده خواهند پرسید، مگر زمین خداوند وسیع نبود تا مهاجرت کنید؟

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمُ الْمَلَائِكَةَ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمَ

^۱ - سوره توبه، آیه ۱۲۲ شایسته نیست که مؤمنین همه کوچ کنند، چرا از هر گروهی، عده‌ای کوچ نمی‌کنند تا از دین اسلام آگاهی یابند و هنگام بازگشت، قوم خود را بیم دهند شاید از مخالفت خدا بترسند و از آن خودداری نمایند.

وَسَاءَتْ مَصِيرًا^۱

آیه فوق در مورد مسلمانان اهل مکه نازل شده است که به سوی مدینه هجرت نمودند و به واسطه تهدید جانی و مالی آنان به وسیله قریش، مجبور شدند در صف مشرکین برای جهاد با پیامبرشان به پاخیزند و مع الاسف برخی از آنان کشته شدند. قرآن کریم می‌فرماید: آنان به خود ستم کردند و ظلم نمودند و ملائک جان آنان را گرفتند و نیز در پاسخ این سؤال ملائک که چرا شما با اینکه مسلمان بودید در این صف قرار گرفته‌اید، هیچ بهانه‌ای ندارند و تهدیدات مشرکین قریش برای آنان بهانه نمی‌شود، زیرا به آنان خواهند گفت مگر زمین خدا وسیع نبود که هجرت کنید. این آیه اختصاصی به آن زمان ندارد. مسلمان در هر زمانه‌ای وقتی محیط را برای انجام واجبات و ترک محرمات تنگ دید، و شرایط را برای مسلمان ماندنش غیر مساعد تصور کرد، نمی‌تواند به این بهانه دست به گناه بیالاید و واجبات خویش را ترک کند، بلکه هجرت به مکان دیگر بر او لازم است، و در غیر این صورت روز قیامت هیچ بهانه‌ای از وی پذیرفته نخواهد شد.

۳ - هجرت برای ایجاد تحرک در جامعه

این نوع از هجرت که موضوع اصلی بحث می‌باشد را به طور مفصل بررسی می‌کنیم و ابتدا سراغ هجرت‌های انبیای بزرگ الهی می‌رویم.

الف) هجرت حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه‌السلام

وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِبَهَا وَ مُرْسَهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ * وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ...^۲

حضرت نوح وقتی که از ایمان آوردن مردم نا امید شد، و ثمره ۹۵۰ سال تبلیغ دین

^۱ - سوره نساء، آیه ۹۷ کسانی که فرشتگان قبض روحشان کردند به آنان گفتند، چرا شما با اینکه مسلمان بودید در صف کفار قرار گرفتید، گویند ما در سرزمین خود تحت فشار بودیم فرشتگان گفتند، مگر سرزمین خدا پهناور نبود که مهاجرت کنید، پس آنان جایگاهشان دوزخ و سرانجام بدی دارند.

^۲ - (سوره هود، آیات ۴۱ و ۴۲) نوح گفت بنام خدا سوار شوید و هنگام توقف و حرکت کشتی یاد او کنید که پروردگارم آمرزنده و مهربان است. آن کشتی آنان را از میان امواج همچون کوه، عبور داد.

خدا را جز ایمان عده‌ای قلیل ندید، به امر الهی دستور یافت کشتی بسازد و از آن وادی کفران و معصیت که بزودی نابودن آن حتمی خواهد شد، به نقطه‌ای دور از فساد و تباهی و معصیت کوچ و هجرت نماید.

(ب) هجرت حضرت ابراهیم علیه‌السلام

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ...^۱

حضرت ابراهیم علیه‌السلام بعد از ولادت اسماعیل همراه او و مادرش هاجر از فلسطین به سوی سرزمینی که امروز مکه می‌نامند هجرت نمود تا بنای آخرین دین الهی را پایه گذاری نماید.

هر چند بظاهر، حسادت ساره موجب هجران مادر و فرزند گردید، ولی این هجرت چنان عظمتی برای آن دو ایجاد کرد که تا صور اسرافیل شکوه و جلال آنان و جای قدمپایشان مورد ستایش خلایق شد.

صبر مادر و کودک شیرخوار در پهنه شنهای تفتیده که جز گرمای سوزان آفتاب کسی را به چشم نمی‌دید، باعث شد نعمت‌های خدایی یکی پس از دیگری نازل شوند، زمزم بجوشد، صدای آواز پرندگان سکوت را بشکند، قبیله «جَرُهْم» در آنجا ساکن شوند و اساس یکتاپرستی بنا نهاده شود.

(ج) هجرت حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام

حضرت موسی نیز آنگاه که وعده خویش را با پدر زن خود یعنی حضرت شعیب علی نبینا و آله و علیه‌السلام به پایان رسانید، با همسر خود راهی مصر گشت تا موجبات هدایت جامعه‌اش را فراهم نماید و در این هجرت بود که به مقام نبوت مبعوث گردید. وی وقتی که در مسیر راه می‌خواست برای همسر در حال زایمانش آتش فراهم کند، راهی محل دوردستی شد تا بتواند شعله‌ای از آتش که دیده بود، با خود بیاورد، و چون بدان محل رسید از درختی که در آن حوالی بود، صدا بر آمد:

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى * إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ

^۱ - (سوره ابراهیم، آیه ۳۷) پروردگارا من برخی از فرزندانم در بیابان بی آب و علفی، در کنار خانه‌ای که حرم توست ساکن ساختم.

الْمُقَدَّسِ طُوًى.^۱

(د) هجرت حضرت عیسیٰ علیه السلام

کشتن انبیا یکی از کارهای بنی اسرائیل بوده است و قرآن کریم در آیات مختلفی بدان اشاره می‌نماید ... قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.^۲ آنان شبانه به خانه حضرت مسیح ریختند و بنا بر عقیده خودشان او را دستگیر ساخته و اعدام نمودند، اما بنا بر استدلال صریح قرآن و شواهدی که در انجیل وجود دارد و نیز شواهد تاریخی آن زمان، وی کشته نشد بلکه به سوی عالم بالا هجرت نموده است.

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِمَّنْ مَالَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا أَتْبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا * بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا.^۳

(ه) هجرت پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله

پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه وآله در چهل سالگی به پیامبری مبعوث گردید، و مدت سیزده سال مردم مکه را بیم و نوید داد، ولی هنگامی که از آنان قطع امید کرد، و یاران صدیق خود را چون حضرت ابوطالب رضی الله عنه و حضرت خدیجه کبری علیها السلام از دست داد، مجبور به مهاجرت از مکه به مدینه گشت.

چون این واقعه در تاریخ اسلام بسیار مهم بود و موجب هدایت جمع کثیری از انسانها و آغاز حکومت اسلامی بر قسمتی از سرزمین حجاز شد، بعد از ارتحال

^۱ - (سوره طه، آیات ۱۱ و ۱۲) هنگامی که نزد آتش آمد ندا شد ای موسی من پروردگار تو ام. کفشهایت را درآور که تو در سرزمین مقدس طوی هستی.

^۲ - سوره بقره، آیه ۹۱ بگو اگر ایمان دارید پس چرا پیامبران گذشته را به قتل می‌رساندید.

^۳ - (سوره نساء، آیات ۱۵۷ و ۱۵۸) و نیز به خاطر آن سخنان که گفتند ما مسیح، عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشته‌ایم، در حالی که نه او را کشته‌اند و نه بردار زده‌اند، لکن امر بر آنان مشتبه شد، و کسانی که در مورد وی اختلاف کردند، از آن در شک و تردیدند و علم بدان ندارند. و تنها از گمان پیروی می‌کنند و قطعاً او را نکشته‌اند، بلکه خدای او را به سوی خود بالا برد که خداوند توانا و حکیم است.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و به راهنمایی حضرت امیر علیه‌السلام آن رویداد مبدأ تاریخ مسلمانان معرفی شد. انتخاب این زمان به عنوان آغاز تاریخ مسلمین توسط آن حضرت، اهمیت هجرت را نسبت به میلاد و بعثت و یا فتح مکه که از وقایع مهم دوران پیامبر شمرده می‌شوند، بیان می‌دارد.

در زندگی ائمه اطهار علیه‌السلام نیز موارد زیادی از این نوع هجرت را می‌بینیم، که یکی از آنها هجرت امام حسین علیه‌السلام است. وی که بر سر دو راهی بیعت و شهادت قرار گرفته بود با اهل و عیال و خویشان خود و به قصد حج راهی مکه گشت، و از آنجا برای تمام شدن حجت بر خلائق، حج را نیمه‌تمام گذارده و به سوی آغوشهای باز کوفیان بنا بر آنچه در نامه‌هایشان آورده بودند روانه گردید، کوفیان دنیاپرست، زر و زور و مقام را بر دین و قرآن و پیغمبر ترجیح دادند، و همان دعوت کنندگان در زمره لشکریان سپاه کفر قرار گرفتند و برای رسیدن به آمال و آرزوهای دنیوی، سرهای بهترین خلائق خدا را که همه به اولی بودن آنان بر همه انسانها شهادت می‌دادند، بر سر نیزه نمودند و در نهایت فرزند پیامبرشان را در گودال قتلگاه به شیوه‌ای غیر قابل توصیف به شهادت رسانیدند. این گروه پست به این بسنده ننمودند، اموال اهل حرم را به غارت بردند، خیمه‌هایشان را به آتش کشیدند، و دست بسته در غل و زنجیر شهر به شهر گرداندند، و به شکل اسیر وارد جمع مردم شام نمودند.

امام علیه‌السلام خود علت قیام و هجرت را چنین بیان می‌فرماید:

إِنِّي لَمَّ أَخْرَجَ أَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا، وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ
الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَّتْ صَلي الله عليه وآله أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرُ
بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۱

آثار هجرت

هجرت نوعی نیاز فطری در انسان به تبع شرایط است، هر کس در هر وضعیتی خود را در خطر ببیند، مهاجرت می‌نماید و به نقطه‌ای امن می‌رود و این یک قانون کلی است.

^۱ - من باطل و بیهوده و برای افساد یا ظلم قیام ننمودم. قیام من برای اصلاح امت جدم می‌باشد، می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و بر سیره جدم و پدرم حرکت نمایم بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

حتی حیوانات جنگل اگر خود را در خطر ببینند، و یا نتوانند نیازهای خود را برآورده سازند، مهاجرت می‌کنند. پرندگان همیشه برای یافتن زیست‌گاه مورد علاقه‌شان کوچ بهاری و پاییزی دارند. و این از لوازم نیاز به امنیت در آدمی است. در خطرات روحانی و معنوی نیز، هرگاه انسان شخصیت انسانی خود را در خطر دید، و روح و روان خود را در پرتگاه هلاکت مشاهده کرد، باید هجرت کند، تا شاهد ذلت و تباهی روانش که محور حیات آینده وی خواهد بود نباشد.

قرآن کریم برای هجرت هر دو جنبه مادی و معنوی را در نظر گرفته و دو فایده بر آن مترتب می‌داند.

۱ - خدای متعال وعده فرموده است، هر کسی برای او و به قصد او هجرت کند از نظر معیشتی در مضیقه نخواهد افتاد.

۲ - آینده چنین کسی در قیامت، بهشت جاودان و رضوان الهی خواهد بود.

وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.^۱

آری، کسی که از خانه و زندگی و آباء و اجداد و قبیله خود، فقط برای خدا و رضایت او دل بکند، بیش از پیش در کنف هدایت و عنایت او قرار می‌گیرد، و هم در دنیا مورد توجه خداوند است و هم آخرت وی تضمین می‌باشد.

قال رسول الله ﷺ: مَنْ فَرَّ بِدِينِهِ مِنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ وَإِنْ كَانَ شَيْبَرًا مِنَ الْأَرْضِ اسْتَوْجَبَ الْجَنَّةَ وَكَانَ رَفِيقَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُحَمَّدٍ ﷺ.^۲

ستایش این مقدار از هجرت، علاوه بر بیان عظمت هجرت و اهمیت آن، نوع دیگری از هجرت را یادآوری می‌کند و آن هجرت به اندازه یک قدم است، مثال ذیل را می‌توان از

^۱ - سوره نساء، آیه ۱۰۰ کسی که در راه خدا هجرت نماید، جای امن و فراوان در زمین می‌یابد، و هر کس به عنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبر او، از خانه خود بیرون رود، سپس مرگش فرا رسد پاداش او بر خداست و خداوند آمرزنده و مهربان است.

^۲ - کسی که برای دینش از مکانی دیگر ولو به اندازه یک وجب انتقال یابد، بهشت بر وی واجب شده و رفیق حضرت ابراهیم علیه‌السلام و پیامبر اسلام ﷺ و محمد ﷺ باشد بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۳۱.

نمونه‌های این قسم از هجرت بر شمرد. گاهی انسان در مجلس گناهی نشسته است، و توان امر و نهی ندارد، چنین شخصی اگر یک قدم پا از آن محیط بیرون بگذارد و به‌عنوان اعتراض برخیزد، مهاجر فی سبیل‌الله تلقی می‌گردد، و همان ثواب هجرت و از جمله ثواب بالا را خواهد داشت.

تَعَرُّبٌ

تَعَرُّبٌ بعد از هجرت آن است که انسانی بعد از هجرت به‌سوی خداوند متعال باز به همان نقطه و حالتی که بوده برگردد، اگر از گناه هجرت نموده باز به گناه برگردد، و اگر از محیطی هجرت کرده بدون تغییر شرایط آن محیط دوباره باز گردد و اگر از عقیده‌ای هجرت کرده به همان عقیده بازگشت نماید. چنین عملی اصطلاحاً «تَعَرُّبٌ بعد از هجرت» گویند و از گناهان کبیره شمرده می‌شود.

قال الرضا عليه السلام: وَ حَرَّمَ اللَّهُ التَّعَرُّبَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ لِلرُّجُوعِ عَنِ الدِّينِ وَ تَرْكِ الْمُوَازَرَةِ لِلْأَنْبِيَاءِ وَ الْحُجَّجِ.^۱

^۱ - و خداوند حرام گردانید تَعَرُّبٌ بعد از هجرت را، زیرا موجب رجوع از دین و ترک یاوری انبیا و حجج می‌شود و سائل الشیعة، ج ۱، ص ۷۵.

گریه

قال الحسين عليه السلام: أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذُكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ.^۱

اشک، آبی است که دائما از غده‌های اشکی بر کره چشم، برای پاکیزه نمودن صفحه چشم فرو می‌ریزد و گرد و غبار آن را جمع می‌نماید. این مواد از طریق سوراخ کوچکی که در گوشه چشم قرار دارد، وارد فضای بینی می‌گردد.

اگر انسان حالت گریه پیدا کند، غده‌های اشکی، اشک بیشتری تولید می‌کنند و چون سوراخ کناره‌های چشم گنجایش همه اشکها را ندارد، از گوشه‌های چشم مقداری از آن بیرون می‌ریزند.

طبق بررسی‌های به عمل آمده توسط متخصصین زیست‌شناس، هنگام خنده تنها حدود بیست عضله صورت فعالیت دارند، اما در گریستن حدود سه برابر آن، فعالیت‌های عضلانی صورت می‌گیرد.

بعد از بیان این مقدمه، لازم است به بررسی انواع اشک و اقسام آن با توجه به عوامل پدید آورنده آنها بپردازیم و سپس اهمیت گریستن در مصائب معصومین علیهم السلام خصوصا امام حسین علیه السلام و نیز دیدگاه‌های معصومین علیهم السلام در این باره را متذکر شویم.

^۱ - من کشته اشکم، هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌کند، مگر اینکه اشکش جاری شود بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

اقسام اشکها

۱- اشک تزویر

گاهی گریه، گریه ریا و تزویر است، شخص ریاکار سعی می‌کند اشک و آه و ناله دروغین خود را به دیگران بقبولاند، مصداق گریه ریا، گریه برادران یوسف در مقابل پدرشان بود.

آنان که با خواهش و تمنای زیاد اجازه بردن یوسف به صحرا را از پدر گرفته بودند، بین راه شروع به اذیت او نمودند و قصد کشتن او را داشتند، که اگر مشیت الهی بر زنده ماندن یوسف قرار نگرفته بود به راستی او را می‌کشتند، و دستشان قابیل‌وار به خون برادر آغشته می‌شد، ولی با توصیه یکی از برادران او را در کناره ته چاه قرار دادند تا قافله‌های عبوری وی را با خود ببرند، سپس نزد پدر آمدند و گریه‌ای جانانه سر دادند.

وَجَاءُوا آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ * قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذُّبُّ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ^۱

در اصطلاح عامه مردم، چنین اشکی را اشک تمساح می‌گویند. تمساح حیوانی دوزیست است، طول بدنش به چند متر می‌رسد، حدود نود دندان دارد برخی از آنها در مقابل گلوله اسلحه مقاومند، این موجود با این هیبت و جثه گاهی جفت خود را بر پشت سوار می‌کند و برای شکار به خشکی می‌رود وقتی شکمش پر شد، به این خاطر که پاهایش کوتاه است، قدرت بازگر داندن جفت را ندارد، او را می‌کشد و در پی کشتن جفت خود، آب از چشمانش می‌بارد.

۲- اشک ذلت

گاهی انسان برای حفظ جان یا آبرو یا بدست آوردن نعمتی از نعمت‌های مادی و امتیازی از آنچه که در دنیا به کار می‌آید، در مقابل کسی که به ظاهر بالا دست اوست

^۱ - (سوره یوسف، آیات ۱۶ و ۱۷) برادران یوسف شبانه، گریان به سوی پدر آمدند، گفتند بابا ما رفتیم و مشغول مسابقه شدیم و یوسف را نزد اثنائیه خود گذاشتیم و گرگ او را خورد، تو هرگز حرف ما را باور نمی‌کنی، هرچند راستگو باشیم.

می‌گرید و اشک مثل سیل از چشمانش سرازیر می‌شود. اسلام چنین حالتی را نکوهش کرده و لذا عزت نفس بر مؤمن واجب و ذلت و خواری حرام است. مسلمان بایستی از موجبات ذلت بپرهیزد، و مهمترین موجب ذلت، دنیاطلبی به شکل حرص و طمع است.

حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید: **سَاعَةٌ ذَلٌّ لَا تَفِي بِعِزِّ الدَّهْرِ**^۱

۳ - اشک ندامت

در طول زندگی انسان مخصوصاً در دوران اولیه زندگی، ممکن است حوادثی اتفاق بیفتد، که یادآوری آن حوادث بدان جهت که انسان خودش عامل آنها بوده، موجب حزن شدید شده و حالت گریه به انسان دست بدهد. برخوردهای نامناسب با دیگران و تعدی به حقوق آنان، یا رعایت نمودن ادب و احترام و... می‌تواند عامل چنین حالتی در انسان شود. اشکی که گنهکار به دنبال گناه خود به‌عنوان توبه می‌ریزد از همین قسم می‌باشد.

۴ - اشک شوق

هر چند شوق در پی شادی است، اما اگر شادی زاید الوصفی در پی نگرانی طولانی و یا افکار پریشان پیش بیاید، اشک چشمها جاری می‌شود. از نمونه‌های این گریه، گریه شوق کسی است که آیات بهشت را در قرآن کریم تلاوت می‌کند و یا خصوصیات آن را می‌شنود، و به شوق وصال به این نعمت الهی اشک از دیدگانش سرازیر می‌شود.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

مَا مِنْ عَيْنٍ فَاضَتْ مِنْ قِرَائَةِ الْقُرْآنِ إِلَّا قَرَّتْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ^۲

و نیز فرموده است:

^۱ - لحظه‌ای خواری، با عزت روزگار برابری نمی‌کند **غررالحکم**.

^۲ - هیچ چشمی نیست که از قرائت قرآن اشک از آن جاری شود، مگر اینکه روز قیامت نورانی گردد **کنز العمال**، ۲۸۲۴.

مَنْ بَكَى شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ أَسْكَنَهُ اللَّهُ فِيهَا، وَكَتَبَ لَهُ أَمَانًا مِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ.^۱

قرآن کریم این نوع از اشک را چنین توصیف می‌فرماید:

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ.^۲

۵ - اشک رأفت

گاهی انسان صحنه‌ای دلخراش را می‌نگرد و یا می‌شنود و بی‌اختیار گریه سر می‌دهد، مثلاً گوشه‌ای از زندگی کودکی یتیم را می‌بیند و شمه‌ای از احساس سنگین فقدان پدر را احساس می‌کند و یا ایثار از جان گذشته‌ای را برای احقاق هدف مقدّسش می‌شنود و در پی آن اشک چشمانش سرازیر می‌گردد، و دنیایی از غصه توأم با رأفت و عطوفت نسبت به آنان، بر دلش می‌نشیند.

۶ - اشک کودک

اشک کودک مسبوق به اراده‌ای جدّی نیست تا علتی خاص داشته باشد، بلکه کودک اولین لحظه ورود به زندگی جدید را با اشک و گریه شروع می‌کند. البته در ماههای بعد از تولد ممکن است به واسطه گرسنگی و تشنگی یا ناراحتی، احساس درد کند و بگرید. پیامبر مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: گریه کودک تا یک سال، شهادت و صلوات و دعا برای والدین است: لَا تَضْرِبُوا أَطْفَالَكُمْ عَلَى بُكَائِهِمْ، فَإِنَّ بُكَائَهُمْ أَرْبَعَةٌ أَشْهُرٌ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَرْبَعَةٌ أَشْهُرٌ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ، وَأَرْبَعَةٌ أَشْهُرٌ الدُّعَاءُ لِوَالِدَيْهِ.^۳

^۱ - کسی که به خاطر شوق به بهشت بگرید، خداوند او را در آنجا ساکن گرداند، و امان از فزع اکبر «قیامت» برای او بنویسد مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۴۷.

^۲ - (سوره مائده، آیه ۸۳) زمانی که آیات نازل شده بر پیامبر را می‌شنوند، چشمهای آنان را می‌بینی که از شوق، اشک می‌ریزند، و آن به خاطر حقیقتی است که دریافته‌اند. آنان می‌گویند پروردگارا! ایمان آوردیم، پس ما را با شاهدان حق و در زمره آنان بنویس.

^۳ - کودکان را به خاطر گریه آنان نزنید، زیرا چهارماه گریه آنان شهادت به وحدانیت خداست، و تا چهارماه صلوات بر پیامبر و آل او می‌باشد، و تا چهارماه دعا برای والدین است سفینة البحار، ج ۱، ص ۹۸.

۷ - اشک امید

گاهی انسان اعجاز یا کرامتی از انبیا و اولیا را می‌شنود و در مقابل عظمت صاحب آن اعجاز و کرامت اشک از دیدگانش می‌بارد، این اشک غالباً در مجالس مدح و ستایش ائمه اطهار و معصومین علیهم افضل الصلوات المصلین با شنیدن قطعه شعری یا بیانی جذاب، از دیدگان مؤمنین واقعی فرو می‌ریزد. مؤمن همین که می‌فهمد ائمه معصومین علیهم السلام او را تنها نمی‌گذارند، و حاجت‌های شیعیان را به خدا عرضه می‌دارند، وقتی از حاجت روا شده مؤمنی با خبر می‌شود و کرامتی مشاهده می‌کند اشک بر چشمانش حلقه می‌زند.

۸ - اشک خوف

خوف و ترس بر سه قسم است و اشک و گریه آن نیز به اعتبار خوف، سه قسم می‌یابد: الف) خوف در امور وهمی و خیالی چون سیاهی شب و تاریکی آن، خوابها و کابوس‌های وحشتناک.

ب) خوف در امور دنیوی چون فقر و ناداری.

ج) خوف در امور اخروی برای کردارهای زشت گذشته و امکان نداشتن شرایط توبه و شفاعت.

طبیعی است گریه در امور وهمی و خیال و یا دنیوی مذموم است، بزرگترین موهبت خداوند به انسان، عقل اوست و در این گونه موارد بایستی چاره عقلایی جست. اما گریه برای خوف از خداوند ممدوح و پسندیده می‌باشد.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: **وَمَنْ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ كَانَ لَهُ بِكُلِّ قَطْرَةٍ مِنْ دُمُوعِهِ مِثْلُ جَبَلٍ أَحَدٍ يَكُونُ فِي مِيزَانِهِ مِنَ الْأَجْرِ**^۱.

و ایضا عنه صلی الله علیه و آله: **مَنْ خَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ مِثْلُ الذُّبَابِ مِنَ الدَّمْعِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، أَمَنَهُ اللَّهُ**

^۱ - کسی که چشمش از خوف خدا بگرید، ثواب هر قطره از اشک چشمش بر ترازوی اعمالش همانند کوه احد خواهد بود بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۳۴.

بِهِ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ.^۱

قال الباقر عليه السلام: كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلَّا ثَلَاثًا، عَيْنٌ سَهَرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ فَاضَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ.^۲

و ایضا عنه عليه السلام: ما مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ قَطْرَتَيْنِ، قَطْرَةُ دَمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَطْرَةُ دَمْعَةٍ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ لَا يُرِيدُ بِهَا عَبْدٌ إِلَّا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ.^۳

و باز از امام صادق علیه السلام وارد شده است که:

وَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ كَيْلٌ أَوْ وَزْنٌ إِلَّا الدَّمْعَ فَإِنَّ القَطْرَةَ مِنْهَا تُطْفِئُ بِحَارًا مِنْ نَارٍ وَ إِذَا أَعْرَبَتْ رَقَّتِ الْعَيْنُ بِمَائِهَا لَمْ يَرْهَقْ وَجْهَهُ قُتْرٌ وَ لَا ذِلَّةٌ، فَإِذَا فَاضَتْ حَرَمَةُ اللَّهِ عَلَى النَّارِ، وَلَوْ أَنَّ بَا كَيَا بَكِي فِي أُمَّةٍ لَرُحِمُوا.^۴

این قطره اشک چنان ارزشی دارد که امام صادق علیه السلام می فرماید، اگر اشک تو جاری نمی شود، خود را به گریه بزن، شاید به اندازه پر مگسی آب از آن خارج شود.

إِنَّ لَمْ يَجِئَكَ الْبُكَاءُ فَتَبَاكَ، فَإِنَّ خَرَجَ مِنْكَ مِثْلُ رَأْسِ الذُّبَابِ فَبِخٌ بَخٌ.^۵

و اگر این اندازه هم ممکن نشود باید متوجه چاره شد، زیرا خشکی چشم حکایت از قساوت دل می کند، و عامل قساوت، گناه و معصیت است و چاره آن استغفار و انابه می باشد.

^۱ - کسی که به اندازه مگسی از خوف خداوند، اشک از چشمش خارج شود، خدا او را از فزع اکبر «قیامت» امان خواهد داد همان، ص ۳۳۶.

^۲ - در قیامت همه چشمها گریانند جز سه چشم: ۱ - چشمی که در راه خدا شب بیداری را تحمل کرده، ۲ - چشمی که از خوف خدا اشک ریخته، ۳ - چشمی که خود را از نگاه نامحرم بازداشته است همان، ص ۳۲۹.

^۳ - هیچ قطره ای نزد خداوند محبوب تر از این دو قطره نیست: ۱ - قطره خونی که در راه خدا ریخته شود، ۲ - قطره اشکی در دل شب که فقط برای خدا باشد همان.

^۴ - هر چیزی قابل وزن نمودن است و اندازه ای خاص دارد مگر اشکها، زیرا یک قطره از آنها می تواند دریایی از آتش را خاموش سازد، و هنگامی که چشم کسی پر از اشک شد، صورتش هیچ گاه، تاریک و دلیل نخواهد شد هرگز خوار نخواهد گردید و آنگاه که اشک از چشم سرازیر شود، خداوند آتش را بر او حرام می کند، و اگر گریه کننده ای برای امتی از انسانها بگرید، همه مورد رحمت خداوند قرار می گیرند (همان، ص ۳۳۱).

^۵ - اگر اشک تو جاری نمی شود خود را به گریه بزن که اگر به اندازه سر مگسی آب از چشم تو بیاید، امر عظیمی است «آفرین بر تو» همان.

قال علی علیه السلام: ما جَفَّتِ الدَّمُوعُ إِلَّا لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ مَا قَسَتِ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكَثْرَةِ الذَّنُوبِ.^۱

۹ - اشک اندوه

گاهی عامل اشک، غم و اندوه است، اندوه از دست دادن کسی یا چیزی و یا اندوه برای فراق یار.

در سال هشتم هجری وقتی ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله در دامان حضرت در حال احتضار بود، حضرت می فرمود:

وَ إِنَّا بِكَ لَمَحْزُونُونَ، تَبْكِي الْعَيْنُ وَ يَدْمَعُ الْقَلْبُ وَ لَا نَقُولُ بِالسَّخَطِ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.^۲

یعقوب نیز در فراق پسر چنان صبر کرد و گریست که چشمانش آب آورد و کور شد.
... قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبِرْ جَمِيلٌ...^۳
چنین ناله‌هایی در زندگی همه انبیا وجود داشته است، که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم:

- ۱ - حضرت آدم ابوالبشر، به واسطه دوری از بهشت آن قدر اشک ریخت که صورتش در اثر جریان اشک مجروح شد، وی نیز در مصیبت فرزندش هابیل چهل روز گریست.
- ۲ - حضرت نوح که نام وی عبدالغفار یا عبدالاعلی بود، به خاطر عناد قومش و نپذیرفتن حق و هلاکت آنان، پانصد سال می‌گریست تا اینکه به وی نوح گفتند.
- ۳ - حضرت ابراهیم، از دوری هاجر و اسماعیل و گذاشتن آنان در سرزمین مکه، گریه‌ای سخت سر داد.
- ۴ - یوسف در زندان از فراق پدر، آنقدر می‌گریست که زندانیان به وی گفتند یا شب

^۱ - اشکها خشک نمی‌شوند مگر بخاطر قساوت قلب، و قلبها قسی نمی‌شوند مگر بخاطر کثرت گناهان همان، ج ۷۳، ص ۳۵۴.

^۲ - من برای تو محزونم، چشم می‌گرید و قلب غمناک است، ولی چیزی که موجب خشم خداوند شود بر زبان نمی‌آورم مستدرک الوسایل، ج ۲، ص ۳۸۵.

^۳ - سوره یوسف، آیه ۱۸ یعقوب گفت، هوسهای نفسانی شما موجب این کار شده من صبری زیبا، و بدور از ناسپاسی خواهم داشت.

ناله کن یا روز.

۵ - یحیی چنان می‌گریست که گونه‌هایش زخم می‌شد، مادرش پارچه بر زخم می‌گذاشت که صورتش کمتر اذیت شود.^۱

۱۰ - اشک مصائب ابا عبدالله علیه‌السلام

یکی از انواع اشکها، اشک در ماتم سرور شهدا و سبط رسول خدا، حضرت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام است، ماتمی که بعد از گذشت قرن‌ها هنوز بر قلوب مردم چیره و غم اول و حزن نخستین محسوب می‌شود. غم شهادت او، چنان جانکاه است که هیچ چیزی جز ظهور فرزند نهم او، از آن نمی‌کاهد.

آری، زوال این غم تنها روزی میسر خواهد شد که او بیاید و با انتقام جد مکرّمش دل پیروان و اشکباران را شاد نماید، تنها روزی میسر خواهد بود که زهرای اطهر با پیراهن فرزند وارد صحرای محشر شده و خداوند به مقتضای عدالتش جزا و کیفر قتله حسین علیه‌السلام را به آنان رد نماید.

در روایات ثوابهای عدیده‌ای، برای گریستن در مصائب امام حسین علیه افضل صلوات المصلین بیان شده است، به نمونه‌ای از این اخبار و احادیث اشاره می‌کنیم.

قال الصادق علیه‌السلام: مَنْ ذَكَرَ الْحُسَيْنَ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ مِنَ الدَّمُوعِ مِقْدَارَ جَنَاحِ ذُبَابٍ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ وَلَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ.^۲

و البته به واسطه سنگینی مصائب همه معصومین و ائمه هدی علیهم‌السلام گریستن بر مصیبت هر کدام از آنان بهره‌ای بزرگ عندالله تعالی دارد.

قال الصادق علیه‌السلام: مَنْ ذَكَرَ مَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ وَ لَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الذُّبَابِ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَيْدِ الْبَحْرِ.^۳

^۱ - برای آگاهی بیشتر به سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۵ رجوع کنید.

^۲ - کسی که امام حسین علیه‌السلام را نزد او یاد کنند و از چشمش به اندازه بال مگسی اشک جاری شود، اجر او با خداست و خداوند اجری بدون بهشت برای او راضی نمی‌شود وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۶.

^۳ - کسی که مصائب ما را نزد او یاد کنند و اشکی ولو به اندازه بال مگسی از چشم او جاری شود، خداوند گناهانش را هر چند به اندازه کف دریاها باشد، می‌بخشاید همان، ص ۳۹۱.

قال ابوالحسن الرضا عليه السلام: مَنْ تَذَكَّرَ مُصَابِنَا فَبَكَى وَ أَبْكَى، لَمْ يَبْكِ عَيْنُهُ يَوْمَ تَبْكِي الْعَيُونُ وَ مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحْيِي فِيهِ أَمْرَنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ يَمُوتُ الْقُلُوبُ.^١

البته مصائبی که دشمنان دین بر همه ائمه علیهم السلام وارد کرده‌اند، صفحات زیادی از تاریخ را سیاه نموده است، بدان حد که یازده امام شیعه، هر کدام به نحوی به شهادت رسیده‌اند و اگر امام عصر روحی له الفداء حاضر می‌بودند، جان مبارک او نیز از کید و مکر شیاطین مصون نمی‌ماند. در روایت ذیل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که از پیشگوییهای حضرت بشمار می‌رود به شهادت همه معصومین علیهم السلام اشاره شده است:

أَنَّ الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ إِثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ صِفْوَتِهِ مَا مَنَا إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ.^٢

در پایان این مبحث به احادیثی دیگر پیرامون ثواب گریه بر امام حسین علیه السلام و عظمت آن حضرت در پیشگاه الهی، توجه کنید.

حدیث قدسی:

وَجَعَلْتُ حُسَيْنًا خَازِنَ وَحْيِي وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ وَ ضَمِنْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اسْتَشْهَدَ وَ أَرْفَعُ الشُّهَدَاءَ دَرَجَةً، وَ جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ، وَ الْحُجَّةَ الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ، بِعِتْرَتِهِ أَثِيبُ وَ أَعَاقِبُ.^٣

و در جواب مناجات حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام خداوند می‌فرماید:

... وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي مَا مِنْ رَجُلٍ أَوْ امْرَأَةٍ سَأَلَ دَمْعَ عَيْنَيْهِ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءٍ وَ غَيْرِهِ قَطْرَةً وَاحِدَةً إِلَّا وَ كُتِبَ لَهُ أَجْرُ مِئَةِ شَهِيدٍ.^٤

^١ - کسی که مصائب ما را یادآوری کند و بگرید و بگریاند، روزی که چشمها می‌گیرند نمی‌گرید، و کسی که در مجلسی بنشیند که دستورات ما را احیا می‌کنند، روزی که قلبها می‌میرند، نمی‌میرد همان، ص ۳۹۲.

^٢ - ولایت را دوازده امام از اهل بیت و برگزیدگان پیامبر بر عهده خواهند گرفت، و نیست از ما مگر کشته به شمشیر یا به زهر جفا بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۲۱۷.

^٣ - حسین را گنج‌بان وحی قرار دادم و او را به شهادت کرامت بخشیدم و پایانی سعادت‌مند برای او قرار دادم، اوست برترین شهدا و درجه‌اش از همه بالاتر، همراه او کلمه تامه خود را قرار دادم و نزد او حجت بالغه خویش را نهادم و به وسیله خاندان او پاداش و کیفر می‌دهم صراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۳۷.

^٤ - به عزت و جلالم سوگند، هیچ مرد و زنی نیست که در روز عاشورا یا غیر آن یک قطره اشک از چشمش جاری شود، مگر اینکه اجر صد شهید برای او نوشته می‌شود مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۹.

پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله:

إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تُبْرَدُ أَبَدًا.^۱

حضرت امیر علیه السلام نگاه به حسین علیه السلام فرمود و گفتند:

يَا عَبْرَةَ كُلِّ مُؤْمِنٍ فَقَالَ أَنَا يَا أَبْتَاهُ، قَالَ نَعَمْ يَا بُنَيَّ.^۲

امام مجتبی علیه السلام:

إِنَّ الَّذِي يُؤْتِي إِلَى سَمِّ يَدُسُّ إِلَيَّ، فَأَقْتُلُ بِهِ وَ لَكِنْ لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ.^۳

امام حسین علیه السلام:

أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يُذَكِّرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ.^۴

امام سجاد علیه السلام:

أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى يَسِيلَ عَلَى خَدَّيْهِ، بَوَّأَهُ اللَّهُ بِهَا
غُرْفًا يَسْكُنُهَا أَحْقَابُهَا.^۵

امام باقر علیه السلام:

مَا بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ يَحْيَى ابْنِ زَكَرِيَّا إِلَّا عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ
اللَّهِ عَلَيْهِمَا فَإِنَّهَا بَكَتْ عَلَيْهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا.^۶

امام صادق علیه السلام:

الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَبْرَةٌ كُلُّ مُؤْمِنٍ.^۷

^۱ - شهادت امام حسین علیه السلام حرارتی در قلوب مؤمنین ایجاد می کند که، هرگز سرد نخواهد شد همان، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

^۲ - ای اشک هر مؤمنی، امام حسین علیه السلام عرض کرد، مرا می فرمایی بابا، حضرت امیر علیه السلام فرمود، بلی پسرم بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰.

^۳ - آنچه به من می رسد سمی است که به مکر بر من وارد می شود و به وسیله او کشته می شوم ولی روزی مثل روز تو نباشد ای اباعبدالله همان، ج ۴۵، ص ۲۱۸.

^۴ - من کشته اشکم، هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند مگر اینکه اشک وی جاری می شود همان، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

^۵ - هر مؤمنی در شهادت امام حسین علیه السلام گریه کند، به طوری که اشک بر گونه هایش جاری شود خداوند او را در غرفه های بهشتی سالیان سال جای دهد وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۹۲.

^۶ - آسمان بعد از شهادت حضرت یحیی بن زکریا علیهما السلام، گریه نمود مگر برای امام حسین علیه السلام که چهل روز بر او گریست بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۱۱.

^۷ - امام حسین علیه السلام اشک هر مؤمنی است مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۲.

امام کاظم علیه السلام:

قال الرضا علیه السلام: كان أبي إذا دخلَ شهرَ محرمٍ لا يرى ضاحكاً و كانتِ الكابَةُ تغلبُ عليه حتى يمضي منه عشرة أيامٍ فإذا كان يومُ العاشرِ كان ذلكَ اليومُ يومَ مصيبتِهِ و حزنِهِ و بكائه و يقولُ هوَ اليومُ الذي قُتِلَ فيه الحسينُ عليه السلام.^١

امام رضا علیه السلام:

إنَّ يومَ الحسينِ أفرحَ جفوننا، و أسبَلَ دموعنا، و أدلَّ عزيزنا بأرضِ كربٍ و بلاٍ و أورثتنا الكربَ و ألبأءَ إلى يومِ الانقضاء...^٢

امام جواد علیه السلام:

من زار الحسينَ عليه السلامَ ليلةً ثلاثٍ و عشرينَ من شهرِ رمضانَ و هيَ الليلةُ التي يُرجى أن تكونَ ليلةَ القدرِ و فيها يُفرقُ كلُّ أمرٍ حكيمٍ، صافحه أربعَةً و عشرينَ الفَ ملكٍ و نبيٌّ كلُّهمُ يستأذنُ اللهَ في زيارةِ الحسينِ عليه السلامَ في تلكَ الليلةِ.^٣

امام هادی علیه السلام:

من خرجَ من بيته يريدُ زيارةَ حسينِ بنِ عليٍّ عليه السلامَ فصارَ إلى الفراتِ فأغتسلَ منه كتبه الله من المغلحين، فإذا سلّمَ على أبي عبد الله عليه السلامَ كتبت من الفائزين، فإذا فرغَ من صلواته أتاه ملكٌ، فقال: إنَّ رسولَ الله يقرُّك السّلامَ و يقولُ لك، أما ذنوبك فقد غفرتُ لك، فاستأنفِ العملَ.^٤

^١ - پدرم امام کاظم علیه السلام وقتی وارد ماه محرم می شد، خندان دیده نمی شد و غمها بر او فرود می آمد، تا اینکه ده روز می گذشت، روز دهم که می رسید، روز حزن و مصیبت او بود و می گریست و می فرمود: این روزی است که حسین علیه السلام شهید شده است **وسائل الشیعة**، ج ١٠، ص ٣٩٤.

^٢ - روز حسین علیه السلام روزی که امام به شهادت رسید پلک چشمهایمان را مجروح ساخت، و اشکهایمان را سرازیر نمود و عزیز ما را در سرزمین کرب و بلا تحقیر نمود و تا قیامت، کرب و کربلا برای ما به ارث گذاشت (**بحار الأنوار**، ج ٤٤، ص ٢٨٣).

^٣ - کسی که شب بیستم و سوم ماه مبارک رمضان که احتمال قدرش می رود و در آن شب تمام امور مقدر می گردد، امام حسین علیه السلام را زیارت نماید بیست و چهار هزار ملک و پیامبر که همه اجازه زیارت امام حسین علیه السلام را گرفته اند با وی مصافحه می کنند **وسائل الشیعة**، ج ١٠، ص ٣٧٠.

^٤ - کسی که به قصد زیارت امام حسین علیه السلام از منزل خارج شود، سپس به فرات رود و غسل کند، خداوند وی را از رستگاران خواهد نوشت. وقتی که بر امام علیه السلام سلام کند جزء پیروزمندان نوشته می شود، و چون از نمازش فارغ شود ملکی بر وی می آید و می گوید، رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را سلام رساند و فرمود: گناهان گذشته ات بخشیده شد از نو شروع نما **همان**، ص ٣٨٠.

امام عسکری علیه السلام:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ، الْمَوْعُودُ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلَالِهِ وَ
وِلَادَتِهِ، بَكْتُهُ السَّمَاءُ وَمَنْ فِيهَا وَالْأَرْضُ وَمَنْ عَلَيْهَا، وَ لَمَّا يَطَأُ لِابْتِيهَا، قَتِيلُ
الْعَبْرَةِ، سَيِّدُ الْأُسْرَةِ، الْمَمْدُودُ بِالنُّصْرَةِ يَوْمَ الْكُرَّةِ، الْمَعْوُضُ مِنْ قَتْلِهِ أَنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ
نَسْلِهِ وَالشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ.^۱

امام عصر روحی لتراب مقدمه الفداء:

فَلَيْنُ أَخْرُ تَنِي الدُّهُورُ وَ عَاقَنِي عَنِ نَصْرِكَ الْمَقْدُورُ وَ لَمْ أَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ
مُحَارِبًا وَ لِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعِدَاوَةَ مُنَاصِبًا، فَلَا تَدُبُّ بَنَكَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً وَ لِأُبْكِيَنَّ
بَدَلَ الدَّمُوعِ دَمًا.^۲

^۱ - خدایا به حق مولود این روز سوم شعبان از تو می‌خواهم، مولودی که قبل از ولادتش، شهادت وی مشخص شده بود، مولودی که هرچه در آسمان و زمین و هر آنچه در آنها و بر آنهاست، می‌گریستند، در حالی که هنوز بر زمین گام نهاده بود. کشته اشک و سید خاندان، کسی که در رجعت پیروز گردد و عوض قتل وی و شهادتش، خداوند نسل ائمه را در وی قرار داده و شفاء را در تربت او نهاده است (بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۴۷).

^۲ - اگر زمانه تاخیرم انداخت و مقدرات مرا از یاری تو باز داشت و نتوانستم در رکابت با دشمن تو بجنگم، ولی هر صبح و شام برای تو ندبه کنم و به جای اشک خون بگیرم همان، ص ۲۳۸.

همدردی

قال الصادق عليه السلام: الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ، إِنْ اشْتَكَى شَيْئاً مِنْهُ وَجِدَ
أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ، وَارْوَاحُهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدٍ.^۱
انسانیت انسان به اعضاء و جوارح و اندام ظاهری او نیست، که اگر آدمیت به اینها
باشد می‌بایست بسیاری از موجودات در صف انسانها قرار گیرند و حال آنکه در میان
انسانها هم، انسان‌نماها کم نیستند.

^۱ - مؤمن برادر مؤمن است و آندو چون یک جسد هستند. وقتی چیزی از آن به درد آید، این ناراحتی در همه اعضاء پدیدار می‌شود و روح آنها نیز از یک ناحیه‌اند بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۶۸.

اگر آدمی به چشم است و زبان و گوش و بینی
چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

پس ممیز انسانها از غیر آنها، به جسمانیّت وی نیست، بلکه پیراستگی و اخلاق
فردی و اجتماعی است که از تکامل روان حکایت کرده و آدمیت را در انسان آشکار
می‌نماید.

از جمله فضائل اخلاقی، خُلق اجتماعی و شیوه برخورد مناسب آدمی با افراد
جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، می‌باشد. درک این مهم که جامعه بر انسان حقوقی
دارد، و رعایت آن حقوق گاهی بر حقوق فردی از باب ایثار برتری دارد، در همین راستا
قرار می‌گیرد.

از آنجا که یکی از برجسته‌ترین اوصاف خُلق اجتماعی، همدردی است، این مقوله را به بررسی همین مبحث اختصاص می‌دهیم.

یک نکته مهم

درد به خودی خود، نوعی نعمت است نه نعمت، هر چند ممکن است منشاء پیدایش آن، بلا و مصیبتی باشد اما فی نفسه نعمت است و بس.

توضیح اینکه اگر یک میکروب و یک ویروس مضر (البته وجود برخی میکروبها برای چرخه طبیعی حیات، لازم و حتی ضروری می‌باشد) و نیز اگر زخم حاصله در قسمتی از اعضاء بدن بلا باشد، دردی که در پی ورود میکروب و حصول زخم ایجاد شده بلا نیست، چنین دردی انسان را متوجه این مهم می‌نماید که به فکر دارو و درمان خود باشد و منشاء درد را از بین ببرد.

درد مأموری است برای بیدار کردن انسان از خواب غفلت و لذا فی نفسه نعمت است. علاوه بر آنچه گفته شد، درد گاهی لذید نیز می‌باشد، و به عنوان مثال خرااندن بدن درد آور است و جسم را آزار می‌دهد، اما وقتی قسمتی از بدن خارش پیدا کرد، خرااندن آن نه تنها درد نیست و آزار دهنده نمی‌باشد، بلکه مرهم است و برای از بین رفتن درد لازم. علاوه بر این گاهی درد پیک الهی است، علامت رحمت خداست، و آنکه درد نبیند شقی است.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به منزل کسی که گفت من هرگز بلا ندیده‌ام وارد نشد، چه آن کس که بلا نبیند، خداوند به وی نظر مرحمت ندارد، بلا را برای بیداری از غفلت و چاره‌اندیشی می‌دهند و آنکه بلا ندارد، چاره ندارد.

مولوی در همین باره تمثیلی آورده است که ذکر آن خالی از لطف نیست:

«شخصی همیشه خدا می‌کرده سوز و ناله‌ای داشت، قلبش مملو از حزن شده بود، وی برای رسیدن به وصال محبوبش همیشه یاد او بر زبان داشت و خدا خدا می‌کرد و الله الله می‌گفت.

ناگه وسوسه‌ای شیطانی به ذهنش خطور کرد، ابلیس و اعوان او به دل وی راه پیدا کرده به او

گفتند، اینقدر خدا را صدا میزنی ولی هرگز جوابی نشنیده‌ای، معلوم است یا صدایت را نمی‌شنود و یا مایل نیست جوابت بگوید، بیش از این خود را معطل نکن و...
ذاکر به فکر فرو رفت. در جنگ وسوسه ابلیس و عقل او، وسوسه غالب شد و دست از ذکر کشیده و ذکر بی لبیک را ناچیز دانست و بی حاصل خواند.
در همین اثنا بود که صدای هاتفی به گوشش رسید که: چرا ترک ذکر کرده‌ای؛ چرا ساکت شده‌ای؟ پاسخ داد: جواب که نمی‌شنوم، چرا خود را معطل کنم؟
گفت: مگر غیر این است که ذکر تو جواب خداست و درد و سوز تو لبیک اوست.
نی که آن الله تو لبیک ماست
آن نیاز و سوز و دردت پیک ماست

حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام به خداوند عرضه داشت که نشانه رضای او را از بنده‌اش بیان دارد، خداوند در پاسخ رسولش فرمود:

إِذَا رَأَيْتَنِي أَهْبِيءُ عَبْدِي لِبِطَاعَتِي وَأَصْرِفُهُ عَنْ مَعْصِيَتِي، فَذَلِكَ آيَةُ رِضَايَ.^۱

حق مؤمن

یکی از حقوق مؤمنین بر هم، شریک بودنشان در غم یکدیگر است.

^۱ - وقتی مشاهده کردی که بنده‌ام را برای عبادت آماده و از گناه منصرفش کردم، همین علامت رضایت من از اوست بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۶.

من از بینوایی نیم روی زرد
غم بینوایان رخم زرد کرد

«ابوبصیر» می گوید به امام صادق عرض کردم: جانم فدایت گاهی محزون می شوم و غمناک می گردم، بدون اینکه علتی برای آن بشناسم؟ آن حضرت در پاسخ ابوبصیر می فرمایند:

إِنَّ ذَلِكَ الْحُزْنَ وَالْفَرَحَ يَصِلُ إِلَيْكُمْ مِمَّا إِذَا دَخَلَ عَلَيْنَا حُزْنٌ أَوْ سُرُورٌ كَانَ ذَلِكَ
دَاخِلًا عَلَيْنَا لِأَنَّا وَأَنْتُمْ مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^۱

«جابر جعفی» می گوید به امام باقر علیه السلام عرض کردم، جانم به فدای تو، گاهی بدون علت محزون می شوم به طوری که این حزن را اهل خانه و یا دوستانم از صورتم می یابند، علت

^۱ - این ناراحتی و شادی از ناحیه ما به شما می رسد، وقتی بر ما غم یا سروری وارد می شود، همین بر شما نیز داخل می گردد، چرا که ما و شما از نور خدای متعال هستیم بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۴۲.

چیست؟ حضرت در پاسخ جابر و بیان علت حزن او، به محزون بودن مؤمنین دیگر اشاره کرده و می‌فرماید:

نَعْمَ يَا جَابِرُ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ طِينَةِ الْجَنَانِ وَ أَجْرَى فِيهِمْ مِنْ رِيحِ رُوحِهِ، فَلِذَلِكَ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ، فَإِذَا أَصَابَ رُوحاً مِنْ تِلْكَ الْأَرْوَاحِ فِي بَلَدٍ مِنَ الْبُلْدَانِ حُزْنَ، حَزَنْتَ لِأَنَّهَا مِنْهَا.^۱

آری مؤمنین از یک طینت خلق شده‌اند و اساس روان آنان واحد است، لذا همان طوری که با به درد آمدن عضوی از اعضای فرد واحد، تمام اعضای وی متأثر شده، لذات جسمانی بی‌معنا گشته، میل آدمی به اکل و شرب از حال طبیعی خارج شده و هیچ عضوی خود را جدای از عضو ناراحت ندانسته، تا حدی که هر قدر درد شدیدتر شود بقیه اعضا و مخصوصاً اعضای قریبه نیز متألم می‌شوند. به همان صورت با ناراحت شدن عضوی از اجتماع مؤمنین، دیگران نیز سخت متأثر می‌گردند. علاوه بر حدیث آغاز بحث که به همین معنا نظر داشت به روایات ذیل نیز اشاره می‌کنیم.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: الْمُؤْمِنُونَ فِي تَوَادِدِهِمْ وَ تَرَاحِمِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ إِذَا الشَّتْكَى مِنْهُ بَضْعَةٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُهُ بِالسَّهْرِ وَ الْحُمَى.^۲

قال الصادق علیه‌السلام: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ بَنُو أَبٍ وَ أُمَّ، وَ إِذَا ضُرِبَ عَلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ عِرْقٌ، سَهَرَ لَهُ الْآخَرُونَ.^۳

ناگفته نماند تمامی انسانها از روح خدای متعال حیات گرفته‌اند.

... وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...^۴

و لذا در مقیاسی وسیع‌تر، آدمیزادگان بشر همگی، جامعه‌ای واحده را تشکیل

^۱ - بلی ای جابر، خدای متعال مؤمنین را از گل بهشت سرشت و از نسیم روحش در آنها جاری ساخت و لذا مؤمن، برادر پدری و مادری مؤمن است، بنابراین اگر روحی از این ارواح در هر شهری از شهرها محزون شود، این هم محزون می‌شود چون از همان است همان، ج ۷۴، ص ۲۶۵.

^۲ - مثل مؤمنین در دوستی و ترحم نمودن و مهربانی کردن، همانند جسم است، وقتی عضوی از اعضای بدن به درد آید، اعضای دیگر با شب بیداری و تب او را همراهی می‌کنند همان، ج ۶۱، ص ۱۵۰.

^۳ - مؤمنین برادر پدری و مادری هستند، و اگر رگی از مؤمنی زده شود، دیگران برای او شب بیداری می‌کشند همان، ج ۷۴، ص ۲۶۴.

^۴ - سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

می دهند و حزن هر کدام در دیگران نیز مؤثر است. فردوسی شاعر حماسی سرا در ابیات ذیل به همین معنا نظر دارد:

بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

البته شدت این حزن به قدر الم حاصله در جامعه ایمانی نیست، زیرا، چه بسا آدمی حزن واراده بر دیگری را که تابع مرام و آیینی منسوخ شده و یا اساساً باطل می باشد، ناشی از عقیده ناقص او بداند و به همین علت، وی را به شخصه مسئول بلای نازله بر خودش بشمارد و به همین قدر از او فاصله گیرد، ولی در این صورت هم به خاطر هدایت نشدنش و هلاکت او، حزین خواهد گشت و متأثر خواهد شد.

نمونه‌ای از همدردی اجتماعی

در زمان امام صادق علیه السلام در مدینه قحطی آمد، مردم به هیجان افتادند و در پی اندوخته‌ای بیشتر بودند، و البته همین هم بر دامنه قحطی و آثار آن افزود. امام صادق علیه افضل صلوات المصلین از غلام خود پرسیدند، آیا اندوخته‌ای فراهم شده است؟ غلام که احساس می کرد جواب مثبت وی امام را خوشحال می کند گفت: بلی، به قدر یک سال در خانه گندم داریم و مشکلی از نظر تهیه نان احساس نمی کنیم. امام علیه السلام بر خلاف انتظار غلام، به وی دستور دادند که همه گندمها را به بازار ببرد و به مردم بفروشد! غلام که حیران شده بود، عرض کردند آقا دیگر توان خرید نداریم و نمی توانیم غذا تهیه کنیم، (همه می خرنند ما چگونه بفروشیم). امام فرمود: مردم قوت خود را چگونه تهیه می کنند. غلام گفت روزانه نانیشان را تهیه نموده و گاهی گندم و جو را با هم مخلوط می کنند. حضرت فرمود: گندمها را بفروش و از فردا روزانه نان تهیه کن، چرا که وقتی مردم محتاجند و ما توان رفع احتیاجشان را نداریم، باید با آنان همدردی کنیم تا همسایه ما بگوید اگر من نان جو می خورم، امام صادق علیه السلام هم نان جو می خورند.

بی تردید در میان مکاتب و آیینها، هیچ دینی همانند اسلام به جامعه و اصلاح امور آن نمی‌اندیشد. اسلام با عناوین پر ارجی چون ایثار و از خودگذشتگی، رعایت حقوق اجتماعی و از جمله حق مؤمن، حق همسایه، حق والدین، حق اولاد و بیان دهها حق دیگر، و جهاد و شهادت برای حفظ آرمان جامعه و... عالی‌ترین ملکات فاضله را در آدمی خلق نموده است.

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: **مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ**^۱

همدردی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

پیامبر مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از گمراهی مردم ناراحت بود، از اینکه آنان را با وجود اسباب و لوازم هدایت، تشنه کام می‌دید غصه می‌خورد. لحظه‌ای از تلاش باز نمی‌ماند. شب و روز فعالیت می‌کرد، نهان و آشکار تبلیغ دین می‌نمود، و وقتی مخاطبین را در مسیر هلاکت و گرداب نیستی می‌یافت دست به زانو می‌نشست و اندوهگین می‌شد. قرآن کریم بارها آن حضرت را مورد عتاب قرار می‌دهد که گویی می‌خواهی به خاطر ایمان نیاوردن مردم، خود را هلاک کنی:

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا^۲

در سوره «شعراء» همین مطلب با این بیان آمده است:

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ^۳

و به راستی چه گران بود بر پیامبر آگاهی وی از آینده دردناک و سرنوشت بسیار شوم خلائق، انسانهایی که با وجود امکان ترقی و سعادت، چشم بسته پای در پرتگاه نیستی نهاده و بی‌خبر از فردا، خود را به بازی روزانه دلشاد ساخته و قهقهه مستانه سر می‌دهند.

^۱ - آنکه صبح کند بدون اینکه به امور مسلمین همت گمارد، مسلمان نیست **بحار الأنوار**، ج ۷۴، ص ۳۳۹.

^۲ - سوره کهف، آیه ۶ گویی می‌خواهی از غم و غصه به خاطر اعمال آنان، خود را هلاک کنی، اگر آنها به این گفتار ایمان نیاورند.

^۳ - (سوره شعراء، آیه ۳) گویی می‌خواهی به واسطه ایمان نیاوردن آنان، جان خود را از شدت اندوه از دست دهی.

هر که او بیدارتر پر دردتر
هر که او آگاهتر رخ زردتر

از مطالعه تاریخ پر پیچ و خم و مملو از پستی و بلندی صدر اسلام، و وقایع بعد از ارتحال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تا عصر خلافت حضرت امیر علیه السلام، به نکته‌ای اساسی خواهیم رسید، که بدون فهم دقیق آن، در مقابل سیلی از سئوالات بی جواب قرار خواهیم گرفت. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنگاه ظهور نمود که اعراب جاهلی انواع فجایع را بر خود هموار کرده بودند، جنگ و خونریزی به بهانه‌های واهی، ظلم و ستم به بی‌پناهان از هر دسته و قشری، فساد و فحشا، قتل و غارت و غرور و انانیت، در جزیره العرب به اوج خود رسیده بود.

حضرت با کوششی جانکاه به اصلاح امور همّت گماشت، برترین قوانین ادیان الهی را در فجع‌ترین وضعیت اجتماعی جاری ساخت و اسلام را پایه‌گذاری کرد. علی علیه السلام پرورش‌یافته مکتب رسول الله صلی الله علیه و آله بود، او در دامن حضرت پرورش یافته، و اولین مرد مؤمن به اسلام بود. بالاترین رشادتها را در جنگها از خود نشان داد، چون پیامبر سخت کوش، از هیچ کوششی برای ترویج دین، کوتاهی نکرد.

با ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله مسیر جامعه منحرف گشت، امیال و خواهشهای نفسانی و شیطانی که پس از بعثت پیامبر فروکش کرده بود، دوباره ظاهر شدند، مال و جاه، جایگاه قبلی خود را می‌خواست و دلها هم برای آن استعداد نشان می‌داد. میراث جاویدان دوران بعثت، اندک اندک ضعیف و ضعیفتر گشت. دست پرورده رسول خدا که آن همه رنج و زحمت پیامبر و خود را نمی‌توانست از یاد ببرد، هیچ وقت دگرگون نشد، و زندگی خود را نیاراست و زهد را زیور خود کرد و سکوت در گوشه منزل، برای حفظ زحمات پیامبر و دستاوردهای آن را تنها راه حل خود دید.

البته وقتی خلائق به ستوه آمده از وضعیت زمانه، به در خانه‌اش ریختند و او را امام خویش خواندند، او به حکم وظیفه بر مسند خلافت نشست. اکنون تاریخ منتظر بود که او چه خواهد کرد، آیا در حد توان مردم و مصلحت جامعه، به اصلاح امور خواهد پرداخت؟ یا چون دیگران به بیت‌المال مسلمین دست می‌یازد و خود و اقربای خویش را متنعم خواهد ساخت. اما حضرت نه سختی رنجهای پیامبر را فراموش می‌کرد و نه جای

شمشیرهای مانده بر قامت خود را در احد و غیر آن. او برای هر دو کار آمادگی نداشت، وی روحیه آن دو را در خود نیروانده بود، که اینک بکار گیرد.

او می‌خواست جامعه مثل زمانه پیامبر باشد، معنویت اوج گیرد، مال و جاه حبس گردد... و لذا او حاضر به مصلحت‌اندیشی پیرزنان بادیه، و سیاست پیشگان شهرها نبود. ولی متأسفانه جامعه سخت دچار بحران شده بود، علایق مادی در جانها نفوذ کرده و با معنویات فرسنگها فاصله داشت. این جامعه هر چند از خلاء معنوی رنج می‌برد و همان باعث شد خلافت علی علیه‌السلام را بپذیرد، ولی در موقعیتی نبود که از مادیت تخلیه شود، او بدون تخلیه می‌خواست تحلیه گردد، او منتظر بود هم دنیا و هم آخرت را توأمان داشته باشد، او دیگر به خدای واحد نمی‌اندیشید، خدا را در کنار دنیا می‌خواست و... و لذا هرگز حاضر به پذیرش رأی امام مفترض الطاعه خود نشد، و هر از گاهی در گوشه‌ای به بهانه‌ای غلم مخالفت بپا کرده عده‌ای پیمان شکستند، گروهی از اطاعت سر باز زدند و برخی به طمع ریاست، راهی دیگر رفتند و همه او را تنهای تنها رها ساختند و جز عده‌ای معدود با او نماندند، وَ هُمْ أَقَلُّ الْقَلِيلِ.

آری، علی، علی عصر پیامبر بود، او در کنار معنویت پیامبر آرامش داشت و برای این زمانه بسیار بسیار زیاد بود، و به همین خاطر در برابر ناسازگاری مردم، سر در چاه می‌کرد و خون دل می‌خورد.

حضرت خود خطاب به مردم درد دل خویش را چنین بیان کرده است:

لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرَكُمُ وَ لَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً، وَ اللَّهُ جَرَّتْ نَدْمًا وَ أَعْقَبَتْ سَدَمًا،
 قَاتَلَكُمْ اللَّهُ، لَقَدْ مَلَأْتُ قَلْبِي قَيْحًا وَ شَحَنْتُ صَدْرِي غَيْظًا وَ جَرَعْتُ مَوْنِي نُغْبَ
 التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا.^۱

^۱ - دوست داشتم که هرگز شما را نمی‌دیدم و نمی‌شناختم، شناختی که سرانجام مرا چنین ملول ساخت، خدا شما را بکشد که اینقدر خون به دل من کردید، و سینه مرا مملو از خشم ساختید و کاسه غم و اندوه را جرعه جرعه به من نوشاندید **نهج البلاغه**، خطبه ۲۷.

خمول

قال رسول الله ﷺ: أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، الْأَتْقِيَاءُ الْأَخْفِيَاءُ الَّذِينَ إِذَا غَابُوا لَمْ يَفْتَقِدُوا وَإِذَا شَهِدُوا لَمْ يُعْرَفُوا، أُولَئِكَ أئِمَّةُ الْهُدَى وَمَصَابِيحُ الْعِلْمِ.^۱

ائمه هدی علیهم السلام همواره از ورود شیعیان به فتنه منع می نمودند، و پیوسته به خمول توصیه می فرمودند. آنان برنامه خود را در این رابطه بر دو پایه بنا نهاده بودند یکی از آندو، بقای شیعه بود، و ورود شیعیان در عرصه های اجتماعی و سیاسی به حذف آنها می انجامید. چه اینکه آرمان شیعه، حق طلبی و ایجاد عدالت اجتماعی است و این برنامه با خواست زورمداران و چپاولگران حقوق مردم، سازگار نبود. شیعه یا بایست حق را در جامعه اقامه کند و در این صورت باید در برابر ظالمین بایستد و در نهایت بنا بر تجارب عدیده ثبت شده در تاریخ، یاران خود را هم به وسیله زر و زور حاکمان، از دست دهد و تنها بماند، و یا مطیع ائمه نار شود و آرمان خود را نادیده گیرد.

بر این اساس، روایات متواتری در پرهیز از قیام قبل از ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه، به ما رسیده است.

^۱ - بهترین بندگان نزد خداوند، انسانهای با تقوا و مخفی هستند، آنان که غایب شوند، کسی به دنبالشان نمی افتد و آنها را جستجو نمی کند، و اگر حاضر گردند، کسی آنها را نمی شناسد، آنان پیشوایان هدایت و چراغهای علم هستند کنز العمال، ۵۹۲۹.

قال الباقر عليه السلام: مَثَلُ مَنْ خَرَجَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ مِثْلُ فَرَحِ طَارٍ وَقَعَ فِي كَوْهٍ فَتَلَاعَبَ بِهِ الصَّبِيَانُ.^۱

قال الصادق عليه السلام: ما خَرَجَ وَ لا يَخْرُجُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامِ قَائِمِنَا أَحَدٌ لِيَدْفَعَ ظُلْمًا أَوْ يَنْعَشَ حَقًّا إِلَّا اصْطَلَمَتْهُ الْبَلِيَّةُ وَ كَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا.^۲

هدف دوم ائمه هدی علیهم السلام از بازداشتن شیعیان در دخول فتنه‌ها، گرفتار نشدن آنان در کانال‌های مخرب اجتماعی و سیاسی بود. با مطالعه جریانهای اجتماعی تاریخ گذشته در می‌یابیم که کمتر حادثه و واقعه‌ای توانسته است اهداف اولیه خود را حفظ کند. وقایع اجتماعی و سیاسی که هر از چند گاهی با نیت نیک، پا به عرصه حیات گذاشته‌اند، در مدتی کوتاه دچار انحراف شده و گاه این انحراف بقدری شدید بوده که دقیقاً مسیر متضاد با اهداف اولیه را پیموده‌اند. طبعاً انسانی که خود را وارد جریانی نماید، چون از حضور راهنمایی مطمئن و متصل به وحی (امام عصر عجل الله تعالی فی فرجه) محروم است، در فراز و فرودها یا دچار سستی و رکود می‌شود و بدین وسیله قهراً به قبل از موقعیت گذشته باز گردانده خواهد شد، و یا مطابق جریان آب در سیری انحرافی واقع شده و چه بسا از باب مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَغْشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ^۳ انحراف را حق جلوه دهد و باطل را حق نمایان کند و کار اصلاح را بسی دشوار نماید.

قال علی عليه السلام: كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ اللَّبُونِ، لَا ظَهْرٌ فَيُرْكَبُ وَ لَا ضَرْعٌ فَيُحْلَبُ.^۴

حال به عزلت و خمول در آیات و احادیث اشاره می‌کنیم.

^۱ - مثل کسی از ما که قبل از قیام حضرت حجت قیام نماید، همانند جوجه‌ای است که در قفسی واقع شده و کودکان با آن بازی نمایند بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۳۹.

^۲ - خروج نکرده و نخواهد کرد کسی از ما اهل بیت تا قیام حضرت حجت عج، که ظلمی را دفع کند یا حقی را برپا نماید، مگر اینکه آفات و بلیات به او واصل شده و او را ریشه کن خواهد کرد و قیام او بر گرفتاری ما خواهد افزود (الصحیفه، ص ۱۷).

^۳ - آنکه به چیزی عشق ورزد، چشمانش نابینا و دلش مریض خواهد شد و قادر به درک واقعیات نیست نهج البلاغه، خطبه ۱۰۴ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۰۷ به ترتیب صحیحی صالح.

^۴ - در فتنه چون شتر جوان باش، که نه پشتی دارد سوارش شوند و نه شیری که بدوشند نهج البلاغه، حکمت ۱.

عزالت در آیات

وقتی حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام، یکی از فرعونیان را با «مشت موسوی» به قتل رسانید و روز بعد نیز با صحنه‌ای چون گذشته روبرو گشت و دادخواهی یکی از یاران خود را در مقابل فرعونی دیگر ملاحظه نمود و اوضاع شهر به هم ریخت و حکم قتل او صادر شد، شخصی که بعداً به عنوان «مؤمن آل فرعون» او را می‌شناسیم، از بیرون شهر خود را به موسی رسانید و او را از نقشه قتلش آگاه ساخت.

نام این شخص بنا بر نقل مفسرین «حزقیل» و از نزدیکان فرعون بود، وی در جلسات مهم فرعون شرکت می‌جست یا اخبار جلسات را می‌شنید ولی چون از وضع زمانه رنج می‌برد به بیرون شهر پناه برده بود. خدای متعال به گوشه‌گیری این فرد چنین اشاره فرموده است:

وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ.^۱

آیه‌ای دیگر:

حضرت مسیح علی نبینا و آله و علیه‌السلام، دو نفر از حواریین را به انطاکیه^۲ فرستاد، آنان بیماران را شفا می‌دادند و بدین وسیله مردم را به مسیحیت فرا می‌خواندند. پادشاه بت‌پرست متوجه عمل آنان شد، آن دو آزار دیدند و به زندان افتادند و برخی نقشه قتل آنها را ریختند.

شخصی بنام «حبیب نجار» که از قبل ایمان آورده بود با شنیدن خبر توطئه قتل آن دو مبلغ، خود را از دور دست شهر به مردم رسانید و آنان را به ایمان به خدا فرا خواند و از عقوبت کارشان برحذر داشت. این واقعه در قرآن کریم با بیان ذیل آمده است:

وَجَاءَ مِّنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ.^۳

^۱ - سوره قصص، آیه ۲۰ مردی از نقطه دور دست شهر به سرعت آمد و به موسی گفت ای موسی، این جمعیت برای قتل تو به شور نشسته‌اند، فوراً خارج شو که من خیرخواه تو هستم.

^۲ - شهری در ترکیه که سابقاً مقر سلوکیان بود، واقع در ارنهت یا نهرالعاصی که به بحرالروم «مدیترانه» می‌ریزد فرهنگ فارسی معین، ج ۵، ص ۱۸۶، ذیل انطاکیه.

^۳ - سوره یس، آیه ۲۰ مردی با ایمان از نقطه دور دست شهر با شتاب فرا رسید و گفت ای قوم من، از فرستادگان خداوند پیروی کنید.

تعبیر به «اقصى المدينة» مفهوم این معنا است که او از مردم فاصله گرفته و از قوم بت پرست جدا گشته بود. البته هر چند شأن نزول‌های دیگری برای دو آیه قصص و یس ذکر شده است ولی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روایتی به همین دو اشاره فرموده است:

الصَّادِقُونَ ثَلَاثَةٌ، حَبِيبُ النَّجَارِ، مُؤْمِنُ آلِ يَس، الَّذِي قَالَ: يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ وَحُزْقِيلَ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ، الَّذِي قَالَ: اتَّقَتُّلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ، وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام وَ هُوَ أَفْضَلُهُمْ.^۱

امام صادق عليه‌السلام نیز، آنگاه که اوصاف مؤمن را برای «عبدالله بن جندب» بیان کرد، در پاسخ سؤال وی که پرسید مؤمنین را کجا بیابم؟ فرمودند:

عَلَى رُؤُوسِ الْجِبَالِ وَ أَطْرَافِ الْمَدِينِ، وَإِذَا دَخَلْتَ مَدِينَةً فَسَلِّ عَمَّا يُحَاوِرُونَهُ فَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ.^۲

امام عليه‌السلام سپس به همان آیه شریفه استناد کرد و فرمود:

وَاللَّهِ لَقَدْ كَانَ حَبِيبُ النَّجَارِ وَحَدَّةً.^۳

در اخبار و احادیث

از جمله دستورات خداوند به حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام این بود:

كُنْ خَلِيقَ الثِّيَابِ جَدِيدَ الْقَلْبِ تُخْفِي عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ وَ تُعْرِفُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ.^۴

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز می‌فرماید:

إِنَّ أَعْبَطَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ قَلِيلُ الْمَالِ وَ الْعِيَالِ ذُو حَظٍّ مِنَ الصَّلَاةِ، أَحْسَنَ

^۱ - صدیقین سه نفرند، حبیب نجار «مؤمن آل یس» که نزد قومش آمد و گفت: ای مردم از فرستادگان پیروی کنید، حزقیل «مؤمن آل فرعون» که گفت: آیا می‌خواهید کسی را به قتل رسانید که می‌گوید خدای واحد پروردگار من است، علی بن ابیطالب عليه‌السلام که او برترین آنان است **تفسیر المیزان**، ج ۱۷، ص ۸۳.

^۲ - سر کوهها، و گوشه شهرها، هرگاه به شهری وارد شدی، سراغ آنها بگیر که با مردم آمیزش ندارند، آنان مؤمنند **تحف العقول**، ص ۳۴۹.

^۳ - به خدا قسم، حبیب نجار تنها بود همان، ص ۳۵۰.

^۴ - کهنه لباس و پیراسته قلب باش، که از زمینیان مخفی و بر آسمانیان آشنا باشی **بحار الأنوار**، ج ۷۷، ص ۳۱.

عِبَادَةٌ رَبِّهِ وَ اطَاعَةٌ فِي السِّرِّ وَ كَانَ غَامِضاً فِي النَّاسِ لَا يُشَارُ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ.^۱

همان حضرت در بیانی کوتاهتر فرموده است:

الْعِزْلَةُ عِبَادَةٌ.^۲

این دو روایت نیز از آن حضرت نقل شده است:

مَا قَرَّبَ عَبْدٌ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا تَبَاعَدَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَا كَثَرَ مَالُهُ إِلَّا اِسْتَدَّ حِسَابُهُ، وَ

لَا كَثَرَ تَبَعَهُ إِلَّا كَثَرَ شَيْطَانِيَّتُهُ.^۳

أَلَا إِنَّ خَيْرَ عِبَادِ اللَّهِ التَّقِيُّ النَّقِيُّ الْخَفِيُّ، وَ إِنَّ شَرَّ عِبَادِ اللَّهِ، الْمُشَارُ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ.^۴

روایات ذیل از حضرت امیر علیه السلام رسیده است:

الْعِزْلَةُ أَفْضَلُ شَيْمِ الْأَكْبَاسِ.^۵

الْوَصْلَةُ بِاللَّهِ فِي الْأَنْقِطَاعِ عَنِ النَّاسِ.^۶

مَنْ أَنْفَرَدَ عَنِ النَّاسِ آتَسَ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ.^۷

سَلَامَةُ الدِّينِ فِي إِعْتِزَالِ النَّاسِ.^۸

إِنَّ فِي الْخُمُولِ لِرَاحَةً.^۹

كَثْرَةُ الْمَعَارِفِ مِحْنَةٌ وَ خُلُطَةُ النَّاسِ فِتْنَةٌ.^{۱۰}

^۱ - در میان اولیای خداوند، آنکه بیشتر مورد غبطه واقع می شود بنده مؤمن کم بهره از مال دنیا و کم خرجی است، که نماز نیکو داشته، پروردگارش را نیک عبادت کند و در خفا اطاعتش می نماید، همچنین از مردم مخفی بوده و انگشت نما نباشد تنبیه الخواطر، ص ۱۴۹.

^۲ - گوشه گیری عبادت است بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۸۳.

^۳ - بنده ای به حاکم نزدیک نشد، مگر اینکه از خداوند فاصله گرفت، و ثروتمند نشد مگر اینکه حسابش سخت گشت، و پیروانش زیاد نشدند مگر اینکه بر شیاطینش افزوده شد همان، ج ۷۲، ص ۶۷.

^۴ - بدان که بهترین بنده خدا آن است که با تقوا و پیراسته و مخفی باشد، و بدترین بندگان او کسی است که مردم با دست به او اشاره کنند همان، ج ۷۰، ص ۱۱۱.

^۵ - گوشه گیری و کناره گیری از مردم بالاترین روش زیرکان است غرر الحکم.

^۶ - به خدا پیوستن در بریدن از مردم است همان.

^۷ - کسی که از مردم فاصله بگیرد، به خداوند انس گرفته است همان.

^۸ - سلامتی دین در جدایی از مردم است همان.

^۹ - در خمول و انقطاع از مردم، راحتی نهفته شده است همان.

^{۱۰} - سرشناسی بسیار، باعث رنج و آمیزش با مردم موجب فتنه است (همان).

به امام باقر علیه السلام عرض کردند: از مردم کناره گرفته‌ای؟ گویا سائل از اعتزال امام تعجب کرده و یا می‌خواهد علت آن را بفهمد، حضرت در پاسخ فرمودند:

فَسَدَ الزَّمَانُ وَ تَغَيَّرَ الْأَخْوَانُ، قَرَأَيْتُ الْإِنْفِرَادَ أَسْكَنَ لِلْفُقُودِ.^۱

ششمین حجت شیعیان نیز در این باره فرموده است:

لَوْ دُفَّتْ حَلَاوَةُ الْوَحْدَةِ لَأَسْتَوْحَشْتِ مِنْ نَفْسِكَ.^۲

إِنْ قَدَرْتَ عَلَى أَنْ لَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِكَ فَافْعَلْ، فَإِنَّ عَلَيْكَ فِي خُرُوجِكَ أَنْ لَا تَغْتَابَ
وَلَا تَكْذِبَ وَ...^۳

إِنْ قَدَرْتُمْ أَلَّا تَعْرِفُوا، فَافْعَلُوا، وَ مَا عَلَيْكَ إِنْ لَمْ يَتَّخِذْ عَلَيْكَ النَّاسُ، وَ مَا عَلَيْكَ أَنْ
تَكُونَ مَذْمُومًا عِنْدَ النَّاسِ إِذَا كُنْتَ عِنْدَ اللَّهِ مَحْمُودًا.^۴

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَرْفَعَ ذِكْرَهُ فَلْيَخْمِلْ أَمْرَهُ.^۵

قال الكاظم عليه السلام: الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عِلْمٌ قُوَّةُ الْعَقْلِ، فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ إِعْتَزَلَ
أَهْلَ الدُّنْيَا وَ الرَّأغِبِينَ فِيهَا.^۶

^۱ - زمانه فاسد و دوستان تغییر یافته‌اند، لذا تنهایی را برای آرامش قلب مناسب‌تر دیدم بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۶۰.

^۲ - اگر شیرینی تنهایی را بچشی، از خودت هم وحشت می‌نمایی همان، ج ۷۸، ص ۲۵۴.

^۳ - اگر تو را مقدر بود که از منزل خود خارج نشوی، چنین کن، که اگر خارج شوی باید غیبت نکنی و دروغ نگویی و.. فروع کافی، ج ۸، ص ۱۲۸.

^۴ - اگر می‌توانی ناشناس بمانی چنین کن، چیزی بر تو نیست اگر مردم تو را ستایش نکنند، و چیزی نشده است حتی اگر خلاق تو را مذمت کنند، ولی نزد خداوند ستایش شده باشی بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۱۲۱.

^۵ - آنکه می‌خواهد، یاد او در آسمانها بالا رود، کارش را مخفی دارد (همان)، ج ۷۸، ص ۲۶۴.

^۶ - صبر بر تنهایی، علامت قدرت و قوت عقل است و آنکه مطیع خداوند باشد، از اهل دنیا و رغبت‌کنندگان به آن جدا گشته است همان، ج ۷۰، ص ۱۱۲.

اسم اعظم چون کسی شناسدش
برتری بر کل اسماء باشدش
چون شب قدر از همه مستور شد
لاجرم از پای تا سر نور شد
چون تو هم از خلق مستوری همی
لیلہ القدری و اسم اعظمی

نکته مهم

البته این همه ترغیبی که در مورد گوشه‌گیری و انزوا می‌بینیم، به خاطر حفظ نفس از وارد شدن در فتنه‌ها است، و برای کسی پسندیده می‌باشد که توان هدایت جامعه را

نداشته باشد و یا در جامعه‌ای زندگی نماید که مردم قدر او را نفهمند کما اینکه حضرت امیر علیه‌السلام در روایت ذیل، ستایش انزوا را به خاطر وضعیت خاص زمانه دانسته است:

و ذَلِكَ الزَّمانُ، لَا يَنْجُو فِيهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ نُوْمَةً، إِنْ شَهِدَ لَمْ يُعْرَفْ وَإِنْ غَابَ لَمْ يَفْتَقِدْ، وَلِئِنَّكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى.^۱

علی هذا، اگر آدمی احساس کند در همراهی با مردم نه تنها آسیب نمی‌بیند، بلکه می‌تواند جامعه را اصلاح کند، انزوا برای او هرگز مشروع نخواهد بود.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الْمُؤْمِنُ الَّذِي يُخَالِطُ النَّاسَ وَ يَصْبِرُ عَلَى آذَانِهِمْ أَفْضَلُ مِنَ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لَا يُخَالِطُ النَّاسَ وَ لَا يَصْبِرُ عَلَى آذَانِهِمْ.^۲

لذا، اگر انسان توان هدایت جامعه را داشته باشد و افراد جامعه حرف او را بپذیرند، باید بداند راهیابی یک فرد از انسانها، همانند هدایت همه جامعه است.

... وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَانَتْما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً...^۳

و چه بسا همان فرد موجب هدایت جمعی کثیر گردد.

علاوه بر این، با وجود شرایط هدایت، انزوا و گوشه‌گیری با هیچ‌کدام از احکام اجتماعی اسلام هماهنگ نبوده و بلکه در تضاد عینی با اساسی‌ترین واجب الهی که همه واجبات چون نماز و حج و... از آن منشعب می‌شوند، یعنی امر به معروف و نهی از منکر، خواهد بود.

غیر از اعتزال و یا اختلاط با جامعه، شیوه سوومی نیز وجود دارد که البته این نیز چون دو مورد گذشته، خاص زمانه‌ای متناسب با آن است.

در دوره‌ای که گوشه‌گیری، شهرت و سُمعه تصور می‌شود و نیز اختلاط با جامعه آلوده، بیم آلودگی به دنبال دارد، باید راه سوومی انتخاب کرد. این راه را حضرت امیر علیه‌السلام مطرح فرموده است.

^۱ - در این زمان، جز مؤمن ساکت و آرام نجات نمی‌یابد، آنکه اگر آشکار باشد شناخته شده نیست و اگر غایب باشد کسی در پی او نخواهد رفت، آنان چراغهای هدایت هستند شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۱۱۰.

^۲ - مؤمنی که با مردم بوده و بر آزار آنان صبر می‌کند، از مؤمنی که گوشه‌گیری جسته و صبر بر اذیت خلاق ندارد، برتر است تنبیه الخواطر، ص ۷.

^۳ - (سوره مائده، آیه ۳۲) آنکه یک نفر را زنده نماید، همانند این است که تمام انسانها را زنده کرده باشد.

خَالَطُوا النَّاسَ بِالسِّنِّتِكُمْ وَاجْسَادِكُمْ وَزَابِلُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ.^۱

امام صادق علیه السلام نیز همین رویه را پیشنهاد می‌فرماید.

الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَقَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى.^۲

آخر الزمان

تعبیر آخرالزمان، در روایات و احادیث آل‌البيت عليهم السلام بسیار بکار رفته است، و در هر کدام از این روایات گوشه‌ای از نفاق انسانها، حيله و مکر، شرارت، رواج معاصی، تغییر معارف، دوری از حقیقت و گرفتاری در دامهای رنگارنگ ابلیس و... نمایش داده شده است. و البته همه شرارتها و زشتیها، به عنوان افعال حسن و یا اضطرار و ضرورت اجتماعی و... جلوه داده می‌شود.

سخن در این باره بحث مفصلی را می‌طلبد، ولی آنچه که در مورد وقایع چنان زمانه‌ای به این میحث مربوط است، نادر بودن دوستان با ایمان و شیوه رفتار مؤمنین با اهل زمانه خود در آخرالزمان است. به دو روایت در این زمینه اشاره می‌کنیم:

قال الصادق علیه السلام: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَعَزُّ مِنْ أَحْ أَنْيْسٍ وَ كَسْبٍ دِرْهِمٍ حَلَالٍ.^۳

قال الرضا علیه السلام: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَكُونُ الْعَافِيَةُ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ تَسَعُهُ مِنْهَا فِي إِغْتِزَالِ النَّاسِ وَ وَاحِدٌ فِي الصَّمْتِ.^۴

^۱ - با زبان و جسمهایتان همراه مردم، و به قلب و اعمالتان از آنان جدا باشید **غررالحکم**.

^۲ - انسان خداشناس ظاهرش با مردم و قلبش با خدای متعال است **بحار الأنوار**، ج ۳، ص ۱۴.

^۳ - روزی خواهد آمد که هیچ چیز از برادری همراه و درهمی حلال، کمیاب‌تر نباشد **تحف العقول**، ص ۴۲۸.

^۴ - بر مردم، زمانه‌ای خواهد رسید که آسودگی و عافیت ده جزء داشته باشد، نه جزء آن در کناره‌گیری از مردم، و یک جزء باقی، در سکوت باشد **همان**، ص ۵۲۴.

نعمت

أَحْمَدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ، وَلَا يُحْصِي نِعْمَاتَهُ الْعَادُونَ، وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ، الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمُ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ، الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ، وَلَا نَعْتٌ مَوْجُودٌ، وَلَا وَقْتُ مَعْدُودٌ، وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ، فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ وَنَشَرَ الرِّيحَ بِرَحْمَتِهِ، وَوَدَّ بِالصُّخُورِ مَيْدَانَ أَرْضِهِ.^۱

قال علي عليه السلام: وَ لَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ وَ جَسِيمِ النِّعْمَةِ لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ وَ خَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ، وَ لَكِنَّ الْقُلُوبَ عَلِيلَةً وَ الْبُصَائِرُ مَدَّ خَوْلَةً.^۲

از کوچکترین موجودات روی کره زمین، آنها که در اعماق اقیانوسها زندگی می کنند، تا بزرگترین و قویترین آنها، علاوه بر اینکه از نعمتهای خداوند محسوب می شوند، بر خوان نعمت الهی نشسته اند؛ نعمتهایی که هر لحظه با پیشرفت علوم و دانش بشری بر وسعت بیکران زوایای کمی و کیفی آن افزوده می گردد. قرآن کریم با دقت به همین مطلب اشاره کرده و می فرماید:

^۱ - ستایش را خدایی سزد، که ستایشگران از مدحش عاجز، و حسابگران زبردست از شمارش نعمتهایش ناتوان، و کوشش گران از ادای حقش خسته اند. اوست که افکار ژرف اندیش، کنه ذاتش را درک نکنند، و دست غواصان دریای علوم به کمالش نرسد. آن کس که صفاتش حدی ندارد، و هیچ صفتی او را محدود نمی سازد، و هیچ وقتی او را معین نمی کند و هیچ نهایی او را منتهی نمی نماید، مخلوقین را با قدرتش آفرید، بادها را با رحمتش به حرکت در آورد، و لرزش زمین را به وسیله کوهها آرام نمود **نهج البلاغه**، خطبه ۱.

^۲ - اگر در عظمت قدرت و بزرگی نعمت او اندیشه می کردند، به راه راست باز می گشتند و از آتش سوزان می ترسیدند، اما دلها بیمار و چشمها معیوب است **همان**، خطبه ۲۲۷ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۸۵ به ترتیب صبحی صالح.

وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ^۱

یعنی اگر در پی شمارش نعمتها برآیید، از کثرت آنها و محدودیت توان انسان برای شمارش و عدم کفایت عمر او و نیز وجود نعمتهایی که بر او آشکار نشده، هرگز نخواهید توانست کار شمارش را به پایان برید.

نعمت ظاهری و باطنی

خدای متعال از نعمتهای خود به نعمتهای ظاهری و باطنی تعبیر کرده است.

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً...^۲

نعمتهای ظاهری نعمتهایی هستند که برای همه قابل احساس بوده و کسی یارای توان انکار آنها را ندارد؛ و نعمتهای باطنی نعمتهایی هستند که بدون تحقیق و تدبر قابل تشخیص نیستند و البته همه را یارای فهم آنها نیست. در اخبار و احادیث به برخی از مصادیق این دو گروه از نعمت اشاره شده است.

ابن عباس از مفسرین بزرگ قرآن، می گوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر آیه را پرسیدم، آن حضرت فرمودند:

يَا بَنَ عَبَّاسِ أَمَّا مَا ظَهَرَ فَأَلِيسْلَامٌ وَمَا سَوَى اللَّهِ مِنْ خَلْقِكَ وَمَا أَفَاضَ عَلَيْكَ مِنَ الرِّزْقِ، وَأَمَّا مَا بَطَّنَ فَسِتْرٌ مَسَاوِيءٌ عَمَلِكَ وَلَمْ يُفْضَحْكَ بِهِ.^۳

امام باقر علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله و آنچه که او آورده نعمت ظاهری، و ولایت را نعمت باطنی شمرده است.

أَلَنْعَمَةُ الظَّاهِرَةُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَمَا جَاءَ بِهِ النَّبِيُّ مِنْ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ تَوْحِيدِهِ، وَ

^۱ - سوره نحل، آیه ۱۸ و اگر نعمتهای خدا را بشمارید هرگز نمی توانید آنها را به محاسبه در آورید، خداوند بخشنده و مهربان است.

^۲ - (سوره لقمان، آیه ۲۰) آیا ندیدی خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است، مسخر شما کرده و نعمتهای ظاهری و باطنی خود را بر شما گسترانده و افزون ساخته است.

^۳ - ای ابن عباس، نعمتهای ظاهری عبارتند از اسلام و غیر خداوند از خلقت تو و روزی هایی که به تو می رساند، و نعمتهای باطنی عبارت است از پوشش خطاهایت که تو را به آنها رسوا نکرده است **تفسیر مجمع البیان**، ج ۴، ص ۳۲۰.

أَمَّا النِّعْمَةُ الْبَاطِنَةُ فَوَلَايَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ عَقْدُ مَوَدَّتِنَا.^۱

امام کاظم علیه السلام مصادیق نعمت ظاهری و باطنی را چنین تبیین فرموده است:
النِّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ الْأَمَامُ الظَّاهِرُ، وَ الْبَاطِنَةُ الْأَمَامُ الْغَائِبُ.^۲

اولین نعمت

شیخ طوسی رحمه الله در کتاب امالی به نقل از امام باقر علیه السلام آورده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله از حضرت امیر علیه السلام پرسیدند:

قُلْ مَا أَوْلُ نِعْمَةً أَبْلَاكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْعَمَ عَلَيْكَ بِهَا؟

حضرت در پاسخ فرمودند:

أَنْ خُلِقْتَنِي جَلَّ ثَنَاءُهُ وَ لَمْ أَكُ شَيْئًا مَذْكُورًا.

رسول خدا حضرت را برای این پاسخ زیبا تصدیق کردند و فرمودند: صَدَقْتَ.^۳

آن حضرت صلی الله علیه و آله اولین مخلوق خداوند را عقل معرفی فرموده است.

أَوْلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ.^۴

برترین نعمت

برترین نعمتها و موهبتهای الهی به بشر بعد از عقل و خرد عبارتند از:

۱ - سلامتی قلب

قال علی علیه السلام: إِنَّ مِنَ النِّعَمِ سِعَةَ أَمَالٍ، وَ أَفْضَلُ مِنْ سِعَةِ أَمَالٍ صِحَّةُ الْبَدَنِ، وَ أَفْضَلُ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ.^۵

^۱ - نعمت ظاهری، پیامبر صلی الله علیه و آله و آنچه آن حضرت از معرفت خداوند متعال و وحدانیت او آورده است، و اما نعمت باطنی ولایت ما اهل بیت و پیمان مودت با ماست تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۱۲.

^۲ - نعمت ظاهری، امام آشکار و نعمت باطنی، امام غایب است همان.

^۳ - بگو اولین نعمتی که خداوند تو را بدان آزمایش نموده و به وسیله آن به تو نعمت ارزانی داشته چیست؟ امام علیه السلام فرمودند: اینکه مرا خلق نمود، در حالی که چیزی قابل ذکر نبودم. حضرت فرمود: راست گفتی همان، ص ۲۱۳.

^۴ - عقل اولین مخلوق خداوند است بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۷.

^۵ - وسعت اموال از نعمتهاست و بالاتر از آن صحت بدن می باشد و مهمتر از صحت بدن، تقوای قلب است همان، ج ۸۱، ص ۱۷۳.

آن حضرت در نهج البلاغه، تقوای قلب را در مقابل بیماری قلب بکار برده است.^۱

۲- انحصار قلب برای خدا

قال الصادق علیه السلام: ما أَنْعَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى عَبْدٍ أَجَلٌ مِنْ أَنْ لَا يَكُونَ فِي قَلْبِهِ مَعَ اللَّهِ غَيْرُهُ.^۲

۳- نعمت نبوت

قال علی علیه السلام: رُسُلُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ تَرَاجِمَةُ الْحَقِّ وَالسُّفْرَاءُ بَيْنَ الْخَالِقِ وَالْخَلْقِ.^۳

۴- نعمت ولایت

قال الصادق علیه السلام: نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَمِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بُرٍّ.^۴

در پی ذکر برترین نعمتهای خداوند به بشر، و با توجه به اهمیت روان نسبت به تن، درمی یابیم که نعمتهای روانی از اهمیت بیشتری برخوردارند، چرا که سعادت ابدی انسان را تضمین می نمایند. پس آنانکه نعمت را فقط در مظاهر دنیوی آن ببینند، سخت دچار اشتباه شده اند.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: مَنْ لَمْ يَرَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ نِعْمَةً إِلَّا فِي مَطْعَمٍ أَوْ مَشْرَبٍ أَوْ مَلْبَسٍ فَقَدْ قَصَرَ عَمَلُهُ وَ دَنَا عَذَابُهُ.^۵

بقای نعمت

بقای نعمت به مدارای نیک با آن بستگی دارد:

قال علی علیه السلام: أَحْسِنُوا صُحْبَةَ النَّعْمِ قَبْلَ فِرَاقِهَا، فَاتَّهَاتُ تَزُولُ وَ تَشْهَدُ عَلَى صَاحِبِهَا

^۱ - أَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ، أَلَا وَإِنَّ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ؛ بیماری قلب از بیماری تن شدیدتر است و سلامتی قلب دلیل سلامتی بدن خواهد بود **نهج البلاغه**، حکمت ۳۸۱ به ترتیب فیض الاسلام و ۳۸۸ به ترتیب صبحی صالح.

^۲ - خدای متعال نعمتی برتر از این به بنده اش نداده است که در قلب بنده غیر خدا جای نگیرد **بحار الأنوار**، ج ۷۰، ص ۲۱۱.

^۳ - فرستادگان خداوند سبحان نمایندگان حق و پیام آوران بین خدا و مردم هستند **غرر الحکم**.

^۴ - ما اساس و ریشه هر خوبی هستیم و هر عمل نیکی از نماز و روزه و اخلاق و... از فروع است **روضه کافی**، ۳۳۶.

^۵ - آنکه نعمت خدای متعال را بر خودش جز در خوردنی و نوشیدنی و لباس نبیند، عملش کوتاه شده و عذابش نزدیک گردیده است **بحار الأنوار**، ج ۷۳، ص ۸.

بِمَا عَمِلَ فِيهَا.^۱

آن حضرت در روایت دیگر، نیک عمل نکردن با نعمت را موجب فرار آن دانسته است.

إِحْذَرُوا نِفَارَ النَّعْمِ، فَمَا كُلُّ شَارِدٍ بِمَرْدُودٍ.^۲

به بیان زیبایی امام رضا علیه السلام نیز در همین رابطه توجه کنید:

أَحْسِنُوا جَوَارَ النَّعْمِ فَإِنَّهَا وَحْشِيَّةٌ، مَا نَأَتْ عَنْ قَوْمٍ فَعَادَتْ إِلَيْهِمْ.^۳

نعمت را رفقای است و دشمنانی، آنکه می خواهد نعمت را داشته باشد و از او جدا نگردد، بایست دوستان نعمت را بپذیرد و از دشمنان آن بر حذر باشد. فلذا دوستان او عوامل بقا و دشمنانش موجبات زوال نعمت هستند.

دوستان و دشمنان نعمت و در واقع عوامل اساسی بقا و زوال نعمت، تقوا و گناه است، به طوری که هر عمل نیکی در حد خود بقای نعمت را تضمین می نماید و هر معصیتی آن را به سوی زوال پیش می برد.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَ

لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.^۴

در پایان این قسمت به طرح سه نکته مربوط به بحث می پردازیم.
نکته اول:

نعمت، علامت قرب نیست. همان طوری که بلا نشانه دوری از خداوند نمی باشد؛ بلکه مواد امتحانی هستند که بشر به وسیله آنها آزمایش می شود، لذا چه بسا بلا، نعمت باشد.

^۱ - قبل از اینکه نعمت جدا شود، با آن نیک رفتار کنید، چرا که او از دست می رود و علیه صاحبش به آنچه با وی رفتار کرده است گواهی می دهد همان، ج ۷۱، ص ۵۱.

^۲ - از فراری دادن نعمتها بر حذر باشید که هر رمیده شده ای باز نمی گردد **نهج البلاغه**، حکمت ۲۳۸ به ترتیب فیض الاسلام و ۲۴۶ به ترتیب صبحی صالح.

^۳ - همسایه ای نیک برای نعمت باشید و با او خوب رفتار کنید، چرا که نعمت چون حیوان وحشی است و از قومی دور نشده که به آنها باز گردد (**بحار الأنوار**، ج ۷۸، ص ۳۴۱).

^۴ - (سوره اعراف، آیه ۹۶) و اگر اهل شهرها و آبادیها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم ولی آنها حق را تکذیب نمودند و ما هم به کیفر اعمالشان آنان را مجازات کردیم.

قال الصادق عليه السلام: إِنْ لَلَّهِ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَتَّهُ بِالْبَلَاءِ غَتًّا.^۱

وایضاً عنه صلى الله عليه وآله: الْمُصَابُ مَنَحٌ مِنَ اللَّهِ.^۲

و چه بسیار نعمتهایی که در واقع نعمت هستند، و خداوند متعال به بنده‌ای عطا می‌کند تا خطای او از حد بگذرد و قابل بازگشت نباشد، وی با این نعمتها بیشتر در غفلت و جهالت سقوط می‌کند و هرگز متنبه نمی‌شود. امام حسین علیه السلام در این باره فرموده است:

الْأَسْتِدْرَاجُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِعَبْدِهِ أَنْ يَسْتُغْ عَلَيْهِ النِّعَمَ وَيَسْلُبَهُ الشُّكْرَ.^۳

البته استدراج زمانی است که امکان تنبه وجود نداشته باشد.

نکته دوم:

بیان نعمتهای الهی، نه تنها مذموم نیست بلکه لازم و گاهی واجب می‌باشد و یکی از بارزترین مصادیق، شکر نعمت است. از آیه شریفه ذیل لزوم اظهار نعمت استفاده می‌شود.

و أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ.^۴

نعمت را یا باید با زبان بازگو کرد و یا با انفاق، بخشش، تعلیم، تربیت و... البته نباید ذکر نعمتها به خاطر تفوق و برتری جویی و عجب و غرور صورت گیرد؛ چه اینکه همین نشان دهنده این است که آن نعمتها در واقع نعمت نیستند، بلکه آنها در دایره استدراج داخل می‌شوند.

بیان نعمت تنها باید به عنوان شکر نعمت و توجه دادن خلایق به اینکه خداوند بندگان را فراموش نمی‌کند صورت پذیرد.

شخصی از امام حسین علیه السلام تفسیر آیه شریفه را جويا می‌شود و امام می‌فرماید:

^۱ - خداوند هنگامی که بنده‌ای را دوست دارد، او را در بلا غوطه‌ور می‌سازد اصول کافی، ج ۲، ح ۲۳۴۸.

^۲ - مصیبتها بخششهای خداوند است همان، ح ۲۳۷۴.

^۳ - استدراج از ناحیه خداوند متعال صورت می‌گیرد و به این گونه است که نعمت را بر بنده‌اش سرازیر کند و شکر آن را از وی سلب نماید بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۱۷.

^۴ - سوره ضحی، آیه ۱۱ نعمتهای پروردگارت را بازگو.

أَمْرَهُ أَنْ يُحَدِّثَ بِمَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ.^۱

روایت ذیل از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

أَنِّي لَأَكْرَهُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِ نِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ فَلَا يَظْهَرُهَا.^۲

قال اميرالمؤمنين عليه السلام: إنَّ اللهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ يُحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ النِّعْمَةِ عَلَى عَبْدِهِ.^۳

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه فرموده است:

فَحَدِّثْ بِمَا أَعْطَاكَ اللَّهُ وَ فَضَّلَكَ وَ رَزَقَكَ وَ أَحْسَنَ إِلَيْكَ وَ هَذَاكَ.^۴

نکته سوم:

نعمتهای دنیوی همه خاص دنیا هستند و با مرگ آدمی بی اثر می شوند، نعمت کامل نعمتی است که، در زندگی جاوید انسان او را همراه باشد و آن چیزی جز رضای خداوند به اعطای بهشتش نیست.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: تَمَامُ النِّعْمَةِ دُخُولُ الْجَنَّةِ وَالْفَوْزُ مِنَ النَّارِ.^۵

قال علي عليه السلام: ما خَيْرٌ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ، وَ ما شَرٌّ بِشَرٍّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ وَ كُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ فَهُوَ مَفْخُورٌ وَ كُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ.^۶

^۱ - خداوند انسان را امر کرده است که نعمتهایش را بر وی بیان نماید تفسیر نورالتقلین، ج ۵، ص ۶۰۳.

^۲ - من چه زشت می دانم برای آدمی که خداوند نعمتی به وی داده و او آشکارش نمی کند فروع کافی، ج ۶، ص ۴۳۹.

^۳ - خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، و نیز دوست دارد اثر نعمت را بر بنده اش ببیند همان، ص ۴۳۸.

^۴ - آنچه خداوند به تو عطا نموده و برتری داده و روزی بخشیده و نیکویی کرده و هدایت ساخته، بازگو نما تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۰۷.

^۵ - نعمت تام و کامل، داخل شدن به بهشت و رهایی از آتش است کنز العمال، ۲۹۶۵.

^۶ - هر چیز خوبی که جهنم به دنبال داشته باشد خوب نیست و نیز هر چیز بدی که بهشت به دنبال داشته باشد بد نیست، هر نعمتی در برابر بهشت پست و هر بلائی در مقابل آتش عافیت است نهج البلاغه، حکمت ۳۸۰ به ترتیب فیض الاسلام و ۳۸۷ به ترتیب صبحی صالح.

فرضیه نسبیت اخلاق

قال رسول الله ﷺ: ما من نسمةٍ يخلقها الله في بطن أمه إلا أنه شقي أو سعيد.^۱
قبل از طرح شبهه نسبیت اخلاق و بیان جواب آن، لازم می‌دانیم گذری بسیار کوتاه به معیارهای اخلاقی داشته باشیم، چرا که فرض نسبی بودن اخلاق، بستگی تام به ملاک و معیار اخلاق دارد. از این رو شناخت اجمالی مبانی کلی در این زمینه لازم است. در بیان مبانی و معیارهای اخلاقی مکتبهای مختلف می‌توان به موارد ذیل اشاره اجمالی نمود.

- ۱ - هر چیزی ذاتاً حسن باشد، فعل اخلاقی است و آنچه ذاتاً قبیح باشد فعل اخلاقی نیست. این معیار، زیر بنای اخلاقی سقراط را تشکیل می‌دهد.
- ۲ - محور اخلاق، دگر دوستی و غیرستایی است. هر فعلی که بر مبنای غیردوستی اکتسابی بنا نهاده شده باشد، اخلاقی است.
- ۳ - فعل اخلاقی فعلی است که از الهام وجدان ناشی شده باشد، و لذا هر فعلی که از وجدان نشأت نگرفته باشد، اخلاقی نیست. کانت این معیار را پذیرفته است.
- ۴ - هر فعلی مطابق مصلحت آدمی بود اخلاقی است، و آنچه بر خلاف مصالح باشد غیر اخلاقی می‌باشد. مثلاً دروغ مصلحت نیست چون موجب می‌شود دیگران هم دروغ

^۱ - هیچ انسانی در شکم مادر نیست که خداوند آن را خلق نماید، مگر اینکه در همانجا شقاوت‌مند و یا سعادت‌مند است کنز العمال، ۵۷۹.

- گویند و لذا بیش از نفعی که دروغگو از دروغ خویش می‌برد، می‌بایست ضرر دروغ دیگران را تحمل نماید. این معیار را «راسل» برگزیده است.
- ۵ - همانطوری که احساس انسان، زیبایی را درک می‌کند، عقل نیز قادر به درک زیباییها می‌باشد. بنابراین هر آنچه عقل، آن را زیبا تشخیص داد اخلاقی است، آنچه عقل نازیبا ببیند غیر اخلاقی شمرده می‌شود.
- ۶ - الهام اخلاق به انسان به وسیله روح زمان صورت می‌گیرد. و زمان مطابق شرایط خاص خود متکفل این امر مهم می‌باشد. طبیعی است به واسطه تغییر زمان، اخلاق نیز متغیر می‌شود. این مبنا مربوط به هگل است.
- ۷ - هر چیز لذت‌آور خیر است و آنچه که ناراحتی و حزن بیافریند شر بوده و غیر اخلاقی است.
- ۸ - معیار اخلاق، پسند جامعه است. هر چه مورد پسند جامعه بود اخلاقی است و آنچه مورد پسند قرار نگیرد، ضد اخلاقی می‌باشد.
- ۹ - قوت و قدرت مبنای اخلاق حسن است. چون اصل در حیات موجودات، جنگ برای رسیدن به موجود کامل‌تر است، و لذا انسان کامل، انسانی قوی‌تر از دیگران است، و هر چه با ضعف، ناتوانی و آنچه که از این‌ها ناشی می‌شود، چون ایثار، تواضع، حلم، امانت‌داری، صلح، انفاق و... همراه باشد ضد اخلاقی است. این مبنای الحادی که دین را ساخته ضعفاء برای برتری بر اقویاء می‌داند، نظریه نیچه می‌باشد. وی مسیحیت را دین بردگی و ذلت می‌خواند و خُلق مسیحی را خلق بندگان می‌شمرد.
- ۱۰ - «کارل مارکس» مبنایی بر خلاف نیچه دارد. وی می‌گوید دین پرداخته اقویا برای سیطره بر ضعفاء است.
- ۱۱ - «کلبیون» مبنایی دیگر دارند، آنها می‌گویند، آدمی به هر چه دل ببندد، وقت جدایی از آن ناراحت می‌شود. از این رو تاثیرات تمدن چون ازدواج، و غیر آن بی‌ارزش می‌باشد و هدف آن ایجاد علقه‌ها است و با زندگی «سگ‌وار» در تضاد است. بر اساس این مبنا، انتخاب زندگی سخت، پرهیز از هر چیز غیر از خود، و تنها توجه به خویشتن،

توصیه می‌شود. «دیوجانس»^۱ مربوط به سه الی چهار قرن قبل از میلاد، خُمی برای خود ساخته و در آن زندگی می‌کرد. وی قید نظافت را زده، بدون لباس با موی بلند در همان خم می‌زیست.

گویند روزی اسکندر مقدونی (۳۵۶ تا ۳۲۴ قبل از میلاد) در قرنطش (کرنه) بر سر خم او آمد و گفت: خدمتی بر گو تا انجام دهم، دیوجانس گفت: بلی، اسکندر که شاید بسیار خوشحال شده بود که بالاخره جانس در رفع حاجتی روی به وی آورده است، بی‌صبرانه پرسید: حاجتت چیست؟ جانس گفت: می‌خواهم از اینجا دور شوی تا آفتاب به خم من بتابد!!!

۱۲ - اگزیستانسیالیسم می‌گوید انسان آزاد آفریده شده است و غیر او همه محدودند. وسعت آزادی او نامحدود بوده و هر محدودیتی موجب تعلق و بندگی می‌شود. اینان دین را محدودیت دانسته‌اند و لذا آن را در مقابل آزادی فطری شمرده‌اند.

۱۳ - معیار اخلاق در آیین زرتشت، نیک بودن است که در سه شعار گفتار نیک، پندار نیک، کردار نیک، خلاصه می‌شود. هر چند ظاهر این عبارات پسندیده است ولی باید توجه داشت که هیچکدام از مکاتب در پی غیر نیکی نبوده‌اند و همه معیارهای اخلاقی به دنبال بیان اخلاق نیک هستند، آنچه اختلاف معیارها را آفریده و موجب اختلاف مکتبها شده است، تفاوت تصورات آنان از نیکی است.

۱۴ - اسلام اخلاق را وسیله رسیدن انسان به معبود معرفی کرده است و لذا معیار در شناسایی فعل اخلاق از غیر آن، رسانیدن به هدف و دور کردن از آن می‌باشد. هر فعلی

^۱ - دیوجانس یا دیوگنس و یا دیوژن، از پیروان مکتب کلیبی است، وی از مقررات اجتماعی و زندگی با مردم بیزار بود و زندگی بدور از جامعه با نهایت قناعت داشت. در حالات او نقل شده است که همواره سفالی برای نوشیدن آب با خود داشت. روزی دختری دید که با کف دستانش آب می‌خورد. جانس سفال را بر زمین زد و با خود گفت: تو ادعا می‌کنی فیلسوف هستی در حالی که بقدر یک دختر دهاتی عقل نداری. همچنین گفته شده است روزی وی چراغ بدست در کوچه‌های آتن می‌گشت و می‌گفت: در پی انسان هستم و آدم می‌جویم. دیوجانس در سینوپ به سال ۴۱۳ قبل از میلاد متولد و در سال ۳۲۳ قبل از میلاد از دنیا رفت.

که آدمی را به هدف غائی برساند فعل اخلاقی است و به همان اندازه که در این مسیر آدمی را یاری می‌کند مورد توجه قرار می‌گیرد. و نیز هر فعلی که انسان را از هدف دور کند رذیله شمرده می‌شود و شدت پرهیز از آن رذیله بستگی به میزان توانش در دور کردن انسان از هدف اصلی دارد.

بعد از بیان معیارهای اخلاقی، به بیان شبهه نسبت و پاسخ آن می‌پردازیم.

شبهه نسبت اخلاق

اساس این شبهه از آنجا ناشی شد که بسیاری از اخلاقیات، دارای حکم خاص و بدون تغییر نیستند، بلکه حکم برخی عناوین در شرایط زمانی و مکانی مختلف و نیز با تغییر شرایط دیگر دگرگون می‌شوند.

به عنوان مثال، دروغ حرام است ولی دروغ برای اصلاح که اصطلاحاً دروغ مصلحت‌آمیز گفته شده نه تنها حرام نیست، بلکه در برخی شرایط واجب می‌شود. کینه و خصومت رذیله می‌باشد ولی خصومت با کفار و مشرکین عنادجو رذیله محسوب نمی‌شود و نیز اگر ظلم و ستم بتواند ظلم و ستم قوی‌تری را دفع کند، بی‌تردید چنین ستمی حرام نخواهد بود.

همچنین کبر برای زن، پسندیده؛ و غیبت متجاهر به فسق، مشروع؛ بهتان به مبتدع، واجب؛ حيله در ربا معاملی، آزاد؛ خوردن مردار برای مضطر، مباح؛ ترک اطاعت والدین در واجبات و محرمات، لازم؛ نومیدی از خلاق و انسانها، ممدوح؛ تصرف اصلاحی در مال یتیم، حسن؛ و... شمرده می‌شود.

این اختلاف در احکام یک موضوع واحد، ما را به این سو هدایت می‌کند که معصیت، مطلقاً حرام نیست. بلکه حرمت آن بستگی به شرایط و ویژگی‌ها و ظرف تحقق آن دارد. به بیان دیگر، هر گناهی نسبت به چیزی حرام ولی در مقایسه با چیز دیگر جایز و چه بسا واجب شود.

پس اخلاق امری نسبی بوده و هر عنوان اخلاقی و ضداخلاقی در ظروف متعدد تغییر می‌کنند.

تبعات نسبیت

نتیجه پذیرفتن نسبیت در اخلاق این است که بگوئیم. ارزش‌های اخلاقی اصیل نبوده و ثباتی ندارند، بلکه ارزشی بودن هر چیزی بستگی به شرایط و معدّات آن دارد. بنابراین بطور مطلق هیچ خلق ناپسند و یا پسند وجود ندارد، ظلم، قبیح مطلق نیست، عدالت نیز مطلقاً حسن نمی‌باشد، و لذا چه بسا عدل قبیح گردد و ظلم تحسین شود.

بر این اساس، اعلام معاصی و گناهان نیز صحیح نمی‌باشد، چه اینکه هر معصیتی نسبت به چیزی معصیت است و در وراء آن ظرف نه تنها معصیت نیست بلکه از افعال شایسته محسوب می‌شود.

لازمه دیگر نسبی بودن اخلاق این است که باب امر به معروف و نهی از منکر، باید بسته شود، و بنابراین هیچ کس را نمی‌توان به معروفی امر نمود و یا از منکری بازداشت، زیرا آنچه معروف و منکر نامیده می‌شود تنها نزد آمر و ناهی، معروف و منکرند و چه بسا نزد فاعل به عکس باشند.

علاوه اینکه فرضیه نسبیت اخلاق، راه را برای بازیچه قرار دادن دین هموار ساخته و همه عناوین دینی و ارزشهای آن را در معرض تاخت و تاز قرار می‌دهد و حتی اصول مسلم آن را جولانگاه تفاسیر شخصی می‌نماید.

این تفکر، هر عنوانی را از خود آن تهی می‌نماید و آدمی را به پوچگرایی سوق می‌دهد.

و لذا نمی‌توان هدفی جزء هدم دین و زوال پایه‌های اخلاقی، برای این فرضیه تصور کرد.

بطلان شبهه

با توجه به مقدمه‌ای که در ابتدای بحث آوردیم، و توضیحاتی که پیرامون شبهه و اثرات آن بیان کردیم، اینک به پاسخهای مناسب شبهه می‌پردازیم.

۱ - فرضیه نسبیت در اخلاق، کلیتی ندارد، بلکه مبنایی است. این فرضیه بر مبنای

کسانی که زمان را در حسن و قبح افعال دخیل می‌دانند، و یا بر مبنای لذت‌گرایان و نیز طبق معیار سارتر که پسند را معیار اخلاق می‌دانست و... نسبی است، اما بر مبنای کسانی چون سقراط و حکماء بعد او و نیز کانت و... اخلاق، نسبی نیست. بلکه امور اخلاقی ثابت و لایتغیر هستند. بنابراین، شبهه مبنایی بوده و معیارهای اخلاقی و جهانبینی مکتبها، منشاء پذیرش و یا ردّ این فرضیه است.

۲ - ملاک ارزشی بودن فعل اخلاقی بر مبنای اسلام تاثیر آن در نفس آدمی برای وصول او به کمال اخلاقی است. این ملاک و معیار تابع دو چیز و دو اصل اساسی است. اول آنکه فعل اخلاقی فی‌حدنفسه، فعلی حسن و نه قبیح شمرده شود و ذاتاً توان و استعداد رساندن به ملاک را داشته باشد.

بنابراین غیبت به هر شکل صورت گیرد ذاتاً لیاقت کمال رسانی را ندارد و ایثار تحت هر عنوانی، این استعداد را در خود نهفته دارد.

دوم اینکه فعل از فاعلی با همان قصد صادر شده باشد، یعنی علاوه بر حسن فعلی، حسن فاعلی هم وجود داشته و فاعل، آن فعل را برای اثر ذاتی آن بخواهد.

بر این اساس، راستگویی با اینکه ذاتاً حسن اخلاقی دارد، ولی اگر برای ایجاد مفسده باشد، حسن فاعلی ندارد تا اینکه گفته شود چون حسن داشته و در اینجا قبح پیدا کرده و حسن و قبح آن نسبی است.

به بیان دیگر، معیار حسن و قبح در اسلام، صلاح و فساد فرد و اجتماع است و این به دو چیز محقق می‌شود، اول آنکه فعل ذاتاً صلاحیت حسن و یا قبح داشته باشد، و دوم آنکه آن فعل بتواند در فرد و اجتماع همان اثر را بیافریند.

۳ - اساساً می‌بایست بین عناوین اولیه و ثانویه فرق گذاشت. به عبارت دیگر، اخلاق و رفتار دو عنوان اولی و ثانوی است. اخلاق ثابت است و تغییرپذیر نیست و آنچه تغییر می‌کند رفتار است.

به عنوان مثال، سیلی زدن به صورت یتیم همیشه قبیح است. ولی اگر این سیلی برای اخذ حقوق و غصب اموال او باشد همان قبح باقی می‌ماند، ولی اگر سیلی در مراتب تأدیب و تربیت قرار گیرد، فعل اخلاقی محسوب می‌شود.

علی ای حال خلط بین مقام اثبات و ثبوت، موجب بروز شبهه نسبیّت شده است.

۴ - با دقت در عناوین اخلاقی که ظاهر آنها مؤید نسبیّت است به مطلبی دیگر

خواهیم رسید. توجه کنید. حضرت امیر علیه السلام می فرماید:

خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ، شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ، الزُّهْوُ وَ الْجُبْنُ وَ الْبُخْلُ، فَإِذَا كَانَتْ
الْمَرْئَةُ مَرْهُوَّةً لَمْ تُمَكِّنْ مِنْ نَفْسِهَا، وَإِذَا كَانَتْ بَخِيلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَ مَالَ بَعْلِهَا، وَ
إِذَا كَانَتْ جَبَانَةً، فَرِقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَعْرِضُ لَهَا.^۱

در این روایت و امثال آن، برخی اوصاف برای زنان، نیک و برای مردان، زشت دانسته شده است. کبر که صفت رذیله‌ای است برای زنان شایسته شمرده شده است. ترس و بخل نیز که از رذایل اخلاقی می‌باشند وجودشان در زنان پسندیده تلقی گشته‌اند. و البته جز این، مفهومی از ظاهر روایت قابل استفاده نیست. ولی دقت در تعلیل روایت که در ادامه خبر آمده است ما را به نکته‌ای بس مهم می‌رساند.

بنابر آنچه که در ذیل خبر آمده حُسن کبر، ترس و بخل برای زن نه به خاطر رذیله بودن آنها است، بلکه به این جهت است که بدین وسیله نوامیس زنان و اموال آنان و همسرانشان حفظ گردد. پس در واقع این سه معصیت تحسین نشده، بلکه نمای آنها که آثار حسنه دارد تحسین گشته است.

به عبارت دیگر با توجه به اینکه این سه معصیت، از گناهان نفسانی بوده به طوری که کسی از تکبر درونی و یا ترس باطنی و نیز بخل قلبی دیگری آگاهی ندارد، و نیز قطعاً وجود این سه در نفس زن، اثر مثبتی برای او نداشته و ناموس و اموال بدین وسیله حفظ نمی‌شود، بلکه حفظ این‌ها در پرتو ظهور این معاصی است، به طوری که زن بایست تکبر را علنی کند، ترس و بخل خود را آشکار نماید تا بتواند از تعدی دیگران به مال و ناموسش جلوگیری نماید، در می‌یابیم که حضرت امیر علیه السلام، این سه رذیله را مدح نکرده است بلکه تنها خواسته است زنان آنها را آشکار کنند تا ناموس و اموال آنان حفظ شود. و

^۱ - خصائل نیک زنان، خصلت‌های بد مردان است و آنها عبارتند از: تکبر و ترس و بخل. هرگاه زنی متکبر باشد بیگانه را به خود راه نمی‌دهد، و چون بخیل باشد اموال خود و همسرش را حفظ می‌کند، و زنی که ترسو باشد، از چیزی که به آبروی او صدمه زند می‌ترسد و فاصله می‌گیرد نهج البلاغه، حکمت ۲۲۶ به ترتیب فیض الاسلام و ۲۳۴ به ترتیب صبحی صالح.

بدیهی است ظهور معصیت و خود را به شکل خاصی جلوه دادن غیر از اعتقاد قلبی به آن گناه و انجام واقعی معصیت است.

و از آنجا که اعمال در گرو نیت خود می‌باشند، ظهور کبر بدون نیت کبر قطعاً معصیت نبوده و با وجود آثار مثبت، حسنه نیز شمرده می‌شود.

به روایت دیگری از حضرت امیر علیه‌السلام توجه کنید.

الْتَكَبُّرُ مَعَ الْمُتَكَبِّرِينَ هُوَ التَّوَاضُّعُ بِعَيْنِهِ.^۱

در این خبر نیز حضرت به تکبر توصیه نفرموده است، چرا که تکبر در همه حالات حرام است، بلکه آنچه که امیرالمؤمنین علیه‌السلام ستایش نموده، ظهور تکبر است تا بدین وسیله باد دماغ متکبر فرو خوابد.

مضافاً بر آنچه گفته شد، حُسن افعال و نیز قبح آنها در رتبه واحد نیستند، بلکه حسنه اخلاقی واحد می‌تواند تحت شرایطی احسن شود و یا یک رذیله، پست‌تر گردد. به دو روایت در این باره توجه کنید:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الْعَدْلُ حَسَنٌ وَ لَكِنَّ فِي الْأَمْرَاءِ أَحْسَنَ، أَلَسْنَا حَسَنٌ وَ لَكِنَّ

فِي الْأَغْنِيَاءِ أَحْسَنَ، أَلْوَرَعُ حَسَنٌ وَ لَكِنَّ فِي الْعُلَمَاءِ أَحْسَنَ، أَلصَّبْرُ حَسَنٌ وَ لَكِنَّ

فِي الْفُقَرَاءِ أَحْسَنَ، التَّوْبَةُ حَسَنٌ وَ لَكِنَّ فِي الشَّبَابِ أَحْسَنَ، أَلْحَيَاءُ حَسَنٌ وَ لَكِنَّ

فِي النِّسَاءِ أَحْسَنَ.^۲

قال على عليه السلام: تَسَعُّهُ أَشْيَاءٌ مِنْ تَسَعُّهُ أَنْفُسٌ هُنَّ مِنْهُمْ أَقْبَحُ مِنْ غَيْرِهِمْ، ضَيْقُ الدَّرْعِ

مِنَ الْمُؤُوكِ، وَ الْبُخْلُ مِنَ الْأَغْنِيَاءِ، وَ سُرْعَةُ الْغَضَبِ مِنَ الْعُلَمَاءِ، وَ الصَّبَا مِنَ

الْكُهُولِ، وَ الْقَطِيعَةُ مِنَ الرُّؤُوسِ، وَ الْكِذْبُ مِنَ الْقَضَاءِ، وَ الدَّمَانَةُ مِنَ الْأَطِيَاءِ، وَ

الْبَدَاءُ مِنَ النِّسَاءِ، وَ الْبَطْشُ مِنْ ذَوِي السُّلْطَانِ.^۳

^۱ - تکبر در مقابل متکبرین عین تواضع است شرح نهج البلاغه ابن ابی حدید، ج ۲۰، ص ۲۹۸.

^۲ - عدل نیک و برای حاکمان نیک‌تر، سخا خوب و برای ثروتمندان خوبتر، ورع شایسته و از علماء شایسته‌تر، صبر به و از فقراء بهتر، توبه پسندیده و از جوان پسندیده‌تر، حیا زیبا و برای زنان زیباتر است کنز العمال، ۴۳۵۴۲.

^۳ - نه چیز از نه کس نسبت به دیگران قبیح‌تر است، و آنها عبارتند از: کوتاه نظری از سلاطین و حاکمان، بخل از ثروتمندان، خشم سریع از علماء، عشق بازی از پیران، قطع رحم از بزرگان، دروغ از قضات، آفت و بیماری طویل از طبیب، فحش از زنان، و جلب و اخذ از صاحبان سلطه مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۶۹.

با توجه به آنچه گفتیم، پست‌تر شدن پست، و خوب‌تر شدن خوب، دخالتی در اصل عمل ندارد، بلکه جلوه فعل به واسطه صدور آن از فاعل خاص و ایجاد آثار آن، قوی‌تر یا ضعیف‌تر می‌شود.

به عنوان مثال، عدل همیشه نیک است، ولی از حاکمی که قوه قهریه دارد بسیار بهتر می‌باشد، چرا که ظهور عدل از او منشاء حسناتی از جمله افزایش اعتماد مردم به وی و به همدیگر است.

و همچنین ورع برای همه شایسته است، اما از علماء و دانشمندان که پرچمدار ترویج آن در جامعه هستند، نوعی امر به معروف و نهی از منکر عملی می‌باشد، و لذا این حسنه به تبع آثار آن برای علماء شایسته‌تر خواهد بود.

۵ - روایتی که در آغاز بحث گذشت حکایت از معین بودن شقاوت و سعادت انسان در شکم مادر می‌نماید. بحث در منافی نبودن این خبر و اخبار و احادیث مثل آن با اختیار انسان و تاثیر اعمال وی در سرنوشتش مقوله‌ای دیگر را می‌طلبد.

نکته‌ای که اینجا می‌بایست متذکر شویم این است که نسبت اخلاق موجب تغییر متخلّق می‌شود، و با فرض اینکه متخلّق قابل تغییر نیست و شقاوت و سعادت آدمی دگرگون نمی‌شود، فرض نسبت هم باطل می‌شود. به بیان دیگر اگر عوامل شقاوت و سعادت متغیّر باشند، با شقاوت و سعادت بطنی که در امثال این روایات آمده است، منافات خواهد داشت، البته این مطلب مشروط به پذیرفتن برخی اصول موضوعه است که می‌بایست در جای خود، یعنی بحث قضا و قدر مطرح و اثبات شوند.

پایان جلد اول

کتابهایی که به فضل خداوند از مؤلف انتشار یافته و یا منتشر می‌شود:

- بیان روان در علوم قرآن
- حکومت اسلامی در نهج البلاغه
- الاضواء الفقهیة، رسالة فی البلوغ
- اسرار التکرار فی القرآن
- اخلاق در قرآن و سنت (۲ جلد)
- ازدواج و آداب زناشویی در آیینه حدیث
- ما و ابلیس
- عترة و امت
- سرنوشت انسان